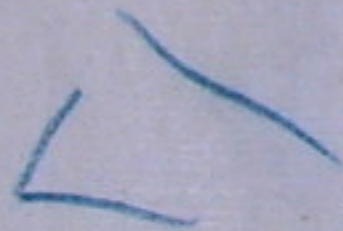


تاریخ کار شاه اسمعیل بیگانه
اصاحه دره نادره مدینه



۲۱۸



Süleymaniye - U Kütüphanesi	
Kısmi	Esat ef.
Yeni Kayıt No	
Eski Kayıt No	2181

بر الوفی

بسم الله الرحمن الرحيم

بر دانایان روزگاری و دقیقه شناس حکمتی الهی واضح و برهن است که در هر عهد و ادان و وضع جهان
 مشعل و پریشانی و بیخ و بنیاد است که در روز خدایند بجانند که در این کارخانه و مقلب صانع زمانه است
 از فیض فضل به منتهای خرد رسیده است و در عرصه کتبی می طالب کند که بر ابرام مراحم در وقت این نام جرات
 قریب ستم بجان بردارد و در اوقات نشانی ملکایان زهر حوادث از شهید عدالت برین سازد و مصداق است
 حال همان فال مخفیست قدر قدرت ها زمان اسکندر حمت دارد و بان دشمن کش عرصه جنگ خست
 طریق زندگانی مظهر قدرت الهی روح دمه سگت های فرازنده رایت کشد که یا بر ازنده بخت فرزند جهان
 آری روز بازوی خشم افکنی و دیری و جود شمشیر کیمی ستاند و ملکت گیری بر روی که در نسیم خدایند سطح زمین از
 جوی برین سپهر کشیده و بلند خری که در نسیم روح فلک شگفتی سپهر برین شکم بر خود در دیده نشسته و ظهور و توجیه
 چون عوض بجز متصل و از شدی بیف و عزیزش صورت از میرا منصف در در جملها بر دشت قلب باعدا چون
 قالب روح و در آرد که در گاه قدرش ذریع شانه المذبح و چاوشان با بر که جلاش بصلای ده روزه خدمت
 امیدواری صد ساله نعت بکش جهانان بر سر نیند و خوات لاران بزم نوازش از نوازیه جهان کوزه گشته اند
 بخشش هم در نزد یک بخت نیند سر از زده و بهر صاحب کلای و تفرقه طراز لوی شامتی شایسته خرد و در
 قاتر قدرمان سلسله صید تر کما تفر غام الله بر غنم العرفان الا اعظم و لقا ان الا که شست در آن پنج بخت
 ملک مملکت نیند و نوزان **ب** خدیو جهان حشر و نامند و نظر کرده لطف پروردگار **ب** ابراهیم سلطان نادر پادشاه
 اشارت که بدید میباش در روز نشانی و طبع هر سایش در زده بر روی خود شنید آنتها را و مقدر از نیر و بیلاست از
 تا بر کسیر ز پست یکبارگی آفتاب کشتن طلای دست نداشت عسایر از نداشت لم یزله که هر ذرات
 بقضای مصلحت سخی در زمانه ابداع دست پر در وضع جلی و قابل شافیه فیض جزیل سبب است بقضای مصلحت مانده

بستعداد ماده قلمتس می بردست تا نکلیک خاکت بران آنچه خون ستم بجان کردید و در عرصه حرمان هر کس
 بگردن خدای و صاحب لوی علمت چنانچه عکس **ب** زهر و عظم کار اهل ایران سبک در هم نهم برای مقام افتخار
 منظورمان محسوس نخت سردی ایران با جمال شهنش و دشمن حرد سپید مخالفند از هر طرف بجز فرست خنک و تر
 شعله افکن گردیده و در سم ملک طراوت شمع یا زنده و آسوب از عمارت و اسفل برقع پرست چنانکه از شدت آزار
 اصفهان طائفه غلبه ی و در بهرات ابد او در شیر دانات کز تید در خاسر صفی بر زانام محمد آل نسیب و در ارمان سینه
 نوزده میرزا داد و در جهستان و بناد سلطان محمد بر زانام شهر بجز سوار در در جوان عباس نام و در کجیلان سینه
 در در خراسان ملک محمد کستان صاحب در عید دستا کشته و در تیره نوزده بجان راز کیمیت آریا چای سلطان
 و ابر و از طرف عراق از کارمان با ارا که از منفرت شدند در رسته نوزده باب اباب در نیند اما زاندران جمع
 دار المزار انقرفت آوردند و همچنین تر کمانیه ضیای خانه استر با که در کزاد قات لغت انگیزی و نوزده شش متقد بود و نوزده
 بختیاری و فیما کار کرد اردلان و در عراب حریزه و بنادر حتی کوزه نشینان میان ولایت مرزا اطاعت بازده نظام
 رکشته کردند بچهل اندر بعد بر سر **ب** تا برین نوزده کارب مان نوزده حکمت بانو حضرت دار و در در اقصای ظهور
 ه است آن حرد و فرین که از لطف و قدر نظرها نار صلواته و جانیه و تباری و در عقل سحر آفرین بفرش غیب کلک
 بیایع نهار منیع حضرت باریت نموده که کلب بخت بعد بر سر را که آرای عرصه جهان و بر تو طلعت و در کسرتش در شنه
 بخشش دیده پروردگار سحت الحی کجهنانه بود که در عاقبت از نیش از برای روز بد خویش ذخیره که گشته با
 نام آوری که سلطان قضا برای دفع خشم حوادث در کین باز داشته بود که چون سلسله حوادث عالم کون و
 فلک یکدیگر بر بسته قبل از شروع بند کصادرات احوال آن بر از نده بخت نواج با براد حکایت چند جتاج است لیسنا
 نگارنده این مشرف نامند لیدر و طراز نده تاریخ بطریق محمد محمدی ابن محمد نصیر سزای محلی از ستمها که از چکاران حضور
 بر نوزده بصلوات قانع مأمور است با نهار محیا اموری که در عهد سلطنت خاقان سعید شهید روح اندر و در نوزده
 ظهور است این شمشاد صاحب تالیف برقع رسیده شروع جنگا یکدیگر عالمان شکست شود که ایران چگونگی
 و مملکت چه قسم و بران بود که آنحضرت مجاری غم تبین آن و بر از نده درست کردند و کلماتی این گلشن فرود
 که از هجوم سینه بجان نهان و کد کرب کلچین جودت زمان بود که آب و رنگ از تازه که بر صفت ظهور آوردند

نظری بر گذشت محمد کل از نظری شنبه عند است که بدین است نه را مردان باطنی میگویم با یکی از جمله آنکه در عهد
سلطت خاقان مغفور برهن از آنکه حکایت ایران همه اول طبعان بر روی غنچه و مقدسه شد تا بود که در ماه مغفر
از اردو صد و بیست و یکجوی مطابق او در میل بوقوع برست توجه انتقال یک که کین خان مقلبش هنوز خان حکایت
در آن اولان بکار یک شد تا بود که چیه با اتفاق او در خند ما بر دند البواب به اعتدال باز دست تسلط بر افغانه در
کرده بر روی حکایت از جهان سبزه آمده از روی نظم رو به راه گاه فلک شکر آورده چون در دربار شاهی که در
در استر ای سلطت داد روی بناش روی ارادت بر تافت و کینه عظمه شتافت در حسین مر حجت نفع امور
و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده و در دشت مار و در وقتیکه کین خان بجزم شطرنج کار کرد در نزل شبح که خراج
شد تا بود بر او ریخته او را دستگیر شد مراد خان نام افغان که خفتی بود مانور نموده با تمام کارش بر دست
دین واقعه کعبه و خان برادر زاده سپه سالاری شهر کشته کجای ای تم بانگت کمری و جم و افواج مختلفه از طرف
که چو متخیر شد تا روزی بر روی ستم شده جماعت ابدان شد تا را که با افغانه علیا معاند بودند جمع و قتل و محصور
کرده است با افغانه در بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست و سه جمعی مطابق سنه زرقان میل از دست
بروید هر سپاهی قتل و کشته تبع خویش است بعد از آن محمد زمان شاطر قورچی باشی پان امر ما کشته و طی
مراصل کرده تا رسیدن او بعد از روزی ناچیز عمرش بر رسید و بعد از او که با مور شد تا بر دست اما مقدسه است
و نیز شش ابدان بدید آمد و بر روی بیست سال در خند ما حکومت کرده بعد از او عبد العزیز برادرش کجای از دست بیگ
با هر حکومت بر دست و بعد از آن محمود و له بر روی با چند نفوز خاقان او زنگ موافقت ریخته او را مقول سخته
دیگر شورش افغانه ابدان است که هرات بود که در سال هزار و صد و بیست و سه جمعی بر سر ظهور آمد تفصیل این اجمال که
افغانیه در عدت از بلخی پیش سابقا رفت هزار خاندان کم پیش مرید عبد الله خان و له حیات سلطان صدوزا
بعد از شنیدن واقعه خند ما با اتفاق اسدانه دله خرد از عیان نزد کعبه و خان شتاد حکام ابدان شده تا اینکه بقدر است
بروز که تیره بدین ابدان از دست مقدسه شد تا بر آن کوشید که عباده خان با دله خود در دهرات شد در آن وقت
ایست هرات با باقی خاقان شاطر بود چون در زمانه حال عبد الله خان زمانه باطن ظاهر شد و عینین او را با
میر خورشید در ضلال احوال از دست هرات بیعتیمان شتر برید او را به دخل کردند بعد از آن که اخیر نوبت نامی است

اسید حنفو خان است جگر با ایست مانور در دانه هرات حسنه و مقارن این امر رسد ابدان باید بر شش
و کوه در شغره و شمشاخ برکت بر از خند و افغانه جمعیت لشکر قلعه مغفور از تقویت بعد از آن در کوه سستی شش جعفر خان
حاکم هرات خلت کرده او را دستگیر و شهر را محصور و بعد از چندی که محصورین از احوال ما پرسش شدند
خفته در شکار راه سازش طریق آنرا شش با غنچه کشیده در شش ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست و سه
هجری چند نفوز مردم قریه بیدم غرام اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افغانه جماعت استان بودند نزد ما بنا
ترقیب داده از استیج مشهور و بیخ فیلی نه که در در ب عراق در قیامت افغانه را با افغانه تیغ استیج
کشیده بقدر امکان بقول و غارت شهر پرورشند و بعد از آنکه شهر را در وجود قریه شش افغانه از مغفور تیر انداز
در شهر هرات از قتل و بماندگت ذوقی که سوتیه و غور بیان در صدقات مرعاب و با غنچه تمام تقویت کردند پس است
نظیر استیج قلعه فرا که در سال قبل تقویت افغانه شد تا ز بود آتش شش علی الفضله بنجار و با ز با بان سر قتل
صعود نموده بیایم دی ستم حیدر بر از حصار مقصد بر آمده و التواست لاضطاموده مر حجت کرد در این حکایت
از دولت بتیه صفویه بر داری مانور شد و در توابع کوسویه و غور بیان تلامه فرقیس و زرع کشته تخت افغانه
مغلوب و شش سبت غور بیان بر کشته اند تا که طالع ناسا عدد و کار غور و پندار در دما حنا متقاعد بر در در
با فوجی متعاقب ایشان کیت تنور بر المیخیه با صد نفر کم پیش در شش سحرای شهر برادر نیک بطایفه افغان
بر خورده و با با کانه بر پیشان تا حقه چون حریف را خیزه و چشم بصرش را از غار غور نموده و بدین تو سن کر از عیان
و شیخ تیر از زیان کشیده سردار با جمعی از پستانان از این سستی عاری حسنه بعد از چندی محمود و له
بر روی ستم استر دانه از شد تا حرکت کرده ما بین فزه در میان داور در محل مر ستم بدل آرام با سلاطه
کرده اسد از قتل سید محمود چون تقویت فراه را در خراسان دید بهمان قتل اسد از کشته کرده بقدر شش
و در صحنی که فزون تقویت خاقان شهید بود انیمز است را از جلا با ضدمات شش در بار با پادشاهی عرض داشت
است نیز تلبیس او را صدق و فرض کرده او را العیوه صاحب غیر ملقب بر حجت حسیف خان خطاب کردند و
نجان فزون تاریخ قتل اسدانه را چنین یافت **صريح** اسد اسک شاه ایران در بد بعد از آن زمان حجت
زمان آن کشته هرات را تقویت و عبد الله خان پدر اسد از محسوسه سنه سال زندگانه جعفر خان و باقی افغان

تربیتش را در زیر جلیان بلخ زنده کرده و خیزش را از پای در آورده و میان دولت بادشاهی چون طایفه
ابدان را بشوید کار یکدیگر دیده و محمد را بست بجز از موافقان و خلاص گستر یافتند صفی فیضیان ترخان او را بر سر دی
تعیین نموده با حقیقت نمایان و تدارکات فراوان روانه برات گشته که در جوانی کار فتنه فیما بین او و
خان علاء زرقین واقع شده سر در برابر پدر و این بیخ پست برکت قوی دست انظار یافته به پادشاه گردید و
در آن ولایت لاجل مکر ابر سیده چند سال در آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه با تفریح جهانگیر حضرت
الهی خلعت رزمی آن بلاد و روزه با زوی دولت نادره فامع پیمان فتنه و فام کردید **دیگر** نورش کجایه صفا
خان استر ابر است که نایب خوارزم اندر آمد و نواحی هر جان و دست قیامی که در اندازد بعضی اوقات
بنا بر مذهب کار خود اظهار ایداد و تقیای کجایه ستر ابر میگردد لیکن در اغلب اوقات مثل آن حالت و نادر گشته
بودند و در سرالف ایام سر در آن صاحب شوکت به تفریح آن تعیین گشته طرفه نه بسند روز بر فتنه ایشان
ترزید می یافت تا اینکه خود شید ذات جهان آرای اقدس را ز افق سرودی طلیح کرده شب پر طبعان بر آید
قول کشیدند **دیگر** نورش کجایه در غلستان و افلاک حد و شیردان بود که جماعت جاوید که کجایه که
عبد و نایب جنب بودند با طایفه را خور که در حدود شاسک در انداختند و در زبده تندر پناه گشتند
حاکم شیردان را جمعی متفرق و بتیبه لشکرش از تفریح امور ایشان از تصرف انظار یافته در آمد و بعد از چندی حاجی
داد نام سکری با احمد خان فرافقان و سرخانی کلزیه همدستان گشته اولاد احمد خان حاکم قبه را ازین
برداشتند و به شیردان شدند و مقهور دان آن کجور که بر بسته سعادت و نماند لاجل بدون رفاه کرد
امده فتنه شامی را متفرق حسیقینیان بکلی با جدید شیردان را گرفته قبل آورده و بعضی شیردان و نواحی آن
پروا حسیقینیان را بدولت عثمانی عرض نموده راه نساب باین دولت سعادت است که گشودند از دولت
عثمانی فرمان ایالت بسم حاجی داده و سایر مصطفی پشایتمکن و اعداد او مانور گشته است
سرخانی سده و شد چون سرخانی در حقیقت از حاجی داده پیش کجی قوت پیش برد و سایل را کجی نواحی
ایالت بسم خود حاصل نموده در آن نواحی را بست اقتدار برافروخت و سایر مصطفی پشایتمکن که دید
دیگر ترمز و طغان ملک محمد سیستانی ترمز و طغان آنکه در سال هزار و صد و سی و هجری غیر قبل صفی فیضی

بدر بار که در آن ایام رسید اسمعیل خان غلام بر تیره سپه سالاری فایز و مانور سنجیر برات گردیده و در آن
اقدس شد و چون ملک محمد حاکم تون بنا بر سیتلای ماده عز و در سستل چندان اقبال با مروی تفریح
از من اقدس نیکو سپه سالار که در فتنه خان تهاجر بکلیه که شهنشه مقدس را با زوی از تفریحش بر فتنه
توان مانور ملک محمد حاکم گشته یکجا ایام محاصره استداد با فتنه تا اینکه شب پر مهر نایبی در سستل است
خانه فتنه خان گسترده بود در فتنه خان رنجده خاطر گشته خود را انظار رسانیده ملک محمد در آن
حال فتنه سیه لکاهی در ده در همان روز ملک محمد بهیات مجری بر آمده جنگ کرده فتنه خان زخم
مکروه از پای در آورده این بیخ سپه سالار در دستعدا ملک شده بهمان منزل در آن ترمزین دم از خود رویا
بیزمانیکه مقدس از اختلال اوضاع سپه سالاری رود داده ملک در ارض اقدس فرمان روایند تعیین
این اجال ایسکه بعد از دفع فتنه فتنه خان نیز بر سپه سالار ایالت ارض اقدس را علیها خان شملک در آن
ادان بکلیه که مر شاه جهان بود در شهنشه مقدس طر و تفویض نموده اما روز بروز اختلال کار سپه سالار
دیداد و ماده انقلاب بشتند و می یافت سپه سالار چون اطراف علیها خان را در افق مشیر و نیکو خواجهی پیش
ازد و لکران گشته خواست او را سربالا اختیار سازد علیها خان از تفویض و لایحه حق المکراسی لایحه باطله غافل
گشته جمعی از او با شمس آباد همدستان بودند نیز از اسمعیل خان فرستاده او را کن کنان از میان جلیان بزرگ
مجرس حش فریدالجار ایالت پر دشت در روز با نژدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و هجری لوز غنه
به معنای سیتلای یافت این اتمه تیر در همان روز در شهنشه مقدس بر تفریح بر بسته بر استل کار بدست الواط شهنشه
مقدس فساد علیقینیان نیز با طاله گسترده بود بر جبهه تا اینکه در ماه جمادی همان سال الواط بجای علیقینیان
را کجی او را مقتول گشته اسمعیل خان را از حبس پر دن آورده باز شیخ حکومت شمول تا از حکومت خبری
داد و نمودد الواط خرد برق و فتنه حشای پر دشت چون حاکمات آنجا طر و طایر سپه سالار بود ملک
محمد در سستل و دور از تکلیف با ارض اقدس کرده ملک محمد چنین روزی را از خدا خورمان بود و تیر در در ارض اقدس
گشته سستل گستره را که الواط را اکنون خاظر آن بود که در روز و روز و ملک با تمام کارش بر از نند اما بعضی
ایسکه **دیگر** هجری شش و شصت کافات عمل انید فتنه کجی جو طالع ایستقام ایشان گشته ملک از تفریحش

دیار باندیشی دست پیش داد و لاف انداختن آنرا لاف و کلام بی فایده است
او باصفهان در کمان محمد دله بر دین در سال با سده خلیف کرده و در انقبیل رسانید انبساط را بدولت
صنویت عرض دست عا که چون انجمن دست محض از راه اراخانی اندولت از نظم ظهور رسید مرکب شاهی از
انظرف عازم خراسان نژد هم از خندا رست هات حرکت میکنیم از طرف برفع ابد الا کشید شود انکی
دولت ساده لوح که در دستان تیز که عقول هر که انان فهم لفظ از خطه در دست از غلط نیکو دند احوال روی اندو
او در بسج قبال صفاد با بابت خندا را با و الق کرده خلعت دشمنی برای او در سناد حسنیتا خان خطاب کردند
محمد زبیر بهانه تنبه ابد الهات در دستان دیم کردید در خلال آنحال طایفه بلوچ عازم تاحث کرمان گشته اهل
قلعه را کرده طمس مقدم محمدی شدند محمد زبیر در آنوقت شد مدت تا ما ببط کرمان در حاجی آن برداشت
تا اینکه خبر زبیرش فارس زبانان خندا را بجهت رسید بهشت انفرات از خندا را کردید توضیح بمقتضای آنکه محمد دله در
از خندا را بجن سلطان لکن بر او در خراسان جبر دنا پ خندا را کردید عازم کرمان گشته بجن سلطان خبر بر قلعه را
دانشه خلا کرده با ملک جعفر خان سیستان که در خندا را بجهت رسید که با چهار حالت خراسانی صغیر بر آنرا
خبر بر آورده بدستاری فارس زبانان خندا را صلائی نژدش در دره جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقبول
پردن واقف گشته جمیت از آنکسیت قلعه داخل گشته بجن سلطان و ملک جعفر خان و بدست آورده با فاسق
زبانان تقبل آوردند محمد دله از شنیدن آنخبر از آن تاریخ و سایر کرده آهنگ خندا را نژده در سال دیگر با شوق
تخریب کرمان کرمان بر غایتش گشته است آنها کس از افاغنه خندا را بلوچ و هزاره آهنگت جمع کرده آهنگ کرمان
محمد زبیر نژدش غیر محمد کرده چون از سمحظ احدی با داد قلعه کیان ببرد حث اما قلعه با جبار ظا
امان و منتقل دادن مشکش گشته در باب توفیق قلعه تا انجام کار اصفهان استمال کردند محمد زبیر قول رود را
قبول در کرمان عازم اصفهان شده اعیان حث تمهید اسباب قتال شعول در حثی خانه با کشودند مردم رود
و بازار را از خون خلیف عاری بودند لیسفستان در دوع و خندان در بیال و کوبال هر یک را زانایان
بل می گشته جمیت تمام میدان کار نژدش فرود در روز شنبه نیم جمادی الای سال هزار صد و سی
و چهار هجری مطابق او دنیل در کلون آبا چهار دستخی اصفهان غلاته واقع شده قریبش مغرب است

۵
قول کاسی ثبات قدم و ورزیده با محمد خان توچی باشی و جمعی از اعیان و کبار حث متفرک گشته و تاقی توچیانه
در سباب اهل از جعفر خان در آهنگه نقیبه لیب و در دست اصفهان و بنای سپیدی در در و دست
که انجمنه عبدالرحمن در محمد دله فرج کباب را برای اختیار نژدش سپه آغاز کرد و در نژده ماه جمادی
الآخری سال نژد بر مطابق با پس نزل اتفاق افتاده **در بیان تسط محمد غلجی با اصفهان در اقبال سال**
بر اقبال زلفان نیکو که سلطان در اقلو از جهان یعنی هر عالم از آن بجزم تسط شمس در ستان حث است
استقامت فرشته شکر بهار بر بهترین هنگامه بهنج و غارتگر شهر دی گشت واقفان هزاره ستان با هزاره ستان نژدش
فرج آبا بچین و هزاره بیلی بلوچ خار ملک پای گشت کلشن کردید محمد دیان در کمال شکر گشت دست اقبال
دنا در روز کرده با نژدش انیکو اعدادی از طرف اصفهان خندا را رسید ملک جمیت خود را از هم نمی پندیدند
حث فخری که برای کر نکوت خندا را نژدش نژدش بود که سلطان محمد بزراد و لکن خندان شمس را در خرم شهر
بسیصدی بر آورده بعد از چند روز او را بدسور خا براج و صفی بزراد برادر اکی می او بر سندی ولایت عهد
دادند با زبیر دست و هم شمس در حث خلعت جهانبان از ز کرده فرعون این حال بنام شمس نژده در اقبال
رژدند در دست و نیم ماه مبارک اصفهان او را در زنده گشتان گشتند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان
جمیتی منفرد شکر گشته کرده نژدش امری شود بعد از خروج طهارت بزراد افاغنه بنای محاصره که گشته از طرف
شهر اسپندی در ده آهنگه شد را یکبار رسید و در حث بسبب بیس تمام بحال خاصه عام راه یا خندا را نژد
توت ضحیف و ضحیف توت پذیرفت آنش غلا و نایزه بلا با لاسیر گشت که مردم برای اکل میته محمد دله و بزرگان در
و حثات اطفال خندا را سال ما در زبیر فرج کرده بجز دند و لها برای گندم چون گندم سبز چاک ببردند و طایفه
در غم دانه کفار مردم هلاک برای کرده نماند در دهنها چون شور با شحر حث حث چشم مردم برای نژدش
لرای بچش خورشیدی یافت از زور چشمی زمانه عهدی شد که شمس دهنان با د شکر لب خویش میکشیدند
و شکر لبان یکی در زبیر خندا نجات میخندند و بعضی میره و در از اقل نژدش که بر چیدند و با د نژدش چاک پای در حث
از لیل راه چون ترتیای نوزده چشم میکشیدند که نیکو از جامه ابریشی قن می پوشیدند چون گرم سبزه میکشیدند
و جمعی که بجز نژدش هم نمی آوردند نژدش حث جمع به پرست در حثان افشا دند و نژدش از نژدش حث خود را

نخود سیاه میفرستادند که جادو سی می بینند و تقسیم آن مشق بر خشی می نمایند که روی پایز را
ببندند و دانه ماش را نشاء در پنج عدس غنیز تر کردید و سیلان از بردن اسم نان توی دهان بخوردند و دیدند
از حرمت خوردن سنگ طفلان را چون حشمت کد کبوتر چردند لاله برای کباب دایع بر دل بریان سگدشت
و قمری در حرمت شامی که کو زنان سلیت او جاق مظهر که رشد و چرخ در دمانا به نذر صحنان یکبار بود
کردید و قطعی نان مملو قهقه قطعی آدم دامای حالت را سر رشته کار و طاعت کسب و خاک عجز و هوان بر فزونی
بخشید تا اینکه بداد شهر مقیم گشته در یازدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و پنج هجری مطابق با
یک خان شریف را بفرج آید برده و سر سرد را بر سر آن حضرت کشید تا جادو سر زدند اما شب محرم کس برای
جز این و کار خانات پادشاهی رودند و صحنان سحت و خود در چهاردهم ماه زبور بنسرت فرعون و سپید کرد
داخل شهر گشته سگ و خطبه بنام خود کرد بعد از آنکه سرج و دخترا صحنان در آخر محرم در سلطه قزوین بطنها
بروز رسید برادر نیک شاهی جوس نموده نکته نجان قزوین آخر ماه محرم را تاریخ جوس او یافتند و در ماه
صفر صبی از افغانه برای ایشال کار حضرت شاه طهماسب مأمور قزوین گشته بعد از ورود افغانه به قزوین
قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت بر خویش در راه گذر با کبان در پیش رفت اما قزوین پادشاه
و رود گشته بر زور دیده بعد از معاهده و استیصال افغانه را داخل شهر خد افغانه دست تقدیر استین
بر آورده از گناه عینی بدست درازی برداشته اینمغ را مصلحت قزوین بر شافه شمشیر حشمت کشیده که در میان
خود آید که صبی از ایشان کمال هلاکت انداختند افغانه که در باغات خراج شهر بودند سر اسیر عازم کربویا
اصفهان تکاوران گشته محمود با جماع آنچه بکودن قزوین شافه در روزی که افغانه از قزوین گشته
دار در صحنان میشدند شرح بملا خطه سال امرای سوز و محرومت کرده یکصد چهارده تن از ایشان از تیغ نیز
گذرانید هر جا که اهل صلاح و سعادت یافتند در شکار دهنان تغیر برسانند و جمعی را شمشیر از
مأمور سحت ایشان رفته ماه شیراز را مامور نموده متوقف در آوردند محمود قزوین بدو سال در اصفهان
دولایت نر زور است حکم آنکه بر افغانه خود سوره سلطان او بفرستد و قشایان کالان رند خسته جمع
و افعال ناخالی مغفور را که صغیرا کبر آسمی و کثیر بوده و عفره شیخ جفا و عیشیش از بدو المونین تم و ستاد

بعد از چندی جنون قوی و فوج شدید بر وطاری شد و روانه در زور و پیکانه امر و منی او یکم جنون از نفاذ و جویان
عاطل آید در هر از دهم شهردستان سنه هزار و صد و سی و پنج هجری از طرف بنی عثمان که با نظر مرکب از بزرگ
جمعی از افغانه را با خود همه استان کرده در کج عمزال بر آید از بسلطت بنام خود بلند آرزو سوش کس فرستاد
محمود را در خفیه هلاک کرد و در حشمت الاستقلال جاسوس بر حکمران کردید و در ایام سلطت خود کالان و بزوز پاد
و تم و طهران تا بل که با کله اس کج عتراق و فرسالت تعریف در آورده و یک غنیزه نسبت بدو المونین کسان تیغ
انفصال آنکه در حشمت شاه طهماسب در قزوین بر بنسرت در قزوین اسمعیل یک نامعیان وزیر اعظم را برسم
سفارت و غم احمد امکلیت رودتیه فرستاد جمعی از رودتیه به طلب پادشاه طهماسب بر آید که در راه
رودتیه آمده معاین ایشان در زور حضرت لکنان است انداختند و در زور پادشاه در آورده مغلوب گشته
رابطی را که در تیغ سنجی است بر او حمل لغات سحت با زور فک شود و دعوت رودتیه یکی مانجه اسرانی این
حالت راه در روز طی کرد آمده ایم و ای پادشاه طهماسب بر کالت او تمام در المونین از ایشان تا سر حد استر
بدست رودتیه تیغی کرده که صیانت او نموده بدفع دشمن بر دزدیم و پایش او عماره و دخل و تصرف در ولایت
در المونین گشته تا اینکه معاقبت سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده ایشیا جمیع در المونین از ایشان تا سر حد استر
رشته که اسمعیل یک بر کالت دولت عدیه صفویه برودتیه در راه بود بخود منسوب سحت از طرف شاه طهماسب جمعی
بنوع رودتیه منسور گشته در خارج رشت تلاوه زلفین واقع در زبانه شکست با زور رودتیه است و کسدم با
متوقف و بدون مزایک و مزایع و سهیم و سال در آن نواحی ببطور اخذ عمل و جومات دیدند پر دخت تا اینکه
مقدّم قلندر شهر اسمعیل میرزا در مامله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و رودتیه بدون نزاع و جنگ آمد
لا اجماع و تجماع را نیز که در تصرف قلندر بر متوقف گشته بفاصله چندی پادشاه رودتیه از رخت قلندر
بسیار که شها اولد در سبند و مامله آنجا نیز از هم غنیزه کزیه که اعدای عدو است بودند در بند دادن و رضای عیان
حالت گشته از باب سلطت در آورده پادشاه نر زور تیغی ناری قلندر در بند نمود سر از تیغی که رودتیه بتا
سدرات گویند با تحفظ آنجا که گشته با کوبه و سایر نر زور متوقف در همان ماقده ارجاس حساب افکار و متر
سلطت خود سعادت نموده و یک استیصال رودتیه است بر کمال گذر با کبان تیغ تیغ انتقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب

از دین بجانب تبریز دولت عثمانی را برپا داشت حاکم در زنده بودم بکرجستان و عارف احمد پش با بیرون و عدالت
پش که پسر او دینی حاکم دان تبریز حسن پش و اولی بعد از بکرمانشاهان و همدان مأمور گشته بر یکتایع کرج
از حدود و خردیات غزیت از خنده آن در بایک شهر از شربت آذربایجان را بجا بر موصی حیرت انداختند
پش انقلیس را بخیطه ضبط در آورده عارف احمد پش با جمعیت تمام با بیرون آمده چهار ماه قلع را محصور و چون از
جانب اعیان دولت امدادی متفرق بنمود اما آنجا طالب امان شدند و قلع را سپردند و بعد از آن پش که پسر او
او فی که در آن سال بزم تبریز و بیرون حکومت کرده در صحنی که مرکب شاهی در در و پیل نطف داشت بر تری
آمده چون صورت شیخ در آینه مراد روی نمود و عطف عثمان کرده در زخم و ساس قتل و در سال دیگر باز گشته
بغیر و غلبه بر آن مکه ستر گشته اما آنجا را هم از شیخ نیز گذرانید و حسن پش اولی بعد از اریات غزیت بجانب کمانشاهان
از شتر در کمانشاهان بعد از چندی پمانه عرش تمام شد مدار بقاشق احمد پش پسر از در با عثمانی
عازم تبریز همدان شد فریدون خان مری که در آن اوان حاکم همدان بود بهمانه جلس پیرودن رفت با احمد پش
پسر نشون و اما همدان با تیه امداد مدت سلاه خرداری و قلع را انداده تا اینکه بغلیه و قلع را سخر کرده
و قدرت ظهور رسانید و بعد از و سار و مصطفی پش تبریز از پیل مأمور شده بعد از جنگ و محاصره در پیل نیز
بخیطه تصرف رویند و آمد بعد از آنکه رویند و سار و پیل شدند و مرکب شاهی سفار زنده در پیل عازم طهران شدند
رویند آمده در پیل را با سعادت و زنجان و سلطانیه و محال که از آنرا بخیطه تصرف در آورده در آنوقت سال از
شاه طهماسب القضا یافت بود و شرف چون خبر اختلال آذربایجان و مرجع حضرت شاه طهماسب بجانب طهران شدند
برعت تمام عازم طهران گردید و قریب اندر مان که در جنب طهران و اجمع است مغرب خیام حضرت شاهی
ع که قریب شش بقایه او بر داشت در سلمان آباد طهران قلاته فریقین واقع شد و در شبیه شکست با پذیرداری
نیز شش فتنه طهماسب از اندر مان عازم مازندران و ستر باشد شرف جمیع را بمحاصره طهران و رسید
ناصر پسر او در نود و شش فرزند مأمور و جزو دهنک اصفهان نموده اما قزوین لا بد در مقام اطاعت و را اندند
آنکه مرکب شاهی در در مازندران شد از آنجا غزیت ستر آباد نمود و فتح خان قاجار کلکوست سمنان سرافراز و
از تری که تریه قاجاریه بعد از افغانه طهران روانه حشش راه را به ابراهیم با طهران متلا و افغان گشته با ضلالت

دسته اهل غدا کار می گشته به نیل ملا در آن استرا با اهل طهران نیز می آید و با افغان مطح و مشا که گشته
ساده و قریب که تا آن زمان با شرف طریق مخالفت می نمودند راهت است گشته شمر در سپهبدان **در بیان**
روم با شرف افغان و فتنه کار خاقان در هوس مکان در سال نهم هجری شرف احمد پش اولی بعد از دولت
عثمانیه بر دردی مغرب و با فوجی عظیم با افغان خانک پش حاکم میان و عبدالله پش حاکم همدان و در مصطفی پش حاکم
بر صلح حسن پش طلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تخیر ممالک متصرف فی ان غنه مأمور گشته در در همدان
و از آنجا جمعی را سپهر جود در امان دستار ایلی نیز از شرف روانه و پیام دادند که ان غنه طایفه با پسر بدون
اهلیت مالک گنج انسرند چون پادشاهان دارت پادشاهان پشند خاقان شهید را با بیان سپرده زنده در
سلطت معارضی کناره گیر کردند شرف نیز از اصفهان عازم کپا که گشته چای از خستاده پادشاه مغفور را که در
میدار در دم شیخ جعفر شربت شهیدت چشیده سر او را از در ایلی روم دستارده جواب بنابر اصفهان سنان حو
سخت اینمغ نایره از در چشم رویند گشته احمد پش در در روم پش در روم و ک آن مرز و بوم از همدان
رایت از از جرم در شرف و تلاقه فریقین و اشتغال مایه شور و شین بین اوسرین گردیده رویند مغلوب و مغفور
رحمت غزیت بر روی غزیت کشیدند شرف نیز عازم اصفهان گردید در سال دیگر احمد پش مجدداً همدان را
عزم افغانه و طرح مصالحتی انداخته بنامی ممالک تعیین حدود و تقسیم سوز مابین پنج دستار کردند که ولایت سوز
در استان خراسان و زنجان و سلطانیه و ابر و خنقل و در پیل بدلت عثمانیه و ولایت سمت شرق عراق و در املار
با فتنه متعلق باشد برین حدود و میناق اتفاق و رنغ غالبه ترغ و تفاق کرده هر یک عازم مقوم مقام خویش کردند
سال چهارم هجری شرف پش نامی از جانب سلطان احمد خان خزند که روم سفارت برای تاکید بنامی
صلح و صلاح و تهتت صلح شرف دار در اصفهان و از جانب شرف نیز محمد خان بلوچ مأمور و همراه ایلی نیز پسر او
در بار عثمانی گردید در **پان چند نفری که در ایام شرف ایران با دعای شرافت از آنجا خرد سری کردند اول صفی**
نام بود که دست بختاری بهم رسید حقیقت احوال او در آنکه مومی ایله ششمی بود از طایفه کرانه و در سنه هزار و صد
سی هفت هجری در ضلیل آباد بختاری نموت شد و دعای شرافت که در پیری خاقان شهید نموده بلیت
که نام **میرزا ابوالعصر میرزا ابودو** مابین اسم را که ششم محمد حسین خاک بختاری در زنده ساده لوحی بهر ضلیل

بختیاری رجود اور انمتم شده مقدم ادراراجی و محترم داشته بر بقعه اعلیٰ حضرت که آشته در می ایله از شاه صفی
شاه مدعی خرد کرده با دعای خواهر در یکی از بلوکات صفهان که آشته از خلیل آباد خواهر بر او دم رفته و در
نیز با خرام نام آورده در مابجا افتتاح کار کرده ارقام با طراف نوشته و حقه را طرف چپ زده خطه را در سبک
و ساجد بسم شاه طلماب خوانده رسم خود را تا اسم شاه گردانیده و محال نوشته و در کله کله نیز از او جمع آمده
که طاعت بسته و امر برای خود تعیین کرده و آن فراخی کمال کمال ممکن بهم رسانیده تا اینکه از حضرت نقل آن
در حینکه شاه طلماب در مشهد مقدس توقف داشت بار کمان دولت محاصری نیز از امر و الا صد دریافت که چون
شاه از آنکه منصرف طلماب داد دعای او ضلوف در قع است او را اگر شب بطلی که در حیدره اندر چندین روز
اشاره و الا در صحنی که در دشت مغر که بر صحنی نیز از او در گرفته قبل آوردند این قضیه در او را وسط محرم الحرام سه هزار
دصد و چهل هجری واقع شده **دیگر** سید احمد نوده نیز از او در مشهد مقدس است محقق و احوال او اینک بعد از
دفعه صفهان که شاه طلماب عازم دراز سلطه قرظی سید احمد بیایند به توفیق در آنگاه رقم مجموع شش
ر توفیق صیاد و مات فارسی زبان بهر شاه طلماب عازم در سلطه قرظی بسم خود ایراد و عوام کمال
فخیر این جنس که سب طراز کرده و صحنی از او باشد فرا هم آورده عازم بنات و مرد دشت فارس که در دشت
زنجی شیراز واقع است که دیدن آن اوان زبردت اقصان از جانب محمود حاکم شیراز بود صحنی را بقا سید
احمد نوده در سر بل صان غلام فریقین شده واقع سید احمد متهم گشته با بر فرقه آمد مردم از بر قوه از
او که کسیر کم مجموع آگاهی حاصل شده او را گرفته سوزان حشده بعد از ماه از محبس فرار کرده بیایند
شرف ملک صفت خود را بنجد به نظام داد و از هر چه رفته در ارباب تیز را بدایه ضبط و تصرف در آورد
صفت خود را منعقد و در شاهان نیز تصرف کرده در چهاردهم ماه ربیع الاول ساله مطابق قوی نیل صبر نمود
و اسم پادشاهی بر خرد دارند و سکه و حقه زده بعد از چندی صحنی از جانب اشرف بلقیس او مانور دستیه خدمت
فرمود در قلع حسن آباد محصور و بالاخره گرفتار گشته او را با صفهان آورده با امر اشرف کردن زودند و هوای کرد
انرا بردن کردند و عاقبت بزور زیاده سری از پا در آمده **دیگر** محمد علی زنجانی که مانع مشهور بصفتی میزرای شاه است
کیفیت حال او اینک در ماه محرم الحرام ساله هجری موافق شرف قوی نیل در با سدر و دینش وارد شد و در آید از آنجا

که عمل

که عقل مردم در چشم ایشان باشد جمعی از اولاد او را دیده می گفتند که چشمهای این شخص در نظر ما چشم آن صفتی
شاه است و در دشت یاد باشد و او گمانش داشت معلوم از همین صحت صحبت کرده خرید از او شد ندانست که در شهر بهمان
آنچه خوش گشته اراده نپسند و او را سرگردان کرده بجزیره رفته از آنجا زنده بهر راه نماند خدا شد عیان دولت قهری
بیمات اینک شاهزاده ایران بنام بدست عثمان برده است بدون تحقیق شاهزاده که او را نقد بن نموده موی ایله
بدر با عثمان حاضر و بعد از ورود او بخواند اسلام و همانند تعیین و در اسکندران سکنی و اخراجات برای
قرار در دند بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم بنام احمد در بضع حرکات او این شهر سلاطین که بچه
تر از آن طرف قسطنطنیه نزدیک هر صد فرسنگ است فرستادند بعد از چندی او را بجزیره نیم فرستاد که کن او را
رقصی حشده و تمهید احوال او در سپان رقیع سال هزار و صد و پنجاه و دشت هجری سمت نکارشش خواهد پذیرفت
دیگر سید حسین نام قلندر بود که از زنده بقدره ما در شاه در خند ما در روزه کرد و ادوی با سامانه بود و از آنجا
همراه او فاخته در کسرت در دیش با صفهان آمده بعد از نقل صحنی نیز از ایران جهنت حرا گشته و خود را به عیاشی
موسوم داد دعای برادری خاقان مرحوم کرد تنبلی سردری گشته کلاه بر سرش کشید و بر سندان دعوی دروغ
داشت داشت و از مردم چون که و طولیف لطوف صحنی فرا هم آورده چون کارش ما به نداشت جابجای با برادری با
بر آورده با اسیر بکریان ملام کشیده و شمع در شش چون از صدق زدنی نداشت زود به پامال اسید **دیگر** شیخ در
سمت شمیل بنیاد بنید بهر سیده با دعای پیری خاقان مغر خود را سلطان مهر نیز از نام نهادند شاهزاده خوسرار
شهرت در دوشیلیل چهار صد و پانصد نفوز از ارباب بنادر بر خود جمع کرده از آنجا نیز در علم خاقان حاکم بلوچ رفته
صحنی از بلوچ با مات بر خرد گشته از آنجا بیان طایفه با زری آمده انطایفه با و متفق و عزت بند کرده با سید احمد نوده
بنواد و در آن اوان او نیز در آن ستمار است استقلال برادر گشته بود محمد نوده سید احمد را منبرم خص
دند در احوال شمیل و مینار کچطه تصرف در آورده بالاخره از جانب اشرف صحنی بر بضع او مانور گشته با و کار بر روی به
شکت یافته بجایب هندوستان که کشید و بند را با محال تصرف فی او ضمیر دلاوت افغانا کردید **دیگر** زینل قلندر
که در آنجا بهر سیده وارد و در راه برای طومر بود که با چند نفوز در دشتان در روزه با قلندر اوان مرصل زود در شش
در زبانه کابن من عمل دیلمان مطهر بنانیکه **صحنی** بعد در دیشی که هیچ نباشد شاهی از آنکلاه نماند و پشت سر

اندر سردی و از جبهه شایخ فقیه که علم فیر افشاده و از چادر قلندری پایه پایه خرگاه در ایام سلطنت کشته شده بود
پیرت سلطان حسین خرد را اسمعیل نیز انام نهاده و جماعت صرفین و دسترنده و دیما نرا فرقیه است حکم فرما
و دیما نرا با بارانکه نرفت کرد در آن اوان محمد رضا خان عمید اللہ فرجی باشی اسپهسالار صاحب اختیار گیلان
بود در ایچان زهت داشت پنجم ریشینه با سه هزار کس عازم دفع قلند گشته در گیلان در ایچان با جوی
نروده و شکست تبجان برکشیدند و همانز در داخل ایچان کشته شدند و ایچان با تبجان علاوه متصرف فیه خود کردند
محمد رضا خان در بار جمیت خرد را مسفقد سخته عازم ایچان گشته در راه که غلایه فریقین واقع و قلند تصور
شده بجای کسدم رکبش و در آنجا محمد اسلمک جمیت او از شامون و سایر رجال اتفاقا دیانه ماحول فرمای
داشت و معروف و در آنجا عازم خمال گشته بر صاکم آنجا فایق آمده باروتیه که در راه دبیله سپردند در حال آنجا خلعت
گرفته شکست یافت و بعد از آن بهای شامون که دم نرود و خرابی دستیه نیز خلعت کرده باز مغلوب گشته با
آمده بالاخره جمعی از مردم ماحول که باروتیه اتفاق و آنجا بابت قلند بر شک آمده بود دفع قلند مکتوم گشته
و در ماحول بر او رکبش او در کشته گشت اسرار اجمت بر کردگان رودس بر دند **پایان** و مولود **جناب نادری** بر آگاه
دلان و قهر رس که همین زاده گان آبا علی و ارحمت سفارند و وضع خلده بود که سعادت یاری که زاده لطف خدا
یگانه در ای فرزندان مادر زمانه بشده معاف شش است و نه با ما نش سلطنت بیزا که بد اول نصر کتاب نرس
امر بر بشکاه نظر بند استان نازترین پایه سلم اعتبار است پس ترین مرتبه از مدارج افتخار شرح بر نروده و اخراج بر صلا
داد و خوشی است ز گیلان این دو که هر شاه را نازش آب و رنگ ذلتا خرد است به صلب معدن خضر صابین
بر کنایه خدا و بزرگ کرده لطف بزرگمانا که بعد از لطف الهی انظما شش شیر خوشی بر در با زدی ایل عشیره و یگانه
و خوشی و دمانا از است و ما شس هر مان افروخته و خاندانها از دولت خاندان اولت خاندان لاند و حله
نیام مصفا حدید شش در دولت نبوری در استین است و در تاریخ کند شس سله چکر و تانا حلقه شش **نظم** ز شمس خد
تفاقر بریز ز شش است شش غلوا اگر نادر افروز در از قهر چه چه ششید شش زنده سپهر از هر از عا شش دم زنده دم
صبح شش عالم زنده در شش کزید سندر ز بیم نند در کجوه و بیابان نسیم در زبورت کلک شش سخی را از کلک شش
طلسی شش اولت اما چون غرض تریغ فیض کلمات احلال خدیو بهال است و ذکر اناس نیز از نوزم شش حال

بر اسم جمال کشته بود و بیان میکرد که آنحضرت در ایل ز قلند و قتلوی اریما از نزع شش از شش از شش طمان
چپ شد و سکن قدیم ایل نرود بر گیلان بود در یکیکه نولیه نرستان استیلا یا شش از نرستان کوچ کرده در آنجا
نزع اختیار و بعد از ظهر خاقان کنیستان شاه اسمعیل صفوی انار الله برمانه تقرب است کوچ کرده در حقیقه از گیلان
فرم حال ایچان در غرسان که در دست شما شد مقدس است نزع و نزع و در زب جوار و شش همان است و نزع
اختیار و در تابستان آنجا سیلا شش در درستان در دست خود دره خوش شایخ یکدندند که آنحضرت در ایام شش
دشتم شهر محرم الحرام سال هزار صد و ده هجری مطابق لوی میل در قلند ستر جاده دره خرد رسکانه که بالفعل عماد
علیه در آنجا احداث دیو بود لوی شهرت یافت اتفاق افتاده بهسم جد محمد نر قیامت بر سوم کردید و در بار نروده
سایک قدم در سراج رشت گذشت چون در میان تاجک و ترک و خرد بزرگ مظهر کارهای ترک گشته در میان
حال آثار دولت و ذوق اقبال از نایب حاشش ظاهر را بر عظیم از دست مویده شش صا و شش در عالم خرد نادر اتفاق بود بین
الانکام ندر قیامت شهر شش در **پایان آغاز کار زاده کامیلا بتاید جناب آفریدگار** از آنجا که نقش بند کارگاه
و جود در بطور بند زواج است راتار بود و پای بقای بنی آدم سخته و باین جنس کسوس طراز جانه خوام و حرام بر
و شش بنی نزع بشه انداخته تجرد مخصوص خداوند صمد است و تقدیر است از یگانه انذی لم یلد و لم یولد و لم یکن
کفر احمد حضرت نخل آبی در آن اوان که آغاز یام شتاب و حمله در بنا کلزار زندگان و حکام ریحان در میان
عشیر و کار نرود اما یل تا مل گشته با با عا شک کوه احمد لوی که از زو سالی شش را بر و در همه در آن است شش کار نرود
سوکا رادی زرم نرود و جاده خانه شست خوشی آن در دمان شرف زبای محافظت در هر خوشی داشت شش حضرت
طالب بر نرود و شش پنجاه استکباری چه آن سعادت شده اکثری از چند ششکان شش رسالت حلقه شش
حکمت نزع گشته جمعی از زو سالی نظایفه باین علت هم خوش شاد و خوار و بیخ و عا شش ندر بالاخره حکم نقار
بر صلت صورت دفع از آن محذره مراد در شال عفاف هزار و صد و سی و یک هجری در شش شش است و پنجم
جمادی الاوائل ده ساعت نیم از شش نرود که شش شش نرود رضایق نیز از جود آمد بعد از پنج سال آن ستر نزع شتاب
نرود کبشیده چه دیگر او را در سلک برده کیان و جرم عفت نظار در دند که نرود نرود اما شش نیز از آن درج در شش
آن برج اندک در آغاز ظهور که کت اقبال بن خدیو بهال و قیامت امور یکدست دره خرد و سپرد و شش مقدس و ندر جات

آن ناحیه پشت از آنحضرت با ایشان شهادت در کلماتی که در آنجا ذکر کرده است و سایر ابواب عناد و توبه است که در آنجا
از اهل ایران و بیدار شدن در خلال کار بظهور آمد و جنگها که با هر دو نزدیک ترک و چنگ واقع شده تا
آنطایفه را رام و در حدات را زمین آردم کردند که شتر از هر یک است تحریر باید تا پنج موطا خواهد شد بیرون نزار
و کتاب میگردد خارج از حد و حلال بود و شیراز را لیکن چون درین روز نامه ظفر با تقصیر سخن ما مقرر و مقرر اصلا
ضبط کلیات امر است لهذا به جاسم جمال و ایجا رمعی داشته است که قلم را بجانب عینگیری میزد که بعد از آنکه
بزم آردای هر دو از حضرت سرای ایران سازنا سازی که کت کرده در هر گوشه از محال و مرفی نوا مود از هر
چون کمانه صبر صد اما بر خوسته ترک و تا چنگ چنگ آید سینه با من حرمت فرمائید که چنگ و ترک
قانون فرقی از دست داده و در دایره محبت کف نماند و هر جاقوی دستی بود سر از کربان خود را
دکردن فرزای بر آورده با از اندازد بیرون گذشت هر جا خنک مغزی بود مانند چوبست علم کرده بیخ
سر میندی بر افروخت از آنجا ملک محمد کسیتان به طریقی که سبق مذکور شد در از جاده اطاعت بر نداشت و بر شمس
مقدس سنیلابان حضرت ظل آلی تا آن اوان در حد و دایره و کلمات و بانه مرصعات و دست مشغول ملک
داری و بچنگال خیز بصلادت شهر بار بوج دشمن شکاری بود مانند شیر صبا پرست صید میند خورشید طلوع بخش کلام
پلکانه در پیش بودند چون دیدند که ستیج میاید اسراف ماه مهر خزانیه غم بجام اهل ایران ریخته و عوفی شک
زمانه از بدست کاسه بر زمینان شک و راهزنی فتنه جوی در هر دست تطاول کشوده راه آسایش بیرون
و نزدیک است اینچنین احوال حضرت آنحضرت بر شامه با امام خداوند با بسیار در رتبه کتب فرخنده طراز و بیروی غم بلند
و قوت است از جمله طوائف فتنه افکار و باجه ابلاست سکته سپرد و دره خود کلمات را بجز خدمت خود آورده
و کلمات را که حسن حصین و چهار تن فلان خدا آفرین بود با قلعه دستجرد و سپرد که پرست جولا نگاه نشد کینی نوردد کوز
و ما دای حالت حوامان اخصاص سپرد و بد برای افزاین بدق حکم کنه چنیا و سپاری جناب اردکان آقا
کار کردند آری غضنفر صوفی که صحبت صلابت شریف در نا حق شیران کند کجا حوصد و زرد که هر کشف رضتی از رویاه
بازی چرخ چنگ خط موعی برتری کردن با دزد و سروری که همیشه کردن و از آن کردن بطریق اطاعتش فرود
که رود دارد که کردن اطاعت بدیگری غم سازد و ابلاست عمده که بهر ای توفیق بر قدم سخته ساکت طریق خلاص

کردیم

کردید ندیدم ذوق بودند یکانش زین که شرف شب شب با جناب داشتند و دیگر اگر اسکن دره خود سپرد و لکن در ایلات
مغظم خراسان میباشند هر چند طوائف دیگر نیز در میان بهر اندوز خدمت ضربه فرزانگی می کشید تا آن و طایفه
از بدو حال بهیچت تائید خدای تعالی از وی اقبال نسرد و بر آنروز در دست ختم انگلی در ساعد کتب فرزند رسیده
سعادت در پنج دشم شکل بودند بعد از چندی بعضی از ایشان به واکراد که محو کرد و ادوی ساده روحی بودند بسیار
شیطان مختلف آله داشتند از ایشان فرقه که صاحب غلو و صیحت بودند بتات مکان و عدت خود شمس
شده با حضرت در مقام کاش و بعضی با رضی قدس و با ملک محمد العشق و سانش و از اگر آورده خود سپرد و جمعی
با کارد خورشان پرستند و ادوی با تر کاتر عقده موافقت بشد و هر یک بقدر امکان زلفها ریخته و بعد از آنکه با آنحضرت
در آید کتبی برای مسجد و چهار صد خان را ایل صلابه که با طهارت خا و کیل و محمدی بیگ در خان نامم با در بار
خود ضروری در اعتقاد فتوری در اخصاص فری بنا آورده در شدت در ضامنم کاسب فروری شب
و در سخن دشت سیه سید بنادر و چرخ فرشتید قاسب و آنحضرت با قلت اعران و کثرت نعمان در زمیقت
بر میان زده با اتفاق زده با اتفاق بر افرامان کزین خوابگاه را خانه زین سحر را بیت غم از آنست و باهر
ذوق بنای کردار که داشته در بیان زجر مرکب فروری که کتب مقدس بجانب ارض مقدس مانتند بهر انداز
روشن است که جلوه جزو کنگ و پنج تا طهر که کتب قاسب است و بلند پروازی خفاش طبعان تا طلوع طلینه تر جاب است
بهیچکه در مقدمه کتاب نگارش است بافت بعد از آنکه ملک محمد در ارض اقدس آغاز خود سری کرده و در روی
ایلات خراسان از راه صنف نفوس و قوت و هم بطریق خدمت کردن نهادند و در اطاعت برویش کن و انداز
آنچه قبلیخ ضال نام با با اروا مقصع ایرانی ایشان بودند که از حالت زده روی بر تاشد و نزد ملک شتافت و صد
آنچرا که از ایشان بر طبع غیر ضد به حال نمایم افشاده بچاره جوی کای ایشان بک خیال از هر طرف مطلقند و در آنجا
این امر طالب بهانه شدند تا آنکه ملک و سایل را بکنی چون در ملک خراسان همیشه از جانب آنحضرت اندیشه
در هر سال سپردند و محمد بر انبار زندان خرد و روانه کرده بنامات مکه که بعد و همین زیستاده که مار از آمدن با
اقدس نیز از جانب حال مسلمانان منظوری نیست که در عالم ایام موافقت بر می کرد و طایفه فراید خرد و پیش نشد
راه هفتاد غیر خواهد بود و آنحضرت نیز قبول سوال کرده عازم ارض اقدس شده بعد از حصول ملاقات که در روز

با ملک اظهار صداقت کرده و در حث اورا رنج و در خلوت و شکرش در جوشش دفع کند بخت با شاه و صلابت که صد
انگرفت بود نزد محمد گشته بود و در جبهه بازی خود سازی کرده چنانچه منظر آنکه آنحضرت در اثنای بازی
و است بازی جلوس ملک را بر او با تمام کارش بر در زد و هوا خزلان نیز هر یک بجز ایشان و اتباع او در آن
ایش از آن کسبستی در اندازند روزیکه در میدان کلاسک شدند با ملک که جمیع بازی بودند بجز غنای یکی
ملک دست انداخته چون زمام ترس امر در دست نهی قضایست پشت مبارک آنحضرت که یکبار از آن
در پیش از آنجا آفتاب پشت دست آنحضرت بر زمین گذاشته دست بردمان اسب ملک خورده جلوسش نماید
ملک از آنجا که دست با او شوخی با می نمود بود و شوخی اینمغ کرده بعد از انقضای میدان بکایت شد عطف
کرد تا آنکه آنحضرت پرست در کین وقت مجبور تا آنکه ضیاع شفقانه اما قلب فلیح خان در مانع کرده باطله تمام
ایش را با خود راه سینه بعد از آن ملک را بسوزد سخی شده تر عیبش کار کرده ملک بخوابش آنحضرت یکروز پیشتر
حکایت حضرت ظل آبی روز دیگر فلیح خان در مانع از تنویر شکار همراه برسد بعد از ورود و تفریح با میخانه عمل
شده مقدس چون میدان با هم فاد در از دست را کردن بمقتضای عقل خدا داد و بنود آن و تفریح که در ظاهر چون
تعبیه شمشیر لاف کتیری در باطن لبان دشمن شیری در زخم خنکاری میزدند از میان برده شدند در آنجا نماز میبرد
گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده است بدفع کینه جویمان گماشته در میان آغاز **عجایب نادری با ملک**
محمد سینا بنون حضرت یزدان ملک محمد بعد از وقوع این واقعه حضرت نیز چون داشت که از شجره خلاف آن
از داده سرودند و است کینه خورک سپید بجان بری تکرار خورد و باران زیاد بر او بر او بر او در در بر نزل گشت
خواهر بر عدل چنانچه سنج انمقال کردید **پست** روز اول که دیدمش کفتم آنکه روزم سیه کند است پس با کرد
چنانکه داشت که با هم منقش شده بدفع نادری بر درازید یا کما حباب را آماده سازید اگر باد جوار بود که آنجا
کون و از است موند و دلاد است مبرط اید و همیشه بسیار در حکام ملکانش در غایت شهنشاه تصور اینمغ از حوضه
برون دین خیال از خیر قدرت ما از دست ملک چون عذر ایشان از شرب بگردش از کل عیای جوار آنکه
اشمام را یکدیگر رنگ نموده غم خیزه نظایفه کرده چون راه کلمات و چشم و دهنه مشتمل بر کوهستان عظیم و قلعو جات
حکم بر غایت آنست را متعویق بصفتند شمشیر از کس از راه را دکان روانه خبرشان کردید و در تزل

فرز محمد داد اگر اگس معجزت خواهی نزد ملک نرستاده پیغام کردند که حرکت او بهت حثت اگر او حسیب
و ضا است از این ماجرا در گذرد از آنجا که ملک محمد داده خود چینی را منعی شده بود و نرستاده اگر او را قطع منعی کرده
باز کرد ایند اینمغ سب پد ماغی عوم که او گشته بستیناف لازم سرگشته برداشته بزم مدافعه پیش آمده از تمام عدلی بخش
منسوب گشته فرار در قلعو جات خود ستواری شدند و ملک نیز بلا مانع در اصل خبرشان گشته بنا که است که قلعو جات
تا خسته جمعی در غوغات و در طفال ایشان را در غه مال در امر اقدس سکن سخته نام اخیا را این نرا بدست کرد اول
تا حث قلعو زیر انور که در دروغ سخی خبرشان در وقع و صفق آنجا عمت را پیش نهاد خط خود سخته همراه کرد در ضلال
حال صذیر بهمان مانند بلای مانکن بر پوشش رسید ترضیح انمقال آنکه بعد از وصول خبر ملک سمیت خبرشان حضرت
ظل آبی چون خبر خبرشان در عد خودشان با نزلت دشان و افواج رزم کوشان از راه تعقیب ایت بیت بزم امان
اگر او دیغا رود در ابتدای کار در دروغ سخی خبرشان لغوی از اتباع ملک که اسباب تو جانانه او را از شمشیر
مجا در رنده و جا گشته که از بر اتقون معدودی از آن تکرار از ورطه هلاکت جان را سلامت بر بردند ملک محمد
از این واقعه خسر کند قلعو کیرانات شمشیر عاقر گشته در آلب راده گشت که قلعو در شرف تسخیر بود که دفع حضرت
آبی با جوانان مصف شکن و دیوان مردان کن عربده جو و نوره زح زح لکیطون نمودار گشته بجز زهره شگاف قلب
محمدی شکافه خود را بسپای قلعو و مران قلعو خود را بسپای او رسانیدند از شکنی محوری بجات چینه شد ملک
چون پیش از وقت بنا بر اسرم فرم در حواله قلعو سنگی ترسب داده برده بعد از وقوع و غایب ظهور شکست از راه
قلعو فرار در سنگ خود کفمن اختیار نموده حضرت ظل آبی عودات و طفل اهل قلعو با مال ایشان از قلعو در
در لکیطون قلعو در جانب دشت نزول و در آنجا کردی که از خوف ملک در بچهها محقق گشته بودند از نروده
و در دو سوکیا قدس جیات تازه و بهیچ بی اندازه یافته باز و ساقدم سخته کیمت آنحضرت تجدید از روی
مصادقت عهد بندگی بسند روز دیگر که ملک نیز فرار یعنی خورشید جهان از فرار قلعو لغوی شیخ کشیده آنکه
خود نماید در ملک محمد لوری غم از فحخت و طرح جنگ نداشت چون حریف را قاهر دست مطلب با قهر حث
گشته عیان و شکسته سنان روی بر تافت نقلی و تو جانانه رهها خود سخته لطف از قلعو شسته است
نیز بهمان عشرت آباد مرصه شدند و خبرشان از اطراف ملک کرد و نیز می کردند که شاید ملک از پناه
جانانه

مبوه جنگ آید فایده نکرد چون طایفه اگر ادوشت رتا از زمان سکر ابراق و ثعلب همیشه با شیخ و سنان خشم فکن
سیدان جنگ پیوسته انداختند این را از در آد کین توجیه و ثعلب مانع خود داشته ترک زرم و از غنیمت آید
اگر در امر حقوق خود بیکان پیوسته صرف زمام غنم کردند ملک نیز عمره باره در غنم شمرده وارد در رض فین تو کم کرد
در بیان تخریب قلعه باغ قلع ابورد برادر با زوی ظفر پرورد چون کجا قلعه جات ابورد که در تصرف تیره نگردد
چو محمودی شده در صدد مخالفت بودند از آنجمله جماعت امیر لای سکنه نیکو قلعه بودند که در هر فرسخی از پورین واقع
هر چند سوسرستان و سکر ما غارتگر تاب و توان بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم نشاء تا بیدار
بودند شدت برد از این غنم ظفر پرورد شده و دل سرزنش شده با دیوان عرصه نزد قلعه فرورد را احاطه و در
آنجا کج و خاشاک انباشته بلند کرده آب رود خانه را قلعه است و آب بروی کار نیامده پس حار و
مرکب سخته قلعه کیان را در تصرف سخته بعد از چند روزی که صراحتی بلا غنم است الظایفه را تشریف
بود اهل قلعه کجی المین استیصال شست جسمت معذرت جریان و ندامت بر بیان سر بر تقی اطاعت گذشتند
اسس قلعه را بر کرده و اهل قلعه را از جانیده با پیرو دسایر محال برانگه حشمت و دل قلعه با غنم و نیز که مسکن
کو در زوی فشار بودند در زمره اتباع ملک محمود نظام یافتن از اخصا کیش بر تا فر بودند بعد از شیب کار
نیکو در ایت توجیه بالفرب افزایند مدت سه ماه اقله را بغضت محسوس انداخته کشت از طرف حواله تشریف
خاک ریخته بلند سخته استادان متبزل و جاه جریان خار سکن آغاز نشیب زدن کردند مقارن وصول تشریف
حصار اهل قلعه از کج کادی بیل و ملک بنگر پرونیان پی برده در رشته نشیب را بدست آورده خوانند که آب بر آن
اتش فشره افروشانند پرونیان نیز شش و سستی کرده نشیب را از بار و طایر نباشند اتش زدن چند نفوز قلعه
داخل نشیب بودند در زنها هسته بر آمده بادل سوخته و سبک تفره روانه دیار عدم شدند و با اقله نیز نهند
گشته اما قلعه کیان باز چوبه خاک با نوضع ریخته راه و عمل بر سپاه لغت پناه سبند چون نشیب کاری
بعثت شد پس در آن بیل نزل از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را با صده زرع کم پیش از خاک و خاک
نمایه تمل مبدی که پست دسه زرع عرض و نه زرع ارتفاع آن میشد صطخر کوه سده است آب بر آن جاری کردند
و در عرض و است آب احاطه حصار کرده رخه بر اسس ثبات و قرار دیوار انداخته بنا قلعه نیز دستت

سیر به امان چون خانه جاب با بسید و در برج دپورت انار حادی تیغ عمد ستم ظاهر کردید مردم آنجا کج
طالع را در برج آید مثلک دیده دست از جان شستند از عین اضطراب مانند رشک از خانه چشم روان گشته از
روی نداشت پیا سرور در آن فزود کشته خدیو یکان چهار نفوز زوسی اقلایفه را که سر مایه فساد بودند مورد شیخ
بنامزده بر دست نام که فدای قلعه را که در نظیت منته بود بکلر و ثعلب نشاء فایده شهاب یافت رحمت با
حیاش را حمله بآتش کرده ساکنین آنجا را بقتل و دیگر دست اندازید پس کجانب پیوسته خرابک لای ظفر پرورد بعد از چند
روزی بهمت بلند غنم تیره قلعه را خنجه کردید چون فراخان که بزرگت فله زور بود جمعی از زکاتیه با خود متفق
سخته بهوای حالت خرابی ملک محمود تشریف می از دست حضرت ظل الهی در صین مشول محافه با عواده بودند که
وکیل جلایر را با جرایع بک نشاء روحی از دلیران نامدار با طغای آن نایره مأمور گشته چون آب از غنچه از چارده
کلات تشریف می نمودین در هر حر آب بنای توفیق گذشتند بر جی ترتیب دادند که محافض آب کرد
نگذارند که داخل قلعه شود فراخان نیز با جمعی خود بزم ملا خور بر برج آمده با مأمورین محادله شکست خورش داده
و جمعی را قیل جرایع پاک را دستگیر کرده همانا طعش خانه روستی بگرد روز دیگر آنحضرت از تشریف با عواده فرست
یافت در راه پیوسته در حال آنکه بوضو افتد سبب سینه از همت و دلا بزم شکار زرع از غنچه خیال جلالت
تیز در پیچیم یار خوزی سخته نکام شام بخیل استنجال حرکت در برابر ایه بیان جبال با دلیران سر که جبال خود را
بکام ده بنگر اسایند مشوقه سپاه را جمع و تیره سبب با قلع و قمع کرده در برابر از غنچه صلوه فرمای استیقت
چند گشته جمعی از بیادگان جلالت تشریف بدر بقلعه تعین نمودند که بنکبان راه اندام و از از کج تیره قلعه ضد
فرا نمایند اعلام کنند و در آن روز قلعه کیان اجتناب نکردند خدیو بلند اقبال چهارده بر گشته از اتفاقات در هماغه
جمعی از تاناریه مرد با ملاد فراخان آمده با جمعی فراخان از قلعه بیرون آمده اسبان را در کین باز داشته
و ضعیف با اقله ضعیف با کشت شب بیادگان در ب قلعه فرعی و کج را از قلعه تصرف سر از کج حال نموده خبر
بند بر بلند حشر را سینه ندر کج تشریف صبح بر کب تیز رنگ سرار شده در شیخ از چهارده بند و
نرا غنچه تزی یک شده فراخان در فتایهات مجری از قلعه سرار شده تری تیره است و تاناریه از جانب
میره از کنگاه سب انداخته بشیر مال آخته بر قلب سپاه کینه فرزه تا خسته آنحضرت تیره پیاری جناب با

غرضه نموده بعد از آن بکن مائتة لیل الفارقت خرد و کثرت آن کرده اند نشانه نموده بادیران افشاری شب
دو روز پیش کرده و دست به استعمال الت عرب بکار بردند و در اندک زمانه صحبت الظایفه چون طره جوانان تا
تار و مار و ترخانیه تماماً در خانه خردی فرو کشیدند و مرکب و دلا بانصرت فروغ و ظفر چهارده برکشیدند
آن صبی از تاتاریه بادی مراسم عقد کردند خدمت خدیو کما مکار آمده استه عای معارفه ارفاران با جواز یک
نمودند و آنحضرت نیز سلسلت پذیر گشتند ارفاران را از طرفین مرخص و هائلب تاتاریه خایب و خاصه عازم
شدند و در دیگر سلطان این سلبه طارم از قلع چهارم را بیتا قلم گیری برافزودند و در آن شب در مقابل
از قوس بدر انور سپهر انداخت خدیو از جنبه بوزم تمام کار قلع از غنچه اعلای لادی ظفر برند کرده چون قرق
حال خود را بتاه و روز خود را سیاه دیده دست در دامن استیمان زده از قلع بر آمده متعهد خدمتگذاری و
رسم فرمان برداری شده و آنحضرت نیز سابقی حرکات اودا لفقو مقودن و ترخانیه قلع را که جایبده
اپروردن و سرگردان گشتند از آنجا بقصد تفرق شاهدش که هر روز در آغوشش نمای یکی میبرد چشند چون آن
مهاجرت علیا و برکت و کرمی است که در حد در دست و در دامن سپهرند در مادی انجیل با عزای حید سلطان مکه
کلاتر درون بازار حاده الفیاد پرون که نشسته و لایت را تصرف کرده بودند حضرت ظل لای بوزم تپه ایشان
از ایپورد با یک تازان غرضه بزود دست و محمد حسین پانک و لاسام پانک و یکل حشاک که اظهار بیکان و خلاص
حدهاں حالت اسس میگردید و الا شاره اقدس با صبی از اکراد اهورا خله از خبرشان بیک بقصد اسس
سید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته چون تابعتا بر پشت با تمامی ترخانیه آنست و در دبا غبار و سار
ر زنجی از آنجا برهنه بخت سعید و صبی از زوسا در در آستان آستان فرس گشته اظهار نداشت و شرمند که
و تقید بر عهد صداقت نموده که کردند پس زمام عنیت بجانب ایپورد و اخطاف و محمد حسین پانک و یکل حشاک حضرت
انفراک باشد و خلال آن احوال باز قراخان را غنچه بر این پنج خدلان که بر جان گشتند با چند نفور در ظاهر
رشت محمدرضا الغفله کنند می بذات مقدس رساند یک از خلاص گشتان عذر و کید بداند ایشان بوجوه خدمت
ر نیند بجا ایشان معروف شیخ سیت گشته در پان آمدن رضاقلین از در باب استی با بر در داری
خویش را فاخته را و در نشای انجیل رضاقلین نامی از در باب استی ای سرداری غورسان تعیین گشته و در غور

اوه در صحنی که سردار عازم غورسان بود بنا بر آرزو شرکت نادری که ساسا فرود هر روز یک بود اعلام کرده
آنحضرت تا در دوا عازم خبرشان گشته سلسله جمعیت را با اکراد انعقاد داده به پیش ملک بردارد بر روی دولا
معلوم بود که معاهد اتفاق اکراد با آنحضرت جمیع اوقع است بنهاییه دیران این دینم از میان نصرت قرین لودی
توجه بجانب ارض اقدس لای حقه نزل موسم بر کبیر را که در یک مسیحی نهند مقدس در دست خیابان علامه واقع است
جوانگاه با دپای گستره سخته ملک نیز بستعداد تمام مقابله گشتند بنهاییه نایره عرب اشتغال یافته دلاوران ظفر
شیخ نیز در ایشان حکم و صبی از دعوان ملک را بر چند نفوز سر اکراد کال ایشان روانه دیار عدم سخته ملک
صد نه چهل شهباز بلات بلان مانند صید زخم حوزده شکسته بال خود راه پناهنده کشید خدیو به جمال غیر همانروز
اطراف شهر را سیر اقدام جواد صر فرام سخته قلع طرس که موسم بقعه حاجی تزاب است و در روز سنجی نهند
مقدس در جانب غنچه واقع است متفرک که نصرت شهاب کرده راه آمده شد در این ملک بسته در روز یک
ادهم نیز کام با فوجی خرم آشام در حواله جلالن پیداوند و بزجهای کاری سفید سنان زهنهای اندوده بود
محمد دیان می گشتند محمود چون رزم سازی و میدان لاری آنحضرت را رسید معلوم بود که یک یک میدان
صرفه نخواستند در از شهر جدا گشته پشت بقعه داده آرد فریکر سپار از مردم آن توابع و نواحی خدمت
اختیار کردند همان جا در دیوار شهر را ملک مالک شد در سیاق انجیل رضاقلین وارد خبرشان گشته
شیراز با جمعی دیگر که همراه رضاقلین بودند تبعیده از یک تدریس گشته رضاقلین صلا کردند هر گاه جانب نادی
باین نحو عرصه را با ملک تنگ سازند و برای نام و تنگ سازند سراسر دلی ترضیح و نفس در شان شرکت
تو واقع خواهد شد رضاقلین بعد از استماع این سخنان کاظم پانک خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیام
کردند که جنگ با ملک مقودن بجزمیت غنانه تهر کشید قدم پیش گذارند بعد از وصول فرستاده او در
این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ برداشته بانظار ورود در دله همان قلع حاجی را بر آنرا که فروری
ماب حشند سردار نیز در راه اکراد خبرشان را جمع کرده عازم مشهد در صله بجای دودی مقصد گشته
بعد از آنکه شنید که رشت که روز مام رضا بیست سردار در راه چون حالت او را شنید معلوم ملک
خود بنزده ظفر چشم روشنی یافته با ظاهر رسیده از مشهد مقدس بوزم مقابله با فلکی تو خجانه از زره سردار

اود از کشته بدون اندر نیفتی گفت طی مسافت کرده دارد چنانکه سرد در زیر نه و دعوتی لاد در قلعه حاجی است
گشته از روز دوشنبه با فاق اراد متره در رضی اقدس کشته در باغ خواجه بریح میگو سخی منتهی نوبت خایم انست
کرده در شب خبر ورود خود با اهل شهر اعلام در پیش از با طاعت خود گذردن در دوازده نوبت کزده هنگام
صبح اهل شهر بر مخالفت ملک اتفاق کرده در درگاه را گذردند با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند
در آذین ایشان از عقیدت و جند نفوذ از عیان و عرق زیر شتاب برای ابلغ نوبت این مستح الباب روانه نزد
سردار نمودند از امر اتفاقات تا اینکه ملک بعد از ورود و بجا بد مطلع میگردد که سردار در زره دهنه در وقت
بر میان زده عازم ررض فیروز شتاب در حال و انفال در دوشکرتش در قلعه حاجی تراست در جانب کشت
نگرده است قلعه مزبور در دانه سردار همان شب در باغ خواجه بریح میگردد و دیدار بجزیره است افرادی حاضر گشته
با جمیت خود بر سر راه ملک در خانه فریقین واقع و نشین سردار دست از اطراف ملک حمله گشته
چون تو کجاست و تفکمی را محبتش کرد خود خسته دشمن سردار را انقدر تفکمی دستداد بنزد حلات آن فرج
بای شبات و در ملک کشته کاری تراشیدند سردار جنگ را سرفوت و غمان یکسان شد هر طرف
داشته نیز هر جهت گستر در برابرین غفلت که کرده لشکران نیز شیره سپه داری خویش را پیش گرفته
در گرفته است سایش ننگند از دستار دکان اهل شهر بعد از ورود در باغ خواجه بریح که جای سردار در خانه
تعبات است تا بان کشته در مکان مزبور دارد و در هر سال این اخبار گشته سردار نیز تا
حاکم افغان را در کاظم پیک خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تعجب بجانب کابل کرده بیضا شهر
پرداختند چون ملک محمود صیانت حرم از مشربان خود مهدی نام شهیدی که در آن احوال وکیل صیانت
و لشکر بود در ادراک که گشته مهدی نام کاتب حرم و کسان ملک ابر در شیره بر اطراف در دوازده
ارک سرداری و شمول دفاع و خود داری شده هاشم کس خستاده ملک را از انجا اخراج می گشته ملک
غالبه با تکیا به صیانت یکسان شهید ملیا کرده از در دوازده ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده و
جنگ گزده و در شب با پای شبات از جا رفته در باغ صبر قرار داده شهر را که گشته فرار کرد ملک با شیره
تصرف کرده بشهریان اتفاق اندیش راه مسافده و معاهده پیش گرفت و حضرت ظل لای هر چند از آن

آقا صورت انجیم را بعین العین دیده سید استند که مال کار سرد در نیا پایداری قرار فرموده باشد اما بعد از آنکه
سرستبر این امر هم در کلین رسوایه کل کرده معلوم نظاره کیان این چنین گردید هر طرف وقت نظایفه را فرغ نموند
باری و گلستان احوال ایشان از اسید بهاری نیست بدون اینکه سردار در ملاقات نماید عزم ایستاده کرده سردار نیز
متره خبرشان شد از سه ماه باز نماند سرداری را از سر قزلباشی و کار داد که در هر سس خلیف و با طاعت حیات
این تمامی مرده زنگ کرده بر سر شهر شهید شده در باره ملک محمود بمقابل او پرداخته او را نسبت خبرشان که آن
سخته اند خود کار سردار بالمره از حیل نظام معاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد علم کرده در **پیمان سرداری**
زمان سلطنت ملک محمود و کار به جانب داری در آن اودن از دکان متفرک که پادشاهی بود چون بجزیرت
ایمان دولت سید رقم عزل بر صفا احوال رضا قلیخان کشیده محمد خان ترکمان را سرداری خراسان منصرف گشته
و تا پیش از آنکه محمد خان در دوزخ خراسان شود ملک عرصه ملک را خلا داده اولاً تنبیه شایب و در شهرهای خاص
سخته ملک استحق برادر زده خود را بر سر شایب بوزر ستاده جماعت پات ساکن بشایب چون در دوزخ خراسان
سرای جانب داری کشیکه بامید واری توقع و عدد کاری از داد توان داشت نماندند در مقام استقامت آن
حقیقت حال در کتبش اعلام آنحضرت نیز بنویسد متره بکوب و در او تهنید و کم فرقه ای که با با سنا پاتا مزده
رسان کوشمال انداخته و خود را مستعد ملک محبت ملازمتش او را در کلمات دوره خود پرور و معتقد حجت
نجدای یگانه بنوم اهدا ایشان روانه گشته اراد خوششان نیز بوجه ایشان اراقد سمس بکرها ایون پر شد بعد از ورود
نیشابور ملک اسحق مغلوب و متهور جمعی از اتباع او از مر صلاحیات هر گشته خود شس در باغی متحصن بجز بعد از وقوع
این امر عالیجناب غفران مآب ملا فیضی کیلان ساکن ررض اقدس که برآمد فضیله عصر بود در جانب ملک محمود
برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون شیر جواز نردی و قدرت تقضای حمایت طرف مخالفان
میگردت که بجا نه معتقد آن شد که ملک استحق را از تنگی جمهوری مروض روانه ررض اقدس سازند که بجایه رسم
عاقبت از وی ملک را در این جهان و در از وی سخته استکلاف رای و در داده از نیر درین ضمن کرده باشند
طایفه حشمتی نزد او را در بنا بر او اوقات زمان ماضی با منتهی راضی گشته بقصد ارفش مال در این حال ملک استحق
گردیدند از راه ایشان چون مشورت از آن از دیوان جانب داری در دست نداشت در عقده ارضی مانده و

نظامی که سرچشمه این اندیشه کربان خاطر اکراد در آن کس و نایره شرارت انکه هوای ترک تازی فعلی با پای
درون بشازاد رشتن شت ملک محمود از حقیقت حال واقف گشته نسبت تمام عازم شت برگشته نزل
قدسگاه پای ثبات هشترده اکراد شیا بر لای مجادله فرستاده چون ملک محمود از پر شیخ دستان جان ستان
دوران محبت کبیر تکیانده اسلحه خرد سخته با خدیو نظور فرجام هرگز یک میدان اقدام نمیکرد و کاری از پیش
نرفزار چه بسا قرارش مندم بعضی از لشکریانش نمودند که شتد اما چند نفوز افشا روکار از غیر حشداقت
بر نزل سینی کشید ابراهیم خان برادر آنحضرت نیز زخمی گردید و بنا بر اینکه هیئت تو سن برکش طایفه اکراد
از ضرب با باک آب بیجام حمزه در میان خود سر کرده کامل آرای انداختند با وجه سبب است
آورده بودند از صورت ملک از غلبه قشربش بر یک رخسار در مسکن خود پیش افشاد در زلفان تخت
کاری میرشد ملک بعد از وقوع اینجای شیا بر در محصور شد اهل شهر چون خود را در محض محافظه شکار
میره پیشند لذت بخوردند قلع را سنجید ملک از ولایت راجعه خان پات حاکم سابق توفیق نموده
ارض اقدس کرده بعد از ورود بارض فیض منباد در خرد کمال استعداد آغاز زمان دهیاد استبداد کرد
از سبک سری چیده بر سر سلطنت بر سیم وز زرد چون حمزه از ضرب کپان میداشت کلاه کین برای خود
زینب داده لیکن با لطف فضا از کونسان الفی این سبب پیش میزد **تقدم** نه هر که چه بر از دست برای
دانند نه هر که آینه سازد سکناری دانند نه هر که طرف کجه گنبد شد **تقدم** سپاه دردی آیین سردی در دنیا
چون لای زینج نه بیت ما پس شهمه را پرورد سر از طاعت او بر تا شد اولاً آنکس سندان کرده ملک شیا
باین امر مانور سخته بر جمع را تقویت کرده برگشته بود آنحضرت بزم جولای شهمه سبت آلاکان منف نوزده
ملک نیز از شهمه قدس پرده آمده که بعد از آنحضرت بر دوازده از آنجا بر سر خبرشان آید در شتر به که وضع
مقدس است غلای زینب اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر است نفوس تجار از اتباع آنحضرت فتنه پیش
گشته بغیر از عزم فاند و دیار کردند آنحضرت با نفوذ در کلات و ملک عازم ناحت خبرشان کردید بعد از
صدور این دهن و قشور شت را با جسد و غلای زینب از زره قهور و عقاد در خراز کجا شت
درون استمداد و نظایف بر بلات اینان نارک عمداً انجام گشته آمدند که آنحضرت با طایفه گسترده بود

نقرف نمایند آنحضرت با بر از کلات عازم ابرورد و خارج از قلعه موکد آرای بزرگ گشته فتنه زید زبور با تکیان شکت
یا خد زور و جمعی از ایشان در پیغوله امین سوادری حش و در آنجا بوزم مدافعه کتب ملک تهور نسبت خبرشان با
انگیزه تا حصول موکب آنجناب پیاپ ملک اکراد تا حش و ملک جمعیت ایشان را متوقف سخته را بیت حش
افراشته بود آنحضرت بی نیل پرورد عطف و عنان شیب لینی نورد کردند بعد از وقوع این مقدمات محمد خان
که از زربار پادشاهی سپرداری مانور بود در دلد و غریب ن گشته شعی خان پات که از جانب ملک محمود
ملکوست شیا بر اقدام دست یاب حصول خبر آمدن سرد در جری و با ملک در مقام خدمت بر آمده مخالفت ساز
کرد و ملک در باره از زربار است آنک شیا بر کرده شعی بقابل برد حش با تقضای تقدیر دستگیر کردن از غیر
خرب شتیر کت محمود شید استیلا یافت ملک اسحق را بکوست عین و غایت ارض فیض قرین نموده بعد از استخیر
شیا بر در عی مدافعه با آنحضرت جای غیر سر گشته ملک اسحق را با لشکرش از شیا بر طلب و خود با کور و زور دام
بیان خارج شهر شغل که در از اتفاقات ضد به پیمان نیز با هم از ایزد متعال مایند از ز جلال بجانب رض خد شال
گشته بر دوازده جانب در آنجا پر محمد خان نامی که قبل ازین در محله نون از شعی خان روگردان شده بود
پرست در آن اوان از جانب او مردار و مستغفلان نواحی بود بعد از آنکه پیش آمده مغرب گشته قبله هر نیت آید
دو سوک بالا نیز بطرف ارض اقدس غایت نموده بعد از ورود بکونک حمدی حذر سخی شند از عزم ملک
واقف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و ملامت لطف پرورد کار داشت نسبت که سنگین بکنوس می نمود
حکمت دوازدها که پیش کار قدر سر انجام سبب این ضد جهان در او بر دست و در شت سیلان نیز برای
سعی آسمان در دادی حاجت روایا این حمزه بلند حشر از کلب آید بر بیاید با هم حسن اتفاق و نماید
خداوند نفس و فاق ملک اسحق هه زینش بور همان روز و در منزل طرف حذر سخی شند کردید طرف عزم ملک
اسحق از نیت با قدرت و ملک محمود از نیت با قدرت و ترک بر صبه کتی نگار و نیز حضرت نظر آبی
نیز با دیران کردن و زرباری خدای بنیاز از هر طرف هنگام آرای میدان شتر و آید کردید تا فوکل
سلطان روز بهار فرشی جهان سوز در از آنها فرخ هم در شتر ایشان بر آورده جمعی کثیر از طعمه شتر ایدار
جمعی را قاید سار حش تکیانده آنحضرت کردند ملک محمود و ملک اسحق هر روز از موکله بر تا فینیب

قلعه شتافتند در زمان توری چهارمی شدند از کفار آن مملکت آنچه اهل شهر بود از دیوان حسن خدیو
به مال عطیه اندوز فرمال کجاست و جمعی که خواص کسان ملک بودند مأمور کلمات گشته که کوه دالایا کلمات
الفرات باث اما محمد عبدالرزاق این شکت باغواي فشاریه که در کشته با اهدت و در سلسله اطلعت است
بود نزد تر کجایان دور و در اکراد خورشان کسز سانه خجایین آنجا است سانشوریش از اطمین بود عدد اول
کرده بر اهدت محمد عزت و بجای آنکه آنحضرت تحریک کردند ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمد دستیار گشتند
سازس برشته اطلاق از آنحضرت گشته آنحضرت بجز اشتهای آنچه تیره تر کجایانیه کاشتهای خاطر از سر حد وقت
صبح که ترک فلک مهر کینی ذیروز جلوه ارسیدان روز کردید از ابرورد سوار و در یکشنبه روز بیست و پنج و پنج
راه ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغ عباده و شب بر سر کجایانیه رکبه لوزم قتل و غارت بظهور رسانیده از آنجا در
ساز صبح و دلالت قلوب ایشان از دین استمالت ساخته باز از راه بیاب و کوه بکجان بجانب ارض اقدس
فرمای آهلب عزم و رایست از اروای زلم گشته جلالت کیش زاکه ارسیم ضد ملک ایشان عقاب بر سر کجایان
دسته کرده در کوه کوشه کجان کین از زره کین زه کردند خود با چهار صد پانصد نفوس بک روح تر از نیم صحر
دارد قلعه موسوم به بهادر و ملک محمد تیرانشهر بنزیم ملاخه سوار شده بلکه تلامه فریقین واقع شد آنحضرت بقصد
ایش ترا بکلیله ایران گشتند و آن صبح عزت گرفته را بر سر تیر ساند جنگ کجایان غار زنده کت برق تک است
سفر کرم عنان و یکران کجان رکاب را تا ظاهر قلعه فار فارس بک جران محشده ملک چون به تیر
برده بود تیر در نظم حیت خود نداده بیات مجموعی متعاقب سیده باز را کیر و در ابروم کردید و گروه فرار از زمین
بمحل آمده چون در آن اوان شده تیر ما خنک را از صده برده و در دسامی میان از نزل بر طرف مانند آب بر
سینه اش سرده بود هنگام جنگ را سوزت از می شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس آنحضرت در راه بود
آورد و ولد آنجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو مترمه آن ناکشیده توضیح اینحال اینکه لوز قدیما لایم جماعت قاجاریه
مرد در اصل مرد و جماعت تاناریه و عوب در خارج مرد کجایانیه قاجاریه بجهت از جهات که تحقیقات
عالم کون و فساد است اعدا شتغاف و نزاع شده آنجماعت دیده مرز در از ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک
بلقغه ز تاناریه پیوسته و کجایانیه آن بدفع یکدیگر به جهت تاناریه یعنی از غنیمت شمرده و بعد تقویت ای

فلسه آنجماعت در آمدند تا آنکه رفر رفره فاجاریه ضعیف و تاناریه قوی گشته خطایفه عبدالرزاق نورانی را در جوان
جماعت بیعت را که از او کجای آمده در محل موسوم بقو قویم بورت گرفته بودند با خود مشق ساخته در مقام محبت و تاز
در آمده قاجاریه نیز چند نفوز روسی بیعت را در قلعه جبرسون و دختر برایشان ایلغار کرده جمعی از معتول گشته
عبدالرزاق وقوع اینحال جماعت تانار و اتراب کجای کرده بوضع شهر ابلجال که در جوان زنده فرسخی مرد واقع است در راه
از این سکه مرد بود در رفته اقامت و از راه یاقیه مار دچاقی و تر کجایانیه استقامت کرده چون بر اتراب بر سر گشته
آب را از قلعه کجان منقطع و اهل قلعه را از کشت و زهر بخت جمع گشته ملک محمد در از اخلال حال در اوضاع مویبان
و اذ گشته بر طبق سندهای تاناریه کتفوز برایشان را بکلمت آنزلاست تعیین و حاکم مزبور با اتفاق اشرار مار دچاقی و
تر کجایانیه دست لقا دل در از زمانه دست سال آن ناحیه تاحش و تاز کرده چون اهل قلعه را از قلعه تکب و اذ خنقه
کجا رفلت رسیده و زندگان بر حد ملاکت انجا سید دست نهیشت بنیل ماری و در از مردت و بعد کار ای آنحضرت
زده بوجوه احوال خویش پرداخته و آنحضرت نیز از زره تعصب در بیعت در ابرمت بر میان زده بیعت حضرت عزت
جلی شانه بنزیم تیر آنجماعت را بیعت عینیت با تقوی با فر حسنه در بیان **مقدمت الهی بر حسن** چون مرکب جهالت
عبدالرزاق و در بطون باعتبار و فر اتراب عمر از زره خانه تیر گشته درین سمت تکب بگشت و رافع شده چون از
عینیت دست توی باز گشتن ناگوار حصد ششها بر طبع عبور و محالعت طایفه او یاقیه بر حسن بر کرده که سلطان
تقیایه حاکم آنجا در سنده و افواه مذکور بود از کجان در آن آنجا تاحش حسن کرده از بر ابرمه مترمه معتقد گشته
بر سر دست آمده باران شدید می شد کجای که لباس سیاه فام طلعت در قامت شب بزنگ آبه تیر گشت
و هر خنک سپهر نیز کرد در آن سرزمین از کثر تسیل آب بای سبلای و کل گردید آن سبل که در اینج شل
آسمان اوج فرج فرج لبان موج یکدیگر را که کرده هر یک سستی افا و ندر شدت باران و کثرت کل نه حالت
رکوب و نه طاقت نزل بر اشته جاده زد دست پیک نگاه بدر رفته بهمان طریق تیر شد در خانه زین بر سر برده
طلیقه شکر خجایانیه قلعه رسیدند مورد سلطان چون نزل آسمان بر در خانه خدمت همان دیدم خرافیه چاره بند
ابواب محذرت گشوده و پدر عمر را با نزل و پیشکش خدمت و لایق سناد بر کردگان قلاع نیز از اطراف طریق خنک
سپردند چون تر کجایانیه همراه نبود بکار قلعه نیز در حاشه که چاییدن بقیع از ایلات امر و لا غرض صلوات بر اوست سلطان

تحتی که بجا فلت قلع جات اندام دشت در مقام مخالفت آمده با الاقره مغرب منزه گشته قلع تفتن حجت باز
اهل قلع در اطاعت در آمده جمیع سلطان را با عنوان و اتباع که در کذب است آنوقت آوردند آنحضرت ایشان را
با سه هزار خانوار از ابلاست خرس و تویح که چنانچه نسبت کلمات را برورد در ستاده خرد نیز سایه وصول بر سر پروردگان
انداخته در بیان می صره قلع قرغان و تیره تار به هر دو قایق آن زمان از جمله قلع جات فتنه قلع قورغان
بر دست خلق با شورش یک با پارتان آنکام شیخ آن در عقده تویح مانده بود چون عاشور یک با وجود شتاب با آن دوران
تخم می لغت در زمین دل کاشته در حق ایام را کان لم یکن انگاشته صفت قایق است که در نوزاد زوسی حسرت که در
در محلیشان استان بستان کشته با عاشور آمده بودند لکن لاری نظیر التو ای جانب غورقان شکر کشته
در اطراف قلع بر جای تین و سپه های محکم تر قی در کشت صفت قایق اظهار عذر کرده رحمت خطا پیش او را
با طایفه او در حقت عبور از راه داشت و چون عاشور یک به شهادت با حجت خود بر رسم قلع داری پروردگار در پیش
اقبال کند در صحن توفیق که کتب منور در ضایح قلع نوزاد شوق افتاد انیکه چون در از نشسته سابقه بنا بر عدم اعتبار
بالات پیام است صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات در جلا نگاه کوشن او در کتبه خوارزم در طحانی بود
شیر غازی در خوارزم مشهور پیام ماضی در سادی عهد آنحضرت اظهار فرشته جریه و زرم سازی و بار سال جزو
او در یک در سن زک تازی کرده هر دو فرود یک غلبه بیلا و مستور یک نزاران معارک سر بازی گشته
پس شیر غازی زک نظاول و دست در زاری کرده با سال رسل و سایل و آمدند شد تجار و فواخل باران گذشت
در امکان اوقات جمعی از تجار خوارزم وارد ارض مقدس گردید بنا بر انیکه ولایت چهچ در صد و دشت
واقع بود در آنجا حالت ملک رانج بودند ملک بایشان اعلام کرد که در وقت همراه کاروان کرده ایشان را
رسانند اهل چهچ بطال باج با تجار تراغ و ایشان را قبل رسانیده اموال ایشان را متصرف گشته چون در آن اوان
آماده شرکت و اقتدار آنحضرت که الحق ماده ایست مزاج فاسد خراسان در زلفه شمشیر خون شمشیر
دلای هر روز دیک برسان بود با مع حست و دشمن رسیده در باره شمشیر فلبه نام و مرج خاص و عام بود
شیر غازی از نشستن آنچرا بی نوزه آنحضرت فرستاده شایسته ای اموال منور به نوزده آنحضرت لازم است
بست نه ستاده او مبدول و در استملاص مال و دسترنی تجار شرایط اشقات معمول در است اینمغز و سید

غایب شورشین و باعث الیت تمهین شده با فله نقر از عازبان خاص بر سوم بالترن جمل را بر رسم خدمت و اعدا
روانته مرکب مظهر خیا سخته بود آنجاست را می قشای عفران و دلا در مسکر مظهر اشرد در نوزاد شات خدیو خند
فرهوه در کشته و تیر سبب انقلاب اوضاع مرور زوسی قاجاریه را پای تحمل فرستاد از جوارش بود در وی امید داری
بدر بار آن سپهر شهر یاری آورده در پای قلع نوزاد نیز پای برسی بر بندگی گشته و هم از جانب شاه طهماسب که
در آن دوران در ماندگان بر سر پر حسیط سبک میز الممالک سفارت و سفار و تحقیق کار آن که کتب جانا از او
که در اقی فرسان طالع و فرزندان شده زود بر ذره فرغ حشر عالم از کوشش بهر دو به از نشستن کوششهای فشت
مانور گشته در پیام محامره آن قلع دیده را بر سر سیلانه غبار مقدم و لایه و دست فشار از نظر خدمت
و لایه چیدن کلمه ای از نظارت عادت کرم کلان شاز حقت آنحضرت فرستاده نوزاد را که می داشته بعد از چند روز
او را مرضی و در کتبه پادشاهی نسبت خراسان نزع و تحویل فرمودند چون تر کمانش عالی اسکن درون باز کتبه قلع
کرده بر عادت سابقه بر از راپان بر کتبه بر آوردند تا نظایف را در حقت نظاره آنیکه در نظیر اللود لایم خان را با جمعی از
سپاه نعت قرین بجای قلع غورقان مانور حشر و همان زود با نوزاد کتبه و جمعی از کسب بازان خاص چادول بقلعه حشر
که اسکن تر کمان بردند حشر سوال و جواب نظایف را عرض خدمت حشر ایشان تیر از قلع بر آمده حتمی جنگ
و جمعی از ایشان نشان جنگ در کتبه تیر و کلان شاز کردیدند و در ایران بر قلع پورش برده شیر حاجی را
گفتند و قلع در شرف مشهور در آمد و اهل قلع در دام استیصال در آید کتبه حضرت ظل آلهی مجدد و از حرکات ایشان مغرور
گشته ایت اطراف افزون شد و بعد از ورود و کتبه و لایه نوزاد کتبه خان عاشور یک قلع در ایران پدیده دیده قلع را
تسلی نمود بر بقای فاید گناشته بر کس شیر غازی را که مدت در کلاب و لاسا کتبه طریق جابجاری بود در سطلای
است خلعت نوزاد شرف نوزاد حشر گشته و چون تیره تار به شمشیر شمشیر عبور از راه چه در عرض خان و عیال
حقت مرور گسترده مطح و فرغ ماچه برای خورشید ضایح او لاکس بد است فرستاده آنحضرت بر از اطاعت
تا فتنه آنحضرت نوزاد ایشان گشته ضیامین محاربه واقع آنحضرت مرور تیر بلخ و جمعی از ایشان موضوع بدیع گشت
که در کتبه خود را کتبه است بند بر دست خند و قلع با مال نشان و عیال تفرقت در آمد پس حضرت ظل آلهی مال و
عقاید را عازبان رعایت و اسیران ایشان را در حشر حشر عزم تقاب فرمودند تا کتبه از در اطاعت در آمده آنحضرت

طایفه نرورد را که چندی در اصل قلعه مردسکن و باقی جاریه صلح داده هر دو کرده را مورد عطف علیا و در سالی فرقی
از مهران رکاب و لاسعه عزاب را بجانب کرج با پروردگزار ستاده و خود عازم ارض مقدس و بالای مشهد فرمان
فرود رسان تو به برکت مقدس گشته در بیان تو به **تغییرت شاه طهماسب بزم محاربه با ملک محمد بجانب خورشید**
دور در جانب ندری بکبک شاه ای دو قبیح آن زمان بعد از حرکت مرکب بلا جانب مرد ملک محمد در میان خود را
از جنگ خشم قوی دست رما دید میفرمود این که **فرمود خشنده** چه پیمان شود شب پیر باز بگریه میان شود فرست با دواز
شده مقدس بجانب جبین در سوزان بر عهد چاکر دید که شاید در آن ناحیه شاه طهماسب را انتظ یافته با خلیل کارش
پروردگار در رشته شمشیر از نظام اندازد چون صیت مردانک در زانک آنحضرت در صد و چهل سال بلند آوزده و کلزار
اوضاع آن دیار از زلال جو پاشی آبشارش تازه تازه فرین طرادت به اندازد گشته ولایت و نواحی اسپرود
ماهی برای فلک نوزد آنحضرت چه در شاه طهماسب در آن اوان در شاهرود و بطلم توفیق داشت بعد از استماع
ملک محمد بکرمین به سپه داری فقیح خان قاجار با سپه داری و نظارت و دعوت و مددکاری آن زیننده
شده باری از راه جاجرم و اسفرا این رودنه در صحن حرکت خود حسیب یک سیر الی ملک را که دست آنحضرت
در ستاده تنی مقدم آن سرور فرزانه و مادر زمانه نمود تا ملک محمد تا آن زمان در سر راه قلعه جبین را می
کرده تفرقه و شغل شمشیر نمانی بود که از آن طرف مرکب نادری در نورد و عزت آنحضرت بجانب ارض مقدس
درخت افغان خاطر ملک گشته دست از کربان سایر مجال برداشته نسبت شهنشاه مقدس ستابان گردید و تقارن
حسیب یک از جانب حضرت شاهای خدمت والا پرست چون خرابان شاه طهماسب با سع و قوت و افعال عظیم
جولت سیده عنایت ارض مقدس امر قوت عنان یکران جهان چکارا بجانب خورشید معطوف گشته تا در عرض
راه همیشه در خاطرش خطور می کرد که چون فیما بین اگر اداسه نزع و اتفاق و غبار تقار در غایت ارفع است
احتمال دارد بعد از ورود مرکب و بلا بجانب آن اظهار میانه اصداش فته و در کله آنحضرت شاه طهماسب را
منجر گشت از آنجا که همیشه خدادند سبب انساب و سبب کز سبب جهت انتخاب بر عکس این منجه از پروردگزار
ظهور نمود **فرمود** صد هزاران طفل بر بریده شدند تا کلمه صاحب دیده شد نزع این احوال را که فقیح خان بعد از ورود
شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طرفین اطراف را بدرگاه شاه آوردند از آنجا که طایفه اکراد جمعیت کامل

یافته بود شاه طهماسب را با خود در کران سیدیدند عاقبت اندیش کار خویش گشته رسید جوی آن شد که غلبه فرقی
سنگ لغز در میان نظایفه اندازد و خود را در امر دولت مستدرس از دو بخش یک شالوار که از متبرین جنبش کرد
بود تا امر سخت که با فقیق ایل خود به شمایه بر سر شهنشاه مقدس شاه طهماسب را که کتک کرد و
گرم نکت در پشت دارد و در نزد چون مقل فرزند از قبول این گونه تکلیف گشت داشت بخشاید که هر اعدا شهنشاه
طهماسب بر پنج تدریغ خالص او را کردن زده به تقدیر است و خشت آن وحش خصلت گشت چون ابراهیم
بروی خود بسته دیدند بهجوم عام و از تمام دیوار قلعه را شکافه بیات مجموعی بسالای بام تپه کفر سنجی شهر
خورشید بود در آنجا بنا می گشت که شست و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و خشن اسیر باد بلند و
گردهای دست می گشت از بس بر فشرع میان می گشت تا که از راه مغرب رفق فیهین آنحضرت و اکراد
متقاعد بود لیکن در زیرت چون نظایفه دست اندازم چاره گشته دیدند از بام تپه جمعی از رؤسای ایشان را شلیک
انجلیت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل بیاب در صحنی که انتخاب ترزه خورشید بود در کله استنظار
پرستند و کلفت بین عهد شید که بسند و پیشه سام یک وکیل جنبش کرا برای ترید شایع التیام در همان مجمع نامزد
آن نیکان جلالت کردند برای دفع شکر آب شیرینی خوردند بعد از بعد پیر علامه نقی در بنام تدریس تعلیمی
صورت نمای عکس مطلوب اکراد عکس بنظر صورت مقصود انتخاب کردید و اتفاق آنحضرت در صد و هفتاد اکراد
شاه را که چند نفر از ایشان را همراه کرده نزد محمد حسین پیک و در سام یک وکیل جنبش کرا شاهروردی یک شهنشاه
فرستاد که مصدر حرکت گشته مقرر در دو مرکب و الا باشند از همان مکان سیر الی ملک را نزد شاه طهماسب و فقیح
فرستاده و بنجام کردند که هر چند این نوع سدنک نمانی در چنین وقتی که احکام و ولایت و ترغیب و تیران عازمی
و سر کز بازی است معزونی بصلح نزد حال حکم تقدیر چنین اتفاق افتاده و فرام مغایرت دارد شده اکراد و کتک
حضرت شاه ای می آورم در دزدان که حضرت بسیار کمان بزم فلک نامبر حضور خویش است و آنحضرت با کز تمام دارد
خورشید و شاه طهماسب را ملاقات کرده عذر خواه کن اکراد شدند رفیع ماده نزع از جانبین گردید و در آنجا حکم
خورشید بشاره آنحضرت به محمد حسین پیک فقیح یافت خطاب مماند نماند پس ای همانکند است و هم محرم
اکرام شهنشاه ای لوی ییل از خورشید بزم شهنشاه مقدس نسبت فرموده او را ملک را از عرض راه با طاعت

دعوت کرده چون او را سر بخت کربان کرد بر کشته بختی که نگاشته ملک تقدیر کشته بود به ندانن جواب جواب
داده برکت بر خوات و در ارک نشست و راه نرگشود و در شهر بربت و مرکب مظفر در هم ماه صفر و در خارج
مشهد مقدس از همادی که از جانب کوه سنکین در کمال غرور و تکلیف با کوه رنکین عبور و روزی مقدسه خارج
مترس با بنفوس خند در صحنی عبور از کنار شده شروع با انداختن ترس فرمانه و بلند پروازی نموده صدای
رعد آسای آنرا بگوشش ملکات برسانید جناب ظل آسای با فوجی از لشکر دشمن که بتوقت غروب در پی
حصار ارک با محمودیان آتش افروز نایره حوسب شدند نظام شب مانند خورشید جهانگیر عازم آرا که گشته ملک
محمود از ظهر طلوع تیر طلعت خدیو بهمال که هر روز مانند خورشید انوار از کنار بر جی نمایان میشد بر زوال و با
احترامت خرد فال رفته در شش اجرت بر روی کشت اما خدیو بهمال با طایفه فشاریه و با جمعی منسوبان بیابان
حصار شهر نیدر فترت از قلعه تیر جمعی برآمده نشسته بقلعه که در میگردند تا اینکه فضیله قتل مرحوم فتحعلی خان نظیر به
در بیان مقتول شدن فتحعلی خان قاجار از قضا کردگار چون در صحن توفیق شاه طهماسب بر سلطه خراب آمدن
ملک محمود بنحیر با مع اقبال دولت شاه سید حرکت قاجار به استراجه بدون تدارک دستخوار اتفاق افتاد
در ایام سفر نیر امتداد و مردمی شکر آینه ادا یافته سپاهیان از اطاعت بیاق مانده هر چند که فتحعلی خان مصدر خدای
نمایان شده در آنوقت نیز پیشرفت امور سلطه منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب را از انتقام در سینه
از کارکن دولت چندان اطمینان نداشت ناچار با سامان لشکر را در سید کرده از خدمت شاه طهماسب سندی ر
کردید که به استراجه تهنیه سبب سپاه کرده باز در استبدای حوت ظاهر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقتی
مرحبی بمن حالت بود هر چند که امای این سرکار ظاهر از اظهار رضامندی کردند اما باطن نفکر در فتنه افشاد
چون بدون اعانت نادری از عهده گرفتن او نمی توانست آمد شاه طهماسب در خلعت مکنون در روز اداریان
آوردند آنحضرت فرمودند که کشتن او بشیره مروت ساند و همان حسرت و عقید او را کفایت هرگاه خاطر پادشاه بتغی
متعلق باشد او را بکیر اینده روانه کلات فرمایند مشروط بر اینکه بعد از فرج مشرفه مقدس از موضع بشد شاه طهماسب
بدین نیت استر از نوز در روز چهاردهم ماه صفر آن فتحعلی خان را با روسای قاجار که در دربارش می حاضر بودند
کیر اینده فتحعلی خان را در خمین آنحضرت مجرب حسرت شاه طهماسب چون میداشت که آنحضرت تقبل فتحعلی خان را حاضر

داد نظر بر باراده خرد کرده طرف نظر که آنحضرت بر توفیق پیمان سترش بوده در دربارش می مشغول توفیق امورش
دسپاه و رعیت میبردند یعنی از زنجیران شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان را در دل محترم داشتند دست یافتند و خود تمهید
کرده محمدنجان قاجار را که با فتحعلی خان غمناک بود از جانب شاه طهماسب تقبل او را مورد حسرت گماشتگان گشت
خیال انیکه شاه طهماسب خود بر تلکس این امر گشته باشد از آنحضرت منع نموده مانور این بانام کارش برود حش
ارش لا کفر آوردند پس حضرت ظل آسای تکفل امر سلطنت و امات ملک خراسان گشته انیکه لاسه کری در این
بلکلیه یک دل با بیای یک تفکیکی لاسه کری از اجلا ده حکومت سبز در این بر روی یک شیخ از آنحضرت پادشاه
در بیان تنخواض حضرتان بغایت قدر بجان بعد از وقوع فتنه فتحعلی خان حضرت ظل آسای بر ستیاری حضرت یزدان
که است تنخواض از قدس سینه هر روز بر سر قلعه سمر که سیزده روز از شهر نیکدشت اما چون محمود بر تخت
قتل فتحعلی خان مطلع شد حیات تازه یافت اینمغ را در حجاب حیات خود داده است و در آنه منفر شد که بنیم
جنب بر راهی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر سقیمت حسرت ساز زرم و بقصد از صحن قدس از فرجه
بر سر غم کرده ملک نیز با تو کبان و استعداد بمقابله شتاف و در نیم زسخنی قلعه تلاه ز رفیقین در قیام شده است
عظمی لشکر ملک را با جمعی کثیر از اعیان و در عیان او با ابراهیم خان نامی که بزنجی پیشی ملک بود در حاکم
ملک افشاده ملک بجانب قلعه رفت و تحقق اعیان را در دیکر رو باور دگاه نیارده و مدت در ماه قلعه محصور در این
جلاوات کیش و ملک ارشاد و در طه حیرت و ترس نرسند که تا سلم در روز یکشنبه شد که او را بسوی بهبودی و مالک
او را مال محمودی نیست نزد یگان او فرشته درام بگفتی از او در حیدر ناز از آنجمله بر محمد نامی که در سمر که تون بر ملک
پرست و مجمل الملک اد شده بود چون حالت ملک را بشنید آب و نون سوج بر آب دیده در فرود عیال نام
تا بن حذر از انجمن حضرت ظل آسای که از ناصیه حال همایونش از آن سیدر بنانه تا بنده برد فرستاده پنجم کرد
لما که اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود شب تحفظین در روزی میرجا امیریه اکشته در دوازده راجی یکیم
جمعی از لشکریان در کین بوده بجز اعلام سز در اصل شهر نشوند در شب شانزدهم ماه ربیع الثانی سنه هزار و صد و
دو و هجری مطابق قریل یک یک طلعت لیل پر بدقتت بر روی نمودگان نیز خاک آویخت و سپهر در ماه
انجم در شهر سبز شهر سبز بر تلکس آنحضرت داده و جانزده هزار نفر از دلاوران سپاده از زرادیه خارج از

پای قلع کرده درست دروازه محمد در کین مکن کین بسته ظهور و عده بر هر روز مظهر و آماده شدند هر جا
نمیدانست پس بنا نهان گشته سرمای ایشان پای قلع افکندند دروازه مار کشاده خدیو آزاده بیرونی کتب خدا
داد با یادگان شیخ زن و دلاوران صف شکن در خل شده گشته آن حوزة خلد قرین را تا صحن چارباغ متوقف
شدند محمد بیان کرد محلات بروج مشغول می رست بودند از مشاهده انجیل بر آیه خود را بارک رسانیده سخن
گشت ملک محمد و نخل طلیعه صبح از حوض یک از سمت خیابان چارباغ در یک از جانب خیابان سفلی که در پیش
شهر در افکندند حضرت ظل الهی بیادگان زرم گوش سرداران جیش پیش پیش انداخته بشیرای آخته
از جانب یک یک پر در آخته نایب ادک نخل جیات سپاری از بی تراب برکت حله تجلیت را بارک کران
رخشند و آرزو نام شهر متوقف شکر فرود آورده بعد از آن حضرت شاهی از خواهر بروج عازم زیارت و طهارت
و سعادت اندوز تقبل گشته مقدّمه طایب سلطان سلطون اقلیم ولایت و در انصاف نخل صدقیه علی الرضی ابو
حسن معین بن موسی از قلع و ابانه داده و لاق التیمی گشته با زهری خود انحراف کرد در روز دیگر
که حضرت ظل الهی آنک قلع کرده ملک چون راه تدبیر بسته دست چاره اشکسته دیدند از در استیما
در آمده حقیق زباده سری و راه در رسم جا گیر از هر که گشت در سلس سلطنت ماک مرتب کرده برده همراه آورد
سپرد ممد نامی که در ربه و حال نون تاب کرمانه شده و بنای آن عهد در ایام حکومت قول با ملک کلینی
آمرش که کم کرده در این اوقات بر سنده و کالت کلک نمیکردند مشاعرای او بوده چنان رسید سایر متجدد
و اعیان ملک مورد عفو و امان گشته و ملک محمد در از راه تلبیس بکوت قوی چسبیده بفا و ترک الدنیا لعدیا
ترک ریاست در ترک تارک تجر بر سنده سنگ قامت را بر خردت و کشت بپرکت تبدیل در از فرحگاه دارا
سلطنت نخبه قلندری و در ویشی نقل و تحویل نموده در یک از حجرات استانه مقدّمه برسم خول گشت و بر محمد زاده
این خدمت حاکم ولایت جام و جوهر زرش جام و جوهر زرش جام مراد گشته بکتاب خانة فاخر گشت **در بیان**
جناب نادری بجانب جرشان و صادرات آن ایام و فخره نشان بعد از آنکه کلید فتح مشتمل بر قدس بر دور
بازوی دلاوری تعریف آن ز چنده سیر بر روی در راه و چند از این منجی بر آمد غزیت تو صف در از حق قدس
در خاطر او تقسیم یافته و جمعی از فاش زبیر سکنه ابرود و در باج برای می گفت سرحدات آن نواحی گذاشته بقبا

بشاهزاده رضا قلندری و عزم محترم با من آه س آورده آنگاه نزلت نهاد که مظهر خواجه حسن سقراطی آباد
و استرایی ترف و ذوق کا و ملت گشته در چون در بادی حال محمد و غیره بر آه س آن بود که بعد از سحر از فیض
نموده صفه و سازه استانه مقدّمه رهتیه را اندیب و زرا اندود نمایند لهذا حکم دلا با حکم این امر حسیب زجا
صادر گشته صفه و سازه کند سار که چون پیغمبر بود سازه دیگر در محلات آن باج غیرت از خلد که در چرخ
برین امر محمد و دیده محمد و ما لومیل از زرا اندود باشد اما حاصل حضرت ظل الهی بعد از حسن از حل و عقد امور
فغان کس برای عقد که هر مقصود که سابقا در ایام تبه خواشند شده بود در لانه جرشان و چون بعضی از جرات
عزیز و آرزو با بچان که مغرب با سلطت بودند از جانب آنحضرت تکلیف می یافتند آنحضرت اقتدار و سعادت
کلک ما طایب طبع ایشان بود حقیق در صدر و ضلال بر آمده شاه طهماسب را طلبت بطلب ز غیب و نجاب نادری را
کردند و ما نیغظم قول لاله به بسم الله الرحمن الرحیم است عهد غیر همین سخن گشته شده در ستاده حضرت ظل الهی
با نیل مقصود باز کرد پسند چون تحمل دین قسم امرد حرد مردم بازاری که از امر در جنت عاری باشند برنی تا
تا بچین سرور خیز چهره رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را تقیبه بشیر که حاکم کار مردم در ایت حلاله در جرح
در دم با هر حرمان جلفشان عازم جرشان گشته در دست خورش از مغرب خیام خوردن نموده مظهر
اینکه در جرشان که شاه طهماسب و اراده حاضر باشند بهر تو یک مقدّمه شد باشد این امر فیصل باید مقدار یک
شاهزادگان شیخاندر حاکم سبزه در زرا سبزه در در و جرشان گشته محمد حسین حاکم آنجا رفته تا که حضرت
بادش در حضور منظر طلب باو تخریب و می بانه کشف نقاب از چهره شاه مانده و غیر کرده بود تقیبه بخیرت آنحضرت است
داشت باوصف انیک آنجانب صورت اینمخاداد پرده خفا داشته نظر از کرده هنگام شام که حضرت زرا محمد از نزال
سپرد طلوع عید و تن شهابی شهرستان غوب گرم شتاب شد شاه طهماسب بر نهادند بر حضرتان رکاب
و اقسای ایام شباب بدون اطلاع سرور فلک جیش بر اسی سوار و محترمی از اهل صبل باورین دیار گشته جریه
شمارد با بس ناری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او بر روی جهان آرزو انکشاف است سباب و کار خات
اور که در مسکن ظهور شد برای اینکه با مال ثقل بدست فرسودد و یکان کرد و مضربه و طبر س و ما کنج که برای او
در کار بود بخیرت آن سال و نتمه را با خود با عرض آه س بر در از نزل فرود حرکت و در بر صف آباد که در دست غر

خبرشان واقع در سمرقند نزل در راه آمدند و در قلعه کیان مسدود شدند و در صحنی عبور کرد و در راه
خبرشان خبری از ارباب سر راه جز در جلاوت چنانچه بر آمده بیارند پیکان نیز در کله و تفک استخوان نیزه جنگ آید
اندرم بیست و شش طهاب تجرینک سبباً بنده پرش هر بر دیکان شیخ زو و دیو و عیان دولت که انقضی شد
شاهی بود بنده پرده رزروی کار برداشته ارقام باطراف محاکم حضور ما باین حکام گرایا و استراجه در حقت
ظن آبی را بگیاش رساند و داده طرز زنگاره استمداد کرده بکلیت محمود و ملک استحق و در نای سپاه تیر که در راه
همین پیر در ارقام نرسد که نزل و خاق آن در بنده آفاق نموده رده نفاق شیش که بر نملک محمود الچه
نخت ابر از زمان شاهی نکرد لیکن چون دانست که عاقبت برود جز در راه که بعد از چندی شطرا فده سر سینه
هر چند نیمی ببقا نظر دلا کرد و در راه از مرا خنده آن سپاس و حق بشناسی تجا بهی فرمودند و بعد از
چندی از ایلات اطراف با دلا قلعه کیان از طرف اندرون اینات مجموعی از سردار و سپاده هجوم آورده
مستعدتال کردیدند حضرت ظل آبی با دیران فشت و در ضلوع کیشان جان شارسو که کارزار بر ابراهیم
بهم در آید و کینه و غبار عودت بهی را بچرخ دور بر اینک صغیر قی یک شاد که از سعادت شمشیر کنگ بود در آنروز
ز نبرک کشته گشته جمعی نیز عرصه شمشیر آید در تعبیه سارک شاد و بنی ایشان گرم خیر میدان فرار شدند و دیگر
جماعت ترا جر که در میان طرابیف اکراد صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شیرین صحبت نموده بمردم اهدا
طهاب اینک قلعه کرده حضرت ظل آبی بعد از ظهر سیاهی آن رده زنان سر راه بر ایشان گرفته از آنجا
نیز جمعی قبیل سیر که در پند چون در محاربت محسب ارفانان از ظرافت و حشمت و قدرت و شجاعت طرایع حفر
ایشان را با نکلان انداختند بعد از چند روز اقامت ایشان را مانع مرود و استنقضای رحمت در عاقبت
ایستاد و حضرت جانشین با دقت آنکه سر ما در آن سال کعبی استند یا بشود که در دعوای استقلال از برف در جاده
بهر در آتش سوزان اکراد سیر سنجای خاسته سردر میگردد بر جای خورشید کشته میرد خبرش نرادر طحال شدت محض
کرده قلعه کیان در تنگای حیرت انداخته در کفرت مانند کوه پاره جانشین و در او رزیده آنجا جماعت چون از
ضیق محاصره بجان آمده بودند و سایر بر اینک کفرت را بزرگ طلب تکلیف و کفرت بر زبان سلف و سنان قطع
جواب بخوف تخفیف سیدانند طایفه مزوره چون دیدند که در ترسط و وسایط کاری انجام نیافتند عی شده

که آن عزیز نظر اقبال از پهن آه حرکت در راه و در غرض اقدس شده ایشان نیز منقبت شاه طهماسب از خبرشان با بر نهند برده
امر مسعود در صورت و هند که ارکان اندولت را عوض از یک ش بدلا از خارج از حکام و دیانت که در ایالت استمداد کرده اند
مددی رسیده از اقرار خود نکول و در سفر نور برای شاه طهماسب که خوشش باشد خن ز کشتن حق بطلب بود صورت
و هند که چه دلا در آن رکاب سبکه بر کرم رضا جوید آنحضرت بود بنده پرش در استان استبرق فر فرقه کرده از خدمت آنحضرت
انظار اول بر دی بیلر دند تا چون مراکت و حجاب از شدت سرما در مسووف تلف بود بکلیت مری کار و کار بود
و عنایت در مرض بایرکت کرد و بعضی از اسبهای فاخر شاه طهماسب را برای او دست دادند باز حضرت شاهی در این
حالت بسیار بجزا فده که است راه تا ملی می بودند تا مقدّمه گرایا واقع در رسیدن که ملک ناپرس گشته تر صبح اتفاق
محمد علی خان قول لاسی سابق دلد و صلاخان که در ایالت با قدر اخص خان قاجار از در بارگاه شاهی هر روز با طرقت
مجموعه مانده در بازار ندران هر دو بعد از قضیه قتل قحطی خان از جانب شاه طهماسب مانور شد که فرزند و سبب سلطنت
که در بازار ندران هر دو بار جوی شاهی رسیده شالی بر دوشی فرمان عمل و صحنی از غلامان و خصال نیز که در زند
دی و دم سردی قحطی خان در شلاق مانده در آن سرداری بودند در آنجا هم در وی دل را از آیام دیده آفتاب شده
بهره شالی بر نهم اسلاد اکراد اینک فرسان کردند بعد از ورود و بجا حرم من اعمال گرایا حسین خان حاکم آنجا
شب بر نزل شرف اللین نامی که ملازم حاکم استراجه در ایام برج و برج صاحب حمیت و شجاعت و استند استند
بجهر محاکم پرسته بود در نیکو سبب بجهت نزع او را نقل رسانیده روز دیگر که صبح از آفتاب نیمه خونین بجهت وضع برین کشیده
اینک نزل محم علیان کرد تمامی اسلح و اسلح استند که از دست فرورد در حیم خان نیز بکجا آنها را بجزا اختیار خویش در آورد
آنچه مترا بر بسج شاه طهماسب کار در رسیده یا سبک با جلال ایشان راه یافت لاندین طهماسب از خبرشان حرکت کرده
در حال نوز و زور در راه اقدس شده پس حضرت ظل آبی کس نر در حیم خان دستاره تمامی خزان و سیاحت بود
استراده و در اصل بر کار با دستانهای سخته و در جهات لا و در حضرت ظل آبی شب بعد از خورد از علیان جمانه و هوای سرد
و انفال مجررات علوی و شاه غنچه و آفتاب از آنرا قد سید در عالم رویا دیدند که سر غایب بزرگ که آنرا فرود کشته بودند
کشته و کفرت نفاق در دست داشتند بجا این آن فرخان کرده فرار بدون اسب کوفت زخمی رسد که در سینه زدند
بعد از آنکه کینه فغانه که محضرت نجاب بود آمده در برابر آن خیمه چینه و حوضی در میان حوضهای سفیدی بود بزرگ

بره که چهار شیخ فری دست آنحضرت بجا فران فرمودند که آنرا بکنند و شکر نهند که آنرا فرمود دست اندازید
کرده آنرا نیز در نعل کشید و صبح آنجواب را بنزد یگان حضور بجا بردن نعل کرده شیخ از حضور این مشهور خوانند
اگر در خواب چنین فری مای میزید تا سه بر پادشاهی و تبر آنجواب حضرت فرجام که آنکه صورت نمای صحنی و نام
ذو الحقیقت است که چون در بزرگترین مرغی است پادشاهی این ضد به پهل تبر اعظم سلطنتها باشد و صد مای
که چهار شیخ سفید پاره باین است که پنج بخش ملک چهار پادشاه با آنحضرت نعلن باید که ایران و توران دهند
کوزه تفرش را آمد در ذکر وقایع قریب سلطان بن سال بجا بردن فال هزار و صد و سی و نه بجزی روزی در این سال
روز بیستم شمس در حجاب رجب غمزه ستیاریگان رحمت شهرستان حل کشیده شد که کل پراهنه با در شتابان
چنین در این جو با آغاز جمله کوی کرد و عود سحر آرای لاله در یگان در محله گلشن به نشو و نما برخواست و سلف قوی
نامه چهره لاله در خان سترین و با حسن باغازه و کلک زنده و نکش پارت غلبه بریده حال در عشق کل بیرون
شورایگزشت شیخ زبان نیز وفا حشر حشره بال در هوای سرد و سستی بستی رقیان دی کوکوز زمان از سینه ز خیر
هر یک دشت و خنجر خنجر نموده جماعت کرد که سخن ایشان مانند آب در تانک بهار به اعتبار بود و در زند
تقاعد و زنده اگر در سکه کلمات در دره خرابی محال بر آنکه آنظایفه در محال دره خبر بر کرد که شکر نام شکر
حیث برده آغاز شورش کردند تا تاریخ روز پنجشنبه ملک محمد بن محمد شورش در آوردند پس آنحضرت ظاهر الله
ابراهیم خانزاد بنده اگر در دره فرقیان و آنظایفه سپهر شرمی بر روی کشیده با ابراهیم خان از در سینه در آمد و جمعی
از لشکر خان مزبور را نیز شکر شربت فانی ز شکر ننداز یکطرف کلاش درون بانز کانیه بر او و عیار
وزر کیست محمد حسین خان رغو نند و شاه بر دیان شیخ از سینه حقیقت بغداد داده با عادت و استعداد
اگر در دره ابراهیم خان را در دره خبر محرم حضرت ظل الهی بعد از شنیدن اینها فتنه و کفر پادشاه
آنگاه دره خبر کرده در راه خبر رسید که جمعی از اراد بالبح و نیز خود در دره خبر شد آنحضرت شاه طلماس در میان
شده مقدس و خبرشان در قلعه کرم بدستبرد که نشسته خرد بجز نشان ابله باشد کرده و با آنظایفه سلاج کشیده
بمراعات آیین ناموس داری متوفی امرا و زنان آن را نیز نشان کشید اما تا جمعی امرا ایشان و با آن روسای
غارت و کام ایشان را لذت اندوزی و مرارت حسند و از آنجا مترجم دره خبر کشید آنظایفه را کجا میفرمود و شیخ

پدر بیخ سینه خنجر تاب معاضت نیارده بهر ارادگان خویش راه خبرشان پیش کشید جمعی از دیران عهده سینه در
آنحضرت تعاقب فرمایان تا حواله خبرشان طهارت را نیز فرجی نیز به شاه و اولا برای احوال فرزند حیات و هم پیمان
حیث ایشان در شب غایت رابرت تک و صرم خیر ساحت ما مورین جان را آنظایفه را عهده نماند و پند میرد
سر از لکن آنجا است را که سیمان نام سینه نو برد دستگیر نموده چون از حق نعمت بجزوری آنحضرت چشم پر کشید
بود حکم و دلایبشهای او را بجزه سلطان نظرین از حدقه بر آورده قلعه خبرش از مایه کرده سر کردگان از قلعه بر آمده و باره
محمود تقدیم امر معهود شد آنحضرت نیز برای اتمام محبت قبول در ایت جهانگش را بجا بند در رض اقدس تر بود
وصول نمودند از آنجا ابراهیم خان به شاه و دلار و اندام مرد و بند سلطان مرد و استگشته تا تاریخ آنجا که در مقام طغیان
بودند از آنجا با خبر شده قلعه مرد و سپهر در دره در طاعت در آمد عمداً اگر از خبرشان باز از عهد خود
نموده راه پیشه پیش رفتند و آنحضرت بخواهی لا تشنی آتاه قد شکت سیم باره بار که غلبت را بجا بخت خبرشان چنان
داده شاه طلماس هر چند که در باطن طالب استغلب و مدعا برد اما در ظاهر با بر خافت کرده بعد از ورود و در پیش
جمعی از جمعی همان حضور صابا بر اسیح خان سات که آنزمان ناظر سر کار شاه طلماس بود چون دیدند که از این پیکها
نقشه موافق می باشد ایشان از برده حفا صورت ظهور نموده مهند گردید خواستند که اگر در بهانه اصلاح پیمان سپاه
سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش بر نند که در هر چند که ایشان از دره است خود صادق و با
ساقی میدانشند اما حرات قبول آن امر کردند که با داد آنحضرت بعد از ورود ایشان معسک نفرت اثر درین ماده
سخت کزین کشته فقیر بر عکس نتیجه بخشید با اسیح و باران او چون این تدبیر را در مزاج اگر در پند اثر و نقل تمهید
به فرمودید و حضرت شاهی را بجا بنشینا بر تر غیب نموده شاه طلماس که همیشه پای غرضش در راه پراستی نیز بود
خیال شد و نشپ و زوز وادی اخلال در تانک و صبره چون صورت حال را چنان دیدند و قدم سستی بر او سوده
در بیخ خود را سپرده یافت از جناب نادری عنده خواهد گشت بجا بنشینا بر شتافت حضرت ظل الهی مانند خود که
اهمیت نیز تمهید اگر در بسته قلعه را مایه کرده محصورین چون صورت حال را چنان دیدند آنظایفه شاد و دستها چرخ
که مردان شمشیر زن و بهادران صف شکن بودند اعلام و از ایشان استعلام کرده فرجی عظیم را آنجا است بکرامت
محصورین دست تو را بر آنکشد اهل قلعه نیز بای جلادت پیمان نمانده از قلعه بر آمده حضرت ظل الهی که فتح و ظفر

همیشه سپیدرکانش دران و تمنن با قبالتش در سو که زرم آوردان در شاهان با فلوکیان که مستیزگشته این را
رونده وادی که بر ساحت و بعد از آن مزه اگر او پر دشت قلب حجت این از آن بجز زهره شکاف از هم در به جمعی بود
ایشان از آنجا که یک تن در از همان راه آهوه بودند باز کرد سیده یعنی بطریق عدم مردان و غنمه را یکجا بستند
سخت اگر در چون حمزه را در در طه مجزوز بود دیدند از در استیما در رنده کجاست و لا فایض شده بسته ها
انصاف بر یک سو بود یک نب شد و محمد انجام امر مسود کرد بد پس آن گرفت که خوار از انبار حمایت داده در ستم
رضی و محمد حسین خان حاکم خورشید از با ولدش هر دو یکجا در کار دکان اگر در ملازم یک باب بسته از راه سلطان
میدان نغمه ملاقات شاه عزت در رضی اقدس کرده در آنجا محمل کنان هر دو معذور و در دهرستان و از آنجا
شده مطربان بستان حاصل رسانند که چه در چنین روزنامه طفول که زمره در سان دلارای که در قاجار خط
تظویل مقال مجد آرای ضلوع تراوی بیان گشته در پرده اجمال میماند و ذکر آنکه از سر راه فایده عاری و ضایع از
دایره مطلب نگاربت اما چون مقدمه مرصفت با با عیب یک و بعد از این وصلت که چون دیوان غازی
در پیش و شیخ تیزش از آنکس پر ایش بوده در نسبت استاید و در روز اول شکرده شد در آن وقت قلم قاضی
حفا از چهره این مدعا کشوده و همانا حکمت باله الهی متعفی آن بود که بر سید این وصلت تولید شیخ هالت
و تکریم سوال قدرت در شکست آن گرفت شد مرگش انشا و اگر در که اعظم ایلانند بخورد عذر خواهی است
و با خدیو از راه مقدمه یک استبه طریقت خدمت اشیا را نمایند و لا این ماده جان ماده قابل بود که تولید اینهمه
دخوزیزی و ابراهیم نزار و دشمنان بگری گتد زکات تقدیر الغزیر العظیم در بیان گشته شدن ملک محمد در ملک
اسحق بهشت راه قدما ن آفاق در خلال این حال بر وضع بهت که تا ربه در مرد و بنام ملک محمد قاضی
عیان فرود که در قلمه اضبط کرده بودند ملک محمد در هر روز در سنجت با ایشان رفته انظار فی را از آنجا
چنانچه چون در مقدمه خبرشان نیز چنانکه ذکر شد ارفاقی که از جانب شاه و دلا جا به شوهر جماعت آن گرفت
صدوری یافت محقق داشته خاطر از راز این یکدیگر عبار آنکه کلفت چه در بر وقت که بر در این جانب ضمیمه حال
کرد بد قاضی او را بر بقاراج دیده محمد خان جمله با هم تالیل او در انقصام غرض محمد یک عینی بخش چو که در
شیخ پهلوانک به با ملک سخن بسیار رسانیده و ملک محمد علی که برادر او یک ملک بود پیش از نزد با بر اسحاق خان

پات از ستاده از نیر مومی ای برادر عرض خرن فتح خان برادر خود مردوخ شیخ انعام کرد و بند بخت هر سری شنبه
تاج بزرگ شود که آن سری با نقاش سردر سردار که عبدالقادر ایشان ملک سلمه خان حاکم سیستان را که در آن زمان
ایشان ملک است و لا آهوه برادر او در قارب و مویان ملک مرضی مددانه و طبع مالت خرد حسنه در
نفت بر کجاست مجد و قاین و تیره حسین سلطان کجاست عمل سنگان در قاضی توفیق ریایات جهان
در رضی اقدس سلطان حسین که از نقاب سیستان در حدود قاین پهلوان با عتق شهاب ملک محمد سیستان
در دعوی دسادس شیطانه از خانه نشین کرده ناپی را که از جانب آن گرفت در آن ولایت پهلوان و در درون
پردن کرده حضرت نقل آبی جمعی را به تیره او مانور ساخته کاری میسر شد چون چند خانه سنگان و خوف
نیز منظور نظر و الا آن بود در مقدمه ذبحی سینه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی نیل یافت شاه و دلا جا به
باشت هزار نفوز را از آن سو که کتی ستانه همخانه تا نید ربا نه از رضی اقدس بنفت بجز در وصول آورده
توجه بر کب و لا با نتمت تر زل در غنجان حال آنجا است راه با فک کلکها و دله ملک محمد و با ملک لطفعلی
را ده ادو نقاب سیستان که در آن اوان در آنکال بودند زنده با صحنان رفته با شرف غلبه پرستند
و کمر طراست و بستند حسین سلطان در قلمه کفن حسته بعد از ورود در ریایات نظرت آریات در مقام
مدامت و شد که در صد و پنجاه و شتر منگ در آمده اعتدال و محل قبول یافت بعد از انظام مهمان تهر زهی که کرب سیکلی
یکجا نب سنگان بنفت کرده سرور فرقیه اسفندین محمد اروری غزه تکلیف شد در ذریع تبرت بر اول دست
و انقباطا شکر نبر زین و تعیین ستمه و جوانان و در پیش طرح و با نقار بر در حشره و در طران آبا و سب آنیکه ما بین آنجا
وزیر که ریگند بوم بود تو نجانه در ریگ نشسته سبب کفرت با جمعی از دیران و شترهای که کرمان بر داشته خود را
مانند هم بر یکی سپهر هوا گشته در استین عزم و در نهایت بر میان زده گاهی پیاده و گاهی سوار یکشید تر جانته برود
و در شتر صیف که آب خرد در دم فیض یافت همیشه انهم لقب اعدا بود یکشانه روز در آن سپایان رخصت
کشیدند در هم صفوزول اجلال به بیدارین واقع شده چون جمعی از فغانه در قلمه بیدارین ساکن و چند روز
بود که شب که خیزور ما شرد انتظار مصالحه که از فغانه از راه کیده اظهار سیکر دهند در بای قاضی آنکروه پهلوان کس
انتم و لای حضرت نقل آبی بدیع انظاره هم گشته در جماعت چون خود در عرض بلاد دیدند از راه خنده از قلمه

محمد کردند که سر کرده ایشان رخسار فغانه قلمو نیا ز آباد مطمن خاطر در رکاب اقدس حاضر کرده قلمو بر تعریف
جزو قاهره دهند بعد از استوار این عهد کرده زبیر لقبه نیا آبا رفقه دله عهد خود بزرگت کرده بازگشت
بعد از این راسی خلف و عدله از شیخ نیز که در آینده مال و عیال ایشان را بر سر او آوردند در عیالی آن می ماند
که از فغانه اتفاق و ورزیده بودند نامان در ده در مرا خنده ایشان با خند سیر سرات و در تب کشی انگار که در بعضی قلمو
انظار اطاعت کرده کلا تر سنگان از دادن سیر سرات تر در ورزیده کس از فغانه با فرود کوسیه و غیر این
دستاره استمداده کرده پس از قضا امضا و غنای یافت که جمعی از دیران تو ب قلمو کوب از از ارض ملایک
مطاف از زره بالای خراف بر سر قلمو سنگان برده قلمو را محاصره و مشغول و در مرکب دلا و طلیعه لای لای
التوا بشتند ریات هلالی در چهاردهم ماه مذکور آمده قلمو را محصور و محاط سپاه منصور خستند و از طرفین
باند افش تو ب ثقلت نگار سا خوضه خستند که عجب که در آن روز اتفاق اینک در جنبی که تریبان
بام در امر کرم بر کردن و از دناشن تو ب بزرگ یکایب قلمو بودند حضرت ظل آلی بر تو بیکانه آمده محاذی دهم
تو ب بزرگ استیاده متوجه تعلیم تریبان گشتند در آن اثنا که تو بچی تو ب را خانه کده دوباره متوجه بر کردن گشتند
انگفت با هم غمی غم مرا حجت کرده اینک پنج و شش قدم از آن سرخ خطر ناک و ورزیدند ناگاه تو ب در حور
درون آتش کشته تر از زار از دخت و عید سلطان کلا تر درون و چند تو ب تو بیکان دلا زمان
مردی را که در آنجا بودند به عقده فاجعه که در وقوع این حادثه ملال ذرای خاطر ما کردید تا از آنجا که دل حقیقت
ارشت انگشت که پاره جایی جهان تو کل و ضمیر نیشان لشکر بزرگ کردی ای تحمل بوده بهر مرد بگریزی بریاج تو ب
دیده خیر امواج حلاوت از جای درنی آید طلوع این امر را بر حرمانی که باطل غم محول خستند در هنگام
شام که بر چرخ صومرا سوز که سپهر رو بر سر نزل عرب گذاشت دما هوزین کلاه بطلایه داری هم که کج غم فلک است
میانرا داشت طلایه داران سپاسان لشکر و حور است اطراف قلمو بر داشتند تا منجم دیده آنهم در خور از کجا
نیاسرد تا طلوع صبح از شب ثابت تو ب ثقل قلمو سنگان نونه قلمو ذات البرج سپهر بود و از شراره
آمال نوا ببارق باد بوج و ضرب زلفای مامول عرقه فرج برین نمود در آن شب که تو بهای صف شکیلی بوج
دوباره چهار رخ افش گشته روز دیگر بهین پنج تو بهای صاعقه بارش از روز غم مردوزن میرد تا آنجا که خدا

دوباره

توب چهار قدم مانند دل قلمو کن ترزال یا فغانه کی طرف بروج فرد کیش ایران سیدان بر دوش برده شیر جی
تغیرت کردند فغانه بعد از شاهده انجمن از در استیمن در آمده روز دیگر که صبح صادق بیخ مهر بگردن افکند و قلمو
ایش با کلا تر سنگان شمشیر استیمن را ای کل کردن سخته دست در ذیل نداست زده متقبل دادن سیر سرات
و سپردن قلمو کشته قلمو بر کشت و دوباره بر کشتی بنام نهاد این دفعه آتش تو ب در مان زمان شد و کشته حشیش کج
بزمان آتش در قلمو از ریسان کشته شوق سیر شدند در شب هفتم ماه از تو ب حرف آمده مردان زمان ایشان
عرقه قتل در کشته آتش زمین لکه کوب جزو قلمو ن و اموال و سبب قلمو محل مطایای که چون توان گشته
بعد از آن که کار قلمو کن سخته و قلمو از شوق در حش شد خبر استمظان در آن زمانه با فرور رسید که هشت و
هزار تو ب از فغانه هرات با عا ش اهل سنگان دارد تا پادکشته که کوه دلا بوم مقابل بر آید خاف را که در یک
دو شیخ سنگان واقع و قلمو محکم و سنگان خرم بود محل زلزله داده بغداد لکل نیا سفر برای هر زنده کرده تو ب
دسکان متفرق ز سر و در یک کوه افغانه یک کوه و چون در محاربه تو ب کشته جوی بودند در کمال دیری و در
و در شیخ ارمی هلالی شده غافل از اینکه تو ب که سیرت در کاشن پیش یک سوشت در صاف سنگان
چون چشم مردم ایران عموما از فغانه هر سان و اول جنگ نظایف و سپاه خراسان بود حضرت ظل آلی کجا
یا فغانه زوراکاهی و عیار سنج نقد حالت لشکر سپاهی بود جنگ میدا از مقوم مصاحبت ندانسته بجز است
که است است غازیار از ابا با خور طعمه حفر افکنس خد تبدر بوج تقویت دلهای باخته ایشان بر در حش بعد از آنکه ایشان
دیر بود و عده دشمن شکاری شیر کبر سار زنده حفت میدان جنگ دندند از لشکر با نرا امر فرمودند که در همان لشکر
خود سازی و تیر و تفنگ دست بازی بکرده باشند تا رفقه رفقه جوی و بعد از خوردن تالی در جنگ میدان کار فغانه
شیخ دلاوری کردند پس آنوقت بعد از ترتیب جانبط لشکر و استحکام لشکر با پافند تو ب در ایران کار از موده سوار
در تیر سحر کلفت تیر بنسیم جلوه باد پهای خاک نورد آتش از تو ب نایره جنگ و بجا گشته هر چند غازیار
تیمی سیدان از جادو از منتهی امن سوز که زرم با قضا رویه خرم مانند آری نوسن غم ایشان کرده سپاهیان
با نکرده رفتار دست برد و با تو ب ثقل زده خور از موده جمعی کثیر از فغانه طعمه شمشیر حوب دلاوی ظفر آنکون
ایشان چوب کاردت القه تا چهار روز سوز که قتال بهین منال راسته هر دو غلبه و نفرت از این طرف بطریق خرابه

بمن آمد در شب چهارم که سپاه مجیشین ماه در حرکت سپه از دره ماه سپه انداخت و چشم بخرم بدلم درشت فلک
کرده افغان غریب را اهراب بدل سخته کباب هرات برکشند آنحضرت نیز تعاقب امیران بصلاح انداخت حرکت
هرات را بدقت دیگر محمول در عرف و عنان اتمش کیتی نور و عزیز استم در ایجاب ارض اقد مسعوفت حسند
در بیان وقایع عظیم نیل افغانی سال خنده خال هزار صد و چهل در روزین کلاه مکر در منزل حوت اظهار نیکو کرد
در روز هفتم شهر شبان العظم در ملک حمل از جناب سیاب بهار ش اهر است بلیا نموده پیش شفق و در حوت
اشته بخرم افغانی شاکر است پادشاه و خدیو جانی که بهار که فخر و شرف از دیوان تصاد در حوت غارتش را یافته بود
و باره باره حکمران نشسته افغانی شکان دی روز در از زمین برانداخت سپه در بلند مقدار از چار تا باز
بروز با زوی قوه نامیه بر مالک طراز دست یافته مبرط اید کشت و حکم کله های آتشین و زمان هوای فرید
چون آب بر سطح جاری کشت مجلس تجویل آراست لوازم جوش عبد بانفرت و تا بعد تقدیم رسید چون
از دیوان بعلل آمدن و حکم مایه حکم تصاد بر ذوال جرات صفویه بقدر بطلان آن نکاسته ملک تقدیر شد
از بروز لمر چید از حکم غیب عدله ظهور یکدیگر عقل صاب و رای ستیم بخر تصدیع اسباب آن حالت محقر
نیز ادعای از مراتب آن احوال انیکار کان حالت پادشاه و لاجا سبک معزیز با کادان جانده کشت و اما
بانت رایا جمعی کرده تقویات سبب است برای آندولت درت بیکر و ندر آنکه منافعه صحت بود بیکر
ظهور حاد و درنده چند حضرت ظل آلی بلا فطه پس صلت صفویه بیشتر در مقام منع و نادیده آنحضرت در می آمد
ایشان بغداد ما نفعکم نفعی ان اردت ان الفح لکم کرمی ستیند با وجود یک عسر و روهی شان با از چار
دیوار است بر ابرون میگذشت بک جهان کرد قوه حاکمه ادر چار صد جهان بویان و جاذبه استهارا
طلب مبالغه شمه هر کوم در بر زن حسند سبک رویه و هرزه در رایا حلقه کرب و دشمن بودند و آنحضرت بنا
بر ضایع خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و بداندیشان و کتبای نرم تالیف قلب
دش آن تفاق کشتن میکردند مقصود آنکه انظاره دست بدختر از از کربل حال دلایات کوتاه سازند آنحضرت
با تمام کار افغانی هرات و قندار بر در زنده بعد از آن این ارضیه و حکمران بایشان روزانه باشد چون ذات آنحضرت
ارشته آب و گل غرض در ترک عبادت بجزای العاده کالطیعه الشانیه در حوب مرض بد از عینی زبانی کارکنی

از طبع خود پشید از مضمون غمزه فتح ذل فرط مع غافل کشتند که در غمنا را بیکر کشته در خلال کار است
نادری کوشیدند القعه پادشاه و لاجا در باب توجه بکب جهانت می نب اصفهان کمر بانفرت تاکید
طالع حسند بنمونه آنحضرت در برابر کفکرا و اقامه معاذیر و بیان مایه در واقع کرده میسر بودند مثل ابدان شرم
قوی در هرات کدشتش درایت عنایت بیخ دشمن در دست از داشتن رویه بکنج غم و مصفا می استقامت
ای غم میت اول به نیند شمس صی به بی پر دشت و بعد از آن کار سفر اصفهان سخت شده طمکای بیخ
سخن آهنگی از بهانه و دفع الوقت بیشتر اهرار از قدم برد تا انیک طمکای بیخ همین ممتد شد که آنحضرت از راه
اقد سرد شاه و لاجا از شایبوری می سلطان آباد حرکت کرده در آنجا سلسله جنبیت سفید شده بستند
تمام توجه هرات کردند پس هر روز در سلطان آباد کشته حضرت ظل آلی تبتیه کار سفر در حوت بعد از آنکه کرد و
شرف بنفرت در آمد اعیان حالت شای نیمه دیگر طمکای بیخ سفید ترانه تا به کشته شدند و در زوایر برفیت
خلیج آهنگ کشته عنایت مار نوزاد نموده و محظوظ داشتند که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه بپای
محمدی خان و لاجا اصلاحتان نایب سلطه در در است عراق و آذربایجان باشد کفرت ظل آلی بیخ نام در دست
که بخوبی فهمیده اند متوجه هرات شدند و در عقبه ما زنده در آن ترمه سپه در هرات پس خدیو بهمال از زور و خوف
معلم هرات کشته مایه لوی فلک سیر چند منزل مار ننگ سازل ماه غیر حوت اعیان حالت و لاجا شروع
با خضال کار خراسان و هر روز یک را از خود هر سه کرده از آنجا با مال سکنه آنگه و در حضور مالکان دشمنان
صی که از طرفان مسک فریزی اثر در مرکب و لاجا عازم سفر بودند نقدی آغاز و دست تقادول در از کرده حسند
لایان تقوی سبک نفرت در بیان شکر آنحضرت زنده اند آنحضرت چون رخ کار را چنین دیدند از غایت سفر
هرات منحرف و یکایب ارض اقد مسعوفت کشتش انای حالت شای با از حرکات خرد متقاعد کشته بر
کنه سکنان که در مابین سپه در رویشا بر واقع و سکنای طایفه بجایری اخصاص درشت حرکت کردند و در حوت
چون طایفه بجایری سکنان فله سمت هم خواهی کفرت ظل آلی داشتند و کادان سر کارش ای متوق
در استیصال این نوع طوایف مت ناقص کاشند تجر یک بقیه از اعیان قتل و تدبیر انظاره رغب العین صبر خود
سخته با جمعی که همراه داشتند از سپه در برابر انظاره ایغا فار و قلعه را تصرف کرده نهب بر قلعه کیان برداشتند

در خدای آنحال بعضی دلدار سید که بر سر دنگ که از روسای ابداله امرات بود با جمعی از افاضه تبحر فاضله
بیار چند روز حضرت ظل لای فی الفیقه بقصد سر راه ایشان تخریب لاری منفر کرده بعد از ورود بقصد کلاهت بود
خر قتل کینه سنگان سبح خدیجه جهان رسید شاه و لاجاه زشتند که مقصود ایشان تخریب عیاری بود بر وجه
بعل آلوده و چون همدیه تری تخریب خدای داشتند و حال نظایف بیای خود بدام افشاده و پیمان معصومیت
ما با بناده و در کینه سنگان کجاری با تخریب خدای جمعیت خود را برداشته بسزوار آینه که سر راه بر سر کشته شود
شاه طلماب در جراب آنحضرت ازشت که شما بکنه سنگان نمی آید که آب نیست و ما هم بسزوار نمی آیم که غلظت خود
نیت محمد از ایمان آنند دولت از حکایت خبرشان تجربه اندوخته گشته همان معاصد سابق را پیش افشند
و بعد در آتجای دلاویات فرسان احکام زشته فرستادند که آنحضرت را از جمع جماعت حکام سلب لایفیت
آنحضرت چون از طلماب خود روی بدین جواب ایشان تمام را یک نفاق کرده لایفیت **بیت** هدم ازین بلخ بری پهل
برسد تازه تر از تازه نری برسد فی الفیقه حسین خان حاکم خبوشان را بجزرتان فرستادند متوجه ضبط قلم
بوده که از آنکه احمدی خواهد که باروی شاهی با عاقت شاهر بر دیکان که در رکاب شاهی بود آید با عاقت
پرورد و خود تعبدی تمام باشکرا بخدمت عازم بسزوار کشته باز از زره خیر حرای آنحضرت شاهی اعلام کرد که
سینه بار عاقت شایان شان سلاطین نیت از تقیر نظایف در گذرند چون جلا بروی صواب نیاید
کنه سنگان کشته دخی بر وقت مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی شیخ عاقت از تیر و خنجر سپاد را خنجر
بجزه قتل که سینه بر آویز شد بودند و ایمان دولت در رب قلم را بر روی آنحضرت سینه از باب مخالفت بر آید
حضرت ظل لای کس بقصد فرستادند دولت منع را پیش رو برای کشدن در رب قلم و معارف تیر و خنجر سپاد
چون کار از تحمل گذشت لای و ضایره را کجا رود در روز سینه بعد از آنکه ضعیف کلر بود و سینه بنام حکایت
ناخود مندر سینه اندانان نیز بهیات مجرب می از قلم بر آمده پشت به پیر از آماز شنیدند و انداختن از سزوار
و ثلث کردند علیحضرت شاه و لاجاه بعد از آنکه که وجه کجاست را این است در کردن وزیر است و بدینند از
میان آنکه بر خاشجوی اسپند از برانجینه حضرت ظل لای بیست و شرط کرد که من بعد از عهد معاهدت نکل از
رضای خاطر اقدس مدول نماید تا در شای اینیک حضرت ظل لای در ملاقات میکرد خفیه در اسب مهر خود را از خیل

در آورده بجزای خان شیم و در با هم نیت سلطت مانور عراق کرده غلامان و جوانان خود را با طاعت اودیت
و تکیه نمودند و بجزای سنجان سنجان که محکوم این مفاصد و در صد خیالات فاسده بوده وزیر کرده حضرت
الای شاه و لاجاه را با عازم را کردم در نزد یک خود جاد مقام و در سزوار شیش آرام دادند تا امر او بیان را با عاقت
از حضور راجه رحمت در عاقت جمعی از غلامان و سزوار پادشاهی بجزم فزانی که کینه و کینت مارند در
افشند آنحضرت چون وجود عدم و حضور در غایت نظایف اسدی سیدانسته مغز شد که احدی مانع این
نشود و روز دیگر در کلاهک با اتفاق چون یک لایف روحی از مستعدان روانه از صحن قلم رسید خود بر سر راه بر سر
تا محولات را بلیغ نموده و در آنجا خبر رسید که بر سر جبار چند روز پیش ازین تا حده از میان تان و کلاه
گذشته بطرف هرات رفته است لایف مرکب و لایف در حجت و در صحن الهامت دارد چراغ قلمه فیض آباد که
متعلق بجزای احمدی کلاختر فرزند در رب قلم را بسته و در دادن سیر رسات باب نزدیک کرده پس غازیان با
آنحضرت که در کفن ششها مانند طلال در سزوار شماره فخر بودی اوست هجوم آورنده قلمه از تقیر و کلاه ترسیا
کردند و لایف ششها مقدس شود که نظار دیده حضرت شاه و لاجاه را در سلطت میر طایر بحث در بیان
کینت محرابه ابراهیم خان با کلاختر کانه در محلی بر سر کبر خان بدین گونه است چون بعضی از فتنه جوانان
طلب طلب فرصت بودند که محکوم چنان فساد و خنده دولت خدا داد شدند از آنجمله کانه که ویر و سار و
که ما بین درون و استر و در حاجی دشت سکنه داشتند بعد از وقوع این وقایع همه روزه سبت همزه و درون آغاز
در روز دست بگرفتند همای امایون فال لاری نفرت اشمار و کینت ای بجزم تخریب نظایف کینت سنجیل حرکت تیر
فرمان در لایف نفاذ یافت که اگر در حشک و در اجرد لوم درین سفر خیریت اثر در سزوار کانه حشر حاضر تخریب نظایف
حضرت صا کلاختر را چو در تخریب محکم حسین خان حاکم حشک کانه از اطاعت باز زده باروس می که اگر در دست
و سلقان مشهور بر کبر خان بجزم جمعیت کامل کردند چون مرکب و لایف سبت همزه و درون بود نظایف
ابراهیم خان را با رحیم خان کرایا دقتش نمود و تخریب آنحضرت مانور سزوار کلاختر و لایف کلاختر و لایف کلاختر
روان شدند و در سطح منور فیما بین ابراهیم خان و کلاختر منور دست دادند و لایف کلاختر کینه حشک
متعلق از حکام شام که دیوان حن شام معبر خرد خانی کشته که در مقابل اینان هجوم آورنده و کلاختر کینه حشک

خان

این دوش را برایم خان را بای ثبات و قرار از جای رفته و شکست و محسوس خورده هزار نواز عازبان درین
مواکه حش نشان بهر من تلف در آمدند برایم خان با محسوس خورده را بکبار شهر نقلیه بوزباشی رسید محقق
شدند در جمیع حال و در کمان دیگر از همان خارج قلعو بنزیت و کجانهای خود عینیت کردند برایم خان سبزه
سه چهار روز در ظلمت شب که کار قلعو آشفته داشت از قلعو فریاد بجا نیامد قلعو از شتاب و در ضلالت کمال
آیات نفرت آیات تا بمخالف داعی که در دست نجفاتی و دست ریشه از قتل عمارت ترطمانیه هزار آهنت و غمت
والغراف با فیه بود در عرض راه آنچه بسج جهان در او رسید با وجود اینکه حدود مانده و سلفان و درون
متصل بر استنات سپهر نبرد و برف راهها را مسدود کرده بود بر سواره بسیار و در راه بود آغوش را از راه
سب و او بود روانه در ضلالت و در راه از راه جی کرمان بر سر راه در ایلغار و همه جای دکان را در
دو کسین برف ما موهاخته بر اثر بای ایان بصورت آن راه طی کرده و در دمسلفان در کمره خان کشته برایم
بانیه لشکر از قلعو عازم خدمت خدو بر کوه و فرزند و از روی غمالت جبهه ساری نیاز شد چون از برادر در راه
که بر آمدند بهر روز محمد حسین خان فاضل نظیر نظر بر سر سده بود نظام ضابط ریست و متقیات خوانین نسبت امر و
بجس و صناد کشته کرد و نیز در محاسن اصرار و در زید و خدو در هر روز در قلع و سفقات خود بر آمده است
خلت می افروخته در آن مسانده ساری حشران چیزی نمی انداختند تا اینکه صبح کثیر از ایشان قتل سینه سینه
منته خدمت و چاکری و تقبل طاعت فرمان بری کشته عهد کردند که بعد از انصاف هر کس و بی نامی هر کس
برسم کرد با خانه لایح رودانه در ضلالت قدس شد و با حضرت بروقی استدعای ایشان علو بجا نیامد از قدس حرکت
کرده در عرض راه برایم خان و محمد حسین خان را در محسوس خورده تمامی معارف اگر در بروقی تمهید که چای خود در تنها
برده در شهید مقدس در مقام اخلاص و در شجاعت و استقامت کردند و از آنجا رحیم خان را یکبار در کمان
سینه طلب نموده بایالت استرآباد فایز و مراد از حشند در بیان **توروشی استرآباد و حرکت آیات نادری بکند**
و مقتول شدن در انصاف خان بر شیخ فخر حیدر زمان ۷۷ سابقا است بخبر یافت که در روز یکم مقدمه
سنگان واقع شد شاه و اوجاه مهر خرد در خفیه از قبل در آورده آونیزه کردن اختیار محمد علی خان
محمد علی خان نیز با فوجی از غلامان خاص شاهی که حاجی سهرت حضرت ظل الهی جوب طرد و منع در شین

ایشان گذاشته بود در سلطه کشته در انصاف خان بی عم خود را مینابت مازندران تعیین و از آنجا دارد استرآباد
گشت و بعد از چند روز چون کار استرآباد با ضلالت انصاف از مزاج و فساد بجا سید مهم او در آن ولایت مدتی پیش
ایالت ماباد قلیخان قاجار خرنیض کرده بجا نیامدند در آن شتابت معادن آن رحیم خان را یکبار از جانب
حضرت ظل الهی بایالت منفور کشته بود و در استرآباد در قلیخان وارد و هر چه در آنجا کشته از آنجا جمعی از
قاجاریه با خود متفق ساخته در محبت و چون در میان شهر تبریک لیل فاماده نزار استنداد با فکری بجا سینه
بود که اهل محلات خرن و مال یکدیگر را احوال دانسته بنیب احوال و قتل و نفوس یکدیگر می بردند چندی بای ثبات
سند کرده عازم کرمانی و در قلیخان در ضلالت استرآباد کشته کس روانه مازندران و در انصاف خان را که باز مدد کار خود بنیاب
باید از خواسته از ترحمیت تمام دارد استرآباد دست تقدی بر سر و نزدیک کشته بعد از چند روزی سر شمشیر
هر سر ایالت کرمان یکر خاطر انصاف خان کشته چون اهل قلیخان را تحمل مدعا میدارست او را یکبار بنده کشته در
منبر ساحت بعد از آنکه این حرکت از ذبیح خدو بر کمان رسید بنیزم دفع آن ماده فک با جمعیت زیاد حرکت
برق و شدی با عازم استرآباد کشته آورده زهر مرکب همالین سوزان انصاف خان را که شمال داد و چنانکه بود
یال بدن میدان لاف و خود فروشان چنانچه مازندران کذاف است تو کمانه را بره برامه انداخته خود بنیزم استقبال
شس آمد از خارج شهر قتیق انداز سهم صلا بکشته راه رنگ کرده بگردن پهلوان را بجا نیامدند در آن حش
و بعد از ورود مرکب جهالت سلطه که خرد از او عرض ارا رسید کس با آوردن پادشاه که در در ضلالت قدس
زلف درشت رودنه حشند چون در آن اودان ترطمانیه بپوشت ساکن دست نجفاتی و نظار یعنی رشتاق میگردند چنه
ایشان را از زندم دانسته تفکیک بیاورد و در آن استرآباد کرده خود از زنده دانه کفکاری مرکب ایلغار را نیز
تک سخته و خود در کیش از سلطه و در دکان رر و در ترک و فوجی از آن کرده بدرک عرض مبارک سخته در در
استرآباد شدند و بعد از پنج دوش روز مرکب شاهی از شهید نیز تمیل و ارد شده انگفوت منزه مازندران شاه جهان
در اثر انصاف سخته با جوش خورده شش عازم با فزوش کشته محمد علی خان که از زهر مرکب منهد از آن سینه
دست عامل در عفو خطا پر ششی انگفوت مستفاد کشته باز آمد و در انصاف خان که از غایت تور چند ترک شتر
از محمد علی خان بشنخته صبر در راه را یکبار استن لایحان دانسته بود چون منور شده بود که حکام دول

کیلان راه ذار بر آن چیز هرگز نماند و سده نماند تا راه کوچ که از آن است بافته روی غایت بر تافته و با حقیقت
خرد بهر است شیر و جرات هموش کجانب بار و دشمن شتافت هر چند که در باره عفو و اغاض مکنون ضمیر انور هم بدین
آن کم عقل نیاده بر باد غرور از دماغ بدر نکرده با جماعت طرانه در لعل رعایه و خود نمایه غم آمدن کرده مظهر کثرت
عذر او گوش زده روز یک ساحت چمن این حرکت از دنیاد ب هر دو آن فساد از ناصیه ادر صله که عرصه
ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور و شنیدن در آنکه سوای کرانه در سر داشت از با هر سبک حسنت و بیاینگه
طهران و خوار و در این در تفرقت افغان بر وجهی با اجماع شروع است تعین و فوجی را سپر کرد که محمد زمان
خان شاه طر لیاظت را که مست سیمان و حسین خان زنکنه را بر برداری کیلان است که در تفرقت دست
بود تا سر و متور حشمت که با اتفاق اغور از خان زیاد در غما در غنهای ولایت تا از ندران مجاظت صد و کیلان
پروردند و چون غایت هرات در ظاهر آنحضرت تقسیم داشت بعد از آنکه رخنه کران عرصه حاکم را از این در نظام تمام
مازندان فرغ حاصل کردید ایلی طلب کیلان است بدولت دستیه دستار در حرم خان کر ایلی را در حکومت
استرا با ملکی داده اند که در تکه بسپاه استرا با در کرایا در ابتدا از روز یکم فرود حاضر شدند و چون حرم محترم
حضرت شاه در سار هم در ندران کات لاین بجهت سرکار خا صا و اتباع و مشربان آنسر کار دیده پادشاه
در مازندران گذاشتند که در سر عهد متور بوزم سفر هرات در شهادت قدس حاضر کرد پس عطف خان بیاینگه
فرمان کرده در خانه مازندران اسفرا این و خبرشان روانه و خرد از راه جابرم پیش بود اینبار در عرض اقدس
سوار که بنهوش حسنت و معاقبت علیغیرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با فتنن مانوره در ارض اقدس سبک
پرستند در بیان و وقایع قوی نیل سال هزار و صد و چهل و پنج و در سیدم شهر شجاع و مستقیم نقل کرد
تیر مظلم بر نزل حمل کشته ضد یو بهار سرد بر ک بیان کلزار کرده کردن و از آن کل را بخورد و غوغا غوغا در باره
و جوش خوفت و فوجی سرد بر آراست و سپاه لشکر که از اصفهان پیش سر کار روی بهشت نود لوی جهل
آرا از روسی بر از دست بلان قوی شیخ انبی بر از حوض اصفال تیر در سنان تیر نودند و چه در دستان جبار
از و در آن پنج غم افکنی کشند لاله سپه سپاه برهوش انگند و کلین عمو غنچه بدست گرفت تیر کشند
در خان از ش جنای کج در دست تیر در کمان برداشتند و نیزه در آن رزم گوشش بهای سنانهای شلیکی

از دست لشکر کجانب پلنگینه پیش آرد روی کلهای قطره بر قالب برک کل بخشد و استبانان برق آسمان در عمارت
که آن کشیدند و چون فرودین باد بایان سیکر نیم را بعد از آنکه سبزه را بر آن کشید و خطه کلزار را که از افغان زبان
افغان زراع در غن کشته بود از اصد لولجانه برداشتند و عمل غم برای استوری و غنچه جسته و عمو غنچه تبار کجانب
لخت سلطان بهار و مشوقه آنرا بش کل کردید محمد حسن و عیسی بران شکر و غنهای حشمت کشته بعد از
انجام سرور در تهنیه سباب سفور و مدافعه طعم جزیره بر چشمتند هر یک از دو لاوران عرصه رزم را با عطای تقدیر
و سلاح فراخ کجایش همه مند از دشمن و کجایش حسنت در بیان **نتمه احوال افغانه ابداله و مقدمات**
ابتن مجمع لدا احوال افغانه ابداله هات و در در کتاب نگارش یافت که در هر دو هم محرم سال هزار و صد
دسی و پنج هجری که محمد غلیجا بر اصفهان مستر شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات بود بهر سر
شهر شهید مقدس آرد چهار ماه فلو را بمقتضی محاصره انداخت با نافرمانی اطراف و نواحی راتا خنده را ب غایت
شکر ساحت و بعد از ورود مرکب و لایه هرات افغان بود شریکه حال الفقار خان ولد زمال خان را از
شهر ابداله آورده در هرات ساکن گشتند در سال هزار و صد و سی و هشت هجری مطابق میلان نیل
رحمن ولد عبداله خان که پدرش در ایام حکومت رمانان در هرات تعین رسید بود بوزم فرخنده ای پدر ولد
هرات گشته اصدان اتفاق و ترغی آرد تا اینکه افغانه برای الفان نایب نزه الفقار خان کجانب با فخر و حسن
سبت شد ما در ذوات روانه کرده الیه با خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت هجری از میان
آورده بر سینه حکومت متکلن گشتند و چون عبدالغنی خان کونیه که سمت هرا خردی و الفقار خان دست
از ابداله یار خان ترحش بود و چند وقتی مدارای حشمت آنرا کرده عاقبت پرده پندار از روی کار برداشت
و الفقار خان را از با فر آورده رایست اتفاق بر داشت و شش ماه نایب عبدال اشتغال یافت تا اینکه افغانه
در مازندران طاعت هر چه حیدر الفقار خان کجانب فراره و الیه یار خان کجانب با رو جاق دستارده هر یک
مجا و ناصیتی را مالک شدند و در افغانه با حاکم در سر کرده بهر می بردند تا اینکه خبر توجه مرکب بنهوش از زبان
گشت ناچار سبک بر رفع کاوشش و آغاز سازش کرده ذره را با و الفقار خان و هرات را با الیه یار خان جفا
در دند و فیکر کار افشا در ایات معتمد از جمیع عسکر در روز چهارم شهر شوال المکرم که چهل و شش روز

از زرد که نشسته و انقباض یافته بود از ارض قدس حرکت کرده اولنک یا قندهار را که از سینه زردی لغز بر صبح
فرزته کن بزدن قدری آن لعل حشان حسند و از آنجا لاج بر کج عازم مقصد گشته در تربت جام چند روزی
صل اقامت انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از آن غنمه آمده در باغ فرقه فرود آمدند با در
سه حضرت لعل آبی با سه و چهار هزار نفر از دیران سوخته کارزار با یغیاری فرقه بعد از ورود بانگان
معلوم شد که افاغنه بر گشته اند با تربت جام مراد و تحریک لای آسمان گشته در منزل کاریز بر تربت
تپ فرادلان و تعیین طرح و مراد دل دارش ساقه وصول دتویه مینه و میره و قول برداخته شب که فرادل
ماه بادیده بانان روشن ضمیر انجم بدیده بانها معابر مدارت بر فرزندین نیکون حصار بر آمده جمعی از کپا
آگاه را بقوادیه مأمور و خود نیز بعد از طلوع فجر اعلامی لاری سفور کرده فرادلان خبر رسانیدند که آهلیار
با جمعیت دزدان تمام دلسزد گرسنه گردیده آنوقت اولاً برای استخراج شرحی بر وی ابدان گاشته
کلک صلاح انگیزان با طاعت ارشاد و تخریب کرده آنجا جمعیت جواب را حواله شمشیر تر نمودند روز دیگر
حرض و غار و در سفر جیام سپهر نمود گشته طلایه در اراک میخ صلابت و بسبب بانان کپران عوالت شب
پسرداری لشکر ذیل جیاد است بر گزند افاغنه آمده ربا طاعت کل فرقه را حرض خلاصه سیر راه پرا
سپس سوک سعور از غار و در حرکت از نیم در سنجی قلوب جانب کوریه محرف گشت افاغنه لایه حرکت ترک
سپه پسنکو و اهلک مقابلت شکر گرفت اثر از دند چون نهی که سستی ذکر یافت طایفه افاغنه بجای قراباشیه
دیر در و باه بازی شیر گری شده بر اهل ایران استقلاد بر ولایت استیلا داشتند آنوقت بنحو رسد که گشت
جهادان غازی سپاهیان با نظایفه خیره سردت بازی نمایند بعد از خود ارایه خود آریه قدم میدان
کین گذارند و بر پشت سنان جانستان پرده از رخ کار نظایفه بردارند لهذا از نمانه و تفکیک پیاده
حصار شکر و محیط کرسنه جمعی از سواران نیزه گذارند و یک نازان عوالت کیر در در برابر قول هایون عنوان طرح
بلوک تعیین و بقانون سپاه کوی هنگامه لاری حرکت کین شدند افاغنه بجانب سینه حمله در گشته پیادگان
طایفه بلوک تعیین نیز در آمده جنگ در پرت در آن اشنا فوجی دیگر از اققان دست شمشیر بجانب پیادگان
هجوم آورد و در اقل ایشان گشته خیره که از قد برده پیادگان پیش گشته و از بر گشتن ایشان دیران نیز بر گشته

جنگ را از کف گشته نزدیک بود که دهنی رود و هر که معارف آن حضرت نقل آئی با شمشیر تیز بویست که از کوه
گشته بگویند شتابان آن فرقه را هلاک انداختند و با شیخ جهانزادش جرات خصم با چهار سکن حسند
اگرچه از روی تحمل شکیبای افواج پیاده را سپدان رانده دسواران اققان از انبش برداشته و با پای راست
انگشت که بر کوب برکتان جهان بود زخم خیزه برداشت چون شب بر سر دست آمده لکه ظفر فرین در همان مکان
و افاغنه در حال کافه قتل و زول کردند با عقب از آنکه آنکان لاذ آب در بود آتش جوشن بجز خود شش از پیاده
پتایه کردند و خبر جابه آید بر آتش عطششان گشته روز دیگر که سپاه بجزم از کافه قتل و ظلمت که رحلت کرد و بی
غیب میل که افاغنه حرکت دلد زاره کوریه گشته دست آب هرات رود و در آینه در روحی هایون
معاقت ایشان رفته در محیط فرود آمده آتر در از هیچ طرف بجای اقلان نکردند و از راه فاطمه قدس
بود که روز دیگر بجزم کوریه لاری ظفر فرزند سحر کالان چون ترس از دور دکان اوق کلوانه اشیار معر را
دین در انداخت و عوالت چهار از انسیای سپاه ظلمت شب پرده است معلوم شد که افاغنه در شب گمانه
خود را بجای زردی لغزت زین آورده میای جلگ گشته پس نظایفه دست شده فوجی از فرزند و فاش
دجمعی از جانب سینه هجوم آوردند ستر زرد شش آغاز خیره که در اظهار جیره که کردند تفکیک پیاده را که سخت
آنست بر دند از جا برداشته در آن اشنا باز یکتا عوالت دلاوری و ظننه بر داز سوکه سردری اغنی خباب
ناداری مانند شیر غزان با شمشیر بران حوز در ابر قلب آنکوره زده ایشان از میان پیادگان در و مفاد که
بیزند گشت فم اطلب بعضی ظهور رسانیدند تا وقت ظهر میزان قبالت حال داشت بعد از ظهر شکت جاشتر
بر احوال نظایفه راه یافته و جمعی گنیز ایشان بردای عدم شت و بقیه بیف روی بر تافتعیان در اطفال خود
که در قلوب جاست سر راه بودند بر کشته و در ویف خود شت تاد روز زره هرات عیان باز نه کشیدند و عک از
ماتر در اقل کافه قتل و شرح نسیب و غارت جیام در سباب نظایفه کرده تو بمانه و لغاره خانه آنجا گشت بد
آمده و از منزل ربا طاهر شاه طما ب ربا عروق و تو بهای بزرگ بعوالت سوده رودان کرده خود با تو بمانه جلوه
از راه سر بل عازم هرات شدند تا یار خان در افاغنه مجدد جمعیت حوز را درست کرده مابین شش در با طایره
خود سنجی شش به استقبال آمده گشت سرفری با عوالت شعور طلب صلح بخدمت در ادا گشته اند بعد از آنکه از راه

نزدیک آمده از پشت کتف است که بجز با سینه بقاعده افغانه عده کرده سکا رگشته است شیران و غاندا غنچه
خزده گشته بیات مجری بشیرهای آتش در کمال جلاد است قلب سپاه نفوس بناه تا حشر به پیاکان جلوه را و کشند
و جز که آنجاست بیاید امید که کار از تیر و تفنگ گذشته بکلیت و کار دو بشیر رسیده و از ابتدا طبع طلوع مهر کنی نزد
تایم روز بارق تیر و خنجر دلوز خانان سرز چهره از زلف و تیر از زلف و تیر از زلف و تیر از زلف و تیر از زلف و تیر از زلف
اششک نشد تراز باد صباست فشر چه که مقام اقتضای محبت سبک در اما رعایت رویه مخوم مانع آمده احد
دست یافت که قدم پیشتر نهد همان زر مکاره متفرک که عذو جاگشته همین که آتش جگه زدشت باد شدی
بر حرمت کبری که نزد یک بود که خاک بیاد و عالم اسکا ز غصه از زیاد رود و شبانه روز طرفین از کثرت
که در خاک چشم از جگه پرشید در همان مکان کشت کردند ز سیم که شدت باد و کثرت غبار سنگین پذیرفتند
غور از دماغ فلک پرودن رفته باز از جانب الدیار خان آدم آمد طریق مصالحت محبت آنحضرت بر زبان حال فرمودند
ع نیک بر عهد تو باد صبا شوال کرده مادام که جمعی از رؤسای ابله و در دربار هفت گشته تمهید خدمت سکا
نگرش هر صالحه در آینه حصول صورت پذیرفت پس از جانب الدیار خان عبدالغنی خان علیکوزا بدو چند نفوز
مستبرین آمده که اطاعت نسبت آنحضرت سؤال بکنند از قبول بجانب سبک عطف عنان ظفر شمرل کردند و
دیگر خنجر از الدیار خان و عبدالغنی خان ابدای که سر کرده مستبر بودند رسید شعرا نیک و الفقا خان حاکم زننه تا
سپار با ما ش ابدای آمده آنظافیه باین اطمینان را نگاه ده استیمان بشمان گشته اند بعد از رسیدن آنخبر
هنوز نفوز دلاوران معرکه زرم جوید را نسبت فراد که در تصرف الفقا خان بود و قرینه شکایان در محکم
اروی اهابون حشند و در روز در آنکان رخصت یک یا انداختند اما الفقا خان شد و ظلمت ایل از پشت
شکایان که نشسته و در کینا کین نشسته روز نسیم باز جمعیت افغان نمود و الدیار خان با فرجی از جانب شرف
دانش فرزند زایر حرم و سکار و الفقا نیز با جمعی از کین بر آمده بر سر اروی اهابون رفته نموده کارها
گشت حضرت ظل ای فوجی از غازیان از جمله الفقا خان مأمور بود و با تیر و دزد و کسان آتش از فرزند
بیه کرده از غانده جمعی کثیر هر طرف کلوز توب و تفنگ و زخم تیر بشیر گشته و هنگام شام درین اطمینان
دست از جنگ باز گشته در حال غنچه سر سبک کار در همان یکدیگر لطف لوی قرار کردند و زدی که کرد

زین مهر خاوری آغاز صلوه کری کرده آنحضرت کسب مستاده شاه دلا جابه را از سروده کرده و خورق جمعی از
نقلیای در منزل شکایان گدشته صابره بجانب اهدت اعلا اعلام نفوس آیات کردند و غانده باز ما بین شکایان
و کشتک باد صبا تبه جنگ سپردند بعد از تقارب فتن جمعیت تمام دست بشیر حمله و کشتند از طرف بشکایان
توب و تفنگ عرضه زرم را از کثرت کشتگان بر جلوه جنل شک کردند و صبح همان مهر زین لوی و ما چنگه فلک
نمودار ساحت چند نفوز افغان وارد و از جانب الدیار خان طالب امان صلح شدند آنحضرت دست
بر گردانیده پیغام دادند که مادام که عظمای ققان خرد نمیدست اقدس رسد تا کینتوز عازیا نراجان درین
در حق و درین است ترک زرم و شش مایل عزم نکرده شد بعد از جمعی از رؤسای آنظافیه از جانب خدمت
سرور کردن فرار و زردی اعتماد جبهه ساری زمین نیاز گشته عرض کردند که افغانه غلبی بود و در این
رعیت قدیم **ع** ای ایران بودند و غلبی یا بعد از کشته آمدند ما در بعد از آن اصفهان را که قرار گشت
سلط بر دند نفوز کرده اند و ابدای ما را بر خرابی یادش ایران با غلبی در مقام جنگ و جدال پیردار چه
متقضای خورش پیش ازین لنگ و ما در رفی و در مقام موافقه در مان ماضی بود و عطف عنان ظفر زرم و تبه
غلبی را اتم و اقدام در زنده بعد از تبه آنجماعت کرده ابله را زیاد بر سابق رسد و ایاد اطاعت بوده حلقه بر
در کشتن و غنائی خدمت برورش فراموششید و هر چند که اینم مخالف را می شاه و دلا جابه و رخسان دولت ابد
اما آنحضرت سؤال آنظافیه را متع قبول نشید و ایشان از حضرت انفراد عنان غایت با جانب شکایان و غطامت
دادند و زدی که نسبت به نفوز رؤسای معتز ابله جا که کباب سعادت پذیرند گشته حکومت اهرات را باز با الدیار خان
استقرار در قلم با سیم او عزم اید یافت پس فارسی زبانان که در قلعو جات و تراج اهرات بودند با طایفه حشید
سکته با غیبت که چاینده بحال جام و شکر و زاجی ارض اقدس دستا دهند و معارف آن عطف از الدیار خان رسیده
که غازیان نفوس نشان که در منزل شکایان تا حشر زده رفته بودند فراد را غانده و سیر غنیمت بسیار است انداخته
از جمله اراجسی زنان و قارب و الفقا خان اند اهرای ایشان بلشان رز و فرغان دلا با طلاق اهرای
مربوره غرضه و بافت در چهاردهم و یکم محرم استال نیز زوری در قبال و در دوا رض اقدس فطی نشان گشته
و مدت سفر بود تا روز و روز و ششم قدس ماه اتفاق افتاده از آنجا عبور و صلح غانده و بشیر وضع برای الدیار

ارسال داد و از انشاالله شفا بخشد در میان حرکت اشراف غلجی و از صفهان بزم شیر خوسان کفایت
همان دست و اندام را بعد از آنکه مشد مقدس شود که بفرود آید در روز عید اضحی که فرود ما اثر اخفت
انفراست با دطنی خود درده مطمح نظر و اما آن بود که در رستان آسالم بر سر تخته کمانیه دشت رفته بر رسم بهار در آنجا
منقح سازند نزدیک بنج حاصل برای مملکت گیری بجانب صفهان برافزایند بعد از آنکه از آنجا آید آسالم
چون حکم تقاضا در انجام دولت است جابر بر آید آنحضرت سفت کزین در وقت بمحض ظهور در خاطر خطیرش کجھول قرین
میزن اینیکه صید را چون اجل آید سری میاید در سر پنجه تقدیر که بان خاطر و عنان غایت اشراف را از خودی
کوتاهی نسبت خوسان کشیدند و آن خون کشته را از آن دست خرب دست خوسان حشیدند بود در وضع بنیقالک
بعد از رفتن برای فلک خوسا بجانب ابراست وقوع آنچند اطراف ممالک شیش بافت اشراف غلجی را که متقدر
ام سلطه بر عرصه احوال و خدیو بهمال را مشغول کار با بداند دیده باجمیت بر فرود کثرت غیر محصور در روز و شب
سیرام شهر محرم کرامت نهارد و چهل و هجوی مطابن کتفوی بل کبد و خوسان را باست از زرم و بکار
بفاصله چند روز که در عرق خون از چین شیخ در ایران کشیدند و نیز که بهادران چون اشراف ندرین حکام عهد
شهرت ماه رود طویند استیش معیده بودند این نوید بهیچ غرض بسع خدیو فرود فر رسید فرامین قضا این با
شکر صاد و تو کجانه از راه دولت شده سلطان میدان روانه خستند و خود با اتفاق شاه طاهب در آمد هم
صفور زنده نیت بود و سز در تحریک لاری از دما بکار آید و اشراف نیز از آن نظرف سنان آمده اول بر سر قلعه بر رسیدند
قافه سنان که در آن نزدیک بود در قلعه را نظرف و قافه را بدست آورده اند از آنجا بجای سنان پرده حش حضرت
علی آلی میگرد استماع آنچیز با صیاطه سیکو ساد را اما سنان بنا بر قشای قاضی بدارن قلعه را منی شوند بر طشت
نواز اشراف و قاضی استرا با خبر نزد الاما کجا دست اندک لایزال از تو هر کب منصور و به نبات قدم و صیانت
تا کبده نمایند و آنها را سز و در هر حد سما کشته اشراف نیز از آمدن تو کجانه و لا مطلع کشته سیدال حاضر که سردار
و مقدمه لجنش او بود بر سر تو کجانه روانه و در صحنی که تو کجانه آتش نام وارد قلعه هر دشتی از حال سلام و از نظرف
و در صحنی قلعه نیز بر مطلع ما پنجه اعلام طغور جام کشته بود سیدال از بطام بعد که در شکست ز سنجی قلعه فرود
و از آمدن کو که منصور آگاهی یافت از آنجا بگریه و در آنجا سیکو ساد را سز و در آنجا سیکو ساد را سز و در آنجا سیکو ساد را سز

هشتم گشت چون سب کثرت و از دحام سپاه تو کجانه در خارج شهر قرار گرفته بود اشراف سیدال با فاعنه سز
بر سر تو کجانه آورده کاری ساخت و بجانب اشراف لاری فرود آمد پس روز دیگر ایات جهالت مترجم فرمود ایادان
کشته سیدال از تو کجانه روانه همانند دست و اشراف نیز از سنان پیش آمده بهمان دست یکدیگر پرستند روز
شنبه ششم ریح الاذ آن وسیل بلا در جوشن در کبر صیاح در خود ش آمده در لکن رآب همانند دست ظریف دست
جان شسته بقابل یکدیگر گشت فشد در آن روز حضرت ظل آلی غامی شکر فرود را میقول استرا کرده و غلجی با پیاد
که هر یک سب نام سوار برابر بردند فرج فرج با تو کجانه صاعقه بار محیط آن دریای فرخوار خستند متفر شد که افواج
ظفر بزوه و در ایران ابرجم شکوه بر همان پنج کرده کرده در جای صحن در لجال آرام دوق در خطه عنان نبات و زار
کرده بدون امر مایون از جادو نیاید و دست باستمال االات و شیشا نید زهی حسد ری که در میدان نام
چون سب سید غرض سب کون کجاشارت نماید بر کج طرفان شده و نطامی که بکشش که آن امر نماید صخره صفا سب کتر
از ریک روان کرد و در شام یکس چون منبع آتش خدای کند برق را قدرت و قوت حقیق مذون نموده
باشد در وقت شکر چون کجاشارت فرمان در صبح اجرات نفس کشیدن با فاعنه نیز جمیت خود را دست
کرده از سه جانب جلوزیر با تو کجانه کشیده و سنانهای نیز یکایک قول کجا و دیگر مشغول سز و در آنجا جمع جمع از آنجا
نامی ایشان که همیشه در معرکه جهاد است سز و در عرصه خصم اعلی زرم ساز بودند پیش اظافیه از یکدیگر گری
تیب حله و کشته همین که تیر اسن کلود رسیدند تو کجانه فرنگ ترا در آتش دست بدست ای سوار کشیدند و لا
بر رسم سر کوش بکش تو رب رعد خودش رسانیدند از تو کجانه کجا در آسمان آناه بوم تاقه آسمان بدخان صحن
اشکار کردید و زمین آیت عیشی ان سس از اعدا سب الیم بر کرده خصم بدید آورده کلون تو سب آن یک تازان عرصه
چنانکه را با چند نفر زورچی و فتنگی و شترهای ز نورک که خطه ستیم در محاذات تو سب بودند اشراف سز
افاعنه را از مشا هده انجبال مانند تو سب آتش کجانه افاده هر از آنها بر آمده اظافیه از هر طرف که هجوم آورند
خود را در دریای آتش شتاد و دیدند و یکایک سب غر دستا فشد پس قول همایون بهمان صابطه و ترتیب تو سب
سب افغان کشته تو سب دیگر علمدار ایشان از با در آمده اشراف چون برای اقبال را سر نکون دیدم لا
علم کرده تو کجانه و حیان و سباب حود را گذاشته مانند کب خود بر کشته رو کجانه نهاد و آن روز از زرد سب

نظر نماند که در این جنگ و باریق ترب و لشکر فروزان بوده جمعی کثیر از افاغنه و عظمای ایشان متغزل
و زنده دستگیر شدند هر چند کسب تبرکام سزوق و ایران بقصد نجات ایشان برکشید و چون سیکر و هنر تجویز
آموخته در رسم جنگ بودند حضرت ظل آبی ایشان را عاقل اندازی نموده سرسردند که هر وقت غیر اقدس را بداد
غیبی موعود بصیلاح در انداخته تا نور حجاب بر سر ایشان **در بیان امور چند که در آن حال وقوع رخ نماید** بعد از وقوع جنگ
افغان که را سبب عزم ایشان بر کشتن مرگ جهانگ در ورود افغان گشته از آنجا که راهی جهان آرا پیش از رفتن
مالک از امام دولت دیده از حال مکان معتدرا طلب بلا با تا آمدن با کمال بر رسم سفارت روانه نمودم فرمودند
سبب ای کتی آرا افتاد که در مقام لثرف کج بر کج عازم صفهان شوند تا بان عنایت مترجم منزل احوال گشته
در اثنای راه بمشاوره در راه مترجم سکا بودند لشکری حقیقت آن حضرت ظل آبی بمجاد الحق مترجم مبارک
شاهی ناگوار آمده بخانه و خاصان خود را از مرکب یزدی که کتب جدا کرده از روی طرح چشم کشید
توبه دار روانه شدند در آنجا محل نامت ماند حضرت ظل آبی محمد علی خان و سید علی خاں و عرب را که در خدمت
کامل در مزاج پادشاه داشتند ما بشرفه قولاً نه قولاً لکن ارا که حسنه که به زبان که باشد او را از طریقی نا آرزو
بر آید اندوه روز در سنان با نظر پادشاه در اجابه توقف کرده پادشاه را تیر از غم غیظ افاغنه حاصل شده
بارگشته اند که راه کجما کجما شتافتند بدین مقدار غمبار غمبار از آینه خاطر کجما کجما زدند سپهر حضرت ظل آبی
بحسب تقیانی زنگه سردار و غمبار اوضاع زیاد از غم چرخ می باشد که در سمت کیلانات بمحافظت حدود دامان
بودند متوجه سرسردند که در میان قزوین و طهران در راه سد جلیع شوند و خود به راهی شاه و در اجابه بفرمودند
اثرش مخربیک لاری خود شرف نمایند سکه عجب که در آن اوان نظیر رسیدند که راننده طهران بعد از شنیدن خبر
شکست اثرش بر حسب اعلام معتبرین مبدوره در میان ار که در کشتن احوالات کرده بودند جمع و بصدقه
بیشتر بجز حیات این از اقمه و قلمرو افاغنه کرده بجانب صفهان شتافتند در حال و عوام آناس بعد از فرار افاغنه
پان ار که کجما کجما شتافتند بموال و غارت سبب آنجا گشتند در آن روز وقت کجما کجما خانه افاده آن است
رخشکان دیار نادان که هر از جنس او را از شعور روزگار تصور کرده بودند از قوطش دی از پانی شش شش متغزل
کجما کجما آمده نماند شرازه آن مشعل بیار و طافا ده جوارح شزارت و سپاه در که از خاندان افغان سپاه کار

بود روشن کرده امثال لغز متجا در از ایشان را بر روانه دار باشش بی پروا در حث **در بیان مجازیه کرده خوار کرده است**
شکست افغان بجانب سبجان در تیر تیر آما ان شرف بعد از واقعه همانند است و در درو را عین بود را کجا اسلام خان
افغان حاکم طهران در طلب گشته با آنجا نه مستعد و پنجه از نوا افغان جنگجوی آمده سرسردند خوار را که در آنجا
حاکمه واقع دستخیزش در مانع از ورود است بر جود ایران فولاد پرشش سد آنست و آن گذرگاه کاشان
با توبه های از در شکوه و زنده کوه را با تکیلی انبره فرود کرده خود با سواران جلاد است این در کین شکست غافل از
اینکه شکست خاشاک راه بر جسر کوزان و شعله تابان نمی توان بست و بشیبه بمغز سبک خاره نمی توان
شکست پس فرادلان دیده در دیده بانان تیر نظر افغان پنجه بسبع ضربه غنچه فر کرده آنحضرت بعد از وقوع
ایحال انسته سبک سیر سپاده کشید پنجه و شش هزار نفر از تکیلیان فرخنده و خوشی دلاری که بلبان کتبه جنگجوی
بودند فرج فرج مقدمه بچش کرده نسبت شتره و غنچه کوه تعیین و در آنجا نه و زنگه کخانه را از وسط راه راهی کرد
خود چون کوه بابر جا در از نیت بر میان استوار کرده پیورش بر آغشته حکم هایون تفکیکیان و ترکیان چاک
آهین جنگ از میان آن دره شکست بعد از جانسوز و توبه های جان که از افاضات از بر خاست کردند و تفکیکیان
بلیکنه پیش بلیکنه است و در ایران بهرام کین مرغ سطر از جانبین کوه نماند که در در راه کرم و بلیکنه است
کله های شکست دل چون سنگ خرم از زم سخته انظار به را چون پای توانای شکست آمد مانند سیل از
فرز کوه آهنگ شپ نموده سواران ایشان نیز از میان دره تیر تیر و ساسر ح زده که انشته در کمال خذلان
و خوارگی از روی شرمساری بجانب اثرش که در درو را عین پیرو دشمن را و جمعی کثیر به پیغمبر فاش متورار شدند
اثرش بعد از ملاحظه ایحال توب قلمه که پد که از اصفهان همراه آورده بود و قبل ازین درو را عین گذارنده
بود در راه کجما شکسته رتس کجما کجما بجانب صفهان منیر زد و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اثرش
سیدال حشاشی داشت کجما کجما با و لاد و جمیع از افاغنه در قزوین پیروند سیدال خورشید که خود را
بفرودین رساند بنا بر اینکه حشاشی خاں و اغور را خاں پیش از وقت تا بر دلا ما تیر نسبت سا و جلیع و شیر
قزوین بودند سیدال راه ورود قزوین را رسد و با فضاپ و خاں با بگشت و با اثرش پیوست و در
او با افاغنه حث تحقق بنارین قلمه قزوین کشیده و با نامورین بنار با استمهال و دفع الوقت گذارنده اثرش

بجانب آنکه در آن در آن وقت از آن موضع در آن وقت از آن میدان جنگ سینه بود آنحضرت اماده کردند که
بر سر راهی ایشان زنده از دماغه کوه مترجم جانب اصفهان شترها را غنای زشت که در مبعوث زرم آوردند
بعد از آنکه هر کس نفرت پرورد معارف آنکه فلک شکوه کردید آنوقت چون در جنگ میماندست با عقدا خود
از سینه دست راست آنحضرت کار آموز و از طرفیه جنگ خدیو جهان تجربه باند زبده بود ایند فو در مقام عارضه
شکل در آره بصافه دینی که در محاربه همانند دست از شمشیر یا شمشیر دیده بودند زنگ جنگ یکجا فوج شکر خود را
در یک سنگ نظام و انفا داد و در طرف آنرا بر تکیه که چنان است حکام و تره های ثمان حسابت مالز جای
تیررس کلک در جنگ فوج شکر زرم زمانی میشد رعد آوا حسند و جمعی از یک تاران از این افغان هم قدم بیدار
دیری گذشتند بجا فخر چشمت آنوقت از آنجا که همیشه خداوند عالم را با او هر دو کار و زور و شب چهارم از نظر
یکسان میدانستند عقیده بر سنج دشمنی مکان گشته یکجا ایشان روی آوردند چون شمشیر جوان گشت با
بارشاکر خود در آنجا با الهام خداوند صدها در جنگ مقتضای مصلحت وقت رونق خاص و سبب علیحدت
درین کتاب صلح جدا گانه در جنگ کشید اول آنکس چنان بهرام کین را که پیاده روی شکر فوج جنگ رسیده
شیر در جنگ در قلعه نظام حکم خدیو با زنگ بودند سلسله خود در دری از کردن بر آفته با جنگ جنگال پری
بر سر تکیه روان دستاقت ایشان اعلام غلظت آن رفتن سینه قول نفرت تیران حرکت دادند پیادگان
دلا و صدای ازین رک و فغان را آواز جنگ و جفانه در شش نشانه تره های فزایا تار در در بازار جان فروخته
از بطلان کلان روم زنگ نقر کرده در آن دریای آتش زنگ استماع و کشته که هر شت هو از ظهور بابت
آورده یعنی بدون مجابا در زنگ پوشش برده تکیه آنحضرت از تیر دست اقبال خدیو جهان قویف کرده است
شیخ اشبار آن شعله جالسوز را که زبان شتره شش بر زبانای رسید فوشت بندد و جانبا از آن عرصه کین که برام
طرح و کین سوره و همیای لمر و اشاره بودند باذن آنحضرت سرون انداخته مرکب جلا دست بر آنکسند و از
جانب یکدیگر در آن کجی **بیت** چو در بای خون شد همه دشت در باغ جهان چون شب آسمان چون چرخ
زاد از آسمان که سپاه نه فرسید سپاه تا بنده ماه و در آشنای کرد در آنکسند و با ترفه است

بجانب آنکه در آن در آن وقت از آن موضع در آن وقت از آن میدان جنگ سینه بود آنحضرت اماده کردند که
بر سر راهی ایشان زنده از دماغه کوه مترجم جانب اصفهان شترها را غنای زشت که در مبعوث زرم آوردند
بعد از آنکه هر کس نفرت پرورد معارف آنکه فلک شکوه کردید آنوقت چون در جنگ میماندست با عقدا خود
از سینه دست راست آنحضرت کار آموز و از طرفیه جنگ خدیو جهان تجربه باند زبده بود ایند فو در مقام عارضه
شکل در آره بصافه دینی که در محاربه همانند دست از شمشیر یا شمشیر دیده بودند زنگ جنگ یکجا فوج شکر خود را
در یک سنگ نظام و انفا داد و در طرف آنرا بر تکیه که چنان است حکام و تره های ثمان حسابت مالز جای
تیررس کلک در جنگ فوج شکر زرم زمانی میشد رعد آوا حسند و جمعی از یک تاران از این افغان هم قدم بیدار
دیری گذشتند بجا فخر چشمت آنوقت از آنجا که همیشه خداوند عالم را با او هر دو کار و زور و شب چهارم از نظر
یکسان میدانستند عقیده بر سنج دشمنی مکان گشته یکجا ایشان روی آوردند چون شمشیر جوان گشت با
بارشاکر خود در آنجا با الهام خداوند صدها در جنگ مقتضای مصلحت وقت رونق خاص و سبب علیحدت
درین کتاب صلح جدا گانه در جنگ کشید اول آنکس چنان بهرام کین را که پیاده روی شکر فوج جنگ رسیده
شیر در جنگ در قلعه نظام حکم خدیو با زنگ بودند سلسله خود در دری از کردن بر آفته با جنگ جنگال پری
بر سر تکیه روان دستاقت ایشان اعلام غلظت آن رفتن سینه قول نفرت تیران حرکت دادند پیادگان
دلا و صدای ازین رک و فغان را آواز جنگ و جفانه در شش نشانه تره های فزایا تار در در بازار جان فروخته
از بطلان کلان روم زنگ نقر کرده در آن دریای آتش زنگ استماع و کشته که هر شت هو از ظهور بابت
آورده یعنی بدون مجابا در زنگ پوشش برده تکیه آنحضرت از تیر دست اقبال خدیو جهان قویف کرده است
شیخ اشبار آن شعله جالسوز را که زبان شتره شش بر زبانای رسید فوشت بندد و جانبا از آن عرصه کین که برام
طرح و کین سوره و همیای لمر و اشاره بودند باذن آنحضرت سرون انداخته مرکب جلا دست بر آنکسند و از
جانب یکدیگر در آن کجی **بیت** چو در بای خون شد همه دشت در باغ جهان چون شب آسمان چون چرخ
زاد از آسمان که سپاه نه فرسید سپاه تا بنده ماه و در آشنای کرد در آنکسند و با ترفه است

جزیه کن چشم روزگار دست اجل بسیار از چهره روزگار برسد سیال با فوجی عظیم از پشت سرش که ظفرش را در جبین از آن غنچه
هم از است دیگر یکایک قول جمله رکنش آتش طعن و ضرب بر او حشمت اما لطف جناب ماری یاری و اقبال فضل
که مکر مددکاری و دیران چهره دست ساقه پایداری کرده بسیاری از ایشان از کسوت حیات عاری و تهمید
پسای وادی ذلت و خوارگی سبب بخت انداختند بعد از آن که اشرف کار خود را با تابه و روزگار
خود را بسیار بدید جمع تر کمانه در خانه سلطنت در گذارنده بادل افکار و خاطر نشین کمال خندان و تشریف خیزان
اصحنان پیش گرفته از رسعتی روزگار حلال عصر نیزان قبال شتعال و پشت سر روزگار بسیار از انظار و رویه
پست آمده آنچه از رویه کفار کند اقتدار دیران شیرین گار گشته بودند ضد یکا مکار تهاجمی از هر طرف فرود می آمد
حشمت و هر یک از ایشان از طریق لابن زهر و نقیب الامامه سرور فرمودند چون در روز جنگ که آغاز بان شمول
ستیزد آید بودند جمعی از سبک مغولان شکست مایه که در میدان هستی فریدار اصطلاح کما سدن برستی بودند از نیل
نوبت بر طغرل شقیه و از لوله شکست بلوکه قشون فرقه کشته کسب و احقر بر برداشته مطابای آمال خود را اگر با غنیمت
سخته بودند بر اعانت اینیغ که مبادا آغاز بیان طمع کار از از فرزند مال را بسیار در آن سر جنگ با مانده ذخیره بندار
که هر مایه آفات و دشمنان بنی نوع است ارفا کرده تمامی فواخر برست فزادش خیمه و طرکاه در راه و در پناه
نفسیه که از آن طغایف خسته بر جا مانده فضای ماسون از آنها ششون و قیمت آنها از میزان قیاس برودن بود یک جمع
کرده چون در نظر همت در لاجار بود مانده خرد آتش زنده **تظم** ما شش کتراهی خواهی مایه اول شوی تو دشمنان
زانکه مشغول اهل عقل بود دشمن مال است دشمن مال در بیان **تجزیه در سلطنت صفهان** در ورود و مویک **ظفوشان بان**
شهرزمت بنیان چون شرف از سورچه خروجت در کینه هنگام هم با بر در سیاه در در صفهان گشته و احوال با
ان غنچه مایه بر کجی بر گشته کجی بسته نسبت شیر از فرار کرده صبح خیزه نشینان حلال شهر در آن گشته شهر هجوم آورده
محمولات فاغذرا که از خانه های خرد خست در نیافته بودند از برای زنده که برودن کرده نوبت بخت است اموال ان غنچه
مشغول شدند و بعد از ظهر معارف صفهان در دو بشهر است حقیقت حال را آنحضرت ظل آبی عرضه داشتند در
دو چهارم شهر رجب ایشان سینه از رود صد و چهل و هجری که کوکبه مغرور عازم طرف شهر بود آنچه بود خرد و فرزند در
کس برای ضبط خرابین و غنایم تعیین و خود بدست را است سعادت بجانب شهر گذاشتند و بعد از آنکه خانک صفهان

پس قدم غنیمت از دم همایون حکم سر نه صحنه نیافت و بر تزلزلت مهر آنگاه بدو و در آنگاه تا چشم مردم از طراف
و باز مانده کان رعایای افغانستان که مانده بودند فرج فرج گرفته آورده صفهان میان که زمره افغان میگردیدند
ایشان بشمشیر و کار و تیر روانه ملک عدم حشمت و بجزای و لکنه القاصص حیراته با اوله الالباب حیاته تازه
می بنشیند و بعد از سه روز که احوال افغانستان بخطر خطره در آمد شروع بان سپاه و ملاحظه شکر نعمت پناه کرد
غنایم ملاحظه کرد زنده و جنس و سبب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و نام بدل آغاز بان غنچه از جام گشته کسری
ایصال این مرده و سپید آوردن حضرت شاه و لاجاه روانه طهران حشمت فرود نوبت فتح و ظفر چون بیاید
رسیده زای پیش از شادت بهر دو ماه رسیده از آنجا که عوض اصلازم سفوت شهر صفهان بود که سپاه لطف از آنجا
میر گشته دشمن آورده دیار دبا که دیده دشمنان و وطن غازیان در سعادت آن زمان است شسته از زبان بود
حضرت ظل آبی بعد از ان نظام امر در شهر سیار از گاه که در خارج شهر است نعل کرده که بعد از ورود در کعب
شاهی و لکن او بر سر سلطنت روانه فرودان نشوند شاه و لاجاه هر چه برای طریقی مساعت گشته در
هشتم جمادی الاول وارد صفهان و در آن عرض رده نیزه که حضرت ظل آبی انماست داشتند نزل نموده هر چند
که بر فتن آنحضرت بصبر فرسان رعب و زرع حمل اطاب بودند چون سید است که اگر آنحضرت غان غایت
بصبر فرسان معطوف دارد و وضع سلطنت تحمل و کار بالکل اول خواهد شد در باب تسخیر غایت
نایزندی اظهار و برای توفیق بهانه و اصرار کرده آنحضرت بنا بر تامل که گشته در زرد یک بهت از پیش
در لاجاه سران سپاه را طلب و اعاده انیطلب کرده جواب عرض کردند که جناب نادری تا بیاید با دست
الوقت اند تا بای اهمیت بسیار که گشته دست مرگش ن دردن و از آن کوتاه گشته کار ایران فرج و نقد دست
فرودش می رود بافت در صورتا بجز انیطلب می توانیم برداشت که آنحضرت فرید اندر ابر کارخانه سلطنت
برده راه و دخل غیر سدد کرد در این خردنای سنیغ با دست همت و شرف بهر باب غرض در محفل حلت با بر
صمات ملک اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دست و دشمن و در یک دهر خواهد شد
هکان بهتر که پادشاه فرسب نیاز اصناف و دیگر از منگول همام در گاه جهان مطاف سازند که اگر دهن و قهر با
رود در هرزه درایان حمل بر تمام آنحضرت تمایند و مجلس گفتگو از ظهر تا وقت عصر استاد یافته نکاحی که نزدیک

بود که نیکین آفتاب از کف سلطان عمر بردن رفته حسرت و زین اسیر سپید و بهیم که بر نیک و عمر را بر زمین زدن به کعب
آفتاب خاطر و طالع باطن ظاهر کرده روزی طرح فسران و عمر از قبل بر آورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این سخن
بطبع او ناسواقی و حرکت هم بدون انجام کار نالایق است در مقام اعتذار توفیق اختیار کرده اظهار نمودند که بگو
این سوال مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط بر رضای ایشانست گفته بودیم که پای کشتاید است آورده
حضرت پناهی را تمکن سازیم بیغمی بعلی آمده است الله تعالی دشمن را با لمره آورده و با راستی سخته آنوقت است
را حجت می فرمایم از ذوق این آیات توفیق بیک خبر رسید که متعجبی که از دشمنان سفارت روم تعیین شده بود در تبریز
سفر آخرت اختیار کرده بعد از رضا قلی خان شاه طبرستان در عوض او با این امر مأمور و در آن وقت حکام نیز بجزیره و کوه کیلیه
و کجبتاری و دلیات تا به تعیین فسر بودند چون بخیر که سابقا کاشتن یافت حسیفان نزلتند و او عمر لوفان
با فرجی مأمور است مابین و قزاق بودند بهر سبب تا چندی با نظر کار رصفان از ایشان استمهال و مقارن
شبی مستحقین را داخل نموده با کج و کبک بکتاب سلطنتیه که در حوزة تصرف رود تیره بود فرود کرد پس حکمت
قزاق و ضبط مال افغانه عهد محمد رضا خان شاه طبرستان حسیف خان را بهت زمان و کلبا لیکان مأمور
حسند که در آن مزرعه بود از جانب عسکر روم خبر را در باشند و مدت چهل روز در آن ملک و نفوذ بجا نموده و
عشرت اندوختند در میان قزاق و ریات همایون **بجانب شیراز کجبت محاربه زرقان و انزلیم اخان و شیر**
آن ملک نزهتستان بعد از چهل روز که حضرت ظل آلی نابرت به خبر لکل زمانه سعی فرغ باصل در رصفان
تکلیف صفت سلطنت و افاضه صورت نزع شخص مملکت فرمودند بسبع آنحضرت رسید که اثرش با افغانه عهد
استعداد و حجت اعراب سلفان و اوله و با قوت است فارس و بنا در است حضرت ظل آلی مجددا میان
است بنوع القوت سببه و در روز سیم جمادی الاخری که سقیات بخوبی رزم سازی ما بلند آوازه است
جهانگیری آسمان و نکتته در عین شدت استان از راه ابرقوه و مشهد ما در سلیمان عازم شیراز شد
و شدت مرا کجی بود که قلم و صفحش آغاز دمانند به خوشی زد و کراهت بزرگ بردن دشمن نکتته
رطوبت در کاشی شده کرد بعد از ورود در کعبه نفرت طراز بزرگان شش و سنی شیراز اثرش

باز بخندید جمعیت و چشم انداز با استعداد تمام بقابل پرورش و از طرفین تسویه صفوف و زینت اصحاب سیرت کشته
نکت افغانه بیات مجبوری بجانب قول حمله و کشته خبر که در از حد اعتدال گذرانیده به پیداکان جنوب قفقاز
شدند تفکیک این جا بکدت لکلرهای جانان زینت کز است کردند نوبت دیگر بطرف سینه هجوم آورد
شد با نداشتن از بزرگ و ثقلت غیور و غلغله بچرخ فرود زینت رسانیدند حضرت ظل آلی با فرجی در آن
عرصه دشمن کاهی با علامه سینه شتافته جملات زهره که در صدمات طافت بر او بر سر انگش پنهان قرار
انگورده کشته محیی از ایشان کلاک انداختند اثرش با افغانه کجانب شیراز است در آن وقت از فرج
ختم انگش و در سنج تعجب ایشان تا حقه فضای مأمور از خون دشمن لاکون و در آن وقت اجاری حوی
رود همچون کردند روز دیگر که با صدین صبح صلاق از نقش رصفان بر چنین بود با صدین و ملا رصفان با
برسم استیمان دار در زرقان و شرف اندوختن قبل معتبره خدیجهان کشته جهنم نداشت را بند از فصل از فرج هم سپید
زین سالی اعتذار حسند از جانب خدیو از جن جناب اقامه جواب این نخواستار شد که در حالتی ماه تابان
بجبهه ایشان میر است که امرای خاقان مغفور را با امرای ایران که همراه در زند ذکر او نشان تسلیم نموده خود
دست در مملکت محدود سلطانه اقامت و سر او کمان ایشان بزرگ کاب نفرت شتاب قدمت نمایند
دانش از انبیا امان دو عده غنوم است سستی سستی در حوض حسند صیقلان که نظر کجی است آسمان بهر
از این عهد تا بال ار است کشته حمزه بانان فضا محل کس این عمار از نظر رشت با صدین و ملا رصفان محمد
عهد علیا را دستگیری که آفتاب سایه پرورد حفظ آبی و در نه ناسفته ذبح در دمان شای بودند با خواجه برابری
دولت رسانیده و باره رشتند که اثرش در مطنس سخته باوردند تا سیدال که در روز پیش با جوی همایون
آمده از ضلای کج و دلد و منربان خود که در در لک قزاق محصور بودند کاهی یا شهاب ثرف را اثرش
کز آورده از اهل حرم بیرون و نفوش نهاده انکفا کرده اسمعیل و ابراهیم و ولدان محمود را با سه نفر از اولاد سنی
اعمام و سیزده نفر از نانش که زنان و دختران و شیرهای او و محمود و بر دس بودند خدمت بردن یا شهاب ثرف
گذاشته بودند خواجه در صورتی را برای قتل آن صبح برایش تعیین و خود نکاد که کز برای جنب قدمار انگیز در خوا
نزابرحان قدر خدمت یافته بود که در نفور از ذوات اثرش که با خواجه محمود بود و نقل رسانیده آنهم اما در محمود

زخم سکراده نیم جانان کرده بود که بعد از دخول شکر ظنونیه او نیز جان بقالب روح داد همز میا صدیق و ملا غفران
با شرف نه پرست بود که اثرش در غلبه اضطرار ضبط ماسکه در آن زخم کرده بود و سر بره و خراوان موکب لغت خوار از
سیاهی و کراختن تنگس انجیح کرده از برای خیار بخت خدیو کاکلار می آمدند که در عرض راه بیاید
و ملا غفران را در پیش از با ده و پانزده نفر از افاضه رفقای ایشان باز گردانده آوردند که حضرت ظل
ایش از آن حضرت فرمودند که چون با حیا خود باین درگاه آمده بودند نگاه داشتند ایشان در شش مروت
در شرفت جایز نیست هر گاه در جنگ دست یاری ندهد تقضای وقت عمل بعد از مخصی ایشان با فوج لغت
نشان بقای اثرش پر چشمت زدی که پلش که در سنی شیر از واقع است رسیدند چون بس شدت بغیار
اب غازیان از کار و مراکب بگذر فارمانده بشنیز بر دست آمده بود با نظر رسیدن عقب شکر عنان کشیدند
در نیم سنی پل نزل کردند از اتفاقات پانصد نفر از ایشان در کار و فرج بود و مقدّم به پیش سنی سنی بود که لغت
کشیدند جادو پیش بودند در پل سار عقب اغان رسیدند اول از رودخانه عبور و در هر طرف شان شهر بسیار
پدید شد محمود اثرش در میان اغان صاحب عزم اثرش در با جمعی از سربازان و فدائیان اغان که همی
راه و ضبط بر بل که در زنده خود را نشه بودند فراوان را بیک شوق حسنه که افاضه بخاطر جمعی از پل مکتبند و با
آن افاضه از هم جان مهتاب جمعی از غلبه خوف در آس غرق گشته استی را با با قشاده صده هزار
از اطفال خود که سال و شیر خوار بسیار از زنان در آن ظلمت لیل که روزنامه بود غیر از غلبه و آس و آس
و صحنه و سینه انداخته سالک طریق این لغت را دیدند و خراوان سرور زنده و اختر نه بسیار بدست آوردند
و از جمله مغربین میا چه بود که بعد از از در غلبه کشتگان بسوی دیار استی روان گردید و از فرقه کاران میا
و ملا غفران بودند که دست اجل باز بر غفای ایشان زده هر چه را اسیر قرار دادند و در آن که در این چند که مأمورین چند
شسته کردند تا غفلت عظیمی کردند که حضرت ظل آبی را همان وقت از با قشاده که از خسته اقبال بعضی از افاضه خیار
در اتمام قناری زرد در بری مقدور و صحنی که بسیاری از آن طایفه از بل گشته بودند لغت بشکر جهان آس
چون سیل با مان بر سر بل سید چمنهای مرکز کرد اگر در غلبه لسا طین بشکر از لغت خنجر خنجر از جده بر آورده
سر کرده است در قطع کشتن که شمال دادند و کس را جمع کردن هر او را طفل تعیین فرموده و خود با فوجی از پیش

بقای آن کرده اینفار داشت خنجر راه می کرده چون افاضه بجهل گشته بودند با شیر از عطف عنان فرموده را قاف
قضا انجام با طراف محاکمات صادر یافت که از هر راه که انظار یافته ادرده بر نمایند سر راه بر پیش بگردند از آنجا ادرده
مشیر با دران محمود اثرش را از راه امان روانه فرستادند و سیاه صیدین و ملا غفران و با قشاده کاران افاضه
با حضور بان و برای حاقان معقول که در شیر از فرست بردن نیافته بودند و در آن صحنان حشمت و از بجهل کار می نمود
دید خدیو بهمال که مراف لغت داشتند و معیار حقیقت سنج در آن ضرب بینید و در آن ایست آنکه در صحنی روانه کرد
که فرار از بران السام سپان مستحفظان فرمودند که ملا غفران از خراب محافظت نمایند که زنده خود را به صحنان نماند
رسانید و بعد از ارباب الدوله هم برین فرموده آنحضرت صورت و قریه یا خدیو در بر بل بود خانه است که هم برین معجزین
في الاصفه خبر رسید که ملا غفران برای دل خاک اری خود را سبک از باد با آب انداخته استش کوشش حیات را
نسلین داده و بقیه را محصلان به صحنان رسانیده در میدان لغت صحنان بکراک فرمان شاه در راه جاده لغت سنی را
از صفحی جهان سر زنده **تاریخ و احوال شخصی** اندیشه بر جهانگیری خدیو بهمال مال نبرد یک در ایام توخت در آن
بلده میزبان روزی که در هنگام ساری عبور و مرور که کراک اشراف بیکه گاه کسان اینج خواجه حافظ شیرازی
الفاق افتاده در دراز برای پیش آمد کار بیدار آن غلبه خوش کف اقبال فرمودند این غلبه **حافظ** نزد آن
همه در آن ستان با بیج چرا که بر سر خرابان عالی چون تیغ بر چشمت ز بر فتنه حمله ترکتان بچین زلف تو ما چین و هند
داده فریغ دمان شک زرده با بخر بقالب چو خوش نبرده ز قشدر رواج سپردان او را آتش زده و نغمه اودا
باز او می نبر که نشه چون امر بعمارت فرمودند از ضار دات ایام توخت از یک چون همیشه از سبادی حالت عیال که گاه
وصفیه بهلسوس سستی سخلم بوده در ایام فرشتایان نیز که رومی در و سوس هر طایفه مصدر مخالف کوشی شده
از جانب آن دولت ابد پیوند امریکه مخالف وفاق بوده باشد بطور رسیدن بود عمیر در آن حال شکر را برای تبلیغ فریغ
صحنان بشارت تعیین در داده بند و ستان در صحنان طلب علم کردند که از آنجا که در اینیرت افاضه و شمار است
بر دولت در آن حال مخالف ظاهر و بهمش فادامی منرا تر کردید اند و شجر خدا مار بشنید و طایفه از طرف کابل
صحنی را سبدره و عبور آنجاست مأمور کردند و بعد از چند شمشیر از فرقه قدم های این فال شک نکارستان
چین بوده با نظام دست ق امور آنملکت می پر چشمت تا در ستان انفا یا فر خورشید جهان است پس بر در کباب

آتش باشد و آفتابش بجا از سینه عورت با بران صلح نماید چون قلع ماده دشمن شده فخر خاست
و حال خیمه تر بنا کردید هر چند که غنیمت خراسان در خاطر اقدس تقسیم داشت اما اگر از کنت ارمان بر می کشد پادشاه
بود دره چهل را چندان غنمه ذخیره که کفایت اهل کرده کند در فخر مکتب مرجع نمود و در کار روزه اصمغان نمود
می کشد بی نظیر نظام دل افغان و محمود و مرد که کینه نفرتشان احتمال وقوع تخمیل دوباره بر امامان اکی بر پشت
و این یعنی را حوصله مردت آنوقت بر بنی تافت و از دولت علی عثمانیه نیز جابجایی در باب دلائیات آذربایجان
و بعد از آنکه امان بر صاف قلعه ای بر می داد و همیشه در سپیده ماه شبان بزم است و در ممالک عراق و آذربایجان
منزه است نهادند و بعد از آنکه در زلزله دشت لرزنده و کلا زلزله روان گشت در آخر ماه فروردین زلزله در تمام
شهرستان ملاحظه بر اوقات غرضشان کردید در بیان وقایع این سال در خنده فال هزار و صد و چهار
دو و هجری و روز فروردین سال در پست و نیم شهر شعبان المعظم خرد کرد که چشم اغنی نیز عظم ازین
حوت پشت ن محل علم بر از پشت دارد و در آن خود بر خطه اسکان مشهور و سیکری عوده خاک بقدر کس و خطریان
بنام نامی سلطان نام بر صدر ریاست بر صاحب کلین از غنچه و کل صاحب جقمه و اسیر کرده و چند فرانسوی
رو بیان کتوفت دی و که ایشان تقویت در زمین چین و داندیند بودند ممالک کلزار از دست نیکوچیان فخره
حوادث بهر عسکرشن را نمایند شکر شاکه در در کلستان آغاز فخره ای سیر کردند از بیم حصول مرکز سلطان
ایستادت غنیمت را بر منزل نیریت کشیدند و جنودش را نیز با کرم غار مکر کشش بودند از خطه ترکستان نوزده
آوردند و دیار عدم گردیدند در عرض اقدس کلزار از فرزند زور دین با نوبع ریاضین زمین در بلات کراسان
دو چشم همگرا شین بر میان و سبیل البقرمان فترمان بهار در اطراف دشت و دشت کلکت دشت دست
بر دست و مکان متین گشت و سباب سرد سرد در بر زم هر چند باشد در شیره کان غنچه در شستان بلان
در آغوش کلین را رسید و سرد سسی با کل نیز فری زرد و جاد و سس بلان از نوید بهجت نرید و اینها فخره کل
از هیچ استیجاب یافت چشم نوزدنی در آنجا وقوع یافت تمامی روسای سپاه و نظامی لشکر و ولایات و ایالات
که در کلاب نفرت شهاب بودند و غنیمت های ناخود برده و شش استیجاب داشتند مانند غنچه شمشیر جیب او پراز زلزله نوزدی
کرده بجا همای برت در کلین قامت خویش را آراستند روزانه و لغز مقرر ایات فیروز گشته از آنجا روانه بهسپاه

در راه هر خرد و الا حمزه و شایخ عراب و سیکر کجا که مکیله به بار و سوی آن ممالک نیز از جانبش همجه و در او در
فتح شیراز نیز مکلل بگوهر برای آنحضرت و سعید دست صنعت برای روسای سپاه آورده خبر رسید که حضرت
شاهی محمد علی را که اثرش بر سلطت میاهدین و ملا غفران از شیراز نیز از آن دستا بود و حضورش بتانی
سسته و چون شاه و اولاد جاهه در ایام ترفه در خراسان همیشه بتانده رضا قلین را از نوید مصاهرت میاداد
که نیز ممالک و در دشت مجد دو اور با اتفاق میرزا ابوالقاسم گشت که در کلاب بود و روانه در بارش ایاز
سلطنت از دوج مکتور زینات مکر مات حاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضا قلی میرزا فرزندش بود و پنجم در دونه
که چون غازیا نزار حق اتسی درین دولت است هر گاه خراسان از ممالک سلطت موضوع و اختیار آن با نظرف
مخول مرجع کرد در آینه خراسان سد سیدی مابین دشمن و ممالک شای خواهد بود پس که اقبال روزه
هر زبعت دیز فول پر تو زرد افکنده از آنجا ولاد و کشته که از زبانهای شایخ پور خالاکت فست و سپاه برود
دو هر حضور یافته بود و اتمت و اولاد در ستان است سکنندری است برستان بند پر دخته معماران و هندک
پسته و کار کالمان درست اندیشه بر سر کار تقنین و از اجابت آنرا از خزانه عامه مقرر چون ملا طایفه عرب ترکان
سپاه عجم واقع میشد شایخ ایش نیز نگرا سینه و روانه خراسان و اولاد حمزه را از حضرت انصاف داده عازم دیز فول
و بعد از ورود در کلاب و اولاد با تاج محمد خان بلین که از اطراف اشراف افغان با همگی روی روم رفته بود در ممالک
دست افغانرا شنیدند ناچار رو در معرکه زوزی اشراف بفرج سکیسته نامه و در شجاعت که از جانب سلطان
احمد خان خرمند کار روم و عیان انداخت آورده بود و نظر آنرا رسانیده چون از در بند که در آمده بود اینست
خاص که چند دیباالت که مکیله میر بلند کردید و نسبت آنیکر رودخانه دیز فول طغیان داشت بفرمان دلا کلکت
یا فیه سیتاری سباحتان و تر دست آسب با زبان حمزه و سحر و از آن رود در چند روز نیز کلکت مانند فرج بوم
از رود دیز فول فک گشته و در عرض راه از ولایات که مکیله به ولاد که کناری و فیض و خواب حمزه و با طوره
که منفرد مخالف بود پنجه و سبب منسوب و حکام بیگ و ولایات منصرف گشته لرزه جایدر و فرم آبا و لرزه
جود شدند در قفسه یزد و جزو حقیقت خان زنکنه که بر داری حدود در زمان مأمور بود و بوجب حکم اقدس سنان
کس از متجنده وارد در حوی نفرت طراز دیباالت ارمانش از کشته لرزه ارستان فیضا مأمور به سحر

شیراز

دعایم نیست بقتل و شایان گردید در همان نرسک سبک معز الحاکم و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه
جماه برکشته عهد نامه و الیکری خراسان را رسانیدند شکر برانیک جمع حاکم خراسان از خدا را الیکری که در آن
اندر عراق و خراسان است بضمیمه ما زندگان و یزد در کمان و سیستان متعلق بدولت تا در تیره هر چند پیش که است
سرش را تقویت از حقه و سر بر آن و طبع کرانش از قبول رسم سلطنت و الیکری بر آن برد اما تکلیف غازیان و در
نظر اهل خراسان که در شورش ایشان از با عرض نماند دولت خدا داد و تقویت بخش این بزرگت قوی بنام ایشانند
رضاداده در ولایت نمرود سکه بنام دانی سلطان اقلیم دارالقاسم بن مرسی از ارضه التیمه و استناد
در بیان آغاز حمله خدیو بر بند بار و تیره و شمشیر نماند چون عبدالرزق در ریات همانک است بر وجود از جانب
رضا قلیان شاه مرا بپی برودم خبر رسید که ایمان دولت مملکت خانی بنابر عقل گذشته جواسم بر کجی که افاده کند
نیده و نیز ملامت تر نهادند بر عرض خدیو از چند رسیده که او تیرا آغاز تاخت و تاز و دست نظادل بجانب عجزه دراز کرد
حضرت ظل آبی توکل بایز در کار داند آن نرسک استیضاح کار کرده در اول شب با کیه تا مان جلا دت شمار بر آن
جبار خراسان و سبای ده فرسخ راه ایلتار کرده در حکام طلیغ فخر که شکرستان روز به سپهداری خدیو خراسان
خراشید سبای سبای شتابش آورد و ما آنچه بر علم ظهوریم با طلیغ فخر صلیک ای شکار گشته رویان وقتی از خراسان
عقلت پیدار شدند که اجل بر بالین و سبای بلار در کین دیدند عثمان پش نمانی که سردار و تیره نماند و چون
همیشه اهل یاز از اخلوب و زبون خورشید دیده بود همان خیال عوضه قال راسته بعد از اشتغال نایز کردار
تاجش یافته بجانب همدان روی بر تافته و هزار نفر تاج و زار آن کرده با چند نفر از پش بان و روسای نیکی می و کلا
که در سکر پشای مذکور هر چند عرفت شمشیر و جمعی کثیر زنده و سبک گشته اموال غنایم بسیار است دلا در آن
نصرت شمار آمده و سعتان دلاست دزد و جود و تیره نماند با پش **در بیان فتح همدان و کوهان بجانب**
جانب سیمان بعد از آن که نهادند بجزه نفوس انسانی دولت ارد بپزند در کعبه سبایم اقبال سبک نمور پش
حاکم دلا و خانک پش ولد سیمان بیان که از دولت عثمان حاکم سنج بود چند نفر از پش بان عظیم نرسک
و جمعیت خازدان قریب سی هزار کس از توی سرکان که گشته بجزم جنگ دارد و طایر گشته اند حضرت ظل آبی که همیشه این
قسم ثبات را از عیشش شایز دی می شمارند و انور همین که ظهور کرد با توفیق خداوند انور که شکرانی اعلام شکر

بر گذشته در صحای ملا بر که مکان سطح و پهنادر بود بسیار می سرگردانند و در شرف خدیو به حال موافق ضابطه و قونونیک
داشتند سبای منصور را در دسته قرار داده قول را بفرمودند و میمنت نمودند و گشته در تیره بر صحبت خدیو از تیرم سبایم لاده
بای جلا دت پیشین که درایت از غرض کار زار و نایز از زار شکر و بکار گشته چون رود آب در میان ضابطه
بود از طرف نفیست نشانش آن ملک رود که مرده و شجاع از برق خورشید حیات دیران جلا دت نمود
گشته همینکه باز در کردار از شکر و نفیست کردید و در آن مینیمت فرین از آب گذشته با شاره و دلا بپش
همیشه رود تیره و شمشیر کین از نیام آخته تا یک عت شمشیر جنگ بیکر دهند سرد روی جبران از خون دیران مرست
چرا آن خضاب کرده گرفت و در قامت دلا در آن زرخارهای تیر و سنان و کلههای هر چه است کلهی کل سوری کردید
بهمینکه بهادران جانبین بیکر یکدیگر کشیدند که عمار در تیره بغرب است دیران از پای دلا مده علم نزدیک کار است
سرنگان دشمنان و تیرا پای ثبات و فرار از جا برون شده تمامی ما معروف و حجاب و سبای همدان را کجی بجانب
که که در چنین اوقات پناه عافیت و کز کار امان دست بیاکم کرد کمان است که کینه بهادران خراسان که کوه پش
و بجز در پیش شمشیر برق عنان صحر جلا دت شان یک کینت سنگین ازادی پر شمشیر زار از خازان و در صحن
دلا زنده است تا توی سرکان و دلا همدان بقای ایشان سرکب دیر بر اراکلیه چون سبای رو تیره در مطین فرنگی
در خواب معاد و هر اکب برق تک دلا در آن همه که سپهر هم زار بود ندانین صفت اکثر تیره در کام نخستین ریر
دلا در آن ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرفت شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پشای ششتر و در چند نفر از پش بان معززنده گرفتار گشته
غنایم بسیار در سبای قوی بیکل باور رخا و کوزه کتاب در آمد سیر توی سرکان مقرر که بفرست اقران گشته بهادران
شکر در زنده و آخر همه را فوج فوج عرفت شمشیر نگاه نظر حقه مورد جرایز و عطایا کردید تیره در دیکر که موکب جنگ
بر خراج حکومت بود بر عرض دلا رسید که عبدالرحمن پشای حاکم همدان سر مایه زندگرا صفت خود داشته با سکر
رو میه سبای و بریده بدو رفته موکب فروری نشان از توی سرکان و در دهمان گشته جمع آنانند و در تاجانه و در خانه
ار تیره را که در شهر مانده بود بجزه ضبط در آوردند و ده هزار نفر تاج و زار سیر که رو تیره از ولایات عراق و آذربایجان
بهت آورده در نرسکت که خدمت بردن نیافه بودند خلاصی یافته خدیو جهانگیر انی سبک نفس تعین نموده بکار جمع
حصات و از عیشش شایز دی می شمارند و انور همین که ظهور کرد با توفیق خداوند انور که شکرانی اعلام شکر

خود شزند اما بعد از حسن پاشا عبدالرحمن شهر از بیعت و وظایف دولت اهدان تا سنج که بیست فرسخ راه است
در کتب ملی کرده از اهلان راه نرد احمد پاشای دلا اندر دستا اگر دلا در دلا در صین عبور بر راه بر او عسکر
گرفته با نصد نفر و زنده از ایشان بیست آورده بودند که روس متولین با کفار در اهدان ملوکا نظر عاقلان
در بار عظمت و شان کردید و سینه سنج نیز از ملا حظ انجیل ترک سنج کرده اند آن بوم در کتب حاشی است بعد از
سج بوم که که بود و چشم در اهدان مقام در وقت خبر شکست حسین قلجیان زنگنه حاکم کربان شامان که از نرد در جرد تخریب
مانر شده بود رسید ترفیح البیضا آنکه حسین قلجیان از سمت کربان تان فیاض خلاف مجاده عازم کربان شامان
دور در سنی قلجی حسن پاشا نامی که حاکم کربان بود عسکر در مقابل پرورد خند و کسب فیاض فایق آمد و صبی از نرد
کلهر راه عدم بودند و میرد و صول بخیر سبح آنحضرت لوی توبه بجانب کربان شامان بر او فرستد و ذبی از دیران عزم
و نادر بر ستم شغلی بکنترل بیشتر از کربان شامان رودن بخشند حسن پاشا بخشیدن آواز به نقت بر است
منصور تو کمانه و قورخانه و سببا خج در راکینه بجانب اهدان که کینه حسین قلجی خاں بدون نزاع و منازع قلعه را کبیط ضبط
در آورد چون ششیت کار آذر با کبان کلون ضمیر خورشید معال بود بعد از استماع بخیر ارادت اهدان حرف غان غایت
کرده کسز سنارند که در کربان شامان بنای قلعه جدید بگذاشته از جماعت نرد و کلهر جوانان کار آمد ملازم خود امور و
مشتمل بر شهر و قلعه قدیم را فرار سازند و نیز سابقا در دلا نفاذ بپوسته بود که حاکم کبشاری در حلیت خانوار از
معارف کبشاری را که چنانچه در حال اهدان سکند در دیرین اوقات آنظالیه موکب دلا در دیده با ستمی حاکم
مغور گشته از راه نادان در دلا در دلا خاوار ما نافرمانی کردند پس حکم دلا صادر شد که هزار نفر از آن جماعت
که در معسک ظواهر سالک طریق خد شکر آری بودند از سبب عراقی و بعضی از روسای که سران رده فرمان
بودند بقتل رسیده بر هر هر سلطان حاکم جام سپردند که بعد از آن نصد مبلغ ترجمان بجای حلیت خانوار چهار صد
خانوار از روسای آنجماعت را با کای جام نفل نمایند و نیز چون طایفه در خیز در نمدت با مانع اتفاق ورزیدند
لازمه نزارت و اسروند و غلظت نظر بر رسیده بودند بعد از تسخیر اهدان برای تیره آنظالیه صبی ما نرد و قلع
قلع آنظالیه بود و بیعت عمل آمد و چون در صین حرکت از فرسای فوجی از نرد طایفه کلکان مظم کار فری نردی نشان شد
از آنجا که هر آنظالیه بن عیاق و محل مغارشق از راه خود سری کردن نمی نهادند و درین سوغ حکم نافرمان کلکان و کاب

این حضرت نعل آبی ایشان را خواهی نخواستی بزیر این بار اگر ان کشیده بود صبی ایشان بکانت داشت و در آنه کرده
وزر کردند هر چند که وجود عدم آنظالیه غنادر در جنب شکوفدن ان شمار امری بود صبی از نرد از اعتبار لیکن برین
تمام در غیبتات صورت فدا کلیت یک در صد و در حرکت لذات ان بر صراط خیر آنحضرت کران آنکه طایفه
نام قاجار را با فوجی نفاذ در اسلنا علیهم الطوفان بگرفتند اینان تعیین و محصل امر نرد در حواله ایشان و چار
گشته مضمون فاضله هم الطوفان دم ظالمون در باره آن کرده بر قبح بدست و سعادت آن با قرخان بغیر
رودند چنانکه در فقه سر چهار هزار نواز جو یک ایلات حواله استرام و توزیع از صورت حلیت مشتمل بر نرد و وقت
که از نرد طایفه داشت با نافرمانی نرات نافرمانی ظهور رسد با مردم استصواب نظیر الدود و ابراهیم خان مراسم خدمت تعلیم
رساند پس خدمت یکماه آنرا بینه محل قامت موکب لغت علامت سخته نضیلا در خط امور و نظام در
سپاه منصور پر در حقه کار با نجام دانه در بیان نعت **بک سنج از یک تیر به شرت نرد و صول**
حسرت قل اثر غنچه ۷۷ بعد از آنکه از نظام امور جهام اهدان فارغ گشته شد بهر سنج نیز
خاطرا قدس سرق نرد گشته مستعمل حال را از دیران لسان الغیب حرام حافظ شیرازی نفال فرمودند این نوال
بیت از چه باده فرج بخش یا کلهر است یا ناک چنگ محموری که محبت نرد است عراق فارس کفی شبر خوش حافظ
بیا که زمت بغدا وقت تیر نرد است در غره شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل در هجری مطابق است نیل ریات گیتی
از اهدان بجز نرد سنج از با کبان و در دست سنج گشته هم در آن نرد ملا غفران نام از جانب حسین و دلیر حسین برادر
محمد دارد و عرفیه نیاز مندانه مشهور بر اظهار خلاصی است عای رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز اقرار
شده بود نظر اقداس رسیده خبر قتل آن نرد در بدین نظر و سپاه صحیفه عرض طلب کرد ایند که بعد از آنکه آن گشته
رزد کار ان شیراز مرد صدمای دادی نسر شده بود بجانب لار و شد چون همه جا ارقام نفاذ انجام نرد که در باب منع عبور
آنظالیه غرض و ریاضه بود اهل قلعه لار در برود که آنجماعت راه محلی نفل کشد و نفل کشد اینان هم از نرد سنج جان در صیاد قرار
نگرفته از راه بیم و نرد شیرستان نسبت شده با نرد مردم قلع جات نرد به همه جا بجز ابرو و شاد اقداس نفل
بر ایشان ریخته بقدر مقدور بای تو نماید ایشان سبک ملاقه نفلان می چشند نرد چون سبب قتل محمود از نرد
کناره موجود از نرد نرد از راه میانه آنک بجهت ان که حسین از نرد نفلان با حلیت کامل از نرد مار و در کلبه

فرا عمل رسیده است ابراهیم نام غلام خود را با جمعی طلب از تعیین منتهی بجا و از شرف انوار که در شب
طلعت بر زد که در دست سفای اثر است و وقوع و نزد انوار نیرد و با نگاه اتفاق افشاده بود در دست و نیرد
بتلا در کز این بر می رود و ابراهیم بجای ادمی بر دزد تا اینکه با نقلی متبایلا در کشته صحن که بی فیکه بخشید سید خجراز
که کشیده بطرف ابراهیم سید و ابراهیم نیز تیر زده نود و نعلک به شرف نسبت عقد که در دل نعلک که کشته دل خود را
مانند از غم خلا کرده و از آنجا گذرات علیا بسات کلمات جانان منصور را بر داشته بعد از برود و بعد از در و در طار
جواب عرفیه حسین بن خود در شد که بعد از آنکه شادگان کمره دارد و نه نماید برای او رحمت خدا بدایت تیر
از وقایع سیکه در انام ترحم ریاات جانان در شیر از زرب هزار انوار از افشاده دره فرس نسبت لار و در کرده
اهمالت از شرف اقبال ایشان مرقوم نموده شد که در زردی انجمنان و در در و با خودشان و آنچه است حکم حال
دست آورده از در راه اصحابان فرج باز یافت نموده و هر جادوت می یا فک اند با سخن تسلط بر سخن الهامی
ضعیفان کشته مال ایشان را غارت می کردند و بعضی سزاوار آنجا کشته در حواله سیلابات کجاری میر محمد سلطان حاکم صام
که محض آنجاست بودند بر حوزده چون فرمان که خورج است و در شتر و تونید بازوی استاد سکا ز است در دست
داشتند بر محمد سلطان متعرض ایشان کشته و انظار فیکه طریقی کشته خرد را قبله جات در جزین رسانیدند چون
قبل ازین جمعی تیر بر کشان در جزین تعیین شده بود در زینت که آنچه معروف خدمت دالاشد تیاره که ذوقی
مهادت نامور و بفتح و فتح منصورین روانه گشته در میان محاربه با ر و تیر و فتح و دم و مراغه و تیر تیاره
رت العزیز در صحنی که صفایه شاد را مرکز دایره اقبال شد خیر رسید که تیر پرست حاکم دان و عا رضا پاشا
حاکم لری که با اتفاق پست حاکم لری که با اتفاق پاشایان است از قلعه سیان آب که مابین مقدم و دم در
جینت عظیمی منقدر حضرتت و ناز است استعمال در اند خدیو کاسکار نبه و خردق را در ها لکان کشته است
عصر بدست سردار و بادیران خود را با بغار و دست ده زینت بر راه ملی کرده هنگام ظهور و دو که مسود بکنار رود خانه
خجرا که آسگاه تیر پرست و سکر و تیر بود و در وقت ملاز انوار ر در تیر از دهمول شکر متفرع گشته تیر پرست
و تیریه صفوف پر داشت و تیر از نه پیش آمده و سپه قهای کلگون افروخته صحن ازین سرالویه طوفانفت یازد کرد
سپاه خود را بحشم ایشان در آمده پای ثبات و در ایشان از جابدر رفته بدون تلامه و تلاش عطف جان کجا

مراغه که دید در ان طوفان نه زینت است از عاقبت کرده جمعی کز ایشان قبیل ذوقی که مترین ایشان زنده دست کشید
تو جانانه و سبب روتیه است بعد و ولایت ددم و ساد جلیغ و مراغه و در انوار قان غیره مالک محمود که دید روز
دیگر اخلاق و نبه دارد و سبک ظواهر پرست عا منصور هر روز زنده و در حشر را از نظر انور که در کشته شمیرن عطا یکشته
بعد از روز رحمت مراغه حتم لری جانان برده چون رسید که جمعی از روتیه سیر کرد که تیر پرست با خود قان
زینتی مراغه برسم قزاق آمده اند و سبک ظفرین نمازم آنجا کشته روتیه بجهت خود را آنچه ما آنچه لوی جهات است
عاشا کشته بعد از طی کنونی سنی ساف که عظیمی که آثار از روتیه از دانه که مرخاب که در حواله تیر در دست
در رفع یافت حضرت ظل الهی تو جانانه را با جمعی از نقلی جانان کشته خود به سپاه خوار و در این تیر کذا
بجز آن سیکه راه بر آن کرده گیرند از ابراهیم که مقصد از قرب بود شتابان کشته معلوم شد که در بسیاری فرج است
که یکا از دست تیر زدیکه و زینتی شتر نمایان پیشند پس کفرت ذوقی از دلا در ان کزین را با عاقبت فرج چنین
تعیین و خود با تیر سران و نقلی جانان سپاه مترصد فرج خیر شد مقدار آن قزاقان خبر رسانیدند که فرج
اول مصطفی صلی پاشا حاکم تیر و نیکوچس لاسی و تیر پرست و سیر پرست که در اول شب از تیر فرست که
در حث کز استیزاره صوفیان عازم دژ رتند کرد تا نماند از تیریه سکر دم است که بقدر سی از کسج در تیر پرست
تیر متعاقب سر خود که فرست میر و دلا در نماند و نهاله رود کاروان پیش بردند سبک عا نماند با چایان برت
جوان خود را با نفع رسانیده جمعی از ایشان در عا شمشیر خرفان حشمت و شیر دانه که در ظل رایت از دما
سبک خلت و جلال طبع بجزن فرج هم تیر کرده بودند به ستر با نکر و نزدیک شد و بعضی تقارب فتنی انظار فیکه
تمامی زمان و سنان خرد و اسرای آذربایجان که همراه داشتند که از بیم جان خود را بدانه که خواصه جانا
که دره زینتی تیر در واقع است کشیده در ان طوفان نیر و طواف ایشان از در کارش کار فرمای سیف و سنان تیر
وز بایس حکم که از انقلب قلب راز و افکن و سبک ریز گشته در فرم که خواصه جانا از شیخ اشرف نام عمل کون
خسته اسرای متفرعین که عدت ایشان فزون از حوصلا سوس و کجین بود سیر از نور زنده با زمان حور سکر و ابر
نیک محض و غایم مرفوز و سبب با مقهور متعرف در آمده معدودی از ان کرده لوی سر خود را بچکان دست از میدان
هلاکت و تیریش بدر بردند هنگام شام که حشر و جهانگیر مد شیخ حشمان شجاع را در غلاف و از سوز که سپهر ترک

مصاف کرده ذریه که در آن لاجی واقع است جلاله خیرل سبیل حبیب و قو که بظرفین کشته تو بی آن رضی
دب چنان بر می خصلت مجمع آوری اسرافمان یا ذمه بکار معتدل سپردند که در شهر تبریز با اطلاع اعیان محکم
شرح انور با ویای ایشان رسیده نگذارند که از مردم چشم بکانه باطله نظر دست درازی بنیل عفاف ایشان
واقع نبرد پس روز دیگر که است مهم شهر محرم بود لای جهانگشای تحت تبریز نبرد بخش گشت از نبرد است
اقبال آنکه است پیش نانی که از دولت عثمانیه حاکم شمرده بود با فوجی با عاقت مصطفی پیش حاکم تبریز عازم
و در هاتشب چند نفر برای ایصال خبر پیشتر روانه تبریز شده چون تبریز بان انزلسب با بس روی از خود
نگریده با طوائف سپاهیان مملو ط بودند و تبریز تبریزی از روی مغز بر بدشکران ایشان را تقریر مردم تبریز را
متوض شدند و ایشان باز سلام از تبریز فرار دستم پشمار از انزوا فرسوده در حینی که پشای فریب با
بر کباب ایزت شده بود عاقت قزاقین از خارج تبریز با دو چار و در با جمعی که داشته اند کجاست
خدیو کاسکار آوردند و فرار از رود تیا آنچه پیش بیان دستبرین بودند جلاده جان بخش مرده حساب کشته
برخت انفرات سرد و تبقیر را بر آده کشته تو کانه نامر سردند و از آنجا تو بهای کوه چنان و مدافع از دریا
اشرف نرا که در محاربات رو تیه بدت آمده بود روانه خنشد و با ابراهیم پشای وزیر عظم تر سطر افشاران
بنامات دست نه مذکر از مراتب صلح و صلح دست دند و مقارن آن خبر صلح سلطان احمد خان خونگ
روم و جلوس سلطان محمد برادرش و قتل ابراهیم پشای وزیر عظم بومس و دلار رسید و وضع انقیاد آنکه در تیه
که تبریز جلان در تصرف مصطفی پشای و عبدالرحمن پشای بوده تمامی فراد منبرج و در کاکین و رقیات آن و
ولایت از دولت عثمانیه پیری که با اصطلاح رود تیه عبارت از دیوانه باشد فراریت و نماند کمال پشایان
باستعمال طایفه نیگوری و صاحبان ادو جاق آنها را باذن دستبران قبوری با بنی تملیک و مابویه که نیست
آنها که مبلغهای خطیر میشد که صرفت عسکر کرده بودند بعد از استیلا صفهان که رضایقیان شاه از جانب
انفرت طلب ولایات بفرات نامر و در در دستبرال سید سلطان احمد خان و ابراهیم پشای وزیر عظم
پشای با درزه مرکب حضرت ظل آئی رضی بقرول مصالحه و زدند و ولایات کشته طایفه نیگوری و روسای و
که در تصرف در کل این ولایت محکم کرده بودند نوعی که غیر از دره شیخ سپهر نبع نهال تر قمع از آن نرزمین با

من کنه با

منی کند بدو ابرو خنشد که در کجا ولایات را با میفرستند و در کجا میجویم رد نمائید اگر متعلق پیری هم نمید و قبل از این
نیگوری چه جای ایکی زرد زده به ششم خزیده از شترخان خون و مال و سیرت عجم سلج نبرد و جرم کس سوخ و عجم و عشتغاک
دما بین الام شده آشوب خراسپه را سپید ارد جهان آلامیده فرشته زار خنشد و اگر سلج بود و چهار در این استر و
ولایت با این چنین قالنغ انجام کم کار بودند تا آنکه در زه قطع ساس طست افغانه و عتدا لای نادری بکایان از کجا
اش را با ذمه تبقیر یعنی که از نماند و همدان حجت بجز در سالان کشیده بودند و تواتر در آن حدود و کیفیت حال نرنگار
می خنشد پادشاه وزیر عظم را از بیم قوی دستی صلت نادری برای ستاد قتال رجال سایر بجزم نخواذ در پان
و در در سکر در کشته بعد از در و در کوه که قبوری با نکلان پادزه نام دلا که که در زمره ادو جاق نیگوری بود با کجا با کجا
سبک شراست تیز کرده شیخ بروی خلیفه اسلام کشیده و این را اصلاح نماید یعنی در استرزال صلاست خنشد کرده
جسم عظیم در سوک کتاف دفرام آید پادشاه و وزیر عظم ناچار برای تسکین نایز فرغزل و درون بر دستن عتبت
سفر کرده بهترین کشته و چهاره جویا ذمه آن خنشد کرده چون کوشش با اثر بود همیشه برای بر تهای ارباب خنشد
راضی بقبل اما دیکر نمانده وزیر عظم را خنشد هلاک نموده و بالای عزاده انداخته پرودن دستار **دست**
چنین است این که در نده در نده لطفش بود با پادروند قهز نه پرورد کس را آفرینست که در مهر نریم است در کسین در
با وصف این شیخ انطایفه ترک از دام و ذمه هجوم و غوغا نموده سلطان احمد خان صلح و دستر سلط را زب تارک
سلطان محمود خان برادر او خنشد القه شمر تبریز که در دست رویان با مال جبر و عدوان شده بود و نرنگار
مقر الویه فرود کشته غنیمت تسخیر نچوان و ایردان در خاطر ضد بر کتورستان تقسیم یا ذمه عقاب ریایات نفرت
اثر در ضایع نهفت بال و پر کتورده که مقارن آن در غره ماه صفو جا پاراز جانبش نهاده رضایز و در و حنبر
آمدن ان غننه هرات بر اراض اقدس و وقایع نیست در بعض اقدس رسانیده سبب انفرات مرکب همایون کجا
فرسان که دید آن **ان غننه هرات بر اراض اقدس نیست** این سخن ظمیر الله له ابراهیم خان سابقا در ذکر وقایع است
ست گذارش است که بعد از وقوع محاربه با اللهیار خان و شکست افغانه ابدال محمد در ایالت هرات با اللهیار خان
مفروض دستم داشته عطف غان غنیمت فرمودند و بعد از نفقت ریایات منبر ریایات عراف و در در کجا کجا حنبر
علیایا که در قدام استقرای است چون جبر دستی ساعد انیدولت را میدانت و معلوم اد بود که ضمیر مایه نسا

ایران بر سر پیر محمد و برادر او شده اند بعد از آنکه این سفر است کار و خدایند با طایفه اهل از درین کار
در آمده ایشانرا بخت و کجاست را در آورده و سوسه است ارض قدس از ضمیر ایشان سر زده
آه اللهیا رضای بنا بر ایشان را خیار فرجات متواتر زردی عاقبت اندیشی دست بردل گذاشته باز عاذه پهل
سحرف بی ساحت با بخت جماعت ابد الاز و مرکان گشته در خود کس طیب و الفقار خان حاکم فراه و شانه
و در غیر بقعه خلاف از خلاف بر آمده و در ناحیه هرات و اللهیا رضان زرد و همانست در آمده و در کجایان
افغان هم رسیده سه ماه بر بنیوال نایز به اشراف عبدال اشتغال داشت تا اینکه خواجه الشافعی غالب آید در سیم ماه شوال
هزار و صد و چهل و نه جمعی در اصل شهر و اللهیا رضان با کج و اتباع خود روانه قلعه مار و چاق گردید پس طایفه
از حقوق عنایت حضرت ظل آبی چشم پوشیده و در نقص عهد کشیده و اللهیا رضان بکجومت و اختیار در بزم تا
رضی قدس علا را ای اقتدار کرد و اللهیا رضان نیز کج و متوکلان خود را در قلعه مار و چاق گذاشته با مسود قلمی
حقایق حاکم حرس و بعضی از حکام ادب یافته که با او اتفاق داشتند سر زده شتر از ورود او مانع و در ارض
افس که باز جانب ظهیر الدوله را بر ابراهیم خان شرا بطاکرام و مراعات تمامست با و عمل آید از آنجا که ضمیر
حضرت ظل آبی صورت نمای حکام فساد قدر و تقضای شایسته نادیده و ناشنیده از اسرار ضمیر با خبر
بوده یقین میداشتند که آنوقت در وقت رفع حاصل آنک فرسان خوانند که بعد از آنکه خبر
فوجی از خبر رسد از مرکب لغت نشان روانه فرسان و از همدان نیز بخوبی که سبب ذکر یاد است با و خان نجاری
برای جمع آوری سه هزار نفر از قلمی بن ذوالحی استرا با و توابع فرساده متوجه داشتند که در صین ضرورت بعسکر
ابراهیم خان بودند و با ابراهیم خان نیز فرمان و الا نفاذ آفران یافت که غلغله و از فرود خیزه سپارد و شمشیر مقدس
سامان نموده بعد از ورود دشمن بنا بر اقلعه داری گذاشته از معارضه اعراض و اللهیا رضان بهشت هزار
نقوزا فاخته آمده و در زاده خواجه ربیع با بر نزل گشته و آغاز تا حشت و تار کرد تا ابراهیم خان خبر و در درین
عشق نموده و ده و پانزده روز هر روز شپت به یار قلعه داده کرد و فرسود تا آنکه انقذمه در هنگامیکه سنج
شومرکب سود بود و معروض شده جلال گشته محمد داد و باب منبع مبدال جنگ میدان تاکید و سفارشات اعلام
شد که بستر و روی فرم و پایداری شتمل خود در دری بهشت که است الله تعالی تبریز است و در و تیر از آن

در بر کرده خود را با کرده گفت بر سر نام و معان وصول این جواب با و خان نیز با جویک و تلخیان بر زده و در در
افس گشته بعد از انجام چند روزی با وصف اینکه از اربع سماوی خاطر حضرت ظل آبی در باب برفال کج خطاب با
ابراهیم اعرض غمنازل شده میداشتند که کلام آنحضرت ظلمت و مطلق علم الهی است تجر بک بعضی از مراهضان خود
و نیز غمناط طبع غیر بسیار منصور را بر داشتن آفاقه سر زده ما نور داشتند و در دست که بسنگین با کج و رنگین لا
حرب از حوض افغانه نیز بقا بله پر دخته در انشای کج و در بر بنسرخان که سر زده شکین پیاده بود و زنده گشته
فوجی از پیدگان ادر که ز آمو ز راه در رسم جنگ بوده دل زردست دلا روی بر زنده شد ابراهیم خان چند
تغریب بر انگش که ایشان ترا بر کرده و تلخیان که در شش نکا سر تنیز و در نیر کرم کرده بود زده حرکت او را محمول بر زده
داشتند بر رشته جنگ از کف میدهند ایشان نیز ضبط عن خود داری نکرده روی شهبستان هر است میکند از زده
در آن روز سواره سپاری از کج هستی پیاده گشته و صحنی از پیدگان نیز با عنای مجموع در جنگ خود را بجای
خزانه انداخته خانه کلگون و جود را با تمام خویش آید حشمت ابراهیم خان امشب مقدس نفس جت اینا فقه در سیریم
ماه محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و سه در دست صحای علمت و در از آن شمشیر مقدس اتفاق افتاد و بعد از ظهور
این سگ که خبرت انگیز چون ابراهیم خان از جمالت حالت عرض نداشتت هزاره رضا قلیزاده انیمز است را در دست
چاپا مودن خدمت خدیو کاکا رسیده بر وجه حضرت شاه طهماسب بنا بر امرای سپرده رای مرکز بر زبان
حاری می مسحت که سرفتن عهد نامه انجام امر عراق و آذربایجان بر زنده ادبای ایندولت و آنحضرت را
حکمت علیجه دست ما را بکنز کن یا ایشان ایتین نیت کجرتبه در کجرتبه خرد تیر با نینج لفرج نموده پسند حضرت
ظل آبی امر فرسازانیم و تنبیر کنان است عهد لازم داشته تبیر ایشان معتم گشته بصحبه چاپا بر سر است
اعلام فرسودند که در حصار استرا قلعه داری شپت به یار اطمینان داده رخنه در چنان ثبات و قرار داده
که عنایت پروردگار ما در ابراهیم نفرست شمار مانند جا بیکراری چرخ کتی فرود با ملین مهر و ماه شب و روز در
چاکشته بر وقت ختم تیر روز کار بر سیم بس چنان بک نشا ریالت تبریز و خطاب خانه و سردلی آذربایجان
سر بلند و جمع اسباب عنایم و ذخیره رویه را که در قلعه تبریز مانده بود و از صد هزار زمان تمنا ذر بود با رعایت
و متفر فرسودند که جمعی از ایلات خشت را مقدم در کجانه را که جایند و در تبریز کج و شمشیر از نوجوانان کایر است

ملازمت مستلک دهند و حکومت هر یک از دلاجات انشاعی را بحکام کاروان تقوی و مقوم سر و دندک دلاجات
مغلق بدولت شاه داشته در خدمتگذاری بجان و جان کوشند در آن سفوف خنده اثر ایلان که در فارس
داد و با بجان بودند و در بلاغ و فرجی که جانیده به ملک خوسان دست داده بود و پنجاه و شصت هزار خانوار شدند
از آن جمله هزاره هزار خانوار از پیش روز از جمله کوشتر نیز هزار خانوار قتل بودند که شرف ایلی با کفرت داشتند و چون
سیاب در بجان نیز یک ذکر یافت بورت قدیم کفرت و سکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه نام در لاکو چیده در راهی
اقدس که در شش عرصه ایش از آن قرقلو صید در سیاب و قمر شرف آیه را در کلات سکن دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار
دیگر تر که تیره و کرا و دکنجاری و سایر ایلات مشوقه و طوائف مختلفه بودند که بدستور آنها در کت دیده در باقی
خوسان متوطن سکن و مکان و سیلان و شلاق بجهت هر یک معین گشتند در **پان انصاف مرکب**
از آن در **باجی ن بایب خوسان** بزم **تیز افغان** بعد از تقوی و سبط امر در دست داشت کار نزدیک در هر نیمه و خود
که نهشته بایک تانان عرصه و عایبان خوسان این مشی کرده بدون ملک و در در کت و در در اول کشته و از آنجا
چاپار از آن ارض اقدس در در خبر رسید که بعد از واقعه ابراهیم خان افغانه نزد بزرگترین انگیزی شمرات در آنجا
فراوان در ایام و فرمهای توابع شهر در آورده نوعی نایزه پیدا افروختند که نزدیک شد که شاره آتش آن
شور و فرخنده و ماه و دست سبیل و انبار ککشان و خوشه پر دین در مزاج سبز چرخ برین در کرد و به
صافت می و یکروز در حواله ارض اقدس کت کرده مزاج و مراتع در عطفه شمع پیدا در خنده و بعد از
انظار کمال بنی و فساد و در نه هرات شدند آنحضرت از امتیاح و تخریزک انجبار کرده در شاتر و هم ماه منور در
قرین در آنچه فسون عتاق و فریق مختلفه بودند سوای خوسان که جامع بود به موجب همه خان ترکان کجاست
شاه طلب فرستادند که در درایر امر و دنی آن دولت دلا باشند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پشاه محمد لاهی
از جانب سلطان احمد خان پادشاه و لاجوردی بر سر سفارت و اصلاح کجاست و لار دانه کرده مقصد آنیک
بایقوب اوضاع در حال حضرت ظل آبی را احاطه و از زاری و خیال حضرت مطلع شد و امر و لار بونفاذ است
که محمد لاهی از و در تیز روزانه خوسان نمایند و تیز بر اردکان افغانه در بون بار و دنی در جزین از در استیجاب
در آمده بقیعت بختی سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزدجرد بود و بعد از استیصال ارضی

نیز باین دولت عاف و زور در آورده چهره سالی سده سعادت قرین گشته و در آن مکان نفرت امین مفر
که که عذر تکلیف گشته از راه طهران دارد و ابدان کنیف و چون تر که تیره بورت سکن دشت قبیان همین طریق قرار
و اتفاق سکن و تر که تیره که کلان نیز در آن حدود سکنی داشته و در تقدیم خدمت و دادن فراریان
نخچه یک سستی ذکر یافت در رسم فرمان بری سکن سید شتاز نزل بخدیو سازگشته چهار هزار نفر از دیران
شان از راه مطام و مرکب جهانگت از راه ما زنده در آن شقه کنای اعلام مظهر و مقام گشته و معینه شده که در روز
بناز هم ریح الاقل مرکب و الا از زورش بدان چهار فرسخی استر با بر بر بورت و ایشان از دیند که ایاری
چهار دیند از آنجا تحت هر طرفه در یک در اتفاق افتد که آنجا خبر یکدیگر نتوانند رسد پس اگر در خروج
روز در روز از آب ترک عبور در مکان شهر ریاضه صلبه که یکمان سپاه منفر رسیده معلوم شد که در روز
در در مرکب شرفی با شرف ما زنده در آن آفتابیه تر که تیره آخر که که در آنجا سکنی دارند از تو به رایت
اقبال گاهی با فقه نسبت خبره و جماعت که کلان نیز نظر آلا در ایام و سپاه منفر انورند پس سعادت بهتر ایاری
نمایم مگر که به هم سرحدات خوسان داشتند که راه معامله با هموم تر که تیره مقطع و ایشان از ارفتن غلغله
و ذخیره منسوخ سازند و در غره ماه ریح الا از آب که کلان گشته از آن رشت پانیه سپاه روانه خوسان
در حال فرا باغ فرم اعمال گرایا جمعی از تهرین که کلان از آنجا در آمده و در خدمت دستدعی غفور و فقیر شدند
دادن بر غره مال گشته سبیل آفتابیه قرین قبول و سرمان هابون نافذ شد که خانواری و بر غره مال
روانه خوسان نمایند پس کفرت قرین را فوج فوج خوسان گشته که روانه دیار و دستان خرد گشته
که در متمم در بزم سفر هرات در در من اقدس صافر باشند و در آن مکان از جانب ارباب اغان که در
اقدس میرد عقیقه شوره التماس غفور تقیرات ابراهیم خان بدر بار رحمتشان رسیده جلاب او برین نیز از کرم
عزت صدرا یافت شرح **زمان که الهیای خان در باب غفور تقیرات ابراهیم خان قلمی شد** آنکه عای
الهیای خان بدانکه که شریک در حضور جونی ابراهیم خان قلمی و دستد عاموده بود که چون مشایخ را از باطالی خود
شمرند و از وقوع امر شکست که از قفای آسمان بوده شکسته دل و سرانگنده است غم بعد بزبان قلم او را اینارایم
و شمر ساری و غلبت زده که خود شورش باب غیبت و حجت را عذر بدهد بر از آن منیت و کند در با آنجا محقق

دستور خواهد بود که طالبان نام و تنگ در معارک جنگ کشند و کشتن بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چو
شاه رخ از پس پرده جلوس نهر کند موجب ملامت انظار است که باقی بسط جهان معنی کاری و در تقدیر
آلی اختیاری ندازد که خواهد بود زیرا که مضمون صدق مفرد و ما انظر الامن عند الله بر حسب دفعه منوطا بنا
حقرت داد است نه بر ذریعته کسی شکر ما و صف انجلیک نیکو از غیرت نه بکل بهره در بند خیره و سنان اعدا
سرمیازند اما به طعن پروردی نیزه خطی کلک لاشال و آردان تن نمیدهند و به شیخ تیز دشمن برکش کردن تسلیم
نهند و بجز بکاری حادثه عیای پدر و برادر را حنی میگردند حرف شد کشته ترا نریف و روی ترس از نظر زار
مایل میداند و مفاد اینکه **درد** در هر خم چکلن و نام که بر کاشش کرمی عرق انفصال نیست از صد و چنین ابر
مادام که جبره در شکبه خجالت در کفار قید ملامت محامات را بر حیات راجع میمانند چنانچه اظهار است که پس
زین برای عمر بعد از آنکه از سو که سپید با شیخ کشید و رو به نیت میکند در زنگ زردی و فرود و در وقت
که در است جهانک از هر کلفه نصف النهار منحرف مبارز از زوفا شرمساری آقا عسر خود را درین زوال
می بیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر آن مش راییه وارد می آید که جو از دشمن شکست یافته و بی توان
گفت که چرا شیخ است انبیه نرزش بر خود و اسب و شیخ تیز عدد و رو تا فاشه و لیکن منحرف درین است که با صفت
کر از جانب مادر باب جنگ رو بر و منسوع و از راجع سمای ضاطرها مظهر خطاب با بریم اعرض عنم **لورا**
مسرح شده باز بر خلاف معمول مصدر را نیکو نه جمل و فضل است جلیت بر بنویز عقل طریق مصلحت بودید
رضای ضاطرها را بر روش را شکر جدید در صورت که ساکت طریق احد الامرین و تابع مدلول که می دهد **تعمیر**
نکشته طعن و توبیح را سر آورد و شسته بخش و از راه است چون آنجا به در مقام شفاعت و التماس و راجع
المسؤل انما یجابه ایند فخر زبان قلم را از ننددن او کوتاه و بهمان ترتیبات سابقه او را مورد تنبیه ساحتیم
در بیان ورود که سود با بر فیض منور و صادرات ایام زلف چون حضرت ظلّی الهی منازل از دست دراصل بیان
ماه و آفتاب به شتاب برسم ایازد و شکر می بپزند و در او در فرامه بر بر صبحان که تا صبح در شب فلک چهارم و
آری این بلند طارم در شرق بجانب غرب انصاف یافته از در دراز افق قدم شهبه بنید به چهار سپهر گذشت
که که حضرت ملک سردای طهوت بهای و در غنظ نفی و در در ارض ملارد در عمارت حبت شرت چهار باغ مانند **در**

تعب نفی قرار گشته و چون در آن اوان حادثه شکست بدلهای اهل اندیا روی داده ماتم زردگان منور در
نام گشتان خویش برادر سینه شین میفران بخش جنگ زن و از جو را خان با تفر و ناله و اخوان در کوس رو بین فلک
خود شش فلک بودند و طاق گامی در از استخوان مای سینه چوب بندی نموده از ناله های داغ طبع جو را خان رو کند برای
کرمی انگار سه از سر ز جگر کشیدارها را کشیده بودند صدای کوس و ناله را که آلت سرد سرد بود از زمین غریت هر دو گشته
در روز و در داهل شهبه از نوازش نهاره شایانه و آیین بندی و جو را خان منسوع سینه بهمان تو بهای رعد او ادبیه
جهانگیری و طغنه و رود خود کسب مع حاکم و دشمن برسانند بعد از آنکه نخلان از رنج راه همیشه ازین شدند
نخت ملاحظه سان فستاریه و ایلات که از فارس و عراق در از با بکان بجز بهمان فرستاده بودند در چشمه
از جوانان مامی ایش ترا برسم ملازمت مشحوب ساخته فارسان فرستادند چنانچه در آن فرستادند شبیه برای تعلیم
سپاهگری باین گماشته با منی که ترک سیه چشم خوبان با طره دل آید در بازی و مردم خنجر گذاردید و فانی
دبران با لجان سیه تراز برود تیر دلد در زنگان صف شکل و قیاح اندازی گشته پیش تعلیم پرده خنده در اندک
ادوی در فتن سپاهگری هر یک دستم بل در خنجر ادوی دزدند رشید زالی و جود جلا در اصل شدت **اراز کار**
فرماری دستی در میان باشد با فرم سنک را ایند یکا میزان کردن و چون سوار است در ضاطرها کس تعلیم
انبار خان ابداله که تا آن زمان در ارض اقدس همچنان و ناله خود خراج احسان سپرد مستعدی آن شد که رفقه در **مارجانی**
توقف مشمول دلالت این غم برده باز در سر راه هر است با دراک ملازمت پر از ناله و اورا بنمود و از و ضلع فخره
دختر مرصع و عطایای خاصه حصص داده مرض در روانه مار و جان حشمت و سابقا بر تو فلک بیان شد
که او ان سپیان که کلان در قراباغ که ایامه اظهار ایاد و قتمه کردند که در است خانوار برسم بوز غمه مال آورده در
مشهد مقدس گنج دهند چون در آنجا باین امر تا خیری بطور رسد اصحاب طامرد را صادر شد که فتن استر
بهانه سفیر است آمده در سه ز سنجی سخواب زلف و منظر صدور فرمال باشند و حضرت شریک از نهم مجاهدی
باقیه از خاضان جریده و سبای بوزم شمه نظایفه روانه و خاران و رود که در آنجا بجز آن تر کمانیه باقتال فرمان دار
گشته حضرت ظلّی عطف غسان با برض اقدس فرمودند که خاست خانواری محموده را با برض اقدس آورده سکه
داده متمند گشته که حبسی از جوانان سپاه مایل فر بردارد و سفیرات حاضر سازند **توقف نامه شهبه در رضای خان**

چون بچگی که شد حضرت شاه طهماسب در آن صدف سلف و شهبازی فاطمه بیکم عزه هر قدسیه خود را نامزدی
نخچه از دواج عنان و جرم و همین فرزند مادر را با و ایام شاهزاده عظیم رضایع نیز رسیده بود در نیت که گویند
مقدس است الشرف ارضی اقدس تجلیل نموده ارقام طاعه صادر شد که تمامی امراء حکام و سران جنود و نفوس فرجام
و عظمای بجماعت هم در نزد ارباب نظم سرور و محفل حسین و سرور حاضر گردیدند پس که در آن بدایع طراز و نگارندگان صانع
پر دراز در مقام فرمان پذیری دست و پا بازی میزدند در آن روزی عمارات چارباغ را از نو
بنت است و باین بنی و طرح چراغان رنگ صبح میسر شد چنانچه در روز جمعه و یکم شهر رجب الحجب
درین شب که قبه خضر در آستانه کربلا بود و سینه خرا در فرج بخش محبت افزای محله عروس و اوقاف
خداوند است بود و قرکه خدای خانه در زهره زهر اسرار و برای چنانچه بود مجلس تجلیل طوی با هزاران فرد
زیب ترنم یافته هزار دست طمعت که انبیا در آن روز سیر کردگان سپاه و ایران بازگاه و نیندگان درگاه
و چاکران جان نثار از چارخانه حسان و ذرات غایت گشته بود و شش هر یک مانند که در آن است ضلع خا
سنگین در بان شمع کل قدر پیش از تاب بوده در زمین که دیدند در آن عرصه خاک سیاطات طار است
شعخ جهان فلک پای کوب بر در برقص بر خورشید تا یکم شهر برین پنج محبت شش در چراغان و آیین نیدی و دلها
عزم خلائق را از سواد کون لذت اندوز انواع کامیاب و حوسندی بود این همه هر وقت شاهد ایام و
جمال شهر و اعوام بود تا سکه در شب جوید هم ماه نمبر بر قرآن صدین و انصال نیرین واقع شده درین عمار
دشمن از پر تو و جو سعادت آن در خیر ج سعادت رنگ است الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی
برسم سیر و شکا است با برود و کلمات که سخن رسی آنحضرت بود تو به فرموده بجای مراجعت سایه ستر فزق آمل سکته
اندر ایام در حضرت دیدار فیض الاثر بودند شدند و چون تر کمانه جو از زرم از اوقات آمده در طریقه که ممتدلی
معموره ای بر دست یورات اشیا و نیرانی و درون و ای بر دست تقاطول در از سیر کند که چه نظیر الله
ابراهم بنان بر حسب حکم در لایحه بنی موفور در نا حید درون توخت و بی نظایفه مانور بود اما عزم منید و امت است
پس از آنحضرت هرگز توفیق اعداد آن نداشت و کار با سید برادر و چاکر گشته اند از نظیر الله در ابراهیم خانرا با برود
در نیم ماه شعبان با فوجی از فرزند و یان جان نثار ایغا و چهل و پنج فرسخ راه در سه روز طی کرده در حال طریقه

کرد

بر وقت آنکه رسیده و رجالت ایشان عفو شمشیر است و عودات ایشان اسیر گشته نهب اسرار و اوراق بر دست نظایر
سرکش است بر سبب ریسی ایران کردن فراز و کمال کامل گشته روی تو صیحا کاتب در ارض اقدس شهر با صاف صورت
نگار شایسته که حسین غلیبا در صحن تره ریاست منصور یکایک آذربایجان اخفته هر دست را که بایستد دولت خلد
عقد بنده که گشته بود و خیرین بگفت کرده سید حسین فخر ظهور دهند در نیت که خبر غایت مرکب همایون بجای
امرات و عبانک دلهای هر روز در یکت کردید خرافه افغان کس از حسین فرستاده معاد لغزین بنیست بکل حسین را
در استداد و شاره بر با کره لینه بنوم اعانت بدلا دارد اسفر از شدت بد بیماری که در آن روز پنج تیر طالع خلد
سکه خدیو جهان پرورد که هر روز از آن کهد بدیه بلکس ندیده و منافع لکن اس از آن پیدا و نمودش در عالم دوم چاک
انگس قلب اعداست حشکات کشیده و بگشاک راه بر سیلاب و شش گذر آفتاب نندید بعد از ورود
بمسوز صورت عشاق اذفاق از طوفان استقام نیاید حسین استخوان برای خرد در از نیت در سینه عظیم است
آیز شورشند عای رخصت اولاد و نسران محمود نکاشته کلک نیازندی سحر و صوب ملا غفوان محمد خود در سینه
حاکم یزد که از جمل آزاد کردای عفو خدیوانه بر در سال خدمت خدیو بهمال کرد ایند مشول و در ربه قبول یافته تمامی
امرای او را که ذکر او در نا نا چهارده نفر بودند تسلیم دست دکان نمزور کرده این ترا با نیل برام و حصول کام با برود
و حسین نیزه نواز محمدات سر ادق عصمت صفویه را که در آستان اسرار مجاب است ارادت با ملا غفوان در سخی
سلطان روانه درگاه سپهر رواق سخته صرفه و رجب و صلاح در کت و دینک ندیده از فرزه عازم خدمت
آما با وصف شاه این نوع قوت که بایست مادام بجای است سر از زلفه طاعت چسبید با زلف باطن ظاهر کرده چهار
نقوزا فاخته غلیبا را بر کرد که سیدال باعانت ابداله امرات فرستاده حضرت نقل آلهی اعیان از وصول آنخبر متوجه
تعیین کرده آن جناب سیرج عفاف را از همان عوض ده با خواصه سرایان با غرور با صحنان روانه کرد و مجرم را
شاهی رسیده در ریاست افزای تمام غنیمت و قیام در قیام میل ریش هزار و صد و چهل و نه بجای در روز جمعه
حاضر نیم ماه فرخنده و جام صیام سال مذکور که نیز عظیم بنوم شمشیر نهد حل را ببت اعتقاد از دست نون
شهرستان برین که از بیج بساق دی در سرای جو بار در دایای بیخ و کلز قشوقه استنوم
حکمت معین در رسیدن ایشان با زرشان قوای نایه اطراف صحت و دفائی با امر نزار از جوش لاله

حکمت مرکب فرزند طایفه است در روز
فرز این سال

درین برابره مای رنگین و حجام کلکون برآوردند و در صورتی که در وقت شب در وقت خواب تمام حجامت
ببار آورند و در افواج فاخته در قری طوق بند که خاقان برین را بگردن آویزند و سینه در دست و خنجر بر پشت در دست
نشسته و سپهر بر پشت و چشمه ساران اسراج روزه در برود و در حال از شکوه کلاه جز در بر نهاده اند و زود زود زود
بلکه الملک می آورده و چند روزی بهت راه فته برنجیا کاران استان لب بزم خردند و ترتیب یافته قامت ایستاد
اراسته خلع زیناری که ناکون و جب و در امان شان از زود نوح و سفید مال مال و شون کشته بعد از انقضای جشن
در روز روزه شب پانزدهم شهر سعادت فرجام حجام با زود برونه و در کتبه که کاسه از ارض فقیه شب منزل
نصب حجام زین قباب کردند و در این که چند روزه از عمر بخاری دشمن چون دمان روزه در راس خود بسته
بودند آن روزه را عید خوردند از لذت خرم آشی کاهی گسند و بهادارند که شنه خون خشم خیز چشم و بجزدن
عقاید اگر چشم بودند شمشیر کجا برستی ممال اثران رنگا شته مهر روزه در بار از کتبه و کمان حجام هر زرم شکسته بعد از
در دو کتب ظفر فرجام منزل بر حجام فرجام جام نمید و غرق را در آنگاه که آشته موافق آداب سپاه کوی دریا
از کم ستری تعیین چرخ و قرادول در مرتب برادل و تنویه نقیای و غلب کرد و شکر محشر خنجر را در قول مقرر کرده برای
هر قول ساقه رسول و طرح و کین از نزه که در ان راجح قرین و تفکیکین منیع این دو کتبه در زین ک خانه تعیین یافته
شش روزه از راه رباط قرمان آغاز و در هنوز و دادی کین شدند و در فوجی از مقدمه جشن کرد و ای انشکر بر چرخ
و شمشیر از باطن بر جبال شکیب و غور بیان انداخته تمامی آنحال مبرض نبینا در آمد و قله جان که در آن
واقع بود و بخت حرکت مشاع اراده در این مفرح و مقدمه ظفر و فرج کشت در روز چهارم شوال مکان مرسوم شود
در سنی اهرات مقرر و بین شان زین کرد و از هم خایان زود و سپر کردید و دیده خشم از هم در جبال آینه که تا از ان سینه
جواز شش صبت روی مرک خرد و اسامیه دیده و بعد از سر در زین فوجی از جنگجویان لغت طراز و فته جریان کینه پرداز
در حال شش را بیت افزای زرم سازی کشته جان انفجار خال تیر برای زظهار جلالت از غلات برآمده آنروز در اول
لغت نشان بادست حوصله ناهم نیک نزدیک باغات شمشیر با نظایفه یعنی انگار ساز و سوره جنگ کشته
شام که طرفین دست از هم به پار انضام طوس و طر کتیده بر کشته سیدال غنی با بهی کثیر از سوره و پیاده بزم
شش روز شش کشته را که روی ما برین پرسته بود و جاده مغفود و غده از میان آن چون سایه دنباله روشک ظفر

نمون کردید جشن محفوشش از برده دارای فطرت لیل در زینا هم کرد شکر خیل دیده شتاب یا بسته کشته در معنی که در پی
صفت توکیان کبریا نپ دست از ضبط صفوف و نظم ترتیب از دست شکر در ناری خوش شیش ازین و جمعی
هنوز در خانه زین بودند که آنروزه و فقا در کن روزه بعدای شنیدک نعل حلقه کوب در جنگ شدند از انفا
برجی در زین حکیم دللا اعدا ش با شته بود آنوقت بعد از وصول با بر روی سپهر که کوب به طورت برای و صرمت فرغ
برای نفع ارضه بآن برج بلند هاسن آمد و بر جو صلابت نمود خرد آنرا نمونه برج همدست بود و در معارف
افغانه نیز از میان مشهر با فید مای سوزان مانند خیل نجوم از زود کسک ان ظاهر شده جمعی از ایشان در خاطر
آورده آغاز حیز که کرده خدیو مشیر دل که زهره شیر فلک در برج سپهر در فضا نشانی کشید بهت نواز غلامان تفکیکی
که در آن زمان در مرفق خلافت حاضر بودند بعد از آنکه در اوراق شیخ و فلک آن برج حکما در برج آشته
مقلوب حشمت و لیرال خشم اظمن و بهادران قلب شک نیز از منکر ظفر اثر سپیده دست شمشیر بآن تیر آوردن
در آد کتبه از جوی شیخ آبدار آب بر آتش آن فته رکنه جمعی از ایشان را از آن منزل استی و در حشمت روز دیگر خیز
مسند قبال و معیای جدال کشته ریاست ظفر با بزرگت و در کتبه کت سفور افراحت و غریب نای و ابروس در
دخوش در غم فرج آبروس انداخت سر روزه و پیاده افغان مسافت حشمت برای ساز خلب مانند زود نیم نود و شش
فرز که کت سفور را افند آنوقت نیز با کوهی از تفکیک کبریا شکل منزه بر کوه کشته جنگ در پرت بعد از
آنکه از آب حشمت کردار خرن اعدا اطفال نایره حرارت و نسکین شتر اثرات شد جانین نیک به حشمت که
نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کرده چون این کاره فرزند کت
آب در در آشته در غوطه آسمان طبع پور شش انداخته از ادای رعد و کس و صوب فرزند که برق آتش از روی باران
شرارت از جا بر حشمت و ما بران آغاز تیر ما بران کرده جانین نیز نشسته کام مقهور مکان باز کشته بعد از چند روز
افغانه و خالفقار خال که همیشه بهب خد سوری در زیر باد و توستی جلالت با پاد آشته خرد را در رنگی زین و در
نزدیک شد که جانم جان بر تن در نند عهد پمان از کوه با جان سخته ممتد کردند که ایند فته تا شکر در
دارند که شش نمایند زود دیگر که شام سیه رودن مرغ دستان نواخت و کرا که با از زین ظلمت منجا و شیخ حوریه
بجاسته صفت حشمت و انفجار خال نظر عهد و شیشه با کرده افغان یکدل و کتبه و بیات مجری پرودن آمد

قدوسان سلمان را که در نزد یک مسکر ظنونشان بود تصرف و در آنجا نرفت کرده هر روزه از آنجا نکاح
آرای جدال شرتند از بخت نیز خدای سرور و بنسرد فرزدی صف آرای عمر زرم آوری گشته اولاً نقل کجایان
دازه جانب در برابر یکدیگر زانو بزمن و بهیله بر جلادت شیر عین زده تا سه ساعت ابر بلا نقطه زبرد بر حق صل
صافه نگردد و بچک از دلاوران نوز صحنای بهیله شکاف کلود و تیر بهیله نمی نیکو نند تا آنکه تانید الاهی بار
بنات دگر از پیش بر رفته بسست و معاد آید که سینه اجمیع و بر لادن الله بر نظیر بر بست آنگاه که تا زان عرضه
دعا صلبر نیز بطلب علم و کشته جمعی کز از افغان عرضه شمشیر و سنان و بقیه ره نرد طریق فرار و خد لان
ترکانه و نقاره خانه این بدست کدب روز آنجا نوقت اندوز مقرر که فرید گشته هر روزه در بران را نموی
و عدل کم آنه معانم کثرت محسنه و ساه و غزای خیر انهای مهم مایان فیهاد کدنیان خیر باد بچای غریب ایچا
اطراف نیز تک سخته است و صید زار کوفت برای سایر امرا لکچله تصرف در آورده و در آنجا نوقت هر روز
از قنده بر آمده است که با آغاز زرم سازی کرده از جانب دلاوران کجک نک جانز در نواز می نبرک سنان
سراوز می باشند روزی می گذشت که نوز خطی دلاوران چون خطوط اشعه مهر تابان سر می کشید
فلک ماهی گذرانیدند و شبی میشد که صولت بهادران مانند حامل رسالتی دست پیچیده بر خون بر کشت
نظیر ساندند از جمله قبا و آیام توقف **سبک** الهیاران که سابقاً از رض اقدس طائر مار و جاق شند
بود در منزل مزبور جمعیتی مفقد شده از او بجا قبه باد غیبت و مار و جاق را فراهم آورده با رومی همایون بر
و پنجم محمد سلطان مروی از منزل مزبور با سه هزار نفر اعوان که خودکار با حمت و توابع فرزه مانور گشته بعد
ورود بانگی با مصطفی نام فریبور ابدالاحکام جانش جنگ کرده حاکم مزبور با جمعی از افغانه مقتول و سوار با
کفار ان اتفاقاً حضور دلاور قلعه جات جانش و کده را که زلف و در آورده چون همت کتبی مقصود با
بود که اطراف نارنجیهات محصور چند منفر شود در پست و ششم شهر شوال ده هزار نفر اعوان که خودکار بود که
کار آگاهان زرم دیده و با ترکمانه در سباب سپه داری بکوشیدند که قوه مانور سخته چون آب فرود طغیان
دشت است زند جان و کتبر خان که گذر کاشمش نسبت به جابا بهتر بود عازم بلالان گشته و هنگام ظهر که
موسوم بده نوبه عمل رومی نفرت نشان در در افواج قاهره از چند میل راه سرکشیده افعال کردید نصرت

چونچنان نفرت اثر کرد ویران از قلعه بر آمده به پستانه دیدار است قریه شمس آباد که خص ما بر لاده آماده جنگ شد
قلل الاهی که مشتاق چنین روزی بود و الفکر بر او بر ابرام و مغر لطف الاهی ما گشته بر کربان فرام برود و همای
لکه زار گشته نقلیان پیاده و تو کمانه را با قول همایون از پیش رو بقای افغان دست انداز افغانه را مشغول جنگ سازند
دخترش با فوجی از دلاوران از دور در و بهادران غلظت فرود که بغیر شیخ جوز اسپر که با برق میفوسان فرزند خنک
دتر از دوه خاکتر جسته از پشت بر آن کوه در آمده ما بین ایشان قدم حاصل و پاس میل کرده که از راه حاصل شد و از
یکجانب دمان اشیا تر بثلک از دم نطفه رنانه بهار خیه نار فاحترقت مشتمل حجت هر یک است راجع و
سنان زبان طمن و در از کرده خطاب بل تجزیه الایا کاشم عقول بد نوز می پرداخته آنطایفه چون بقهر صفای الجار
از هر طرف خود را در چهار سر پنج بلاد کوشا شد در غنا دیدند آهنگ ولادی هریت کرده شیر شکاران که تا
آن زمان از رقابت افغان غلامه منع در کردن در گشته بشاره و در سر از سلسله خود در روی کشیده از هر طرف جنگ
و جنگال دیری مایزیده و کشتن دستن و در دیدن دشمنان بر دوشده جمعی از افغانه از دم شمشیر شیار آب از کشت
بگردن رسیده و فرجی را در نهرهای عین آب بگردن رسیده از کشت که با در هر رتبه به هزار نفر متجاوز با جمعی
روسی ایشان در خاک آب سر ساید قادر دند علم و نقاره خانه ایشان بیست آمد صد لوفک خباب منظر
و کایاب بجانب منزل عاشا کشته به اصلاح مقتولین بد لیران و نقاره مستی اکاران با کت یزان عطا
فرمودند در حسن اتفاق چون جمعی از قشون پسات است است مسکرتوه بجا طه مقرر در آن طرف رودخانه
بقرا و لا اقدام داشتند از آنیکه آن کرب فلک تمیز کرد در رسیدن با حاکم افغانه کرده از صفی دشت بر
کار آنفرد تبه روز کار را که کلک فضا خطبنا رو گشته برفتن سر راه ایشان از بهرات رود که گشته باهنگ
رود جنگ جنگ سازد تا پای حصار مخالف نوزی کرده بفرار شمشیر زخم زن جبار تا غنری بگریبان آید بند
از که حزره فرزدی جنگ خادری با کوبک نیان آخری آهنگ بل مخطرات این رود نیل فام کرده عازم بلالان گشته
در چاستگاه بقویه ناکمان که در کنار بل واقع بود نصب حیات قامت کردند حکم در رود در اشکه بر جهای تین بر
اطراف لرحی ظفر قرین بر سپهر برین سوده هر یک از سران و سروران لشکر دست خیزه خندق و مورچل از
در ده جهان نوزی در عرضه جهان بنیادند و با فاصله ده یوم در ششم و نهم الحوام دلاور خان تا نیمی داد و پاتیه

و در عسکر فیزی اثر دوازده نوزده ت خدیو بنده برور بره و گشت و از خواب برانیکه در همان ایام روزی
که صد با کمال طوفان عصاره ای مراحت کردند در میان خمینه هابری سسی از خود گشته بنوم شوق جان شمشیر
بگشت بندی که بکلمه و انباشده بود برآمده که هماندم توپیان افغان خمینه مبارک بگرفت نظر آورده توپها
که کلید اشعقت چادر اشکاف در جای که سندی و انباشده شد در گذار و دشمنین تمام یک نوبت در
خان گشت و همانا که شش این نوع خط که از دقلع عیب است خبر سردار در حفظ آبی و حضرت داد و وقت
اقبال صاحبقران مظفر ز محکا دیگر داشت چون بخیر فرزند کلک بیان کرد بدست غریبه هرات که بدست
از نزل ثقه باشد مفرد ایران طاق و جانب چهره بشهر که بلالان بود مغرب غیام ملک فرسانده
شتره شهر خال بود و چهارم ذی قعدة از بی نازد بران لشکر ظهور اثر بر تاجانه و تدارک شایان ^{خبر} ^{مردانه}
که از اب هرات رود عبور در محاذات گریخ در جانب شتره شهر لای توفا اذ افه راه عبور در بر افان
سده و سازند در روز یک ما مورین عازم است شتره شهر شده بجزند حضرت ظل آبی از توصلال خود ک
سنگر غلبه مزه بشهر گشته که افغانه نسبت شتره شترانند بر دشت و ما مورین از روی طینان خاطر در ک
مقر مقام دستور بوج و سنگر برای خود توانند حث معنده سیدال با فوجی لذا فاخته غلبی یا و ابدان
در جلادت آورده سر راه برایشان گرفته جنگی برت میمند و سیر و در گردان قلب طبع با قدم کرده
انظار افراشت فاحش داده سرور زنده بسیار بدست آورده بعد از چند روز چون محل توفا در روی شتره از
قلو در آنوقت است بتغیر النکان کاشته شمشیر و نوزدهم شهر ذی قعدة با جمعی از خواص غنیمت انظرف
کرده روز دیگر بنجام صبح که لشکر نجوم از مسو کر فلک غوم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با ارباب گیتی فرود
از سنگر شتره آغاز طلوع و خروج کرده از راه از آبی حرکت داده متوجه فرینار خان که در یکسوی شتره است
گشته افغانه با یک بازمانده فاشاک که سر راه بر شتره تابناک کرده بنیات مجری از باب مانفت در آن
یک نازان طبع بکلمه و انباشت تا خسته تا که چه بنده شهر تعاقب کرده جمعی را هلاک و جمعی از سرگردان تا گیتی
اسیر خرم خاک سخته شتره و سباب بدست آورده و شکر حضرت اثر بضابطه در کمال آرایش و زیبا
غنیمت کسپ آمده فرینار خان را متوجه آنوقت عطف معان غنیمت بشکر کرده و از وقایع شتره آن ایام ^{نکته}

اینکه در شان نوزدهم شهر ذی قعدة هزار نفر از دلاوران لغز گشتان تبعث معند و چهل تن از اعمال بیخ روانه و ما مورین ک
زمان آن نواحی را غارت و جمعی از اثر را از بکره اگردانست نظر آثار از اثرات بودند غنیمت شمع نیز کرده با سیر
و غنیمت محصور در دمسو گشته که گردان بر پایه پیش ضلع خورشید شمع و بهر باب انواع احسان و مطاع شدند
و هم در آن اودن مجرب یک مروی سابقا از زریار ارون مدار یکم و الا از عبداله خان حاکم بجهستان رفت که
او را از انظرف بر سر شد بار بار در مراحت و خبر گشته شدن عبداله خان را بوجوه و دارا شنیدند توپها اقبال که
عبداله خان بعد از وصول خطا بسطاب خدیو فلک جناب بدعت آن عبداله تا آنکه است با یارب
گشاده آنرا تیغ تارک سبامت سخته و تبارک بنفشه را برداشته در ضلال خیال فیما بین او و صلا یار خان
عباسی حاکم سجده گشته در آغاز اشتعال نوایر حوب کلوه بر سر عبداله خان حمزده از پای در آمد طرچه
چون دیدند که بر سر در ریش چاه روی از مو که زرم بر شستند ابر محبت و ابر اعتبار و دله عبداله خان غنیمت
شور بسنج اینرا توپ گشته معجوب نبی عم خود بر وقت ما فرزند یک از سناد از زرقف اعجاز زمان
ابالت بجهستان با هم ابر محبت که کلا کر عرابه خان بود در اصداد و شایه و بهر یک از اولاد عبداله خان
با رسال ضلع و انوار غنیمت و تقدمات به شمار اید و اگر کند در بیان مقدمات در المیزانه **محمودی آن**
۷۷ ۷۷ سخنیک سابقا بیا به بان شده مجرب سلطان مروی از سنگر ثقه با حث توابع فراه مانور شده بودند
عبد از قل مصطفی خان ابدالا و ضبط قلعه فاش در هنگامی توپها گشت ثابنا اما موریدی یک سار بولد سبلا
الامان و حاکم سیستان با اتفاق مجرب سلطان مجامه دست خیر فراه مانور و متوجه شد که ظمیر الدرد را بر ابراهیم خان با یک
سرفداست فرسان از زر طبرستان عازم ذره گشته حسب الصلاح او متوجه بم آن خدمت اقدام نمایند در صحن آمدن
اما موریدی یک جمعی از فرس او بر حسب فرمان تبعث ارشاد است فر توابع فدا مار حسین گشته ما مورین قهله است
سینه و اهل قلوه را قتل و عارت کرده مقارن آن جمعی از افغانه غلبی از جانب حسین خان کبر کرد که با مرد خان
با یک که در ایام استیلای افغان حاکم لا و نیدر بود بر موسته صید شتره کاران گشته ما مورین با سیر غنیمت بسیار
کرده ما با م ویردی یک علمی و در کج سنکر کرده با حث نواحی برداشته اما مقارن ورود ابراهیم خان
کبدو و همسرخراف در کمان که کلان از فرخیز اثر سبام علیه رسیده ابراهیم خان بروی فرمان خود را موقوف

و همان عزت بجز پیشانی معلوم است قریح التیحال آنکه چون در حین آرمه مویک بمبارن در ارض اقدس قفسه نون از آن
انظایفیه ستمه دادن جمعی ملازم گشته در این اوان ملازمان فرموده را بنج تمهید را کلام و روانه گشته بعد از ورود و کلاه
اسطرا این با عبقرا پیش از اخبار جوشن انظایفیه ایقاد نایره شزارت و طب و سباب رعایای آن محل را نمارت کرده
عنان بر تافتند بنا بر وصول انچه بر ایدم خان معاد است مانور و فوجی دیگر از لشکر کفرت انروز را بر که که اسمیل سلطان
خزیه و علیقا خان سار و لیل با عیانت نامور بردی بیک شتر گشته زمان دلا بفر نفاذ یافت که نامور بردی بیک
بر خلاف حکم و الا انظار و روانه کشیده برای اظهار شادت در دست و ششم شش روز کجی سینه را از مکان سابق پیش برده
ده نوزاد که با قلع فراره کینه شرح و نیم سافت دست کرده در روز و روز و ایشان سبک کرده نو علیه در مکان برادر
مخالفت خان ابدالا که در فراره چو با غافله فراره در حواله شبها کوه و فراره رود در راه بر ایشان گرفته و مسلمان
بر کرده و قشون کرمان در موه که مقول شده در غنچه جوی گشته روز و محرم و سیم نیز همین معامله پیش هر سلطان
آورده اند در سیم در آشنای کرده در سر کردگان جدید و عساکری که در فخر کهایون نامور شده بود در وقت جنگ
رسیدند و بیایداری و شبان قدم پنجه تا بطلقت و توالی ان غنچه گشته این از اشکست تا حشر در ده پانصد نفر
از ایشان از قبل و جمعی را دستگیر شده بجانب قلعه فراره فرار کرده نامور بردی بیک سب این خود سری که لشکر انفر
داده بر هجوم و تدریس و در نفر کرده معتبر گشته سینه از نیابت کرمان و کرده لشکر سزول و با تو سر کردگان
و دلا در آن در این از این فتح بعایت مشور گشته و بعد از ورود مویک و دلا منظر ان کهان که روسای با
سختات یاب نلتیم در بار سپهر من شدن ایشان را بر کرده که اسمیل و دلا بر ایدم خان استا طر با فوجی از
اخراج قاهره نامور بمجازه سوزان و فاصله چند روزی جمعی را بر کرده که سردار سلطان و او چو رو نوم دست
روانه ولایت نر و با حاشه مامورین شب در قلعه چران و در کین کین نشسته انکام سفیده صبح جهان او در
حمله کر سیدان ظهور و بر زنده افاغنه قلعه نیز بسیاری آن جمع قلیل چشم چشم سیاه کرده بد با کانه از
سبب دلت بر نکتشند از م جویمان بر ایدم کین از کین کین در اطراف و منبع در ایشان تا طه سر و زنده بسیار
و انعام بنهار بدست آورده اند و در کیشیه معقم محرم الحرام سینه هزار و صد و چهل هجری با از افاغنه با خلفا خان تحفه
محمد کردند که تا وقتی از جان ایشان بخت کوشش کوشش گشته پس در وقت قلعه را مانند چشم بصیرت خود

سینه

سینه با جمیت تمام از رودخانه اهراست رود عبور و با فرادلان آغاز شد و سر کرده حضرت غلام الهی از فرار منظری که
برای عتاشی هضای شهر داشت زنی پیشه در سعادت هر روز شغل نظاره بود که بدیده بانده دیده بود که
نهم این مله کرده قبل از آنکه فرادلان خبر رساند بر کب اقبال سرور و با فوجی نوخیز عازم کارزار شده فوجی از
جانب شرق بر ایشان تعین و جود جاسی از پیش روی انظایفیه ب انداخته سر و زنده بر فرار ایشان بدست آمده
تمام از فوط انظار خود را با آب روزه جمعی مانند زنده که را در آب گشته در انظایفیه خان نیز در رودخانه از
اسب غلطیده از نزد دستی طالع بر رشت اما آب سردی با زین و میزاق بدست آمد و بچین یکدیگر نیز چون نیک
زیاده از سایر ماکولات در اهراست نایاب بود در خلعت شب فوجی از انظایفیه نیک شناس برای تحویل نیک
سبب کج رفتند و نیک حکم دلا کرده به پیش انظایفیه نیک کبر پر در حاشه شمشیر زهر اکبر نمنی شود از جان نینجا
ایشان بر انکتیق هر روزه دست تعین با این پنج از پر دین و پنج شش نیک چشم نیک چشم آنکه در می سخت نیک
زمان محاصره امتداد به وقت چهار ماه سیدال که از جانب حسین علی با فوجی با عیانت ابدالا آمده بود چون از
شکراش در محاربات عرض منیع قنایه از فقدان وقت افرار جمع و عیانت شدند در شب غنچه ماه صفر
صفر جویمای مغور از شهر در آمده روانه وادی کز که دیدند افاغنه چون پای گشت دست و سبب گشت
درست دیدند چند نفر از روسای ابدالا نزد دلا میار که نزد آنحضرت چو در روانه کرده توسطه شفقت او
سندی بنای کار اهراست و متمم دادن خانور جمعی از روسای ابدالا گشته هر چند که عیالی بلند در
است آنحضرت خود در قنوت استخوان ملک و پذیر ششم نیک دلا ما بنا بر صلاح وقت و اقتضای کار انظایفیه کج
ظا هر از دست گیری و با بنیادند بعد از روانه نمودن دست دکان ایشان چون ابراهیم خان نیز در آنروز دلا
در روی هم این روانه زده کردیدند منظر ان غنچه آن شد که حسین از خدمت ما با عیانت ایشان می آید که با
رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکل کرده بنام دادند که افاغنه برای تحقیق انچه کس روانه فراره کرده
بعد از رسیدن خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد انچه هر دو در میان نایره عقب آنحضرت کرده زمان در ادا
صدور یافت که مفاطع این امر حواله ششم نیز است بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در محالست و قلع در آن گشته
روزی که اندوی تیره روی شب انچه که کس نکل گشته از در آنم فرود گشت تا غاب روز و کوشش بعد از پنج

در این تقریرات است با ابدالا خان

کشیدن برودن مرغ نیا آذین از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سردگان ابداله وارد در می گشتند
دستگاه ایام مقرر دستهای صد و هشتاد و دو نفر را مان و نیا از سندی نفیضی بابت هرات با دربار خان شدند و
این تمنا پذیرای ایلیج کشته اللهیار خان بایالت برادر و سرمان هما برن رار شد و قیام در میان خود
بهر کردگان در مسجد مشهور که در رفته هرات شده بعد از سه روز اللهیار خان با سیصد نفر از عظامی پنج دروازه
و رؤسای صاحب نام دروازه وارد در در می خفا و اثر و شکستهای لابن مودن و شکست نظر حش و بر تیر
آنحضرت مقرر شد که در الفغار خان با برادرش سعد خان مرخص بوده روانه فراره شد و اقامت نشین در
اعتزال کردند و اللهیار خان با سردگان حضرت الفراف بقله یافت عصر روز دیگر فغانه قند با خان فغانه
در ستاده عرض کردند که چهل نفر از نفوز علی به بعد در بدری سر راه می آید از مرخص فرمان اقدس فرسخ نشینند
که اولاد تنبه علی به پردازند چون این حرف و سخن در فرغ و ای و عاری از سر فرغ بود و یاد آوری از صید و
سید اینام کردند **ب** آن مکتبی که می طلبیدیم سالها پیش در راه خانه و خود بردارنده علمای ابداله هر چه
با یکدیگر ارتباط طاصوری و معنوی در زندان با هم اتفاق کرده بمسأله لغت پناه در حرکت کین خود از خانه
مانند و بعد از آن در مجادله بروی هم کشیدند پس مقرر شد که در آن مستعد چادر کشته نهال نیزه و سبزه
کند در آن چند روز با شطرا بر بار سازگاری کرده در حلقه خلوص کسب و شسته کام مانده بود و در میان غم
یراب ساند اللهیار خان در کردگاه در نشیندن اینچنین مفاصله حال کشته باروی نیاز بدرگاه ضد بود ششم
نواز آمده چون عهد انظاریه که مانند آفتابستان و کبابستان اعتباری بنزد عبدالغنی خان با بعضی
از سردگان مانور ترفند در راهی هما برون و اللهیار خان حضرت سعادت بشهر یافت و در آن
ربیع الاول و غنیه از جانب سردگان مانور سفوز رسید منبری برانیکه محمد الفغار خان بعد از ورود به
بمسیدال که زود وقت فرار در آنجا توقف داشت افاغنه سفوز را که چنانچه روانه فرار بسته چون اینچنین
و در غنیه بود بر سفتر کرده باز گیر بر با کینفر از جا که در بار روانه فراره سخته باللهیار خان و سایر
سردگان تبذیرات حضرت نیزه و جامات داشت نیزه شد و کون در ستادند باز کشته مگر برسانند و لاف
باللهیار خان بلغیان همهستان کشته در مقام سرکش بباشند پس عبدالغنی خان با چند نفر از سردگان

در راهی هما برون بودند حسن نظر سخته با سردگان را که آمده چهل مرکب بودند مانند مداد است
چال افکنده مکتبم خط بطلان برادران سازگاری کشیدند و بعضی نیزه چون در باره صداقت و زریده
بود از حکم اقتدار بر سر او اطر مرده و صاحبان مانده حضرت الفراف با **ب** در بیان کشته و بلغیان در
اللهیار خان چون اللهیار خان سپرداری حاصلت حصار دست رویه تا شش دیوار کار خود را در اتفاق
روی یکدیگر کرده دست امید خود را از جبل التین انداختند و بایست بروج در شکارم در رند با برداشت
از یک شیر رویه بخت و در اسیردهم ربیع الاول و فوجی از زور در کوشان نفاق مشهور از شب بسایه بطلت قتل سفید
فرستاده انظاریه از پنج شیر دلاوری خود را سرخ یافته مجدداً جسمی از اطراف با غنیمت روانه شدند بسیار شکر
آمدند و بعضی مرگ در دنیا با جمعیت کامل شب از حوازه چشمه قرقش بهشت با غنیمت رفته الغور با برادران جسمی با
تجارت او مانور و گوگرد و لایا فوجی از بسا در آن حوز که هر یک در قفس بود مانند عزرائیل بودند عازم محل مراسم
بجزئیل که سر چاه و پیمان بود افاغنه نیز بیات مجموعی از قلعه پرورد آمده سردگان ایشان از جانب سردگان
از پشت دیوار است تا یک است از شب جنگ کرده شب تا روز استاره بریزی کلک در نوزده روز قیامت و شب بخود
سطح زمین را از نوزده فرخ نیا فام جسته و شب فرود روز کار در راهانگان که پناه و در وسیع بود بر در سینه صحن
باز اللهیار خان آمده در خبری و دست جلاوت کشنده بای تر از فرشته شده و از غرب دست دلاوران سرکش
پنج یافته راه فرار سپرد در آنجا بعضی رسید که دلاوری مانور تعجب بودند با نظایر بر حمزه در شسته سفید لایع
بلفوت دلیران برانیت قاطع بسیاری از افاغنه سایش و دیوار بولار و دست جفا هم عدم شده
پس آنحضرت عطف عنان مستغفر است از مردم و نیز یکدیگر خاک عوده بسیار از ابرویشانی مرغ رو بین تن
چون خرن بسیار شکر نلین و بار در شش زمین را از جانب کشتگان سنگین جسته و دیگر هم باللهیار خان در
هرات رود با حمزه و دیگران قتل و کما آرای عوده کار زار کشته گوگرد و لایا با نوزده نطق بود بر دست از بخت
صفوف باقی خشم نبردست تو چکان شش دم کلکهای شش و دمیدم بر رسید و بسا آب رود از دامن زور
زبان شش بر تیر بر رسید ثقیبان قدر اندازد در باز در بیع و شری جان سرخ زخمهای کلاری شمشیر از خزانه نفلت
بر یکدیگر میگردند و دلیران یکتا حرف است اعداد از زور نا محو ایام که کلک شش جانستان می سزاند حکام کم

صورت قلعه در سپهر لاهی میرزا زین جبر شکت موفین عازم جاد مقام خویش گردیدند و همچنین هر روز مکرر آن گشته
 چنان در بار قطعی در راه کفیل آقا قدر از خوردن زخم سیف سنان از جان سیر می کشیدند با وصف اینکه در حرف
 که از اسباب چهارم بر میگرددند شیخ مغفرت کاف در آن در ریش ایشان سوزی خود داری و نیزه بلند بهادری
 در دل آرزوی کر تابی میگرد باز از شدت جمع در دل شب برآمده برای حوشه پروین بسپهر برین در می کشیدند
 در این وقت گاه که در بخور نمکشان می بستند و سپاهت عتاب می بستند و شوق شیراز تباشیر صبح چشم سفید
 میگرددند قلعه کلود را از دمان ترس پروین بخت بجان و دل نفلت میگردند و در عوض ماکول شیش خنجر و سنان
 زمش جان کرده زخمهای کار میزدند روزی شب در شب صبح می رسید که سی نزه سر و عرض عرفه حضور میباشند
 در این حال غنیمت زیاد از صد و صفر عرفه خدمت آن گرفت نمی گشت چون کبوح و متعلقان اللهیار خان در
 مادر جاق مهر حضرت ظل الهی جمعی را با حاکم با بدعیات بجا فرستادند و جاق مأمور شده مأمورین
 قلعه انقرفت و کج و کن او را بدست آوردند در **پایان جنگ است که برتر خان و وقوع فتح نمایان تابانند**
ایزد جان در دست و یکم شد در سحر ایشان تازه که جمعی از افاغنه را برای بلند پروزی سبازان ده سمیت کوز خا
 بال برداشتند از حسن اتفاق است شب جمعی را از دست سبازان اینج و شمر تگاری بجوای آنست مأمور گشته بودند
 شبیه و شک و شبهه در شراحت میگردید که شده جمعی از آن کرده مطهره عدم توطن و بغیبه و بیانه که در نزد یک نوبه
 کبوتر خان بود تخلص جستبه دیوان نیز با حاضرتنگان پرداخته اند هنگام فخر که در روزین سبازان کاب شهب
 نیز کام سپهر گذشت خردمان جهان از سر قدر و کین با دلاوری ظفر قرین سوره و کجا اللهیار خان نیز از قلعه برآمده
 فرجی از نقلی کنزین را بهر دهموری تعیین کرده انظاره همه جاش بر دوش نرم ساز و عرب کنان مابودند
 و فنان رود با سنگان گذارنده در بای شکر فرزند آنرا که محیط آن ویرانه بودند تخریبک عهای موسی عمار بخ
 زشت هزاره در راه بدول فافلس البحر طکان کل زق کار سلطه و اعظم کوه ددند تا انظاره در داخل چهار گشته
 پاران خود بر شد پس آنوقت سواران خود را در راه نوزده که از راه دست کرده هر دست را در راه
 بکست تعیین و تعیین جلاک دهنور کجایی به باکت در راه ذات راه باز در شد افاغنه بعد از آنکه
 در یک شب بر پشت دوده مانند موج از به یکدیگر روان و چون سیل کوسان عبده کنان کباب قلعه

ایضا در تاریخ ۱۴۱۰ هجری قمری
 ۱۴۱۰ هجری قمری

شتابان گشته چو شمشیر خود شمشیر خودی و جانیها المرح و کان من النورین ظهور آورده و جمعی نیز از افاغنه
 از افاغنه غریب بخفا گشته و با سنان یک نیزه در از زربان گذشت و جمعی هم بقصد سبازان رفت
 روز دیگر مجلسی منقش آن گشته یعنی عتبه و بان سبازان افاغان که در راه جوی فلک شمال بودند بمقتل آمدند
 مابوده هنوز آنجا بیک نیزه بلند گشته بود که هزار و صید نیزه بر سر نیزه بلند گردید سبازان در آن مرد عطا
 سپاه و نزال شکار و در سای افاغان سر بریزان گشته و غنیمت کجی بخت و انفعال گردیدند **در بیان تصرف کردن**
افاغنه او را بعد از وقوع این فتح نمایان در همدان طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه او را تصرف کردند
 و اسمیل خان استا صبر و کله از اسوار مأمور با تحفظ آنجا گشته بود با نیزه از ابراهیم کلانتر میبشت که در آنوقت
 ملکوت غریبان سرازری داشت مابقی ایشان بقتل رسانیدند ترضیع امینال آنکه چون فارسی زبانان بود
 در نزد افاغنه هم زبان و دستان و در زرار است هزار بودند اسمیل خان مابقی تخریب احوال ایشان مأمور گشته
 کلا شرا و به هزار نفر افاغان سبازان که شمشیر و نیزه سلطان و دیار نام از اهرات از بصره تا محمد عازم بود
 شب در خارج قلعه کین کرده هنگامی که در بچه مهر از معشوق و در دوازده قلعه گشته افاغنه از کینجا بیرون
 آمده قلعه انقرفت و اسمیل خان و در صفای او را بقتل رسانیدند و نیزه در ضلال این احوال سبازان را فرستادند
 خان هزاره بر عرض دلا رسید ترضیع امینال آنکه بعد از حرکت مرکب اقداس مکتوب و دیهات چون در دشمنان
 بنا بر مجبورت با افاغنه خدمت را از چهره سایه در کاه آسمان جاده سبازان زده دلا در خان نایمی با جمعی از دین
 خوسان بنی و مأمور گشته مأمورین بر دشمن برده قلعه تراز را مسکن او بود و نفرت و در او دستگیر کرده کبوتر
 مسافرستانند مومی الی در روز و در دولت سبازان که در کاه بر کنان بود تمنع نیز از آن تسلیم نموده گشت
 ادا از خلبت مابار کردن گشت بر دست **در بیان تسخیر اهرات و انجام کار افاغنه در او از فریب**
 الرحبه اللهیار خان شیخ الاسلام افاغنه را با سعادت نام مقصد خود روانه در با عظمت در سر حقه تهنه نموده
 که هر کاه افاغنه که در قلعه او بر مهر سپاه منصورند با کج او که در راه جوی مسافرتند مرقص گردند درون
 عذر جبهه سبازان استان آسمان قدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این سبیل پذیرای قبول و وسایط
 مأمور تر برفت گشته فرمان در دلا در باب حضرت کبوح اللهیار خان در طلاق مأمورین او در غر صد ارباب

اللیارخان بعد از حصول کوه نیل بر امیر شیره مردی را برکنار گذاشته زن خود را ملاک مساحت و خود با شیره شیری بر
کشیده درایت محالست برافزایش چهاردهم ماه منور که آنقدرت با فوجی است که زرگاه تو به فرموده بودند از آن
جمله عذرا و از بلند آوای نصیر بل کجوانه عتوه و کوه کوشش در آن عیون رسانیده ما بین کشت سفود که زرگاه بود از خاک
ستافت جابر عمر سپاری از زرافه غنچه فشته جواز بر سپارش شیره آسایش و شویاقت و حمزه سلطان فوفزایه در صحنی
که ابالت با لیبیا رخا منقوض میشد بر تبه و کالت اعتبار یافته بود بعد از آنکه اللهیارخان تلبه هرات شتافت
روازین آستان تا فتنه اخوند و استکبار اللهیارخان شده بود در آشنای فرار که فخر حقوق عنایات خدیو کمال
گشت چون محالست بکدر در زره از جانب آید بر خان بطایفه فوفزایه محض بود متعقد گشت که هرگاه از قتل او
اعراض شود طایفه نیز بپورده در وزره را بر روی کما شتکان آید دولت خدا نهند گشت برای احتمال این ادعا
شب شب بستم رجب اما فوفزایه که در حمله اعظم افغان بود و چندی قبل ازین از آنجا یار و کردان بود خیل
در درلان حاکم است ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس سندی تقدیم آن خدمت گشته روانه شد
الله یار دولت که حمزه در کجانبه است از در منع و جدال آمده و در آشنای محاربه بغیر رسید بعد از وقوع حمزه
نیز کجک فرمان قدر فرمان شیخ قصاب اما ان غلبه بان شتافت پس در هر طرزه از اطراف شتر و جزیه دشمنان
هرات همس بلند بنیاد نهاده از هر سنگی فوجی از بهادران را انقبوه جات منور به تعیین دستور فرمودند
که غازیان بنفست محاربه کار در بر قلمه کیان شک و غذای ایشانرا منجم کجک که ترب و ثقلت از بند بعد از
چند روز که آنجا است دیگر منقوی سوای مقام اطاعت بندیدند از باب استیمنان در آمده سندی حضرت آید بر خان
و عفو نولات و متعقد است در آن تلامذات شتافت شد ندیس در غره ماه مبارک صیام که به شتره ابروی
همال شمشیر دیران لب از خون آتش می فروست و از زرافه خانه اقبال آوای نصیر از آنه و فوج قریب برخواستند
که در فتنه فرزندت ندای کجک شش آویزه کوشش محال گشته بیاض قیام کیوان صلابت برای ضبط در دست نگذاشته
قله تعیین و طوائف افغان هر یک از در دراز است خود کرده کرده آغاز آمدن کرده معجزای علمبا، او خارا
اده صلا لولایه میهمون حش بخارج قلمه و قوی و نوامی کشیدند و اللهیارخان و رفقای که مشمول عطیه را
شد بودند با مشور فرمان عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه همتان گردیدند برای محل کوچ افغانه حاکم

داد لایع سرانجام یافت از ابتدا در ارض اقدس سر ایورد و الله منتهای اسرار کجک بنیان مکان کجک بنیان معین در شب از افواج
نفع روانه خوشان محسنه و بر چه سلطان حاکم جام کجک بنیان احوال و با بقا کجک بنیان لوطه مخیر گردیده و معتمد
ماه رمضان با جز و نفرت قرین در غل قلمه کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان
بچون حضرت سبحان بخوبی که با بقا کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان
که کلان منقسم گشته بعد از ورود سنجاب انظار ایفا کرده جز پیشیمان و فتنه ابراب استیمنان شده جمعی را که با
نصو هرات توتمه کرده بودند روانه در بار فلک مدار رسیده ملازمان منور در غره محرم الحرام وارد درگاه
نپا و نامور بخوار گشته و در برابریم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خوشان بر چه است و
در باب سپاه ایورد و سرحدات وارد در صحنی فلک صبا و از آنجا روانه فراره گردید در پانزدهم ربیع الاول
بر سر قلمه فرزه تحریک لوی نصرت التوا کرده چنانچه در آنجا ریه و زنجیر شکست فاحش کمال انظار ایفا راه یافته
سر کرده افغانه با جمعی معروض فناد آمدند پس بر ابریم خان بیست و چهارمین در مقام تعمیر سنگر بر آمده قلمه
نصیر را برای نزول اختیار و با فوجی از دیران بانگن آمده مشغول بنای برج و حصار ساختن شدند افغانه
شاهه انحال میبای قال گشته از قلمه بر آمده از هر طرف هجوم آورده شدند دیران خوشان نیز بنامید که در کجک
و اقبال خدیو کما در آن مصف آرای موکله کارزار گشته از کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان
قرتیر آه آواز و لوله و شتاب بهادران که مدلول و بقول انالان بوسه این التور بر اقیام قیامت هویدا
گشته در یک است هزار و چهار صد نیزه سرعظه میدان چون کوی غلطان گشته مراد کان و جلیان پاران
بطایبای حشفا من فتنه و چون در آن اوان مذکور شد که فرامیان از حسین غلی پادشاه داد که در جانب او جمعی
باعانت ایشان می آیند و تا حش بلوچه که سیرانه که در حمزه افتد از حسین میبردند و مطر نظر خاب شد بود لند کجک بنیان
جلیان بر چه فوجی باشی کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان کجک بنیان
بجای خه بر دلا زنده و لاله ماب پیک از زره بخم آید و پیا ب تبحر قلمه جات بلوچ را میت غایت از زنده
و بعد از روانه شدن طلماب پیک چون مجد در کان حسین برای اظهار اطاعت در اخلاص بنام شش تریه
لا یقید در دربار فیروزی احشفا کردیدند و مشایخه ضمیر حقانیت شناس اقدس قفای تبحر اسرار کجک بنیان

طهاسب پندار مجاورت مأمور حشد آمد مردم فزوه بعد از آنکه همراهان در مانده روز خوشی گرفتار و رطوبت
و تشویش دیدند از اهل ادا ایشان مایوس گشته چند نفر از رؤسای فزوه را بر سر استوار و نذر حسین فرستادند
حسین نیزه هزار نفر از جوانان نامی را بر سر کرده که سیدال مجاورت ایشان ارسال داشته بود مقابل آن لایه
خان و در فزوه و در آنجا از فتح فزوه آگاه شدند و بمطهرت سیدال طاعت انبند و در راه در حمله کربلا
مجال داشتند اغا غنچه علی در آن طرف نکلام آمد داخل قلع و در ایام نیز ازین طرف آغاز کوچ کرده با بر کج
فرار و بزم شد تا میان خود را استوار گشته بصفی بن شعیب را بنمایان فرادلان بوضع ظمیر الله و رسید
در ساعت صبحی از سر بازاران عرصه دلیر بر اجابت ایشان دستاده مرد زنده سپار بدست آورده چون آنرا
از ماسازار از غنچه طبع که در چنین اوقات محاب دیده بنیاید و پرده راه شتاسایا چشید که غنچه
پرداخته بودند بقیه ایف و در البر منزل بجای رسانیده قلع فزوه و دلارام و تربع بکلیه تصرف در آمده
تمامی اموال قلع که بر جامانده بود در بیدار آن ظفر فرین عنایت و مرحمت و مقور شد که ابراهیم خان با افواج
نصرت شان روانه مرکب های بر آورد پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ضبط امور خاص و عام
در نزد مردم ماه فزوه فرجام بسیار نیک و سنگ و خاک آنرا دی را از فرجام شهب هر تنگ
عزیز رنگ و باصل بدیشان مهرنگ فرموده از آن قول و ظهور این خلعت و نذر آنرا الحمد لله رب العالمین
ایة الله المسمیة بطهوس برکت و نفس جبار الحق و زین الباطل بر صفت و قیاس شد ضد بوفلک قدر مانند بدو
از میان شد که نشسته تا پای سیلهای خواجه شهر بند شریف بر طرف غم مستقر است در جمع فرمودند
در بیان رفتن شاه طهاسب بر قلعه ایرودان بدین معنی و در مابین رفتن سابقا تحریر یافت که حضرت ظل الهی
بعد از فتح تبریز بجهت حصول خبر آنکه فرسان فتح عنایت سمت ایرودان و نخجوان کرده لوای تو به یکجانب
ارض مقدس نوشته باین جهت دست رویه را که از کار رفتن بود کیرایه و دل لیز دست رفتن از
شکلی حاصل گشته باطنین فاطمه و ولایات پرده خند و چون شاه طهاسب مکرر اظهار میکرد که حضرت
ظل الهی را ملک جدا گانه است دستار ولایات آذربایجان احتیاجی بر جود ایشان نیست بعد از آنکه
ولایات مغرب کبریکه تمایل کشای بر جم ظفر یکجانب فرسان کردید نامی حالت شاه ملاحه

مظنون آنکه بهای سوی دست نشان ظاهر شکسته بال صحبت و میا آستان زرم کرده منع مراد بر بسته بدوم
و کج تمنا در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اندر سفر که کبره حلت برد که برای نزع مایقال اراده
خاطر و کمزور ضمیر را کجند بر کشور کبر اعلام کردند از آنجا که آنوقت عیان حالتش می داد مراد میدان خجوری مملکت
داری بند نشسته تا مملکت کبری چه رسد در مقام منع در آمده ایشانرا تحمل تا اقل امر سرودن بکن حرف آنوقت در
حرم کالج صحیح امرای صاحب رای شاه با قبول نیافتند در ایامی که مرکب و لا مشغول شجره اوقات بود تغلبه آنوقت
که بیدار و جنهار در میان بسته در میان جمادی الاخره هزار و صد و چهل و هجری مطابق است میل از صهبا ناکره
تمام در حشام مالا کلام بعزم شجره بانچه ولایات آذربایجان را بیت فراز گرد گشته بعد از ورود و بعد از آنکه
برای تهنیت جلوس هر خان بانامه عزیزین شماسه روانه دیار مردم سعه خرد و در تبریز در آنجا بایست تبریز را بر بسته
یک انشار که صحبت کامل مستند در حشام لایه ای ضد تنگداری مستعد شد بود و نیز در دوره حکومت تبریز بر قتل
نقد فیض و از تبریز با تمامی فزوه عراق و آذربایجان و حکام ولایات انظرف و در اس که عدت ایشان بسوی نوا
نفر رسید یکجانب ایرودان تکو در آنکه گشته جماعت رو تیر از جهاد نخجوان را خلا کرده بقلعه ایرودان نزد عیاش
حکیم او می که در آنوقت از حلت عثمانیه عسکر و دم و بانجور پیشا فاطمه حفظ آنروز بودم بود شتافتند عیاش
نیز از ایرودان بر آمده در کنار رودخانه گزیده در سخی ایرودان بر رهنظر بس تر متبداه راه بر خود تر
بست که که بنای بادریای لشکر از گزیده چای شد تراز سیل بر روی عیاش تا نیز مقابله آمده فیا بین تلا و در
رو تیر تا بحد مخرج منور نیارده مغلوب و در آنجا که در روی خود را بر جا که نشسته یکجانب ایرودان مترجم گشته
قرن نشسته بفضیله تو بخانه و انانته ایشان پرده خند از خند کب مرکب شاهی از قلع ایرودان که نشسته در جانب
غرب قلع در سه در سخی در محل موسم کنیا رک خیم نزل فراموشند و بعد از چند روز چون قرن نشسته را در سحر جلالت
کر کش و نعل با و پای غمورشان در آتش و عیان خود در روی از دست داده همچنان بجا بود در نیک مرکب بود که
ازنده تا پای قلع خبر نازنه کشیدند در تیر با توب و تنگ از بالای حصار و باین قلع از دست بر آمده قرن نشسته
خود در روی از دست و پای فرار از جار فر روی بر تافتند و یکجانب در روی خود شتافتند سجد روز آنکه
مغر که که شاهی گشته چون راه آخته سرد بود غنچه با کخط و غلا بار شمع روی آورده دیگر در آن مکان

در وقت که حرکت در زره در قزوین بود و در آنجا رس گشته از زره غمی و سلسله آمد و تبریز شد و در آنجا
خبر رسید که پسر پش از جانب اردان و احمد پش او را بعد از بر سر کوی نصرت بنی خرد از باکان و عراق ما
مکه پشای از تبریز عازم زنجبار و سلطانیه گشته بعد از ورود تبریز ابر محمد علی خان قورلاسه پیکر کفایت
خود باره می شای پرست نیمیغ مایه خصا اوداده استظهار ایشان کردید از زره در فرین متوجه همدان و کج آوری
قتن و چریک همدان و ولایات و نواحی پرداخته در زره بر سر راه کوهستان همدان خیمه زدند
از آنجا که پسر پش از تبریز استخوان خورشک شاه دلاجه جغت خرد دست نموده حرکت به دشت راه می
شای رسید از آنجا ظاهر صلح و التیام کرده انسانی حرکت که می مستان متاع خرد و سر مایه با چنگان تمنا
عقل و شعور در زره تبریز نیک و بد بود تا بعد جان خریدار کالای این سخن گشته یا از عظمتی آره بر سر نهادت
نزد احمد پش دست اندازد یک طایفه عسکر در زره از کشته انسانی حرکت شای که در پان غیرتشان در کشته
سر پنج خوف در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خازن کرد و زنگ تا جا بر در کشته قبای کازار
شدند در این اثنا فرستاده بنظر طرف از غلبه عسکر و تیر مایه مژده مصالک عوق آلوده شتاب و آنک دیار
کرده هنوز باره می شای نه بسته بود که از این غیرت خورش تیر و کرب که مضطرب گشته با و از بلند صیت
تورقین گشته با یک سر رویان رسانید و در آن روز حضرت شای قلب با محمدرضا خان ملج و سینه را بیاید امر اسیر
خود در جانب سیر مایه قلب قرار گشته چون تدبیر امور جنگ حاله برای محمدرضا خان برد مشا را به جسمی از
قول جدا با شرم و بانگ گوی و قرب مایه شای هر بسته استن نیز کام خوف نکر گشته کرده بر
حزده نظم قرار میره را که مستقر خاص لوی پادشاهی بود در زره که انداخته و بعد از آن رویه بجانب قول
اد گشته ایات قرار پش از تبریز سر گشته و چهار پنج هزار نفر از زره و پیاده و نیشته در آن سوار قیلن افشار
و تمامی زنجبار و زره شای و اهل از جغت و تیر در آمده پس بغیرت شکر فرار کرده هر یک به بار و طمان خود
شتافته پش با قلیع از ضام عازم اصفهان و احمد پش از کاشان و همدان از تبریز استظهار افاغنه کج طوفان
آورده پش ام از اس گشته از زره غمی و سلسله آمده قلعه دهم را که سکن و بورت فشارت محاصره کرده تا
رخنه در سق فید درای شای تیر شاکت افگند بعد از سه ماه رفته مراغه و تبریز را متصرف کرده محمدرضا خان در منزل ساروق

فرز عمال قم به تبلیغ اعمال خود برده با جماعت بیخ و دهن زره فرار و تکرار اظهار کرده با نافرمانی با تمامت محمد علی خان و غیره باز
گشته بخدمت پادشاه آمد از وقایع حضرت **انگیزینیک** حضرت شاه طهماسب را برادری موسوم با اسمیل میرزا بود در صفی
که محمدرضا خان را نقلت نهاد که آن نمودن سلسله نامی که مباشر خدمت در سر قاپو دستخط همدان بود آن
میرزا الفی دشت ادر از خود او در جرای کرده از میان مقبولین بردن برده اسمیل میرزا حیران به طرف ملک و پیکر
تا جوشن ولایت که مکیه بلذات افلا صفی میرزا نام محمول را که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در که مکیه ولایت
افراشته بود دیده و صفی میرزا بود و او در اطلاع یافت او را در اصفهان و کوشش و بی او را بر برده در صفی میرزا با زنده
صحرانوردادی حیرت چو تانیکه دارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقات که شاه طهماسب در
توایرون مرجهت نمرده بود در کرب هالون مشول محامره هرات چو در زنجبار حرکت شای در زره با نیمیغ
مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت و نسب او در زره با و راه آینه نشکند ده همدان شده بود در کشته
طهماسب را بر طرف او را برادر رنگ شای متمکن سازند یک از اهل زره نفیض عهد کرده شاه دلاجه را از نیمیغ و
سخته در روز یک ممتد بودند که مکتون خاطر اظهار سازند پادشاه سابقت حسبه نگامی که اسمیل میرزا در مقام بود
جسمی از دستا ده بر او رکنی دارد دستیکه کف غم خویش بود در خود را بیخ کردن زده خون او را بر کردن کشت
در بیان مصالک شاه طهماسب یعنی دولت عثمانی و فتح آن از جانب حضرت ظل اللهی چون هیچکس سبق ذار و کدر است
باش رضا قلی خان شاهر از اصفهان از جانب جناب نادر کی طلب ولایات و ولایتی ن کنر و تبریز جلوس
سلطان محمدرضا خان پادشاه سکندر جاه روم پان مرز و بوم مانور شده بود بعد از آنکه خبر ورود در مکه شای با
ایردان و شکست او با ولایات دولت عثمانی بر رسید رضا قلی خان را بقلعه مازدین و ولایتی نرا بجزیره جزیره
دانش را صلح و جنگ را با احمد پش و بعد از آنکه فیض جنایه بعد از سنج و افسانه شکست همدان با احتیاط نیکو
جناب حضرت ظل اللهی حو باره از نوسان بزم اعامت حضرت شاه دکنه جو به متوجه روم نمود احمد پش باذن
پادشاه در راه روم در غلب صلح گشته در غب افندی در فرار را بر بار شای فرستاده که به مصالحه با پان
ده از حرکت شای تبریز محمدرضا خان عبداللوراک در آن اودان قورچی بمشیت بود مانور انجام این امر گشته پادشاه
افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را پان پنج بنا گداشته که ولایات را که جناب نادر کی موع و دستر داد او را

اولیای دولت صفویه متصرف گشته انظرف آب اسیران و انظرف بدولت عثمانی متعلق گشته و بلاد آن نیز بر علی
 از ان زمان که ایران بوده بعضی از پادشاهان که با احمد پادشاه متفق گردیدند و باین دسترسند سوزنهای این قرار یافته
 از طرفین و ثانی منبره مرقوم قلم ساهده شده سرد صلح نامه راجح است سویا سبک سوزنهای ملک و نیز از گانه خلفا بر کامت
 دست اندازند و حکومت را اعلام داده است و ایما در او فرمایند و ثانی که در حینی که امیرات نزدیک با تمام بود و در دربار
 ایشام ضد پادشاهان غلام شدند چون افریسیب صاحب خضر صاحب شکست با طبع غیر حضرت ظل الهی درستی آمده اند
 صلح میزور را با مضا قبول نمودن بیافند در داد اطراف میان محمد لاکه در عهد سلطان احمد خان بر سر سفارت از خا
 ابراهیم پادشاه وزیر عظم آمده و بی صلح سلطه سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پادشاه در عقده تعیین
 مانده و محمد لاکه در آن قدس توقف داشت و در ابراهیم طلب فرموده بستی ل روانه استبریل پادشاه و ولاجه
 روم اعلام کرد و ننگه یا تمامی ولایات ایران را در آن نمایند یا ماده جنگ در بر داشته و غیره و سبک بلال را بگفتند
 مرگ با احمد پادشاه تر نشوند که در نین کار بوده مهال پذیر باشند و معتمد بر از ایشامیه روانه اصحابان سخنی با عیان
 شاه از تخت است و در بلاد ایران ارقام منوعه مشهور و سبک بلال پادشاه با تمییز غرض اصدار یافتند
فرمان مجاری که بولایت ایران نگاهت کلک و بران بلاغت نشان کردید استوده متوجه
 آنکه کلانتران و امان در میان ممالک محروسه ایران بر فضیلت بزدانه مرفی و توجهات خاطر در استغنی بوده
 بیانند که از آنجا که میرکات بنیاد است بزرگ در در جل شانده شیخ فکانت فرسای اهل ایستای و دلار و روش غیبی امیر
 دبا زوی نیروی کشت فیروز را در کشتی قلاع و بلاد دست و یک است در این نادان سمیت نشان سبوطی قادر نشان
 ان غنای ابدان اهرات را که از دست شیر خازیان غنچه فرو بهادران ارشد در کانه هم مستغیره فرت فرساره فراری بصدر
 و نظردان هانهم صحنم در قلعه اهرات متحن و ستاری بودند و معاد و قذف و قله بر اوست کزه احوال تبدیل لغوی در اهرات
 از آن استندید آرکان صبر و زرینان تزلزل یافته از شدت جمع بجان و از خوردن زخم سفید سنان با مان ملان
 مانیر منبرن گامیه کریمه دان استند و نیز کنین سجاد کاه جره و بعد از حسن العرفه العلامه انطا فی بلاد مان و بگرید
 از قلعه اهرات زمان داد و از شدت هلاک خا زور پیشان که تا حال در عرصه فحاکت و در طرکه هلاکت بودند و حکم را قضا
 و بچ کانه جود مشهور متصرف سبک بلال فرسان و حوز زرم و شهر یاز دست و پادشاه که در قلعه ایستاید تا بیدات
 ازوی

فتح قلعه اهرات حیرت آمیزی ایل نرورد با طواف علیا یافتند مار که با انظار اتفاق در زید بود و مدتی در سحر گشته و
 اطاعت و چاکری و صلحه فرمان بری کردن گشتند و در خلال این احوال که از زنجیر مهمام اهرات فرغ در گمان حدود
 فراساز از تکامل فرمودیم دشمنه عالمچه محمد رضا خان عبدالرزاق سیه شکر را بیکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار
یافت که ممالک انظرف ارد را بر سر برده می و انظرف بقولش متعلق گشته باشد و الحق اینصالح در نظر حکم انظرف است
 و بیح سراب دارد زیرا که مقصد اصحاب اشخاص برای ایرات که مطلق با آن نبرد گشته و آن امر مهم را در ضمن صلح
 هیچ مندرج و مذکور نشده و جود امثال مانند کان که متوجه شد که کار مرتبه برتری واقفند و یا فی برای همین است
 که تقبضای کلکم رایع و کلکم رسول عمر رعیت یار رضیعیان نموده تر خالیان را از سر سلیمان رفع و ماده فدا نموده
 از مزاج فواد غیبت که نیکه فصل غفلت بدل زرد تابع رای دشمن در صاحبوی خاطر غم عمده شکن بشیم
 بکل اندر فخره امروز روز را عادی تیره و دست اقبال خسروی چهره و ضعف به فرمان قوی و غلبه از دین منظر است
 در نضر است از انظاریف کم فرصت که کریمه اذاجا انخوف بی طردن الیک تدور انیمیم کالذی نبت علیه المروت
فاذا از هب انخوف سلقوم بالسه صدق صادق حال این است تحمل این امر کردن از رحمت حور و سانه طبع عیون
 چون صلح میزور مغایر رضای جناب سجانده مخالف مصلحت است ابدت حاقان بوده اند از نهرها متوق
 نفوس و در آنجا که سر پنجه شوق طواف ملایک مطاف جناب حضرت ابرو منان و مولای متقیان غالب کل
 غالب و مطلوب کل طالب عابین با طالب علیه اسلام کربان کردل و ضمیر حقانیت ازین توفیق اشخاص امری
 سلیمان از درگاه احدیت سایل باشند انشاء الله تعالی عبدالرزاق علیه فطر همغانه جنود غیبی در هر گاه تا بیدات لا
 از سلطان اقلیم ولایت و در نفسی علی بن موسی از صلوات الله علیه بر خصل گشته با چهرش بر خانبجوی قوی
 جنگ و عک که نر خوی فریور جنگ بدون تا مل در رنگ کچ بر کچ عازم کعبه مقصد خواجه شد **مصرع**
 تیار را که خواهد و پیش یک باشد ولا تقولن شیئی انه فعل ذک غدا الا ان یسئ الله ذو حافظا قدم نمی
 دره خاندان بصدر که بد زده است نصیحت شمه النصف امر در این امر داخل نباشد از کورت حیث عالی
 و بابه از حدادت و نینداری و سزادار لعن حضرت یاری بوده از حوزة اسلام خارج و معدود در زمره خوا
 خواهد بود در ذکر قایع سبحان **بیل مطابق سال امنیت شمال اهرات و صد و پنجاه روز فروردین سال امانیون خال در**
 ج

درم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاده بکلمه نورد سلطان از فرج قاهره سیم فاتح قلع تبریزی غنچه و ابواب درستی
از ما کشته و در پنج لاله و قلعه سکره سحر سلطان بهار کردید و خان عند سبزه که در شش رخسار آنکسین
و نقد نوزاد لکری نوزده شکر نیا کردی و بهر از شهر بند چینی با بد از دست با نام کشیده قوه نامیه که شجانه کشته سلطان
فریدون حجت فرودین است نوزاد اسلام حرم کوش از بابین الدان خیم کلگون بر طواف داشت و کلکشت
از خدمت بر سرده مزاج دی که بهت اختلال در مقام استان بود با هم قهرمان طبعیت از تغل عمل گرفته نشین و نوباد و کلک
که زاده قوه مولده و پنجه نفس شانه بود ناقد الام عزمه حاکم سیطر زمین کشته در در آن فریب چیز نوزاد کل سوری
در درم و دنیا لاله عباس بنام سلطان نامه رواج یافت و خطبای قمری و هزار با هزاران زبان در سار سار
بزم نزهت دعای پادشاه زمان طربلسان کشته مجلس نخل یابین چهل تربت باشد و هزار دست ضلع خشنه در آن
از زنده بران سپاه و چاران در کاه از جاره خانه چنان عنایت کشته بود از انقضای جشن نوزاد کل
کنان سرکار و دلا با هم های بر تهمیه بسیار نوزاد عراق پر در ده روز بعد نظر از ملالان نرفت و نوزاد
در جلالنگه که از این قباب فرگاه آسمان جابه بزرده مهر و ماه از جانشند و در دانه محراب از سادات زنگین
کلستان چین کردند ابراهیم خان نیر در نوزاد با افواج نرفت نشان از جانب نده و در دروی دلاشته
رود دیگر ایها پرایه پیش ضلع آفتاب شمع کشته ایالت فراره معلاوه حکومت قاین با اسمیل خان نوزاد حکومت
افروز را با اسمیل سلطان لکری ولد پسر سلطان که در زمین در و سکن داشت مغرض بهر یک را در دانه عمل خود
جانشند و طها سبک بجای بر حکومت مال و قشانه در چرخان و چای جل و خطاب بخانه سرافراز و جمعی بالزنان
همراه او کرده تفرده کشته که سه هزار نوزاد ایلات و شعلی این سرحدات آنجا با ملازم کشته رفته در چند که در جابه
دست غنچه و دست قلعه متن اعداد کرده در آنجا توخت در بهوتی که از میرت و کلکوان حکومتی صادر
شده به نپزایشان پر در دانه و بعد از انجام امر فرود روی جهانکشان با جانب فرسان در آنرا راه چون همیشگی
و ظفر و سبب بتقبال مرکب های بی آمد در نکر جام از جانب بلطفا بک که در احمد دو عاشور بک پایدار از
موتش فرمان نامور به پیشه تر کمانه نقرن بودند چای پر وارد و حشر رسانید که فرجی از تر کمانه نیت کیده بیک
و جنبه خطبان عجز کرده آن نامه راه حشر سرکلان با جمعی متعاقب ایشان بر میان و در دست سفلی قویه بریان

راه بران فوج میان که در زنده سپاه است آوردند و غنچه را تمام از انظار استرداد کرده پس کز کوه
در روز پانزدهم ماه فروردین در ارض قدس مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش همگی که چشم از
گفتند و وضع و ترفیع از طرف اندوزی خدمت فرخنده کوهرش لایسک آبی را مشفق زبان گفتند چون حسن
و نیز از کمانه بخو یکدیگر شد در هرات از خدمت شاهی برای اطلاع مرده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق
و غنچه بغداد و صلاح و فایده ای موافق ایشان مذاکره کشته ایشان را بر یافت ملاطفت که ملا باشد و نیز از اهل
کاش در پانزدهم ذی قعدة روانه مهران حشده که چگونگی پیش از وقت کجرفت شاهی عرض حال که برین مصالحت
مقرون بصلحت نیت مرکب شاهی بجانب قم و طهران لای غنچه کشته اند که در آنجا ملاقات و محاکات واقع
و از آنجا بجانب بغداد و آنرا از لای عهد ضیاء شد پس بر یک نام سبب سفر عراق و نیت مدارک ایشان پر در حشر چون
بعد از واقعه شکر حضرت شاهی در همدان در هر یک از ولایات ارباب طغیان و فغان نوزاد سوری
اتفاق کرده تمکین حاکم و عامل خود نیکو داند اندیش از نوبت مرکب منفرد جمعی از ارکان ارباب سپاه که کلکویه
استان و فارس سبب سیلا خور و چای برق و قردین و سایر ولایات در رده پیل تقنین و حشر بر جماعات
آذر با بجان بلطفا بک که در احمد از تقوی نفس سر شده ایها حکام حکام مطاعه فرستادند که ترصد ظفر و طبعه
های این باشند و چون در محاصره هرات خدمات پسندیده از عبد الغنی زاید نظیر بر سر شایسته ترغه در تربت بود
لهذا او را خطاب خان و حکومت با ابله اصعب رتبه و قدر عالی شایسته ایها روسای افغان بر اید پرورش نوزاد
فاخره و در حشر حشده بکین حوزة در روز حرکت لایات عمر انراق با جنبه عراق با اب و براق نم
حبت الاتفاق در مرکب فروری اشاق حاضر باشند در عهد هم ذی قعدة بوزم اشاق و نظام ضراط داشت
را پرورد که بدست قدیم گرفت است از راه کلات عازم اسپور کشته و در روز و در کلات که قلعه ضار ازین
و از آنکه غنچه رودی زمین در دست و دست نوزاد چرخ برین است سیرت کار پر در حشر از آنجا بجانب اسپور و توه فرود
در آن خطه بکشان ابراهیم خان نیر با ارکان و روسای عسکر حرات از صد و دانه در حضور عا کشته ضبط و بطاهمت
فرسان و ستم نیر سلطان مرد شاه جهان با مغرض بعد از کشته زنده دره خرد میاب که بجان و قوم دره که ترغیجیان
بودند هم نوزاد ستم را هم فرود سخته از نژاد های کلگون نژاد تیر از دانه زاده های حشر سیرکامون نوزاد طربلسان

رکاب بخایت و چون عمل بر سر برادگان که در آن روز در سنی ارض اقدس واقع در جنت آب هرا برادران است
خوسان راجعت و از تختانات سمارت بلند هندی صلح از چند آنوقت سابقا در آن عرصه دلپذیر عمارت
عالیه که در زینت و صفا به پیش نظر در رفعت و اعتلا هر یک خورشید است طبع افکنده بودند و در آن
کشته تجید بیان اغیبه دشمنین پنجم قدم بنیت از م غیرت از روی بنیت فروردین و در پنجم ذی کعبه محرم ارض اقدس
موقوفه سپهر تریزین حشمت و تقارن آن اذن بکلیان تر کمانه کوکلاں که هنوز چندان بکشیدن با برکان
اطاعت در ندادند بودند و در ارض اقدس کشته امروالا بعد در پرت که پنج حذر از است شمالا رودخانه مانده
بجانب جنوب آورده از خانه ای صد کرایه و هزار نفر جوانان کاری بجهت سفوح اوراق در راه حاضر سازند و در
دوم ماه فروردین از جانب سرداران روسیه که در دشت پیروند به پیش و تحف لایقه وارد کشته عارف غنی
آنرا نظر رسانیدند معنی بر نیکی مقدمه نهد کیانات حواله برای زمین اقدس در وقت با مرد شاه مقدس است
ترنج امثال آنکه سابقا تخریب یافت که حضرت جناب نادری در صحنی که ما نندران را متوکل که فریضی نشان حشمت
ایلی طلبی بایات در المیزان پادشاه خورشید کلاه روسی استند بعد از آنکه خرمی و صحنی در تبریز و غیره
از محاکم روسیه با نظایف رسیده بود و کلبه پشت دلاهایان را قبول بدیاجام این امر در سرداران خود که در کیلان مبرودند
محمول در کل در ایلی لاجت انفراف داده و در نکا سیکه هرات مغرب بر ادقات دولت بود ایلی سعادت
در حقیقت حال را مورد ضربه دلا لایحی بر جاذب از آن همایون روانه در حوی پادشاهی شد فیما بین
دولت شاهی و سرداران روسیه بر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال کیلان تا تیسرف سالیان با ایران بوده باشد
در رند و سایر محال انظر که بعد از آنکه ایران و دلا پاته که در تصرف روسیه است انفراف باید و حقوق ایندست
داده شود از جانب شاه دلا جاه و دزیری هم پرست دست داده شد چون حجت و دشمن استرانه دانت نادری را
باعت قدم بنیان در موجب قرار و بنات بر سر در کان حالت ایران میدانشند و هنوز که هرات فیصل باخته نزدیک
ده چشم بر آن نظر داشتند از مال آن کار پیروند نه لهند روسیه در کلبه دلا بایات بنا بر این مع اوقات که نشسته در تبریز
در لایحی انفراف شماری استراده فرحیت روزی شب برسانید تا اینکه کار هرات انجام و توهم بر کتب دلا بجانب عراق
کشف یافت سرداران روسیه از راه عاقبت اندیشه کس روانه خدمت اقدس نموده نشینت این امر را منوط با

و زمان آنوقت حشمت سپین جانب آنوقت نیز و تقارب دلا مأمور حشمت که رفته و سینه لار و در المیزان
کرده هرگاه آنظایف بنا بر پیش طرخان با دبان کشته عاقبت فرزند و در دلیان رطل لکر تو هفت اندازند چنانکه
هر یکا بعضی دلا برسانند و **عراق تا بنید مالک الملک تا استخفاف چنان**
بهم حجت فرایع کلازا نظام هم خویشان حاصل که دید روز جمعیت ششم شهر ذی کعبه احوال منتهی بود و در چهل
دو چهار ایلی مطابق سچقان حکم فرمان روایا خلافت است و چهار دقیقه از نظر انصاف یافت از عمارت چهار باغ غم
طواف روضه انصاف رضویه در سمت ارض اقدس مطهر آن پادشاه کشور ولایت دارتفا نموده عمارت قدیم را بنقضه ماه
محرم زکات کسری و جم غایب شهر انظر بیام پنجم حشمت و تقارن آن که کتب خدمت حشمت و از منزل لادکان در کمانه
و در خانه لار از راه سبزه و در دست داده مرکب همایون از جانب خبرشان که پنج کعبه عازم مقصد گردید و چون تر کمانه
تا آن زمان هزار نفر مومنان را بروش فرمان حاضر نموده بودند بعد از ورود سبزه غرق را با انفراف قاهره لار
لطعام روانه و خود عازم شهرک گریا شدند و مقصد آنکه اگر تر کمانه در ادای قتل و ظهار تمامان و تر کمانه
از راه دشت بر بنیه آنها پرده حشمت با معرفت دلا روسیه نیز در کلبه دلا بایات اجمال نمایند استرانه اوماز
بلای ناگهانه و نوازل آسمان یعنی دلا در آن عرصه نبرد جنگش برود خانه ایشان مهمل سازند و در روز و در حین
با لصد نفراز تر کمانه مامور به رسم باق در در کتب حشمت انفراف کشته تیریه است دشت فرار کردند چون سراسر
شدت تا بستان و آب در دشت نیاب بود و در آن اسب دلیان از اسبان سوارای غازیان انفراف حشمت
از دلاوران نفرت شهاب را ارضی رکاب سخته باب در فتنه ده روزه قدم بوادی ایلیان که انشد و چون
در صحن حرکت از جامع متفرق شد بود که حکما بقضی ان صلابه که مشغول بطن فتنه بود از راه دشت بجز و طفور رود
ملحق نشود شرایلیه با جمعیت خود عازم خدمت ضد کما مکار رود و عرض راه جمعی از تر کمانه تیریه موت که انظورت بسیار
نفرت شهاب فرار در آنکات اقامت اضیاء کرده بودند و جاکشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و سندان بلان حشمت
را رگشته با شایم بسیار بر کب دلا پرست تا حواله که بمیان دندند همایون تقارب لایحی انفراف کشته مانده
بریده و در معامیده نشان از انظایف ظاهر شد لهند صرف زمان عنایت نموده در صحن انفراف حکما بقضی ان
تفریق شمس سرداری قدماء را فرار و متفرق شدند که رفته فتنه چند برادرا از آب و آبادی حور است غراب و لند

آنجا عزم هرات کنند و در محمد خان بکلیک هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف ملازم کاردارند
بالتفاق یکدیگر همت آمنت در نظام داده همیای کار شد ما رو با طهارت و کثرت و اقتدار عربان فکن دلهای گزینا
آندیا بر پشت اندازد از آنها با هر خصیخته مرکب و دلا از راه اترک منطف در بپ و حرم ماه در رود و جان دارد کشته
اراده توجیه کیلان در ضابطه لای تقیر دشت که عقیقه محصلان و اما کیلان رسیده شعور برانیکه در سینه بختش را در زده کت
مرکب منقور تاجی کیلانات در خانه کرده سپردند بس حکم منیت نشان بغضار اعمال در دوی کیلان غوغا دایست
خود حرکت و از راه صی بلاغی دامن روانه و در منزل قرینه با رومی هایون ملحق گشته و از آنجا ولایت طهران
محمد ختم گشته عمال دامال کیلان در آنجا شرفیاب تقبل عقبه سپهر میان گردیدند و بعد از شقیج محبت
و تحقیق معاملات آن ولایت ایشانرا در حضور و بلا خطه سان سپاه فروری تو مال کرده بجا هزار تومان بری
تجدید وضع دندار کت سبب سبب انعام با ضریب رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان
بلوچ که از جانب شاه و دلاجه با یالت که کیلانیه برافزای دشت بخدمت دلا فایض گشته چون طایفه بلوچ
ولایات آنجا ببات ادب و اب شکایات گشودند بعد از بعضی مصادره در آمده محمد علیخان بکلیک فارس نیز
حیثیت کامل از قشون فارس و عراق منعقد شده بکب دلا بپوست و منظور نظر اقداس آن بود که از زده فراوان
عازم مقصد شوند چون بجزرت شاه طهارت بکلیف آید و غم و طهارت مشه بود او از منبع تفکر فایض گشته و بنا
اشاده و کس نزد احمد پش او را بعد از فرستاده با رومیه بنای سازش که است چون در چنین وقت که امری خطری
مثل فرودم پشما همت در لای بر مخالف حضرت شاه فعل فاسد و متفرق مفسد بود برای اصلاح حال او
عنان بجانب اصفهان کردند بنا بر آنیکه بجزرت منقور بس عدت از مخرج فرود و متغذیو پیش از حرکت مرکب دلا
افواج قاهره فرج فرج بعضی از زده قهرود بعضی از زده نظر متوجه اصفهان گشته متعاقب لویه آسمان سواد علام
فلک فرس حرکت کرده باغ هزار جریب برای نزول کو که بر فرود پ تعیین یافت **در بیان ورود کتب**
دلا با اصفهان خلع منقور سلطنت شاه طهارت و توفیق پادشاهی است هزاره عباس نیز اولاد چون خدیو دلا
خبا بیب شدت که در تابش آفتاب چون ماه تابان که با افواج که کتب شهباه علی سنازل نماید برسم ایار و بیک
قطع ساکت در اصل می نمودند و شب ریشبه چهارم شهر ربیع الاول در ساعت قبل از طلوع صبح از منزل حرکت دایما

که از جانب حضرت شاه طهارت بستیقبال آمده بودند از هر جریب شطرت هر ده دوازده صدم جزو قاهره خراک برسی
نیافته حکام طایفه فخر ما بچهار ایات ظفر ایات زرب پش فغانی شکر گشته در صین و رود که کت دلا از بهای دوزد
که توان که در ربیع شهر میدان نقش جهان بکلیک نظر اصفهان و تکیه بر عراد می سپهر میان دهنش عقده
غم را که در دل کرده بودند باز و مانند شعله باز در جرفه شطرا در میان آتش گشته آغاز کردند و از غریب
آتشین دما دلا اصفهان که مانند کت خود در خواب بودند بیدار و در سینه طایع مشیاری گشته تماشا که آن
سرود شافتد و صبح در قباب لاده بیکرمان طایع یافتند و لایقه حضرت ظل الله باغ هزار جریب را از نزول مرکب
سعادت با سخته شاه و دلاجه نیز در در منزل اقدس و بهر یاب ملاقات گشته بعد از آنقضای مجلس در عمارت
ضرت با طاش طا کتسره با اصفهان حضرت حلیب تخریج اقداح راج ریگانه و نوشیدن با دله در غولیه برداشته و غر
از بزم ضرت آن بود که آتش حضرت شاهی پمانه پمان پوره با دله اطمینان نوشند و از آنکه شته مار که گشته در
و دفاق گشته تا بعد از آنجا که کار بر دسیه و لغوات آنحضرت بجزبان با حضرت شاهی بدست رسان بر دوقی قار
عزله بکار ملک بر دازد و هر یک از زده آن ملک را خرد و کفیل در حیل حلیت خرد سازد هر چند آنحضرت از
الکلی در آمده شاه و دلاجه با لقای سخنان بجا صلح جواهرهای لاطایل پر دشت چون آنحضرت این دشت و لغزت
در وضع در ملک در سنج دیدر دزدیک با حضار آن سپاه در دسای کارا که فرمان داده مجمع کنکاش آنرا گشته
و گفتگوهایی در شب پمان کرده فرمودند که اگر در مدافعه دشمن کوتاهی واقع و دفع الوقت شود مفسد عظیم متصور در
اقدام بآن شود در صورتی که پادشاه با برای ما مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه اطمینان برای ما حیرت خفا
بود ایمان و کارها عرض کردند که سر رشته نظم حلیت ایران بکن گشودن دشمن قوی بنجیه از کف دشته بود ما بر بود
ما بر دوی حضرت شما بدست آمده شاه و دلاجه از زرای اقبال بری رقابت اطمینان عاری از طراز سرد است
روشن از تحت سلطنت حق است آنحضرت از قول آنگاه که جاره را در تفرود و جویس ش هزاره علامه که با
دلا شاه و دلاجه که در آنوقت شتابه بود دیدند بنا بر نظام کت و صلحت ملک انفر و خطاب شاهی را بر مجلس از آنکه
نوبت سلطنت را بنام او بلند آید و حشود و از اقدس را بچه سکن شاه طهارت متوجه گشته که در آستانه مقصد فرویه
جهت سالی زمین نیاید بنده که پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم من عبادت از آنست بر برده در چهاردهم ماه خرداد

اورا با اتفاق اهل حرم بکشت روان و تدارک نمایان از راه نبرد روانه فرسایان حشدر روز شنبه هفتم آماه در راه
طریق بزم حشدر و تارتب و دله پنجه زار دست خلاء گرانمایه و اثار و میرا به فراخ و رتبه و پایه بر ایران عظام در کارگاه
کیوان مقام غایت فرمودند چون سابقا از خراسان علم و کمان شاهر را بفرستادند و آنه هندوستان سخته بود
در وقت نبرد معینیان قولد ناس و سیکر که فارس را برای یاد آوری بنظیر محمد خان ثعلبی لاسه پزدان
بجانب دس برای تبلیغ خبر جبرس نامور گشته در اسلحه فرزند ترفیع علیغیر شاه عباس پرده کیان مجرم
متوکر دید در ضلال این حال خرفینان جماعت کیشاری مقتول شدن احمد خان حاکم بنیان سوزن سده
سپهر بنیان نمود و محرک سوک منصور با تکرار کردید توضیح اشغال آنکه بعد از ورود در ریات همایون با صفین
احمد خان ولد قاسم خان کیشاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان خدمت رکاب نصرت شهاب بود بکجه
کیشاری منصور گشته سوی ایوب بعد از ورود خلیل آباد در مقام ششم و فریب کیشاری را آمد و شش روز در
پرب مقتول شده اقوام او نیز بر سر او در کتله احمد خان را از پای در آورده کج کرده بجانب کسیرات ذرا کلاه
زبان و الاغ نغز داشت که سردار حریزه که در بهمنان بود با جماعت خود عازم نیشتره با باخان چاپش سر کرد
استان تیراز طرف استان با نظرف رود که معبر انظار لیه است آهه سر راه با نظرافیه مسدود سازند در
و نیم ریح الشان همبغا تا ناید سجلا با فوجی از جنود ظفر نمودیم تیره انظار لیه رود و متوکر داشتند که در راه
مغی با تو کانه داغ و ذوق بعد از شش روز حرکت سوک منصور معاقبت از صومالیان روان گشته در زادیه
مقدنسا ما فراده سمیع و هفت و شش هزار مجتهد باشند و در روز نهفت لای آسمان محمد خان بلوچ در شطرنظر
فرموده بی نهایت کوه کیکلویه سرافراز و ما مور حشدر که با اتفاق ایرخان پیکر خلونایب فارس به نیشتره
معدنه و خواب بود و سایر اشرار است فارس و نیاید برادر از پس از راه حشدر متوجه کوهستانات کیشاری
که در وقت و بلندی بهیچ نبرد گشته مر تلکین امر مندور حشدر بقصد قات نا فرمانی بقصد نبرد گشته معهود
عبلا دست و یک روز که سر کشان سبک آمد از قنده بر آهه قاتلین بکجه نیشتره در زره اشقام بنسار رسیدند متوکر
گردید که در هزار خان لوز از جماعت همت لنگ را که چنانچه روانه فرسایان سازند پس حکومت با ابراهیم خان
دله دیکر قاسم خان غایت گشته ریات جهانک از میان استان فیله از زره همایون در درگاهت مان از زره

نیم مجادی الا فراری همایون و در کجانه نیز از زاده لامراده سمیع حرکت کرده در راهت مان بکشد انقد سبست
و صیبر خان زرنکه از ایام استلا و سستیای باغیان تا آن زمان در سمت سند و سیلا خور لیکش و وزارت شمول بودند
حکم دلا بیده مایا خان چاپش سر کردگان که در بزرگ بود و ندر خراسان یافت که بر سر انظار لیه رفته شبه کامل در باره
ایشان بمل آورده چند نفوز عظامی آنکره نقل رسانیده و مابقی آنکره را با باخان کج روانه فرسایان سازند و ما مور
حسب فرمان و الا بر سر انظار لیه ایثار و دلا زرنه تیره در باره ایشان بعمل آورده صبی از زره دسای انظار لیه رفته و مابقی
با باخان کج روانه فرسایان نمودند بعد از آن افرنج قاهره که در استان بزرگ بود و محمدان بودند با مراد و سکر گشته
انکره در کجانه مان بود حاضر گشته چون قطره بدو پارس گشته در میان کجانب اگر که بعد از صلا
آن ایام محبت علی از کجانه مان اعلام گیتی نورد فلک خراسان و فلک زکات در با زمین آسمان سگشته
و ۵ ماه فرورد که او فرود سن بدیج حوت محل که کجانه نیز عظیم بی محوای مابعدت منزل ماه سر علم گردید چون احمد پاش
بلخ آلا ن از جانب احمد پاش داد بغداد بکجاست ذاب که در شش منزل کجانه مان واقع است منصور بی محوای
و عسکر عثمانی در آنکمان بمحافظت مانور بودند و غرق از ای همایون و توپهای زنده در محاسبت را در مابعدت گشته
متوکر کردند که کجانب بر کجانب معاقبت می آمدند باشند و خود بدون کلت و در رنگ با فوجی از آنکمان بکجانب
بعزم ششون ایلیغار و بعد از وصول بمنزل که کند معلوم شد که صبی از زره در طاق آاوردهای معروف گردید
شکر فرود از فرمی آنت گشته بقوله لا قدوم ددند انقرفت بعد از ملاحظه اطرافت بین و سایر در جانب حشدر
کوه بلندی برف دار که کجانب کا زرنان رشتنار داشت منظور آورده قبل از وی الهام ربانه در نهایت تاید است
سجانه عمان غایت با نظرف سغلف خسته بلدای همایون گشته که صحرا نورد از زره فریب نیشتره
به پیشه بودند بدر دست الحاح و نیاز بجان بوس غم ضد بر صاحب اندیشه را در کجانب عرض کردند که طایر و هم دشمنی
غرم هیچ کردن در زرنه قات این کوه فلک شکوه آهنگ معهود نموده انقرفت قبول نیشتره نگرده باز بلند پرواز
در هوای عبور ازین مکان پر دبال گشوده همه جا انبال شش شکر افشاد که برای کوه و توپهای آنکمان پرستاره
کاهی سواریه دکاهی پیاده میزدند و آن را می برد بصورت لک که راه بر شش حشدر چنان شکست پای اندیشه
در تصور است و بلند جایش آهنگ بر آسمان نظاره فرستش هر روز کلاه آخای از سیکر دبا بر کردان آن امر محاسبت

در پنج متوسل بر شنبه بقصد قتل مغز نشاندن شهاب انداخته تیر را در شلی پای آن لبکت می آید باز کشته همان خیا
القفا آنکه بلند و آن قله آسمان بپوندر بصوبت طی کرده هنگام غروب آب فایبش آمدند چون پای که بغزول
خدیو فلک شکر سپهر برین سر نظم افواج منصوره را دسته دسته مرتب کرده باز جواد تیر تک را در حله پیمان
در عرض راه بنا بر پرده داری طلست لیل رشته جاده از نظر کشته آنحضرت خود جستجوی راه برد خشد بقدر
بالفرد و صفت نفوز دلا در آنکه در اطراف رکاب دلا جمع و در آستانه بر رانده جان سپار آن شمع بودند از قد
اقدس غافل گشته بقیه لشکر عقب می آمدند عقب اندک کلکی که در طلب جاده واقع شده دیده بکشتن سگ
راه زنان محراب و حرم پذیر نفس رکاب ظفر شتاب شدند مقارن طلوع صبح که آنحضرت بجزای قتل رسیدند
اینچنین معلوم رای جهان گشته از آنجا که آنحضرت همیشه خبر غنمی را با بار و سپاه تا نیندات آبی راه دکار خود را
در قید قلیل گذر نشوون و حشر نمیشد با حاضرین رکاب بر سر دما بچپاول آغاز و در کسرتن آبی صوبه سازانند
رو تیار مهیل سبان دلا در آن سپدار گشته و در پشایع الا ان با اکثر کن و معارف رو تیار زنده ارفا
کته اقتدار در سبان فلک فحام جزا هر دم و باد پایان خاک نرزد آتشین سم با خرمه و کسب پیمان
ظفر شاکت اگر چه ارنا میشت تا دما براه است ممت چهار فرسخ مسافت است اما از پراهمه که در شش
فرسخ چپ شد که آنحضرت با هفتانیکه که رابرف سپار کرده بود بهر ای تانید آبی در کیشبان روز طی کرده نوب
و در خوق نیز بعد از پنج روز بکسب دلا پرسته اطراف دما با استکلم تربت رده جمعی را برای ضبط و جمع محمولات
در قلعه دما بوفجی را برای ضبط غنمه ذخیره و تا حش قرای حواله نیز تعیین نموده زمان دادند که لطفی بیک کشته
ناپوشتر بسپاه آذر با پیمان حرکت نموده شش ماه در دلا و همان راه در سر راه با خود رفتی سخته از راه قرار جلا
روان در جی معنی شود بعد از انجام این مهم روز جمعه ماه رجب از جانب از دما بکسب لای ظفر شاکت
چون محکوم قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر کسب و الاستر به بغداد نشود احمد بن شاکت با تقریب پیدا از سوی دیده بیک
جنگ بر آید معنی فیا از راه نایب می بلد با بعضی از سبب و حساب اهل راه در صین عبر از آب یال به باد خیار
آنحضرت در سبط صانگ تیر بسته او را کت شش راه از آب بیکر زانند شکر نینک بگری لا از عبور منع و تقدیر
بالا بر نمایه الهام ایزدی صبری ضایع از خطر سپه کرده از زرد آب بدون آفت و محافقت که در انبیه در منزل فرما نشد

خیام غزوتکلیک بد زود و منج برین پرسته هزار نفوار بنادان در شنبه دست برت سخته از فقه حاجت
سمت تعیین و خود فوجی را بر کشته بجانب الرکک لطفا رو هنگام طلوع صبح چپاول سمیت قلعه انداخته سر و زنده
و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مأموره تیر سمیت مأموره را تا خسته با سر و زنده و مال کثیر با بر جی امایون
ملحق گشتند و هزار خانوار از طایفه پسات که در پشت از سنی الرکک کسب کرده ششاد از او جانیده روانه
خوستان گشتند و از همان مکان هفت هزار نفوار شکر منصور را با حمله قلعه الرکک مأمور زنده لاری نفر
اشمارا بجانب دیش که به هفت ولاده از زره قرانیه مازم بغداد گشتند و در قرانیه لطفی بیکت
تبریز پیشتر از تواریف آذر با پیمان و هزار نفوار اگر در دلا و در راه جی غنوتان گشته چون راه
بیکت بود متفرق شد که لطفی بیکت جمعی برسم شقای از دیش که بکشته فرادان جلا دست از زرد
اروی ظفر کسب سیاهی فوجی از زرد تیر لادیده خبر رسانیدند و الفرضه فیروز جنگ با جمعی از یک تاران
شش فرسخ معلوم کردید که فاش نام بر کرده عسکر دیار بیکت که با هزار نفور در سباز جانب احمد پیش تواریف
فرای آن ناحیه برآمده دیران مانند رکک گشته که بزنج غنم تا زده تخت بکشتن فاش اشتیاق کرده جمع را
هم مانند سه پیش انداخته بار جی امایون آورده لرفان در سلک عزا ده کشتن نظام یا قدر روز دیگر
عبلا زور و در منزل با طحان سیر زده زسنجی بغداد ار جی امایون را در نیکو مأمور بیکت فرموده غزوتکلام
شب که افواج نجوم سمایه قطره زمان از جنب کلک کن آغاز عبور و خیل که از شرایع مدارات ملک عزم مردود
با فوجی از ایلان منصور توجه بهر زده گشته که خبر بهر زور از آنوقت متحققان در آستانه شب حامل جمع ایلان کرده
شباع و مولی مطلب کردید از آنجا سمیت بغداد چپاول انداخته در کینو سنی جمعی از فرادان رو تیر بمحرف
در آمدند و جمعی از عراب کنار جلا که در کار عبور بودند با سر و تنب در آمدند و چون بر حد تعیین پوست
که احمد باشد در کاه دل را از غیاث و تقوی توشش خاک زیر سخته قبیل در آری پرده است از آنجا بیست نیکو
فرار کاه ار جی امایون بود و عطف عنان فرمودند از لاد را القافات اینکه حر کفاری فاش و سخته فرادان
که بغداد در سیده برد احمد پیش حاکم کوی با جمعی از پشایان و رؤسای روتیه ده هزار نفور و از جوار غنم گذا
از جانب احمد پیش برای شجرا حال جنود ظهور نمود و تحقیق متور که که مسعود از راه رست بجانب نیکو عینت کرد

ارست دیگر بر لبه اقدم فرسی شمشیر بیک از آمد وقت یکدیگر را رفت نه گشته بود و بیج کف
ز نام غریب مستوره لطف و اندیش بد بجان شمرود دیده در آن فرزان گشته بر اثر آن روانه و عسکر رفته
نیز که در سیاهی روی کهان پری را در دست نیکم دیده بر اسب است بعد از گشته که در عرض راه فریقین و جگر بگر
گشته اولاد و کما مکار با سه هزار نفر از دیران نامدار گشته است از شمشیر بر اسب سوار بودند با ایشان در آرد گشته
شیری و بهر ضربت دیری ما از پای در آورده همه آنها کفر کردند تا چون جنگجویان نرم سازد در میان نبرد
دقت حاصل بودند راه که از پناهنده در طرفه العینی همگی ایشان عرض بیخ کنین دستیه فرم کند از فرج ظفوقین گشته و پیش
نیز سبزه افشاران پرست پس ریاست جهالت بیخ و فروری وارد منزل نیکم گشته که بزرگ برای لقب غلام نیک
توخت در روز دیگر در پای کوک کرده برای تعیین مکان نزد خنک خنک نظر برادر اطراف قلعه که در میان
سراغ سپاه را که در محاذات نزار اظهار در دفته معطر حضرت لایمین کاظمین علیهما السلام که در روز دوشنبه بغداد
اختیار نموده در غره شعبان منظم شد در دوران نرکت در شانزده آنکالان همه دوشس سپه در حصار گشته از وقایع امور که
در روز شنبه که در اولان رودتیه با محمد پیش صید شیر گلاران گشته بند جان نام داشت و کتیف عثمانی را از کرسی در
اندازه شش تا دینزه خراک جلا دست شمر که در آن وقت بود که از رفاه راه مر رفته جاده را از دست داده
شب در آن محاصران در آن لبر برد در نیکایه ترک بیخ بند صبح بر بریده خورشید را از در افش در آورده نند
خورد در کن قلعه بغداد دو دیدن آن چند نفر از عثمانی اهل بغداد را بردند و در سینه چون پای گزیدند
نیز دست کرده سر را در گشته نهان و در آن با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت ناری آمده با محمد
پنجم زبان دارم پس در اقله نرزد پیش بردند و شاره را به این پنج از جانب آنحضرت لایم پیام و رسالت نمود که
چند روز است که این ولایت جلالتکام خیل دیران ظفوقین است بیا برود آمده جنگ نماید با قلعه را بسیار و احمد
در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و زمان روی مالک ایران و در آن حالت صاحب اختیار حق عقده امورند
لیکن ما از حضرت قهری نه پس در قلعه ما خیمه نه جنگ کردن ما نور پس حسی از نیکوچیان همراه او کرده اورا کج
قلعه رسانید بعد از آنکه این مقدمه خود خدمت اقدس که دیده قانع کرده و بیا برادر عزیز خانی است که تبلیغ
پیام باغفار ظریف خسته فرجام برده و صورت و احوال را بیان فرموده نزد پیش از ستادند و در چهارم شهر شعبان

محمد و کنگان شان برای نظام مرست نظام و تمام یافت رسمی از خواهر جهان محافظت امام عظیم و حنیفه بیعت
گشته که اهدای از عوام خلافت اخراجی کنند و چون قلعه کبان در حین آن نواحی را پیش از وقت قبضه کرده از
تواریش که حاکم سپاه فرزند یاقاب از عوام از قلاب رسد همین راه قد عمل شمل را که نمایند و بنا بر آنکه گشته
و جلد را تمام رفته در آنظرف و صلح و ضبط کرده بودند بعد از آنکه بسیار جنگ گشته در میان و لا بهایان گشته
صحبی از ناخنه را سروران کرده با نظرف آب و ستادند که شاید سنگی در آنست سخته زنده شد فوجی از قتل کبان
بها فزینان پرور گشته هبل نوراً مقولاً بقیه بر گشته باشد خرد را ب حل بجای گشیدند چون احمد پیش از آنکه
و در مصطفی پیش از آنکه عرفاً آب جلد را در میان حایل و بند با فوجی از روتیه از دست گشته بخدا آورده در محاذات
از روی معنادر آنظرف آب نظر پس بر چهل بنا کرده با فوجی نه در سباب کار زار نصب لای قرار کرده بودند
مکزن قاطره که سر آن بود که شایان ترا بخبر در بایند آب ایسان بندی شغفه ز نایاب چون بر روی آب
نید یافت که آب و شتر در بالای آن میگذاشت سانه دیگر آنکه در خلال این احوال شغفه برسم سفارت از جانب
احمد پیش حاکم نیر در دربار عظمت مدار گشته تعلیم او و حکم محکم حضرت ظل آلهی فرمان بران چاکر است ز کلمات
آن نهمه نتهای سطر عظیم و جبههای بزرگ و ضخیم بطول سه چهار زرع قطع و محل شتران که کوه کوهان در محل معلوم
که در وقت زینتی بغداد واقع است حاضر کرده خدیو شریا جناب بعد از نقل سباب نظام شام با هزاره
هزار نفوس سپاه خزن شام روانه انگلیم و هر یک از سروران آنحضرت چه پادشاهین از کشته صبح و در حلال نهر و در
ده زینتی بغداد گشته آلات جنگ را ایسان های محکم و گناهای قوی بکند بیکر پرسته و خلیهای بزرگ را بر باد
کرده بر آن جبههای بسته حیر بر روی آب کشیده و طرفت آنرا بقایه عمر بزرگ محکم کرده خدیو در یاد با
هزار بار با نصد نفوز آب عبور کرده آنکاهی که غره ماه صیاد در کشیدن شیخ طلال بر نظر شاقان عیند اقبال بر
استقلال میکرد چون آنحضرت از سپاه و انزال جنود را از عالم غیب شمرده باشند مقید کمی بسیاری شکر
گشته با همان فرج قلبان بنام داده کرده و تورا گشته بقیه شکر هر قدر که سیر شود از این طاعت گشته
مستغفب بکسب فرود از غرملی شزند تا کله روز دیگر هزاره و با نصد نفوز هم زمت عبور باشند که بل سر رشته طاعت در
بای آن کردن فرزان از دست داده کجبت فرج ثانی هم مستغفب بکسب اقدس در آن گشته تا حضرت ظل آلهی

تا صبح یغبار کردند که شاید غفلتاً بر وقت پاشان رود که در مقابل روی همایون و خطبه مقدسه را مین همایون
لکاپین علیها سلام بای اقامت نشوده رند بر سبب شستی لبها در عروج و شکست که راه نکلام طلوع فجر بخا
نیکو پیشتر سخی بغداد رسیده فرادلان طرفین در چار یکدیگر کشند و نواز فرادلان رود نیه از دم شیخ دران
زنده بدر رفته خیر بر آن سیل همان اثر لب تاب بر و تیر رسانند و در نیه الغور نیه در عروق در رگینه سر اسیمه بجانب
بغداد شت فرایزان کردید بد چون در لغزوت المینا ریغاید بود آنحضرت آنروز در آن مکان توفیق شام
از آنجا که بغداد در صبح که روز سه شنبه در شمس در رمضان المبارک بود و چون سجده رسیدند هر چند که آن مکان شکر
شبه دوزخ بسیار بود لیکن در هنگامیکه نایند آبی بار و بارودی اقبال پدید آمد و در کجا ریشد هر سبب و بلندی در
همت تمام نور کسب و هموار است حضرت نقل لای آن فرج اندک ناله برداشته شیخ جهان با فرد ز خدیو فرزند بود
بعثت فرستم در ده رایت نبات و در آنرا از آنجا که در سیاهی شکر نرفت اثر نوره و غلبت
دکترت فرد دستگیر شده حصار قلعه را غایت داشتند و سیاهی از آنجا که در آن روز و سیاه و نیه و نیکو جری را
با تو جانانه و استعداد کم کرده که از حد پیش در اعوذ و مصطفی پیش بقا بگذشت و آنطایفه فوج فرج از اطراف شرا
منه مصاف لهولت زهر شکاف طرح جنگ افکنده سخت اگر او را چاره را مانور کشند که دست بشیر بر قلب
انگوه تازند و در آن خاک بر خاک که از کثرت چاه در سوخ حکم خانه ز نبرد داشت به پیش سنان کتبت
شهر زنده کار در کام ایشان تلخ سازند پیا دکان رود نیه باشد را بر نعلت سوار کرده در کینکا نظر برودند
دقتاً شبیک تفکالتشین دم در بران شیر و شش مانند شیر از شش رگم کردند پس تره گانه که کلان را مقابله
ایشان مانور شده آنها نیز همین سزال روی برافنده و چنین دستگیر استیمه و لاسر کسب جلا داشت
تخته تا بلهتاب زایر تفکالت نیانورده با کشنده سرای دلاوران افغان که در جای خود شیر با بیداری
بش گرفت بر زنده مرد فخر که رویان با ایشان محله در می کشند نیه راه رفت بر ملا با جلگه سهام قفاخته
زبان سنان در مان تفکالت جرابشان سید اند چون افواج رود تیرا کثرت پیا و کثرت و عدت ایشان از فخر
زیاده و تر جانانه و استعدادشان آمده بود سبب و نظرف بسیار کم و همه سوره و چند روز بود که در سخی و تردد است
ز سا بودند آنحضرت در مقام دلداری آنها بر آمده ایشانرا بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم رای دلاوران

چون که اگر از دشمن روی بر تانند مانند جلد عدوی خود بخوار در رفت اما چون معاطه کم بسیار کمتر یافت
می پذیرد و در عجز آنحضرت شکوف بر تنش نشوده غازیان به آنزگشته نزدیک بود که با صابنه عین الکمال ارفا کردند
خدیو که جو صده را از نیا فخره دل در بر مانند ماهی در شب که اضطراب افشاده خطه بجهت در صحن خضوع جبهه ساری نیاز و
طالبان را از خدای کما رسا بودند که در ضلال انحال کرد و سیاهی فرج ثانی که از نایب گذشته می آمدند از چند
سپاه عیان گشته سر بر چشم ظفر و غبار دیدیم خشم خیزه سر کردید پس خدیو مهر از یک ز جهان چهار پیشتر خسته
و الغور ایشان بر گرفته مانند مغنه برق و غنچه مر مر از نیکیت و دست افغان نیز از نیت که بجانب قلعه بغداد شتم
گشته شیخ یکانه تا بای قلعه فرستاده که در پیخیز از نیت مجاز از ایشان با شش سستی سف و سنان آنکون از
نیت باد پیا ان کجا ک هلاک افشاده تر جانانه و زانانه ایشان تا نکه بغداد و در حیرت بر آمده نکلام شام
باینظور و بلوغ مرام مجازات از روی ظفر و جام که سنگر و نیه بود باز گشته منصب اعلام نفرت استم
فرموده در روز و نظایفه را غنچه چون معصوم در خدمت شایان در حقیقت شت این شیخ نمایان شد
رو بده بره یاب جیره و حسان و مشرول غایات پکران گشته و چند نواز از چاره لودر کجانی که روی
از دشمن بر تافته و دند غرض شیخ یک گشته سر از دکان ایشانرا طبع سنان زبان زخمهای کاری بردن جا
زنده و خوبی البصیر تر از ای و صله و کف از نیت در بلای معایس کنه اولات التجه و شش و صله در ما چه
تعبین نموده ایگ انحال را کجمله نفرت در آرد زنده همان قلعه بغداد در تصرف احمد پیش با تو مانند که از آنجا
در حال حاضر که بسته هر روز تر لال در سراسر ضابط پیش و فخره کین می افکنند پس حکم همایون صادر
شد که سبب بل چرب لاکه از نروان از روی آب با نکلان آورده در محاذی رود نیه مقدسه کلا طین
علیها سلام همان طریق که مذکور شد از نروان که افواج ظفر قرین با نظرف آب آمد و شت
کرد پس از سیران تیر کج کرده در نزد یک امام اعظم قبه ایشان و تمکین از سایه کسرت زنی سپهر برین حاشند
در جانب حله در ماهیه کشتهای بسیار فرام آورده حیرتین تر سبب دادند و نیز هماری عزم زین قلعه و حکم
در جانب خدیو که بغداد در طرف سفار و قله جات دیگر از جانب جنوب سمت شرق و جنوبی حصون استوار
در کنار و صله صورت تمام یافته به یک از قله جات خوبی مانور شدند و در سمت شمال قلعه در کنار حله

قلعه سحره جمعی را بمناظره آنجا گماشته و کشتهای فلک رحمت علیحدت ترتیب داده و نقلی آن قدر اندر برآنها را کرده
در میان منظره آنجا چشمه که به جهت راه مسدود بوده قلعه کیان از روی آب نمانست لجه و غیره تردد نشاندند و در آن
ادان شیخ عبدالعالی شیخ شیخ بنی لام که صاحب حیثیت زیاده و همیشه تابع بغداد بود و در درگاه سعادت کشته گشت
که با دراز حربه مسلک حیثیت را انقاد داده و تره شیخ لجه بنو نند از صادرات امر آنکه غنی خان حاکم جهرم را بر
پشت ناپ فارس آغاز مخالفت کرده و از در خرد رای در آمده نیز را باقر کلانتر نیز جمعی از اعراب قلعه عرض که گز
شیخ احمد مدینه بود جمع و بر سر دلا حاکم لاری کینه در مقول و غارت کرده بر اسب است نزد شیخ احمد مدینه گشت
لند از حکام و سرکردگان حربه و کرمان با شاق امیر خان پکت پنهان آن و صفد مانور گشته هر روز از این علوم از
دزد و قباغ اده و نین مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج بعد از آنکه عسکر کینه حزه دی از جوشن و شکر
سوی با نظر رعد در برق و معارضه با و از خراسان زمین شرق نموده با قضای تقاضای فرمان جلود کشتن را
په بار در برکن در زنگان فرزند جنگ چینه تا تبرک زنی عاری از جوشن ترک رخنه سپه داران بخت چرخ چهارم
در سیم شهر شمال سال هزار و صد و چهل و پنج هجری بهزم تجدید اوضاع جهان بر منزل محل تحویل لکه عزوشتان و
ساز و برک قوای رهبری نموده کردن فرازان کاستار از غیرت موی چون خا برت است شده و خون
در عروق پسرده لاد و شقایق بجز شش آمده نمره داران حشمت رقص کینه جوید باغ نشانه برخواستند بی قیام رعد
آواز فریاد ریاضین در صحت دشت و کلزار صفها برآرستند پلان نیلوز فروردین بشک بهزم آغاز محاربه نموده و در میان
تیر خور مار را اسس در در خراب نیکی بیا ن فتنه انگیز برف و بیخ را از ظهر طلوع اوردی کشته نه راه آگشته راه عدم
په درند جوشن نوزدی بعد فرزند در خارج قلعه نند و ترتیب یافته زرمای کامل عیار در حشال ترا از خراسان
در طبعهای سیمین صاندا از طبایع آسمان بر اهل نریم ایشان در دشت هزار دست مهر شکست اشوه دا نواب جوشن شسته
سرا ن لشکر عظمای عسکر عیانت گشته در آن دقات از شدت محاصره کا قلعه کیان محصور نظر را انجا بنده
نوعی شش غلابا لاف که هر روز جمعی از فرط استیک از بالای صهار و بر برج خود را بریزند چشمه و در محصور
می گشتند از جانب جنوب لا در وقت قاندر سیر ششم برآید که ناکون کشته مطلق العنان در از حوی هایلون بر سر
دراغ حرم کرامت رضی و قدر در و محمد لای که صدای بغداد از جانب محمد پست برسم سیمان دلد در در با

شال و در با سپردن قلعه نند تا فرما صغر تمدد و استمال کردن و انقضای هر روزه از رعد رفت سوار ابراب گفتند در
میان احمد پست دامای حشمت ابد مدت دلا مشیح بود دست نموده دیگر نیکو تر بال پست ی صدر عظیم است که وزیر اعظم
و بر عسکر منسوب بود با صد هموز نفر از سپاه کینه حزه روم وارد کرد و کت و کس و اسب و اسب تبدیل بخبر نقلیه
رسا نند احمد پست و دنیای عهد گشت و در قلعه دار می گشت که بد بعد از ورود عسکر نریم بر سر حشمت
نقل آلی از زده هزار نفر از جنود قاهره را بر کرده که ایران کارا که بمجا صوره می نطقت بر جرح و قلعه جانان که در آن
قلعه ترتیب داده بودند ما مور حشمت کینه صائبه را مغرب طرا کرده اند که بر قلعه کیان معلوم نکردید لفظه از آن
بهر سببان و در زهر بر تو خورشید تابان کم گشته یا نه پس افروغ مغرب بر زده را فوج فرج و کرده کرده بعد از حرکت
ریات از دما پیکر معانت و متوال یکدیگر فراوان و مقتدای شکر سخته روانه نمودند در شش ششم ماه صفر
باقیه افروغ بجا امواج از خارج بغداد برسم ایغا حرکت کرده روز دیگر حواله صلح بقدرتهای پیشین ملحق و در آن طرف
نیز لکه بر عسکر در کن رد جل نمودار گشته چون رود تیار از کت همه جانان در حصار مع خود سخته می آمدند همین
که آن هجره خضر در ریای آسپار قرین یکدیگر گشتند در همان مکان که موضع شکسته نامهور دست غریبه آن عمر
دختر خضار بود و طبخ حیات قرار در طرف دیگر امور جل نظر سیر فرموده قلعه انهن و حصار آتشین از عاده است
و با بلج در اطراف منظر سیم بنا نهاده قریب آنها را از نجرهای کران سبکد یکدیگر بند داده و مقام اقامت و استوار
و نقلی آن که نند پیش ستاران بمقابله پرداخته و چون لشکر جهاد است از انهمه مانده ستاره سحر سپرد و خورشید نور
بهرین که ترک تیره گذار هم سپاهت می نطقت از زمینیت دهد یک حملات از ایشان کشته شسته سفید و سنان
برن فرم هستی صبی زایش از اسوه نموده بدون آنکه به پناه لای عسکر گزینند از همان جوبگاه بجای آب که گشت خفته
دیوان به شاره در لاما مانند فوج بجزم با مداد چرخیاں انجام که که قلب رود سیمب انداز از هجوم کشته انظار غمان
پایداری از دست داده بنظر سیر خود کهن جستار اطراف آن شروع با فرود صحن نایزه نوب فلک به پیشتر می
آتش نشان آغاز جنگ کردند خانه حشمت نهادند و در کریم بود آنکه سیکر حضرت نقل بقطر تریانه انظار بقویان
مست لب نقلی آن پیاده لای زده طرف ما مور بر سرش حشمت خود با فوجی از نقلی آن جلاک و انظار فتنه بانک
بر آن حشمت آتشین محله در کشته چند نفر از زده خیره مرر انارک و مغرب سیم ششم برن از در هم شکافه

دین زبانه و بعضی از آنجا که در آن وقت کرده است دیگر متوجه نظر سبب آن گشته مقصود آنکه در کار ذکر کار است آن نفع
رسند ریات عقاب بجز آنکه قول بزرگ در سایه جناح آن استوار داشت بلند پروازی سرگردان صدمات
کستر برای غلبه بر زمین بعد کا. اکتی بال و پر کشود بدون آنقدر زور از آنکان متوجه شود سر راه و پیاده
با یکدیگر آمیخت هر گسختنای خود را بپوشاید سستی بر آنکس لطفه زمان خوب داد آن طس و ضرب از چنگ
ادعای شک استوار داشت ادیافت چون موضع جنگ در دست نترس و محکوم و تیر از جانب داشت اتفاقاً شاه
آب و جد و تصرف دو تیر در رسم شدت تیر بود از کثیر شک شد با هر دو سر است که ما و از یکجا سبب
قلب بر عرش کندی نایز کین را اشتغال داد که حوت در زمانه فلک بریان و عین التور برشته کاهی شیران
مشته دعا را یان سبت **نظم** زخوشید که درون شورش همه که بود آب آن حشبه اش همه جان آفتاب شش از رخ
که نامش زبان در دمان سوختی چو مرغی شدی در هوا صلبه که ز تاب خورش بر حنی بال پر دل خاره کاب
از لطف و تاب بود بر که را چینه آب بود سندر که از آتش فروختی اگر سوی آب آمدی سرختی - **الفقه خدیو**
پهال در حینی که فوج پیادگان در نظر سبب شغال کیز در بار بر در نظر از پیادگان آری تیر در زیر دست دبی
اشب ازین ستم آنقدرت در راه چرخ سفله نواز را شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تندی نژاد آنروز در زیر پای
آنقدرت دارا درایت سکندری بافت سپ جابجا کرده بستیکری تانید کرد کار عانداری را فیض اقبال سوارو
مزد جا زرا گشته چون شوق طلعت آتش بر باره کستر که در میان جهان شکر تانیه خورشید انور در برابر رخ خورش
ظاهر بود مشهور دیده او تیر گشته دیدند که خدیو بود بر مانند سندر از آتش و شروری بر نی تابند که تیر گشته
از اطراف آنقدرت تفک خایه کرد تا محافظ آبی سپرداری و غایب حضرت مابری نگاهداری نژده گزندی
بذات مقدس رسید خدیو همایون فرزند کاییکه غنیه غرض ساد با نه فرایم باد پای بجز نورد در لجه آتش و در
نبرد شد در لجه نواز سواران رومی را نبرک سنان جاستان بجان ملک انگند بکنفر انجیره زنده که در
و مرکب هر چه بعد نه غریب آنقدرت بر غنیه ابرش بر پیش نبر گشته کرده بر مرکب دیو بجز شش حوزو
چو باره بر در آمد جنبیت گن از جانب خاص پیش آورده آنقدرت باز قدم بر حلقه حشیم رکاب که نشسته بر
گشته چون بر عرش التاب افکس جگر شنج و شب و قلب سپاه از فرط استقامت در تب و تاب بود غلظت

ابراهن خردم آنقدرت تیر علامه گشته دلبر از آن گمان آن شد که کمر و کشتی تا جبار بر از خم کاری و کلان کشتی
در کلشن و رنگ جهان موسم خاری رسیده زمام اختیار زدست دادند سنجی آن رخل بجز سنجی آن رخ
منظر از ضبط و نظم شکر عاقر شده دست باز داشتند ضحیر کروی توان با چار زده هده ایخی ل خنک کنان
عطف عنک کرده کسند ستاندند که از روی همایون و اما لای قلم جاست ناظر است کج کرده بر کب همایون
محقق کردند و خرد بجان بهر روز تیر فرمودند در آن سو که جمعی از دلیران از پله پله دریا کرده خود را
بال دریا می آتش زده جو عروشن داده فنا گشته در برخی دیگر از پله تا به دمان خنک در زمان گفته لب
در باره اول گشته دست از آب روان زنده گشته همه به تیر هزار نفر از سواران شکو پیادگان نقلی و عملی و تکیه
عولیه تفک گشته در تکیه متوقف او تیر در آمد بکنفر زرد تیر که کینه آنچرا بجهاد برده بود جمعی از قلمه کیان پرود
آمد جسر و جدار قطع و جمعی که در جانب غلبه و جد و قلم جاست آنست گشته را بجزر استبه دیده جنبیت
در زره طرد و حکم با عاقت طایفه بنی لام و بلدی شنج دارد و خراعی خود را با هم می نیت سببند عسکر عبدالزین
واقعه و لود بغداد و در سر روز گشت کرده را میت غنیت بجان کرا که از حش و مرکب همایون بعد از ورود
بند لپین ابراب شاوره و کفک بر روی سران و سرادگان گشته سرورند که این شکست امری بود مقصود در پرده خست
بر از آتش تقدیر بنی توان بچید و از حکم قضایان رنجید چنانکه باقی گفته **نظم** از آنکه حش حلت قران بجز همایون
تا گران که سگ حاکم نیشد بدت ز نیر زشت از لهر چست نیک سرادگان در آن سپاه با لقا امانت
با عقیده صاف و خلوص خلا از زب بچیدت آنقدرت عوض کردند **نظم** ز آن ساینه بزرگین از ضای که در درون
سایه نزل های اشارت از ترکیب گذاری زمانه اشارت ز تو جان سپاری زمانه نذاریم و اندیشه از کار زرتن ما و تقدیر
برورد که **سبب آنقدرت** با اضلاع کیشان باین عزم فاتحه خواننده آنچه از خیمه و حجاب در سباب و بانچه ما یحتاج که در آن
مغز عرقه تلف شده بود بر لایات حواد گشته فر زمین نموده در باب همایون آنها با اطراف مالک بقلم آمده
استان و فیما در این شان و همدان حکام صاحب اندیشه و اسامی و خلاص مینه تعیین کرده ایالت که یکدیگر بر لای
بلوچ که تا آن زمان برین استمال داشت معلوم و نترسند و نترسند که با اتفاق امیر خان فرخنده
فارس روان گشته تا مدت هم ماه بگذرد و ضاع سپاه خود کرده بر کب و الا ملحق کردند و نیز امیر همایون بنفاد بپست

که چرخان بجز یک ابر است بشهر از کس ابر است برده بصیانت حدود و قسما بر دراز و در طماست فنیان جلا بر دراز
شد با حکام فراه و قاین و سیستان و تون و غیر آن بشهر از انوارش که فریزی اثر که تابع امر و فرمان او باشند در
مقرر و مصلحت حاضر باشند و همچنین جمعی از جوانان غیرت فرسان و فرسان که تربیت یافته رکاب و اولاد را آموز
خدمت ضد یوثر یا جناب بشهر میند و در ای سوخته جانب آوری بودند باستعمال در در در هر ای نفرت اتمال
و از سنجین معازم همدان و در دست و در مامه نمود در آن خطه نرسد چنان کشته و چون سابقا برای کوه چای
این صیقل نشا را روی و تدارک ایشان صد هزار تومان در نقد در نزد مصلحتان موجود بود و بسبب اینکه کار در دست
عراق ارفاق افاده نموده در عراق از ایلات و حشام متفقای مقام و وقت و هنگام نبود که در چاییدن کفای
تبعیق انداخته از هر اعباده صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفردسته بسته و جود کوه
یکصد و هشتاد و نه ابر است که کشته و در امان آمان شکران از نقد غایبات با مال و هر یک را که است
زمانه اتفاقا شده بود بسبب زمانه عطا و همچنین اشرار و سر و خیمه و چادر و شیر و سپر و جوشن و مغفود با در ایلات
و اسباب سفوحی نغز و بیخ و اب و غیر نیات دیگر بردن فرمان و هدست و زر از ممالک محمود و روز
بروز بر رسیدن فایمین آنکه در جلا در دست بر در نقد دست الفام یافته در عرض نغز روز جمع امور که نوزاد علی
نفرت ریایات نفرت ز جام بود صورت انجام یافته شکر فرود از اذواج حقیقت کس در مجا و متور مترا که یک
مانند ابر بهار بهاری و سیلاب کس را که به بجز ذخایر سپند او در در هر ای نفرت پر در و در داخل معکر نکند
کشته و توجیح انقیال انیکه در ایام توخت مرکب و اولاد در همدان بوقوع بهت است که تیمور پاشا بعد از آن
و اخته بغداد از جانب بر عسکر با فوجی از اکراد و جز در و تیه غلام تریز کشته دست فراه و در سن جلا در دست
دان تبریز میان با قشون مانور و بخش شنیدن آواز و حرکت تیمور در همدان کله شمشیر تبریز در آمده آغاز کرد
آزاد هر چند لطف یک ناپ تبریز به امانت در آمده بر مسیخه متقابل شمشیر او اظهار نافرمانی و به سکا کرد
لطف یک آنروز تا شام با سعدوی از فراه به دلازمان خورشید که همراه داشت در شهر نبرد حیرت بر سر کرده
صیانت قله با آن جمع قلیل در خرامکان خرد نیافت ناچار با اتباع خود بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق
مقدم که در آن زمان از جانب حضرت ظل آبی حاکم آن مملکت بود در بر روی لطف یک سیه راه به کجی

کرد

کند و ناچار لطف یک معازم نغز کشته حقیقت حال را بعضی از ابر ساند بس از مرکب و اولاد بجهت آنکه منفره بجا
حدود در المیزان مانور و کتایشان قتل عم انجام که در ای بر در مجرب و کتایشان خانه و سرداری در المیزان و ایلات تبریز
سرا فرزند با جمعی از سپاه فرسان برست روانه کیلان و سپاری از طرازمان آذربایجان را که به همین هنگام است
کشته از عسکر لطف یک فراری و در روز دایای خلیج از المیزان فراری شده بودند بجهت امر و اولاد است آورد
در ایلات این مجاری شیخ سیات بر ایشان جاری شده جمعی هم در اطراف ایلات در دست کشته نادر کشته
کشته و غیر طایفه کجایی که از استان خود زاده پیشین بخند توری بودند از اجتماع و توجیه بغداد و کربلا قبول
بر آورده یکبار ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون پرسته پشته است و اولاد آن بود که بعد از فرار از حیات
ست روم باز حضرت شاه طهماسب با جاسر بر سلطنت سخته معفا و آن لرضی و اوست باز میند بر در کتیه
و رضای اقایم دیگر بال کث سازند در ایام توخت که کتیه و بغداد و کار با صورت نومی و کسوت تکمیل ظاهری پیش
ملا علی ابر بلا باشد و بر زرگان و خلفای آوردن حضرت شاهی روانه از رضی قدس سخته مانورین نیز در عهد هم مان
صغر آنحضرت را از منتهی قدس حرکت داده و در عرض ملام بودند که سخته بغداد حادث و تعویق مطلب را ایست
چون سلطنت او در چنین وقتی که غم اهل این حضرت ظل آبی مقهور با تمام دکن خواهی بود از مصلحت ضرورت
بعضی امور منبذ و زمان و اولاد و صدور یافت که مانورین از زده و امان در مرکب پناه صاحب وارد و مانورین و همدان
را برده سلطنت نیز پناه عیس که در آن او ان سخته در سر بنام و بود از قزوین حرکت کرده روانه مانورین کشته
خطه حشمت نشان را متور که عزتشان سازند و طماست فنیان جلا بر را یکجاست اصفهان سر بلند در مام همدان عراق بقیه
او توفیق جمعی از سپاه نفرت پناه را بنا بهت او مانور و منور سخته امر و اولاد صادر شد که در هزار نفر از ایلات و حش
ملک در ملک نظام داده در ممالک عراق که در ممالک محمود است جهتا دستفرد بوده از هر طرف گرفته جبه
بر کشته کردن فرزندان با محبت خود به پناه بردند و جمعی هم کجی و سلطان غیر تعیین و مقورش که پیکش رضی سر دراز
لطف یک با حکام حشام و غیره ایلات هر یک از حدود و ایلات خود خبر در آورده در نظام ضرورت با عا
یکدیگر قیام نمایند در میان ایلات نوری تر تبه شایان به نوم تمام و قضایای آن ایام در خنده فرغند از اجتماع سپاه
و نظام دستاق امور در دست دهم شهر بیخ ان که همدان تا نیند سجانه با نرکت اسکندری و در سیما به شوق ملاقات

عنان پشای هر عسکر از عید اهدان رایت افزای کینه جریه و ملک ستاندند در روز و دو کلمات نام
نهان رایت بیان خبر رسید که فلا و پشای و لاروند و مشرب پشای و هم پشای و چند نفر از پشایان معتز دست از نفر
از عسکر و هم رسپا آنروز و برم از جانب عسکر که در قلعه اگر کوفه داشت در کنار آسب دایه داشت فرسخی زمان
در مسکنه که بچشم اشتهار در رد نصب خیم اقامت کرده بنظر نند که اگر موکب و لایکجا تب نیز بهفت کند آن
بجانب کلمات نام رایت جهلادت افزایند و چنانچه مترجم که کوفه بغداد شد و بمقابله پرورزند صدیو فریدون فریدون
بجزر استماع آنچیزند و بخروج را که داشته با فوجی از یلان زمین در بهادران غفر قرین الطیغار و هشت تیرل یاد در شبانه
روز و سوطای جنول با در شارب حشمت هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بشنوم با نظایفه تیره سزند با بر عدت
شکر است که معبر افواج که کواکب و حشر از جاده مدارات فلک زود تر و ماهیچه لای روز گیتی فرود پیش از غروب
که که فرود صوره که عطف ظهیر و بر فرکت آن تیر جهان افروز سپهر استند همه مانند ظفر پیش شکر است
اثر بود بر انجای رای قیاب پیوند بر فر از تیره بلند صحر در آن نزدیکی واقع شد با بود صفا و بدینا کحقیق ملا حفظ
فرموده آن دریای شکر را که در کنار آب و یاب بر بروج سپهر نیکن مرصع یزد و در لطمه شرب خطاب خیم فرغ
قیاب را جاب انکوشا بجز افتاد بید داشت که آن کرده از چنان غبار که در که بر چرخ تیز کرد میرسد است
محل ختم کرده از غلبه مطراب دست از عنان و بالز کمان بستند حشر را به برشت نوسن که ز آمده بودند در آن
خون آسمان به شاره و الا جلوز با نظایفه اب انداخته تیغ و شمشیر از آفتاب سرد زنده بسیار و در حشره پشای است
آوردند و صبح احوال و انتقال و خیم و سباب نظایفه جای بجهت خطاب آمده دلیران که شبانه روز با سبب فوجی در خط
پهای وادی طلب بفسد خرسای وادی تعب بودند ملک نظر و همار شده همایش کزین خیم رحمت و ساریه
نشین شد در دران استراحت کردیدند و بعد از ورود در ها ملک ان خیر عبرت ساخرای طغیان محمد خان بلوچ و رحمت
اود در عنان راه بعضی اقدس سید توضیح انتقال آنکه محمد خان فروردین بخیرگی در مخمر صادرات احوال افغانه مجاز شارت
با اتفاق محمد غنچه یاز شد اما بر آمده بعد از آنکه زبست سلطنت ستار بنظر سید از جانب و سفارت دوم
ماندگشته تا بر گشتن او از آن مرز و بر کج شرف نیز گشته بود محمد خان چون دست خود را از دولت افتاد
کسی با داشت لایه و در دهان و از آنجا با نامه و جدا با که برای شرف آورده بودند مقدم امید واری پان درگاه

آسمان جبهه شتافت خدیو فرزند من که در عرصه غرور است نادره اش مهر سب از پشایان شب و فرزند است و ملک است
با دوزخ عاقر لوزی در آمده با یالت که یکدیگر به عزتیا نشاندند بعد از معاودت موکب و لایکجا تب همان آن روی
که در میان عیان دولت شای باظهار هر فرزند نام کار بیع سیه آب بیکر کجتهای خود را اظهار سخته در جنگ
ایردان و همداستان شاکت قریشیه و صدح حسابات شد در صحن در و دو کوفه و لایکجا تب که حقیقت حال
بعضی ها بون رسیدار چه خیر عیش چند روزی انول یا داشت لیکن باز در روز حرکت موکب جهانک از از صحن
تیر جهاش با لطف خردانه که در در تیره بر در لبان خورشید علم و فرغ بخش حال نیک بود عالم است در باره بد
شبتان روز تیره پیش گشته ادرا حاکم که یکدیگر به دژ شتر و در بدل است بعد از واقعه بغداد که ابر خان یک نفر خط
نایب فارس محمد خان با توشن که یکدیگر به فارس مانور بر کجا بستند برای اینکه آن ولایت از در دست شخص خا
نباشد از اهدان احمد سلطان مروی را الفارس و قاسم یک نفر در آن که بر تیره سرداری سرافرازی داشت که یکدیگر به
در دانه سخته در صحنی که محمد خان با بر خان یک نفر فارس بر نیجه بگشته بخی اربان بر حال محمد خان و ظاهر
اندیشه خازیر دم عیش گشته باشد جویان فارس و شتر و بلوچ و هزار را که مقصود و روگردان و بهای همایان
فارس روان و ابر خان یک نفر قزاق و فرسان که همراه او بودند عازم در کجا بعب گشته اند که در چنین
وقتی که انجام یاری و زمان ضد تکاری بود و در آن حرکت فلک آنکرا اهل تیر و آذر با کمان در خطه قلعه تیر
و ظهیر این نام حریت آیز از فارس در موافقت محمد خان با لیت که در عزم قوی ساس مرث دهن و تصور در
خل و فتر کرد اما چون وقوع اینگونه حوادث در شکار دل در با عزمه اش حکم جنبش خا و حشر در برابر لجه نرف
و لطات کیه شتاد حجب بر شرف دلا و مطلقا دهنی در عزم و نزل در خاطر آنحضرت راه یا فتره ملک
علاقه با اتمت اسخ و نیت ثابت بعد از پیروز که در با عزون بر موکب هایدن ملحق شد بقصد مقابله هر کس که
کرده در پانزدهم جمادی الاول و وارد حوالایلیان سر فرسخی که کک کرده روز دیگر که سلطان خادری مانچره
براج عیوق فرزند تنجای لغای عسکر به شکر جهان و جهان شکر در حوالا محل بر سوم بعد از آن که در حوالا دست
قلعه که کک واقع است تیره چند فرسخ و شرکت فر کرده عسکر فروری مال یاسین روز قالیخ فرج کرده کرده نظم
خطه دلا دران و دونه زرم کستان و بدین کس رسیدن و غریب نامی زمین بدزد و فرج برین رسید که در اوابی

ساخت نظیر و فرشته و فرم شهسود و بید در باب ندم کردید که آسمان با هزاران چشم نظاره آن وزبان دست و دست
در عالم انصاف نبوده کاری آن است بلند آفرین جهان گشت **بیت** سلمان بدینگونه شکرنداشت چنین است
سکندر داشت کسیر هم در ترف و آیین ندید چنین جابه و منزل فریدون ندید عثمان پسر عسکر که بعد از
معاودت از بغداد انوع و تخار و سبابت منبوه در قلعه کرک و مضاجر قلعه مکر صورت است که فخر شایسته
قرار در نوع لوی اقتدار و اطراف راهی خود را بکفر خندق ستود کرده بود صحت کار را در تار و پود دیده از انصاف
پهلوتی کرده تن بستر ناتوان نهاد جمعی از سران شکر و تیر و ناله ادا بخت بقلعه رو بجنگ آورده است
دلاوری یارینند از نظیر تیر در آن فرود جنگ رو بین جنگ بصلت شیر جرات جنگ بدون تامل و در
میر که اینک جبارت شیع در ستان در اندیش تو بقتل شکر فرود نایره جنگ شدند جمعی از نظر انبوه را رسانند
کوی در فرم جوگان فرایم بر کبان غلطان و فوجی دیگر سر خود بر گرفته از همان راه است از زنده اودم شکیان گشته
بقیه در قلعه کفج حبسند در ایات منصور تا عصر شک در دستک جنگ قامت اقامت از دست به پنج
کوهر نگاران کرده را سپدان کین بشارت میکردند چون از غری از عسکر نظر رسید در همان مکان نمانند
تراز نیز در بند از شیر منون آن همه است و کل کیم بجانب عسکر بک تخریب آورده صوب کتوف از اقدار آن
زستاند مشعربانیکه شوق ملاقات آنجانب راه هر دو راهی کرده ایم اگر از مردی نشان در دیدم بجز که زرم
قدم بچرخش نان و نمک اوجاق عثمان را بر خود حلال سازید پس با نظر جاب زمانا در ننگ کرد از آنجا
که وقت مانند دل عدالت بود عطف عنان مستغوثان فرموده هر روز دیگر همین سوال هر روز بر
قلعه رفت چون کیت غم تو بال پش را در مضمار بر کرد از ننگ و نیکه مقید بانجام کار او گشته است خیر قلعه بود
که در روزی که کرک بر فرزند کرده بلند باس و مقام جیت کرد و به دیس و سنجون بدخیز و غلته بقیه بود در
هت سپهر محاسن حله از راه آق در بند متوجه گشته که شاه اینمخ محزون سلسله جودت بر عسکر گشته
در مقام در آید در روز دیگر بر کب جهانک لاسایه و هموار ننگ ان افکد قلعه مذکور بچند نفر در آورده جمعی
اگر با بیلتا که از محال عبده به نظر است چهار از هم سیلاب شکر از کله سوارات جزو قاهره پناه بان قلعه
استوار برده بودند معروف شیخ آبرو سپاری از ذکر و زانان بقید اسرار فاکر گشته غایم موفور است

سپاه منفر که با صفی جهان برابر و انتقال چون محضره بغداد سپهنا حاضر قوی بنا بود و فرامین مطاعه
عزیزا یافت که ایرخان پیک بقون خوسان و شکریه که آن که در طاق و طای که انشان مظهر زمان
بودند آه در کنار آب و دیال در جنبه که در اسکا در روی فولاد پش بود در صل قاست اندر احضه بروج ستم
انگلان سخته حکام در دوران و کلمات مان غیر با صیبت خود در غلالت شهر زور و توابع را برای را شایم
محضره بغداد ضبط و از استان و نواحی آن ولایت در باب و در واقع رفته غلالت نیز بر رطل سحر ایرخان یک
نموده در بروج انبار نمایند و بعد از سه روز علامه ظفر مله را از انگلان آغاز از تراز نموده در منزل صوم جمع کنش نشان
داده در بغداد دعوت تبریز پش را کرده فرمودند که اگر چه در جل خراسان راه صعبی است پیش ما بر آن است که بر
هش خوشتر از آنند اما طلال لا غرنا تن بسیر فرزند هر کجا مل کرد و قطره نیان نامل در بنا کرده با بحر خفا
دریند و نیز که هر ش امور شود درین حالت که اهل قلعه از معاودت سر عسکر ما پرسیدند شویس قطره غلاما با
هرگاه این سیل خود خورده تجرب باس قلعه بغداد در روان و انگلان می داشت که با امان نند حکم خانه حجاب
و پشاد توانایه قلعه کبان صورت نقش بر آب خواهد داشت **بیت** بازی ما که چه اول خام می آید بچشم در عقب
در در نماش مان رنگین زرد ما پس حکا مشق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است باز طریق سربازی
کو تا هم کشید و در جان سپاری و فرمان برداری حوا هم کشید بعد از این مکالمات امر و اول بعد در پست
که اهل راه ۵۵ اب زاید خود را در دانه شهر رذر و غلته یکما همه را حمل ثقل کنار دیال نمایند که بعد از ورود
مردک در اول بغداد از آنجا به خات ثقل عسکر ظفر بنیاد شود **بیت** آمدن تو بال عثمان پشی عسکر
بقیه بجانب نادری و وقوع محاربه و قبض رسیدن عسکر بر مکتب و لا وار د محل سرورم بقرا بگشته اگر د
ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غلته کینار دیال جمع و بان نواحی کشش کرده پیرنگان کردند که ضعف
و فقری کمال نظیرت راه یافته با امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان غایت کفرت
گشته عسکر از این آگاهی دادند و نیز اینمخ را قبول در ضعف حال آنحضرت محول رفته مش پش نامی که غلته
پش بیان بود با جواز زده هزار نفر قون تقیم و سر بودند که همیشه در همه جاد منزل معاقب در روی دستن
جلالت جولان میداده باشد چون قرآنه مفر که که جلال بود و نیز در وقت دستن سورد اش را که مکان ستم

دوربان که در آنجا رسیده و سواران محرم پیک راه بودند امن خود مشغول خیم افکندند و برافزشت این مرد و سپید
بانهی خزاو لان بر من ضد بکشند رسیده روز بیست و نهم جهادی ایشان طرف عمر با فوجی کزین از راهی که جاده غیر
معارف بود مظهره بنام را از نظر فیرت که یک ایغار را نیز نامت سحره حسن از اتفاقات خواب غفلت دیده
بعیرت خزاو لان روتیه را که در خارج راه بودند بسته بر دوزخ بر مرکب منصوره واقف گشته هنگام صبح در وقتی که جاده
عمران در سبناق که در وصول فکند **ب** فد بود و بند کوشکی را در زنده افروخت زین لوی بخش از
جواز چنان پیک هر گشت پیکینه پیش و نقلی این برق دست آمد و خوشتر از هر طرف که جاده داده در داخل رسید
شدند روتیه بر اسیه تریه موقوف پرده حشر از طرفین نیز آن قتال استقامت و دست و بازوی دلاوران بفرمان
دختریزی استعانت یافت از اتفاقات مازده انیکه در بعد از روانه کردن همش پیش خیالی نیکه ساد همش پیش
مخبرت نادری معالبت آید و کوی نیک می از میدان را باید دست اجل در فاشی زده تقوی بعد از متعاقب
گشته در صین که در آنکه باز فوج و نقلت چشم هر دو ماه را حیره کرد و غبار عرصه روزگار روی سپهر پیا را تیره
بود علیار ایات بر سر کوز در و سیاهی شکر از جهاد است آن در بند تر جان مصدوقه بج اللیلق الهنا کردند
هر چند که وصول که بر سر کوز رسیدن چنان فرج بخت و مریه تمام و بجز مبر که شور و شتاب است موجب دیری روتیه
و نفرت خاطر دیران ظهور اثر کرد و در آنجا بعد لول **ف** در پنج جهت دان چه شده مطلب بزرگ که در آنکه نونی است که
انگرفت انبغی را معین بقاعده است و حیرت غیبی با معاش آن داد و جهان پرور که در آن فتح و فخر گشته بعد تین ثابته
برج و فتح رسیده بود که صلوات مردانه و صدمات دیرانه افواج نصرت پرورد صوفند و تیسرا از پیش برداشند
و قبل از سر کوز بندند از راه در حال عسکر فخر انظار و در سلک قرارشان انقلاب راه پیش
بر بریال سب از کوشش عسکر که با محال شرکت ایشان در کشت روان می آمد ناچار بخت بر قرقا بر راه
و معازم راه فرود کرد که در لیران سب بکین و بلای عرصه کین تعاقب رسیده با ایشان در آو گشته چون حضرت
ظلالی بعد از ورود در بند فوجی را با دیران افغان ابدان در جانبین در بند ما مرسه بودند که بعد از ظهور
علامت شکست سر راه بر آن طایفه بندند مأمورین نیز از راه جانب بفرمان فوجی برده شدند در پیش از طایفه را حیره
شیخ و سنان جانشند و قریب ده هزار نفر از آنکه عرصه شمشیر و هزار تن زنده دستگیر ابر که در بند عسکر

در انشای نرسیت الدیاره را با این که کبستی افکنده بر شش از سنان مظهر منغ سرداری سحر و صبح در صبح
پشتاد حال و انتقال و در آنجا که در فغانه عسکر که بر فوجش که فخر او شد در آمد چون هزار و هشتاد هزاران بر کردن
سرداران لازم بود در سر عسکر بخش اولی می سحره معجز بعد از آنکه افندی فاضل عسکر عثمانی که از فاشی است که بود
باخت روان روان جانشند که برده در ملک سدوم مرفون سزنده و از آنجا باز فوجی که ستر غرضشان بود منظور
دکاران عطف عنان کرده با باستان چه پیشتر در ایگرای استانی با جسمی نقیب مسرودند که در حال ستر زاری سال
و ملک ستر از دجه برود و کف از طرف در بالای معانی که بجز ضبط و رزده رده و حیره را از نظر آب بر فوجی که
سدوم سحره منظور در دو سوکب و الا باشند چون با سحره خصم فوی بر انداخته و سحره است که از دجه برود و حیره
پرده شده تیره تیره پیش که در میان روتیه بود و هر جملاد است مسرور بود معازم و با فوجی از نهاد دلاور حیره
سبای کجاست با در با کجاست معازم گشته بعد از ورود ربات جهالت ابانه از راه حیره مکی حیره رسیده که تیره پیش
بجز در و در خورشید فزاد پیش که در کن رود یاله بفتح پرده تیره را فاشی کرده به با دلاوران روان که بلفظ پیک
ناپ تیره که در آن هنگام در مراد غم نوحه داشت و در تیره و فخره را گرفت کرده چون بجز حضرت تحقیق با پیش عنان
غریبت بجانب خرابی که در راه در حیره ای کایون بود انظاف داده در زنده بیلان در دجه و فاشی گشته و در آنکجا خبر
اقدار محض از بجز در استان بر گشته بوزم فخر را استند از فاشی در انشای کار خرابی رخسار چو فک
بقاسم پیک که در فخره دیز فخر بود مقتضای مرشد زشت در دجه ای مکر از تیره است قاسم پیک از نا فخره اجلا در سبناق
آنار لفاق و زار است کرده از دیز فخر معازم بر شکر کشت تیره تیران باش نه چهار و تا تکین نداده قاسم پیک روزه بهمان
که دید بعد از چند روز حیره بر او فاشی و با ابتاع بدست آورده هم جو سحره و در الفخر عنان حاکم سب تیره تیره خیزد
همچنان فاشی در لایحه را بکوست تیره تیره و دانای آنجا مقدم آورد و فاشی شده اهل ساکلات را با طهر موافقت
مناظر از آنکه عسکر پیکان این مراد از تیران پرورن خواهد کرد و بیاد اشوب این خیال تمام اشوب فخره کجاست کار ایشان
معلوم خورشید اعراب و شیخ حیره نیز با در سحره پیش آورده دست تا محبت در دلاور حیره را بسته در سبناق رسیده
خان و که بکلیه در شیخ آن که توفیق موده آنکس شیراز کرده در کین سبسی شیراز کرده احمد سلطان مردی با فوجی از
قتون فارس و سنان که عدتش به هر آنکس بر رسیده بعد از آنکه بر آمده مظهر کشته نقله کف حجت و بعد از سبناق

که قلمه نبرد محصور بود از مقدان آب و آذوقه بماندند طالب راه نجات کت محمد قبول کرده احمد سلطان با فرزند
با اتباع از قلمه بیرون آمدند روز دیگر ایشان را بارها تاراج و در محله ناکافی بپوشیدند قاسم یکساعت اما در آنجا
بناد نیز با او موافقت و زبیده شیخ احمد مدینه شیخ جبار که از زوسی التقوم بودند مردم از کربلا و فاق آوردند
رفته رایت افتد از شرف رقیع و عدت لشکر او بدیدند تفرسید بعد از وصل خیار بزوره چون محاصره بغداد
بجبت زیاده نبود محمد حسین خان فاجار بگلر استر با در البرداری خراسان و بنی بخت بدین جواب تکلیف
سیه عیجان والا حوزیه مأمور و با شون استر با و غیره از راه حسان و بادری روانه و اسمعیل خان خزینه حاکم قایما
بیایلت که بگیلویه سر از راه بهر یکس از ولایت فارس حاکم جدا گانه از زوسی خراسان تعیین و حاضر زده هزار نفر
درین کفر و فرار بلا وقت حکم فرموده روانه فارس خست و حکم ولایا نداشتند که طلبا بقیان صلابه که صاحب
عراق بود سبب اصعبان و اسمعیل خان خزینه از جانب که بگیلویه با حکام و جنود انجم حشام در استان جمعیت و بدیع
آن فتنه پرور زند در ایات جهانگش از زده و غنا تو عازم نیز برای کشته شرف اندوز زیارت انکلیان فیض بیان
در آنجا عوفیه بایضاً چاپ شد نظر جاب بارگاه سپهر شتاب رسید که بعد از عبور از سد کتیب در حال کتیب بغداد
بانتظار انیکتایه بر سر کرد تیر از قلمه غم مقامه و مقاتله نمایند کت کرده چون قلمه کتیب از راه رتیب کت
انکلیان شده بود کتیب خود بهر در زخوف چنان موشش بای دفع شده بود که اگر خراسان لشکر و همراجه آن موسم
از باب کتیب حوزیه سالها حلقه بود و نیز در نفس کشیدن جواب باز نینداده اند از و دیگر ترک شیخ بند مرغ کتیب
ز نظر مهران در بر کرده با با خان بجانب مقصد روان گشته اند و حدودا کن مقدسه تمامی باج گذارده انقیاد گشته
در کتیب جهانگش از نیز برای عازم بغداد در دست و ششم ماه مجادی لافری سنکر قدیم مقر کتیب فروری بنیاد گشته
ملاقات جاده و حلال یک کتیب فو شان در کتیب انفری تا نیز با فواخه اطراف و جوانب آن نیز منزل محل قرار و مقر
استقرار است که ظفر شمار شده احمد پشاه بعد از سه روز مستعد را از زده و عتد را بدید بار فلک از دستاده از ظاهر
و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استوار حده و دستور قدیم از ولایات در مقامی کفالت و برابر فرمان کتیب
نموده بعد از تاراج ساجده که چند روز این عهد و متمسک با نیا نمودن خدمت خدیو مافوز از سیکر دید که مردم
بیزاری قبول این سوزن نشانی او در شبگاه رای انور درین قبل گشته احمد پشاه این شرح مختصر ازین وقایع

به پیشانی کتیب و شیردان و تعلیس و پروان و غیره در باب فکله قلع انشته با مستعدان خود بهر ای کتیبستان این
حالت روانه کرده اگر چه در با سپردن آمدن از قلمه که مرفق قانون دولت عثمانیه بود سعادت فرستادند
لا این کتیبانیده و کرفان انظرف که در جنگ امدان از لشکرش ای در جنگ عثمان پشاه از لشکر ظهور است
رو تیر افاده بودند محبوب عبدالترافندی قاضی بغداد روانه رحمت لازم خدمت تقدیم رسانیده از طرف نیز ظاهر
رو ساد را دکان او جاق و طبقات رو تیر که در حجاز بن عثمان پشاه تر بال در آقا رسیده که در این ظهور
شده بودند تمامی محتج و در حوض کشتار چه در سفر اول منظور نظر او قدس آن بود که بعد از فتح قریح زیارت کتیب
انرف و کتیبای می در یابند آن سعادت سیر گشته بود در بخت کتیب این امر فیصل یافت بلان صلح عازم زیارت امین
کاظمین علیهما السلام و از آنجا نازده حله با دراک طواف نمیدین شریفین کتیب انرف و کتیبای می فایز کتیب عطف
عنایت بیارگاه دولت فرمودند در **پانزدهم ربیع الثانی** در **بیستم ربیع الثانی** در **اول شعبان**
ربیع الثانی در ایات جهانگش از زده پانزدهم شهریور در بیستم شهریور از ظاهر قلمه بغداد
که چیده تو کتیبانه را از زده خرم را فیض روانه صفهان گشته چون ابو الفتح خان حاکم سابق نیز شتر بیکه ای بمان شد
نیل و سیاهی بر چین و خط سلطان بر صفحه دنیا درین کتیب از جانب محمد قلمه شتر رفق کرده شیخ حوزیه نیز با او
امدان و اتفاق اندیشه این استان گشته طایفه کتیب بنی تمیم حواله دیز فول را غارت کرده و کتیب انرف است کرده بودند
و کار سردار حوزیه معلوم نبود که یکی بمنبر شده لهذا از راه باغلوای کتیب انرف از راه بغداد زور و وقبله پارت بنی
و اخذ قق را روانه دیز فول و جمعی را بر سر شتر تعیین نموده خرم با فوجی از دیزان از راه پاپان بجانب حوزیه رفته است
گشته روز دیگر طرف صبح دارد حوزیه گشته محمد حسین خان سردار که تا آن زمان کلاه جلاوات بر سر گشته در میان
قلعه کتیب با غراب مطیع ترک تری سیکر دتیب پشاه کتیب فارس که در قلعه خود محقق و در مقام محفل کتیب در گشته
حاش که سه روز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته بعد از آن عطف عثمان بجانب شتر فرمودند و در عرض راه حوزیه رسید
که اما تا شتر از حوزیه حوزیه موکب همایون پشاه حیرت افاده خواصت چهار نیندند پس حوزیه را حوزیه دارد
آن قلعه سپهر پشاه گشته روز دیگر که سلطان سیدار کان در خلوت برای بیاس سرخ شفق جلوه آرا دیده بر صندلی
فرزوه فام فلک قرار گرفت فرمان قهرمان قهر قتل ابو الفتح و تاراج شهر صادر شد بعد از غارت شتر و قتل

جزیره ساحلی از رود سی هرمان با نواب تعیین و چون طایفه کپشاری بخیرگی بجای آید بشد در استان بخودی
بر آرد رده بودند با باغ سبک کپشاری را با حکام اردلان و همان در کانتان و دست چهار هزار نفر ملازم
ایلیاری ایشان به تپه انطاغیه مأمور کرده از رده و درشت که در لاکس کویکویه است مقرر بشیرا گشتند و غرق
گذاشته تفرقه شدند که نزل نزل سقاقت بر یک نفر از رده در یک منزل بهمین خبر رسید که تمام
از صعونان و سبک کپشاری کویکویه را از تصرف حکومت بنا کرده اند که کپشاری ملحق شده ببلوغ محمد بلوغ برادر
محمد نیز از شیراز با جمعیت خود به انوشیروان آمده لهذا از جمیل از بهمان گذشته و در حذر آباد و امر و لایحه حاضر نمود
نزد و به وسایط آن صادر شد مأمورین نیز در محل مرسوم بدو کندان با بره می طوفان سپوشند و در آنجا معلوم
شد که محمد آمده در در بند نرستان ترف و جمعی را مقتدره بخش خویش سخته بشیرا رستاده و اولان نظر
بایشان و چهار زبان تیرستان به بعضی از اعضای ایشان شرح دادند و در آنجا جمعی از آنها تیرستان
آورده و از هر چند مسود را بدیدند کپشاری را سینه محمد رضا چون از تو به بر یک بقدر سخن نداشت
روی دیران نفوس گشتن مانند کفوان نعمت و بیعت خویش بدین تفریح با طایفه سپاه سردار تصور کرده با
در بند و عدت خود خود گشته اطراف کوه را بقلعیان پاینده و جمیعت از صدر زاده فو کشت راه عبور بر سر منصور
بست آب خدیو فرور در در نیم زوسی توفیق و صیقلان بوزن دفع او و علای روی جهانگش و با خنجر گذارن
برنج صولت و نیره در آن سماک سطر در محاذات در بند رایت سعادت افزا گشته و کشت خوار چیان بهرام
کین و قلعیان صلابت قرین را از جانب شرق و غرب کوه پور شش فامور گشته زمان بران بر حسب امر خدیو جهان
از طرف نایره کین افروخته مانند آتش کین بزرگ آهنگ صعود کرده هر چند که نقلی محمد از فرار کوه شاه تاشین از
انعام نعلت فرور گشته دیران آنرا فطرات بر بهاری و شجاعت سحاب کوه ساری تصور کرده تیر دست قدم بر
گذاشته و بیایردی استخوان آن قله بلند با سلسله بر سپهر بزرگ دست استیلا یافته و یک عت کمال از طرفین نوازش
دشمن اشتغال داشت تا آنکه محمد غم نظاره شکر کفر استریلای که آمده همین که حقه زمره نکارها بون
نظر آن اضنی خصال گشت و دیده اقبال را که در جوار زندگیا پانودیده است که در تن بخشش و حیرت بخش
شد این المور کویان شید بر کز بر این تیر از کرده دلاوران که مانند گشته بخت او گشته بودند کلمه و لا

فوجی از رده فیلان و جمعی از رده نیک تعینش پرورش داده و سستی نسیب دلاوری در غان و در بستن گشتن در آن
سپاه آن رود سپاه دست از دست شمع در سنان با زنده کشیدند چون محمد از پراپه بدر رفت حکامت هم در تن
بنفرد مقام کرده و هزار نفر تاج از نقلی جان محمد که وقت فرار یافته بودند در فرار کوه از رده حضور خلک کزیری که
تمامی دستگیر دلاوران و از کزیری استی مطهره سستی گشتند و جمعی سباب و مایه آن فتنه بود شکر بانش میوز کزیری
و از همانک آن طما بقلیان جلیا سردار را با فوجی تعاقب نمود مأمور گشتند تا او از رده حیدوری با چند تن از اعراب فرود
کوه کشیده شب همه جبار خلافت جاده از رده بخت و میزب تا زوار و شیراز شده زنان خود را که در شیراز گشته بود
بر داشته از رده چهارم عازم لاکت سردار تیر و زعبد دارد شیراز و چون محمد بقا حال انتقال خود را با جبه خانه
و آن قدر و در قلعه شیراز گشته جمعی از اعراب و بلوغ را بجا نقت آنجا گذاشته بود و تحفظین از باریک سیمان بر بند
قلعه را تسلیم قاسم بیک و احمد سلطان از جنس آورده و مرض حمله بجای است سردار کمر استوار است سردار کزیری و با
جمیعت سپاه بک با تعاقب او با یک تازان ازین کوزین و تن عزم را این کرده روانه شد محمد بعد از ورود و کمال دلاوری
یکی خان بلوغ را برسم استمالت نزد لاکت از آنجا ز ستاده که نوال قلعه یکی را با رفتی او گرفته محمد س و محمد را به بنام تیر و نقل
از اعراب مابوسر گشته هر ناچار بجا سب اسیر شتافته مقارن آن سردار که تا خطه لا رضه نام ایفای کرده بود
دارنده که فرار از اروند در البرار رحمت در ایات نفرت طراز بعد از شکست محمد نزل نزل عازم شیراز و در دست
دشمن شهر شیان در رده شهر و غرق از روی همایون که از رده بهر زعبد گشته بود در ششم ماه صیام بر یک جلا پسته
خبر فرار محمد سبت که سیر بوض خدیو که آن سیر بر سیده امرها بون بنفرد پیرت که طما بقلیان عسکر نفرت
شمار دادند و چهارم گشته خود بجا پاری عازم در کاه جهان پناه شود و میرد در تیر و بعد از آن ماه صیام با و امر علیه از شرف
بفشارت به تپه مأمور شد که با استعداد کمال غنای از روی اشتهار خوست به تپه محمد دفع شیخ احمد مدینه و بانه مرگ
اعراب که سرب و قطع قطع اینان بردند و تیر در شیراز علیه از جانب سردار عریزه شور این که بر کن و شایخ
اعراب که در قلعه کویکویه گشته با فارس آل کثیر طالبان و متحد خدمت گشته اند تفرقه شد که شایخ فرورده با ارباب
فارس که چنانچه از رده قزم آباء او در استراخ ساخته خود به کس مضره از رده نرستان در و اصرهان در آن اودان
شاهزاده لفظه میرزا را که بروقی زمان از فرسان مأمور شده بود و در شیراز و تقیل سبک که در قاطعه سس از آن

گشت در روز قاجار با حسن بن علی سال فرخنده فال هزار و صد و پنجاه و پنج در چهاردهم شهریور در سال اول در حکم نظر
دلکش شیراز متولد که بظهور از بدو حضرت غلک اوزنگ یعنی مهرنور چه بابون حمل فرسیده بخت هم سپهر بر
که بر سلطان بهار بوزم جهانگیری بنفست نمود طفل غنچه ز شیرین گلبن قدم بر عهده ظهور که گشته در عهد سلطان ارستان در
ابرهاری شیراز نشید برید بازرگس شهلا را ازین مرده چشم روشنی کفشد و فلک چکان دی که رخسار قلعده باغ بود
بکم قدمان قضا از بند استی قلع کشند و خاقان کنی سنان قزاقی برسی بزم کشتار و عستان لاد و تقاین بکن
سکندر و شمال در جلال داده و قلعو شمائی قدش محله آرا سگاه جنود تقاول شباط بهر چند فرود آمد سحر کز
که پیشین بهر هزاره عستان که استان بر انداخته جشن نوزدی ترتیب یافته هر یک از مران سپاه و ایران شکر
بخلع ز تازی ارگسته بگردان غنچه بس و خفاق زر بخت همه در شرف تاب انور شد چون از جانب محمد پاشا
دلا بغداد که بود عده ۷ ماه برای آوردن و بقیه صلح از حالت عثمانیه استمهال کرده بود خبر صحیح و اتمرا ستر به
الوقت سیکر نماند لهذا قبضه بطعام خورستان و بناد و فارس و کرمان را بطعمه بقیان سردار سرکول در تمام قوم
محمد علی و شیخ محمد را با و محول بزرگ تاقی شیرازی که تا آن زمان به استیفای فارس بزازاری داشت بنیابت آن لایب
سر بندی داده و وظایف از نظام امور است جمع کرده در چهاردهم ذی قعدة الحرام بوزم استیجاج و انشراح محاکم کرد
تفرستد و تیر در دست بود در ایات نفرت طراز از خط شیراز بجانب اصفهان اتمرا زیافت در منزل اسپاس و محال
بزد خراست جبار از اصفهان و در دو حشر بجهت انزولادت نو باوه بهارستان دولت در جلال شایخ میرزا خلف
از چند شاهزاده رضایق بزرگوار رسیده که روز یکشنبه با نوزدهم شهریور شوال مطابق هزار و صد و چهل و پنج شهریور بعد از
انقضای رسالت و گری از طبق مطهره و مهندزه مرادق سلطه فاطمه سلطان سپهر متب خاقان شهید شاه سلطان حسین
برده انده فخر قدم بعرضه وجود که گشته از زیندین نسیم بجهت ششم این مرده روح پرور که های رنگارنگ کشت که در کوه
شکفتاد و ب طرد حدائق درها شکفته گشت و مولف این تاریخ در صحن و وصول این نوبه پذیرد حضور و قدس خدیو بظن
مستقبل حال فرخنده مال آن غنغن برودند حدیقه قبالی انقران مجید نقال نوزده این آیه آمد و کند کنگر کتا بوسف از ان
و لنگه نزه تاویل الاحادیث و آیه غالب عامه و لکن اکثران سلاطین حاکمان اقدس لفظ آیه مبارکه ما سوره
دار نزل منزل بود در محال بجهت و سرور بنفست کرده و در دست پنجم ذی قعدة اصفهان را متولد که جهانگشای حضرت

اصفهان کبری انکسار شاطره در اصفهان نقش جهان در راسته بازار آن خطارم شتر از دروازه طویلی بچراغان آیین
بندی سب طاکد زری کشیدند و اهل طب در جراحی فرج مشغول اشکری و در دنی شکر بازار از نهره مشغول گشتند
در آن اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر در دم که در مجاریه نوبال عثمان پاشا عسکر در دم دستگیر و نشانی بی نرود
مبجوسا در سال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با ناله و خلاص آرزو بر سر سفارت بدرگاه جهان پناه
در اصفهان توقف داشت حضرت تقی ب با مقدس باشد چون مضمون نامه در زیر شرح برین بود که عبدالله پاشا کور
او خط از دربار قهری سرداری مانور و صلح و خجالت مآخول و در دیار بکر توقف دارد و مضمونی تیر از خط نرود
پاشای نرود بر رفته اموریکه مفردن بصیحت و تین عیالین بوده باشد طی نماید هر چند که بر غیر الهام پذیرد و لا اله الا
بود که عرض اولیای دولت عثمانیه خیر و دفع الرقت کثای پیرای جهانگشای از این قصد سخوفت همه بهانه نظار
دستی شکستهای کار خرد در دست نماید چون حضرت ظل آلی بجزت که اباب انبیطلب بمشاج س از کار میفرج
شده بدون تیغ نفوس و فلک دما مدعا بجهل بر نند و برای اتمام حجت احد بر امیر ای افندی نرود از
راه بغداد نرود و بر پاشا را طایفه و پیغام دادند که مقصود ما دلا بایات نظرت آید راست که معروف در اندیشه
دلا عیالی و مهال پذیر باشند که ما خرد در این اوقات اشاده تعالی بملقات ایشان و سید بنای کار را
سیکندر برود چون قبل ازین ایمان در دست و سینه کیلانیات را هر چه پاشا از آن گرفت خلا کرده و سپرده در باب
تخلیه در بند و ما که بیه استرا و قلند ایردان استمهال نمودند در اصفهان کنس معری از جانب پادشاه خوار
کلاه رود سفارت مانور و او در راه معاف و مقتر شده بود که امر جاد و کبب هما برین باشد در بیان
نفست ایات نوری مرتبه تا بجانب روم بوزم بتمام و قضایای آن ایام در فتنه بیک دلا بجانب
اگر کنگ بعد از نظام امور اصفهان در دوازدهم شهریور محرم هزار و صد و چهل و هفت هجری لوی عزیت
از راه همدان بجانب بغداد داشته در عرض راه خبر رسید که طاهما بقیه جان مرد در بعد از مرضی اندر گاه جهان
پناه شمشیر قلعه عرض که سکن اعصاب بند برود و در حاشه بعد از انجام کار ایشان مجازة قلعه باغ مشغول شد
چون قلعه کنگر متعلق بشیخ احمد مدینه موسی الیراسی حاکمان دله بود و جمعیت کامل از خواب سلفا
و اصفان و در جزئی داشت محمد علیج که در آن اوان در قلعه دستی چه در از رود در درگاه کشته بوزم است

شیخ احمد مدینه عازم کتک شده و بخواهستی آن با جمیع خدمتگاران با بطن خود رسیده است از زور خردی
از بیخ خبر در کتک جسمی را بجا فرستاده و کتک آن غلافی تعین نموده با فوج بر سر محمد الیغار و جسمی از اعراب او را قتل
کافر حمله کرده با عددی نسبت سراسر از او در چون شیخ احمد انبساطی حال همیشه نشاء خلال امور سراسر
نبارده و غنای او صادر شده است از بیخ قتل او عازم کتک و در آن کتک روزی حمله بر قتل نموده کشته
شیخ احمد با تمامی اهل قتل و دستگیر و جمع قتل و سکن آنجا کتک که در بنا در جود معروف جزو سواد در راه مراد و غایب
در آن قتل جان را که آشنایان فدا بود و ایران در اهل قتل را که چنانچه از زور امان روانه خراسان و احمد فروردینا
نفره از زور سالی اثر از بد را بر سپهر افتاد از سواد در زور و در باره سی سودت سبب چشمه که
که پیمان کشیدند تا محمد بعد از زور از حمله کتک که راه چاره رسد و با کتک سراسر کتک کتک
نشسته بجزیره غیر که سکن بجای بود است که پیش شیخ علاقه و دلش میزدند که کتک او در در بند کتک است
شده بود و محمد را بر قتل او اسیر کنند و پر دست او نیز کتک کتک خاندان خود حمله در این از آنجا کتک
در جان و صومل طلب بده کشته کرد در محمد خان را بر دوش سرمان مقید و روانه اصفهان رحمت چون
که حضرت ظل الهی از تقصیرات او اعراض عین نموده منظور نظر عاطف و صاحب مملکت و ولایات ساخته بود
در اول مرتبه که از اصفهان غایت بغداد در این است که کتک به تعین در روانه می حمله در عمال قابل کتک
او را یک یک با دشمنان فرمودند که اگر این دفعه صدر حیات شود برخی شوی چشمهای تو نمک کتک او جان
شد از زور کتک بر دیده بنامه در وضع شد در زور کتک که این من و جان خود از زور کتک رسید بعد از زور و صومل
با اشاره همایون در آنجا که این وعده و وعید عمل آمده بود چشمهای آن تیره کتک را عبره و سناظین از حد قدر آوردند
چون از رضی حال سولای خود چشم پوشیده بود و برای عین را چشم خود معاینه دیده بفاصله هر سه روز با کتک
قدم بر راه عدم گذاشت و در سیزده ماه صومل کتک همایون از همایون حرکت و چون فرستاده بود که عازم
پاپا که در آن اودان حاکم ارومی بود سه هزار نفر از زور شیخ ارومی را که چنانچه بر صومل قتل که عمل عبور کتک
صاغر نماید تا رای بر دوشی فرمان عمل کرده رایات جهالت از زور سنج و در آن کتک و عازم از زور
تلاکات دیده روانه خراسان حمله در آنجا عازم مراغه و کتک بر کتک روانه خاندان حمله چون معتدل

احمد پش و اول بغداد که با فرامین قهری که برای کتک ولایات کتک و شیردان و ایردان رفته بودند کتک غرضت را
جواب داده در زور کتک بود در زور و در کتک با کتک سراسر غرضت ایشان حمله در زور کتک
معتد خواتین مطاف و در حفت اطراف چشمه و کتکشان قتل سرد در در الزور با جسمی از خوانین و
حکام مأمور به تیر زور حکام قتل او مقدم و کتک را مأمور بدادم حمله که هر یک با جمیع خود در آن ناحیه
ترغف کرده منظر تحقیق خبر صلح و جنگ و ترصد صد و امر ضد و با زور کتک باشند و چون جسمی از زور
که در حدود استرا با در جایهای سخت چشمه های پر در کتک سکن در کتک از زور کتک در او امر حاکمان
فرزوری کتک کتک که در ظهور برسانند لهذا حکام استا را در دبل و کتک کتک با جمیع کتک کتک و
فوجی از جوار حیان جلوه شویش و در کتک کتک کتک آن کرده که در پنجهای منجل در کتک کتک
کفک در حفا اشیاء کرده بودند بر وجه بلع کتک شمال دادند و در زور کتک هم شده برع الا و اقطه
ارده بل مقوم کتک صبل که دید در بیان **تخریر شیردان و غازی قوی و تیره کتک در کتک و زور کتک**
بعد از زور و کتک جهالت بارد پل تا تار و چاب از جانب عباده پش عرک در ارد و عرک سینه
برای کتک سال مطاله ولایات در موقوف داشته بعد از سال ایلی معبری بدر بار عثمان فرستاده
طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قتل کتک نزاع و جنگ ولایات را سپارند و از خارج
بوضع پوست که در سنده انظر رانا رسیدن جواب جسم نظر کرده و سایر پشایان هم بخوبی که سابق کتک
بفرامین قهری اقبال کرده فرستادگان احمد پش را زور کتک کرده اند و بدستاری چاک کتک
سی کند بر خم این کتک که در کتک دماغ عرک و پشایان دیگر جا کتک و قتل کتک پشایان این بیوم
جنود رضای هر خنده پذیرند چون از جمله پشایان مزبور که سرمان معتون کتک شریف پشایان موافق قتل
عثمان اصدرا باشد بود در خاندان کتک که در آن اودان از دولت عثمان و ولایت شیردان و کتک از زور
ایشان در دست موسی خان طالش حاکم استا را بموجب حکم همایون از ما زور کتک کتک برای سرخای
ارسال کتک خای حامل زمان کتک جواب لا طایل که در اودان حمله اش از زور بود نوشته در آنجا کتک
کرده بود که ولایت شیردان را غیر شمشیر بر آن کتک کتک کرده ام احمد بغدادی و غیر او را چه حد کتک

که ازین مقلدوم و در ادای نظار انچه عاقدم زندند اخلاص آن خبره سر شنبه صبر انور و فتح شرب و انرا کلبه
فتح اباب طلوع دیکر داشته و در دست و پنجم برع الا و در دو مرکب هابون کنیا که در وقوع کشته سرخای از آرزو
توجه آن دریای خوشخوار و طمات جهان انزوب آن بجز خوار که رود با شیردان که کشته است جفت قبل جلال
کشیده در انور و در دست و نهم ماه فروردی جهانگت بر تو وصول بر صحت قلند شامخی انداخته محمدت خان بود
حاکم کرده بل با بلیت آنکلت سر بلندی با شت چون بروض رسیده یعنی در کتبه در گستان در حال بوسوم با بلی که
در سه نزل شامخی واقع و در صوب بر ارض است سلسله جمعیت در انقطاع داده و کین فاند خونی از سپاه نفوس
پناه را به شتابان تعیین نموده با نصد سرور زنده و کسیر سپاری ازین بدست که تا نیا عفو خطا بر شش شریا
با طلاق اسیران فرمان داده بکلر سپردان آنها را به ستر خدیو ملک سر بر لبها جان اسیر و اصل عفت چون
بعد از کفاری محمد شیخ احمد و انجام امور فارس امر سر که صادر شده بود که طما بقیان سردار با بعضی از خویش
بچاپاری وارد سپهر بغداد کردند شامخی نرف گستان بود در یافتند در ضلال این احوال خبر رسیده که
کثیره سرخای خان در نخب جمعیت کرده دای این دبر با کرده بس شهر یار کشد که بر نوب و خودی را با شت نهاد و نقره
بزراد و قلعو شامخی که کشته چون قرق که در بازنده نزل شامخی واقع و اقامتای در گستان در آن اوان مکان
سرخای و کز کجا آن خود خردای بود برای اینکه او را بکار مرده مضروب اندازد و شمشیر در آن مکان او حربه
بنت سخته روز شنبه نوره هم برح افشا با تریانه جلوه خوانده هزار نفر از بهادران زرم آرمای جویده و سبکی
آهنگ قرق کرده مقرر شد که طما بقیان سردار روز بعد حرکت بوز با جز آنزده هزار نفوس که در شهر بزم
تجه سرخای سزوم قبه و بعد از انجام آن امر مقید به جودت مرکب و لا اولدن مجد ذمه کشته از زره فارس و سیستان
روانه هرات بدست سابق سرداری فتدما و سپهداری آنتر زمین را مخصوص خویش دانند و در کینزلا قرق فرج حال
دگستان خبر رسیده که سرخای در دبره که مابین قبه شامخی واقع است بهر در جنگ کرده شکست فاش شده
مترق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از واقعه فرار از شامخی جمعیت خود را از کتبه و غیره منعقد ساخت و در آن
و در آنجا نیز کتبه جاریه را جمع و از عی پشای دلا غلبه استمداد نموده استحق پشای بنابر عی لغت دلا زادمای کتبه
از رعاش بملوتی کرده اما عی پشای و له خود را با مصطفی پشای و تزه پشای و فکلرانی تا نازاهم آمده سردار فرزند

امرها بون در روز مقرر از شامخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت صبحی از قلچیان خود در نزل دبره که از کیمیت
مکروه از کیمیت به بنیة اتصال در روز بر سر راه خود منصور تعیین کرده شت این را بوجود فرج دیکر استظهار داد از نظیر
مستازان سپاه سردار جمعیت اول اینان بر حزرده جان خلیل بود از انبوهی دشمن خبر ندانسته تفرقه
ذات نام غلام سرخای است که بقا پیش آمده دلبران با اینان بستند و این پرورش است از مغرب نهم سخته نوبی
که در شت مکوه لوی قرار گرفته بودند و در آنجا کتبه را کمان آنکه حضرت نقل آبی است که باین جرات بر وقت این
رسیده عنان شکیبا از دست داده روی بر تافتند از نیرت آنکه در قبه شکر سرخای و پشایان بهم بر آمد سبک
ذاتش از کم کجفت و جمعی کثیر از ایشان عرق شمع بدین کشته رویه نسبت کجبه سرخای با سددوی یکایب غازی قرق
که کجبت تمامی از هر دو سبای ایشان کسب دیران طفو نصب گشت و از آنجا غازیان رفته قدمه جا قیر الی اصدات
سرخای و مکان سپاه معمر بود و نوب و غارت کرده آتش زده فاکتر حشمت خدیو عمر بنسر بر مران بجز جمعی
بر رده در زیان دستاره سرخای چون از غنیمت مرکب هابون نسبت قرق مطلع بود بعد از شکست حاج
ضبط عنان در آنزده مرکب کثیر از آنرا کتبه سخته همان شب از زره بیان کوه کشته بود که در آن هنگام صبح در در آن
مکان کشته جمعی از کتبه و تا قاتر به از زره و شت طریق فرار را کم کرده نسبت قرق افاده در شت در آنزده هر دو را
بناقانه قدم فرمای حیرانه بودند و چپا شکر منصور کشته سعید تن بیز خیم شمشیر و صلفه کتبه خیم افکن در آمد نکایه
سلطان طینا خرمه از جنگ سپهر آهنگ نزل کرد مرکب و لا اولدن انکلیان کشته بعد از لحظه درنگ با نوبی
از و لا در آن نیزه گذار و جوایز جیان خود را بجا تبار سرخای سمن که بس کرد با نورد را با در فار و در عرض راه سپاه
لذا بجاخت که افغان در خیران طی سادت بگردند و تین هاک و سار حشمت و تمامی اقسام و اینچنان که در کتبه است
سخت سر راه بود تعرفت شکر بیان در آمد الفقه در عرض ده در بازنده منزل صوب الساکت و کتبه استانت سخت را
باز کتبه طی کرده در اکثر منازل توب و ملاقات عواده بدوشس یاد مکان از قتل جبال بجز قتل و تحویل بسند برین
رج دارد فریه حرک مکینزلا قرق کشته روز دیگر جواد با در فار از این ستم آغاز حرم کرده در عرض راه عظیمه فرار
شعر بسند عای عفو تقصیر و صد و شش و ده مان و تا فر حرکت مرکب نفرت ترا مال رسیده چون در در آن تقریب
طرح هابون لغت ردی اندود حرف و قابل کتبه قرق بود حکم و لا اولدن شکر که در صورت در بنای عفو

بخایش با خواهی بود که چنین سالی جنگا حضرت اقدس شوی و در راه دین سبیل بر نوب را بکار حسن اینگونه حیل خوانست
و با نون فاندازم این فرج از در جهات افی سئل مژگان رست که مرخای با همی و تمامی مکتوبه درستان تجدید
حجیت نموده در آن رود خانه یکو سخی قوق سبسته دبل ما که مبرهنه در آن بود شکسته همای جدال و دفاع شد
و آن رود خانه است در میان دره بس عین جاری که آینه سرج آتش چه غای شبت ماهیت و از نعتن قوش کار
غورص اندیشه در تپای اعدا از زمانیکه شعله آرزو شتلیک مذکورک و لغات از طوفان شکسته حاکم را کم کرد عبد
حاکم بدلا با طایفه افغان مأمور بفرستید سبب راه با برگیر از مفرکان دیده مود سپدا کرده چون نوزاد ببرد
الغنی از رودخانه گذشت سرخای و مکتوبه را از شاهه ایچال نام فرار از کف دردی بر نداشت و مکتوبه که بر سر
فرج آغاز بجز کرده تا رسیدن مکتوبه خود را بکوه رسانیده بودند هر چند که جمعی از ایشان خانه زمین را صالح کرده حش بریا
عدم کشیدند سرخای که بیشتر رفته بود با معدودی کپی و کلفت خود را در جبهه و سبای از قوق برداشته بدیاری بر
و آرد آورده شده پس آن در بای لشکر پر شور و شتر در خانه و سرای محنت قوق مبعوزن و تصور و پورت معا لیرا
راس افکن گشته کینج کادی خنجر سعی در بران آلودی هر از انقضه و سر بر بسته که در درون داشت همکار کرد و فرزند
دقیقه و چینه سرخای دامالما آنگار آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذشت و ضح فرادخان و در عا
کرای سلطان ششمال که بزرگ در عستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبل مینه سعادت قرین و منصب عالی شغال
و خلافا فخره سر بلندی یافت و متوجه خدمت مستدعی عفو تقیر امان از زمین کردید چون حرد همزودی با بر کاب و وصل
در شنگای جبال و طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخای قابل نبود که خود را محطل سازند بعد از کینه که اموال آلود
تا حظه دینار دشمنان بر انداخته جمعی از مکتوبه را که در قید سار گرفتار بودند و در آن امانا ششمال کشیده و در قفسه جوی
و نام اهل قوق کشیده صرف زمام غایت کردند بعد از ورود نزل آتی پاره در عستان معلوم شد که مکتوبه با هم
طنیان پیش آورده بل رودخانه سرد را که معبر که منصور است شکسته غله کوه را سفاق کرده و زندگوب و لا در است
رود رود آره بجمع کردن چوب و سباب بل فرمال در ده تادفت عذوب بل در کمال استواری بر آن است
از فرج منصور را فرج مانور بفرستد مودند همکار یکدیگر هر زین که در رود و دیل فلک گذشت ربات جهانک نیز
بسیار بجزم که عبور در دانه کوه نزول کرده روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افش شبح بر نیام

سخن شفاق آن کرده معود بر در جات آنکه فلک شکوه در فراز کوه سوزین زلزلت جمع با هم از دانه کوه بر وضعی از آن
و انسان اظطایفه تحقق بودند روانه حشمت آنجاست را بای تحمل از جا بدر رفت آواز کزیر که در تدا و کفرت با جمعی از
دلاوران بجاقب فراریان پر در حشمت آن روز بشت م خلی است و بلند آوازی مرن کن کرده بسیاری از اظطایفه را از
غاب جبال هجاک هلاک افکندند و جمعی کز اسیر گشته و تهمینه کز اطفال شیر خواره و بچگم پیش از طرد داشت
سیان در ما و آبا انداخته بچانه برای خرد مغشتم شمرده خود را بقبره قات کبات کشیدند زمانه که حشر و سیر سوار حشرید
زین قده بلند حشمت بر نزع بکشید ضد کوش که بر غم همایش از یازده کوه فلک صیر بر آینه نزل از کینچون که است
آدن از جمعی هابون لذان راه تقدیر داشت امر و لا بصدر و پیرت که بنه و عروق لرزه نیکی در شاه داغی و ابراز
روانه خسته شود و روز دیگر آنکفرت لرزه چا خیر ترمیم قده گشته و آن راه بود در مسوگ که سرخای در بعضی مواضع که
کوه را از شنگ و حشمت و ساروج بر آورده احداث راهی کرده بود که پیاده بکات در کمال داشت و خطر از آن
سبکشت و در زنجار ارتفاع و چهار در شنج سافشان راه است که آنکفرت با غرمان رکاب آن کوه پیاده می آید
همه سته باغمن تمت که در زشته سرد که آنرا بهر هیچ و خم کشوده در شازده هم جادی لا اولی تحمل مودم بقول ششیم
اعمال قبه نه پیش قدم قبله کاه امم حشمت و بعد از سه روز تقیه لشکر فرودانتر که در شاه داغی می آمدند با جوی بزرگ
بنه و عروق که در شمانی بود در وقت خسرمان پر شست و چون طهما بقا خان که سرداری فندار اخصاص داشت
بعد از شکست سرخای بخوی متوار از شمانی عازم هرات شده بود یعنی خان حاکم ابد الار و دانه حشمت که در حوال
نوز در هرات بطهما بقینان ملحق شود در نزل نوبه عرفیه از اطمه رات نیز زاد و نظر جان و ایا سابق
و علی از ابراد در زاده در سیه شور بر نیکی در عینی که کنای سب حجاب قبه از پست بان کینج و تقیسه استقامت کرده بود
الحق پش و الا تغلیب با جمعی لشکر عثمان حوکت کرده با بعد از سرخای می آمده است و الا زاده مای فریور با فوجی
از کچه حشمت در عرض داده کا حشمت بر ایشان ریخته با نصد نفوز زو تبه قبیل سیر سلک حشمت رود تبه لغو تبه پیر
گشته پست زمت خرد سازی بنا فذ تقیبه تقیسه فراری نماید و الا زادگان در ابراد از انجده است بخلاف آفتاب شعی
و انواع نوازش و صطع بهر مند حشمت بعد از هشت یو با از قبیل غم تسخیر کینج لای عزیت از خسته در بیان
مکتوبه ناری بکاتب کینج و می مرده قلعه کینج و دفاع آن ایام چون از نظام امور شیردان و تبه مکتوبه در عستان در

مصلحت در دست و چهارم مجادی و نایب و علامت غفور و جام بصیر بقله کعبه بر چو کشت یک کشته با مردان و مجاد است
در حسن ترس ز تپاننده که کوه غر و تکلیف با افواج غفورین عبور و روز چهارشنبه ششم مجادی الاقری در دست کعبه کندی
کعبه قباب بارگاه عز و جاه بزرگ و ماه از شسته شد و مجری پشاک در آن اولان از طاعت عثمان با یالمت کعبه شسته
و با فتح کرای سلطان تاتار از رومیه و تاتاریه بجا قلع قلمه مأمور بود شهر را حاصلا نموده بنا بر آن شخص و قلع در آن کشت
خدیو اسکندر مقام کیت فلک سیر مرغ الحام را با کاتب قلع سکندر هم ساخته مکان سپه و اطراف قلع را بیدیده
دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار تخمین صد دست نزع فاصله بود طبع
ریخته خراب چنان خون آشتام را دست بسته بر سره تعیین و از آن طرف دیگر که در چهارمین و شکر کشته هر پنج بسته در آن
بکانه احضار صاف و جمعی از خراب چنان قدر انداز سارهای مسجد خارج قلع که شرف قلع و در زیر سران حین
متین واقع بود در حاله گاه سخته در سارهای آغاز کجا نداری نوده کشت تویکیان رومیه سارهای نر بود راه دست
کلان آتشبار و آتش دستی همارت در عرض سر رز با سطح زمین هموار گردند پس تویکیان از بطرف سارهای
قلعه را که رومیه که بسبب در آن سخته بودند نشانه توبه های صاعقه بار و در اندک روزی را بیت همرا فراری آنها را زنگ
سخته برات حیات بالاشین آن بزم جاننا زیر احوال بقای روح نموده و آن فراری آتشین را که در جوار خراب
سرفلک کشیده بود از پیش صاعقه باری تسلین دادند بعد از آن حواله های بلند سپهر بر نندگ نازل نر نه نازل سماوی
در خارج شهر از جهای قوی ترسب در ده شهرهای قلع کشیده هر که قلع کیان می جسته اما همین که آن قلع
چوبین قامت استغلام علم میکرد از برج قلع ساس بر بلند آینه را بعد از توب کران سنگ از پای در آورده چنان
منایت عظیم را نوز عظم ریم میکردند سبب سختی که چون توان مرتب گشته از دمان خپاره و دمان منجین آیت و سلطان
علمیم بجا رت سبب بر قلع کیان ذرات میشد و قران پیران کوه کن میزدن خود سپه کشیده از طرفین کعبه
فرمان دستی میسر فرود و فوج از جانب سپه در آن لطف سپای حصار رسیده آتش زدن و چنان حصار و جمعی از متحفظان سار
فناخت یکدند و عتق لطف سپه های مختلف بنا که شسته نفا بان رومیه بر بنا کانه یک لطف پد پرده باطل نمودند اما
در شش شب دیگر که سار را در با لطف فر بار و طبا رفته بود و غافل شدند حواله سحر که متحفظان ثابت و سیار بر فرزان
نیکن حصار با فرودش شعل نور و ضایر کرم کار بودند و لا حکم الا لله و لا یلت ما آتش داده از اطراف قلع و در آن سار

بر کفخ فرود کون فلک زلاله نر شش در افکندند قلع کیان نر آتش سار که همان یک لطف بود که نایب نر نر آتش سار
از خوف یورش بر جرح و حصار از دحام تمام و هجوم عام همگی فر از آن قلع استوار مقام استوار مردان کار دیده
که دیده نر از آن آتش جان نر بقیه های دیگر افتاده در کشته نر اهل قلع افتاده و حشر حیات معصوم تر از حصار
بر جرح با کعب عمر و کعبه پشای و کعبه احتراق یافت از طرف نر و تیر نر و در لطف سپای سپاه و در حصار
مطلع کشته باطل گردند لطف دیگر عقده دل را کشت ده از آتش درون عافان نر و چهل تن از خراب چنان سپه دار کرد
و چند مرتبه بقیه های طرفین سپه بیکر رسیده در همان تنگنای لطف با کار و دوطا کعبه و خمر دست از پان شدند یکدند
نیر الحام عصر در وقتی استعظان سپه شول است بودند رومیه با خرابی دستی و تنه های احضار غفلت از قلع و در
دو دیده چهار مار آتش داده یکسان سپه در آن انداخته با تیر و نقلت و سنگ شمشیر هجوم آورد و مایل سپه را نر
میدان دو اینه از نظیر سرداران اگر او در ایران جلاد دست پناه با تنه های کشیده بود تیر در آن کعبه جمعی را در خاک
و خون کشیده از آن سپه جور کردند چون شهر با تیرا کعبه شمشیر کعبه کعبه هر او را بر سپه با قدم رنج کرده یکا هر یک
از کار کردن و فرمان بران پرده آتش قلع کیان انیمنی لایا فر در آن وقت بخوبی نایب توب لطف در شعله در می
حکمت که اگر حرم مذکور اولان نر دست نر در بر خندان حشر بر نر و نر نر آشت خون غم سپاری از اهرمان
طریق جان سپاری بان آتش جان نر در یکدند و در حصار انفاق افتاد که در وقتی که مردان در آن ذرات
سپه روی توب آورده بعد از استقبال پدیدار رسته کار بدست کار کردن هر شیار میدانند کلان توب شمشیر
پرانید مغز و خون شخص بر صورت و با سس کفرت پشید که در همانجا کعبه جاسه کردند و یکدند نر سپه
بدون قلع کفرت انر سپه روز با نجا آمده هایش میگردند کلان چپاره از قلع سپان مسجد افتاده کینفر از
علائمان را از پای در آورده بهین پنج تیران جنک التهاب داشت و از هیچ طرف تقبیری در زد و خورد
کشید و اکثر از رومیه و اهل قلع را با کلان توب لطف در چپاره سلسله از هم فرود کشت از آن کعبه قح عی پش
حاکم بر کشته که در حصار لطف کلان توب لطف با در آمد و دیگر کوله عی پش بود که با شش شب سخته جل بر سار
کلب کرد و در این طرف نیر علیان یک تویکی پش که در سر تو کانه سپه میرد کلان چپاره قلع کیان راه فنا
پش کشت تا غره ماه رمضان اوقات شبانه روزی صرف کردند سپه کشته خندق قلع را بجهای نر و

سنگهای عظیم انباشته سپه از خندق گذرانیده سپاهی شیر حاجی رسانیدند چون سبب کثرت برف و باران
نزد برای سپاهیم پیشه توده خاک شد دست از بردن سپه برداشته رنگ تند بر علیجه آرد بر بخشد برین نوح که
ما بین سمت شرق و جنوب قلعه را که آب یکدست رسیدی ترتیب داده آب بستند و در شیر حاجی با حصار و بر
آب بستند اما یافته لطف قلعه آب فروکش و از غیر و عمارات در روی آب حکم نموده خانه جابجاست اما همچنان
بستند اما در این زمانه پیش که بر لوار و خاک که در آن اودان بر سر کی نصر ب و در آن زمانه پیش که بر لوار و خاک که در آن اودان
بدر بار آمد و آری داده دست از دست قلعه داری بر نمیداشته درین چند ماه آنچه لازم است و تمهید بود در باب
شیر قلعه عمل کرده در آنجا که کلید کشش امور در دست که در آن قضا و معراج ابدان بقاصد در کف تقدیر این جهت
شیر صورت پذیر یافت چون بر پیش بهجت راه در رسم خدیو کشیدند و فوجی از دیران خون شام و عسکر بهرام
اشقام اسیر کرده که چند نفر از خونین کرام و رؤسای انجمن حشمت را با اطراف قلعه حاضر و آن حصار استوار در حال
شدت همسر و حوض جمعی را سپرداری صفی خان بخابری روانه نقلیس فرمودند که با بقا تا دادان که چه متول
می فرستد نقلیس باشند چون شیر قلاع مزبور به نزد بر پنجه اقبال به زوال خسرو داد که در سال بعد تیسر کرد و مجاری
حالات این دوستان و پذیرش در تعالی و حده العزیز در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد
شد سائرا علیکم من ذکر **آوردن شیر قوت قابل نیکو** در ایام حاصره کتبه چون از روی همایون در زبر سر واقع شده بود
سند رسیدی در برابر خیمه حیز و آن کشیدند که تیر مراد توپیان سنگ می آمدند باشد از اتفاقات در خیمه حرم محترم
روزی در بستر پیش نشسته بودند عزم دیدان برای همایون کرده همگی از جابر خواسته راهی شدند به بستر یکدیگر
ایام حاصره است اتفاق افتاده از فقر توپ از قلعه انداختند که کلوز آن در بیداری سند مبارک بزرگین آمد و
و چنان آفتی به نگهبان حفظ آسمانی از ذرات بهمال قدس گذشت **در ذکر کشتن کتبه جابر و تله و باقی صادر**
امر را یام توقف کتبه و در ضمنی که در ایات جابه و حلال در ضایع قلعه توقف داشت جمعی از رؤسای کتبه جابجاست
دارد در بارش کتبه ها کشته میجاد است روز تمهید کردند که جمعی ملازم بر سبب ساق در رکاب آفتاب اشراق حاضر شدند
و چون در آن سوعد اثری نظیر بر رسید جمعی از خرابین و حکام نفرت فرجام را که در حده و آن نقلیس مستعد و منتظر
بودند به پیش از نظر تعیین کرده فوجی هم از لشکر فیروزی اثر سجا و شایان نامزد و جمعی از راجه کتبه تیر کرد

علمی از دلدا ما مقاصد آن است رود خانه که با بن امر حاضر گشته و ما درین معاد از انعام صحبت بر وجه سکن آنچه گشته
انظافیه نیز از قلع و سکن حشمتی نقلیه که ای که همین فرزند همان از بزرگوار بر آورده و در فخر خورشید گشته باشد
که که یک سینه دست بخبر می کشند و در معالغه با سوره و پیاده خود پیشکوه فیروزی اثر هجوم آورده شده از روی انجمن
حشمت که کما جگانه کلوز نقلیه حشمت اما خود در نشانه تیر ملاست کرده جمعی کتبی از ایشان به عرض لطف در آورده در این
و بقیات خود شتافتند پس بر ادا کما که بعد و پیاده تن از آن طایفه را که در دست داشتند از برای در آورده و ندانند که در
در وقت در و سب آن ناحیه پر در حشمت و تمامی فراد سکن این تراش زنده و اموال و حساب ایشان را غرض نیست و
و نماند و ذکر آنظافیه را که فرصت فرار یافته بودند مورد قتل بر سر حشمت و چون بر سر مستان رسید و حلال بر ماکه
زهر برادر اسیر شدند بر سیلاب آنکان رحمت نزل کشیده راه آن نیز منظر یک عمر بود که آنرا هم کتبه بر حشمتی عظیم
چو بهای قوی سدد و نموده آب بسته بودند هر چند که از پنج سیدی آینه صیقل شده بود اما پوریش امکان نداشت لهذا
کجکم دلا غازیان بر گشته جمعی هم از رؤسای آن گروه که در راه روی کیمان مشکوه بودند سینه فیدر جسب افکار آمدند
انجام کار ایشان حلال وقت دیگر کردند و نیز بعضی رسید که جمعی از طوائف کشتاری که مانده و خوسان بودند از نظر
فرار و در کاستانات کتبی بر آن دستیار کرده اند از مرشد اعلا با با خان چاپوشلو سکار سیک استان خیا بیه
انظافیه خیره مرمان گشته در عمل مورد منبر در قلعه کوهی که مشرق آنجا است بود پیاده از اطراف که پوریش برده
و بعد از کشتن و کشتن سبب انظافیه مغلوب و جمعی از ایشان در رود خانه ناحیه غریب و فوجی باره شیر صاعقه باران
عزیز گشته نتمه اطفال و عیال دستگیر شدند و با شاره آنقرت بالادار سکنه خلیل آباد که چیده روانه خوسان و
در دلاست جام بهلوشین الیت رفقا کردند و چنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به ششم بلوچه جهستان مانور
بودند بانها عوالم حاکم مزبور مورد غلبه عاری شد که بیامردن کتبه حیره دست خاقان زرشان بلوچه و بزرگ تیر کرد
خندان و هراس و بعضی را به بلدی شیع کج برده است عدم روانه حشمت و قلعه دیگر که در تصرف کردند **در ذکر وقایع**
سال فرخنده خال هزار و صد و چهل و هفت هجری مطابق ترشقان سبیل چون وقت آن شد که در اول
و نندای مشکوه در با صحن که در تصرف شکر سجانده وی بهجوم سپاه بر آردی و قلعه کتبی جنود روسی بهاری گشته
گشته زردرگاه قره نامی آب رفته کج پار عروق اشجار باز آید و نبی الاصفه سبب که غارتگرهای احمد و بعضی کلوز

راه دیار ناکاوی پاید سلطان مستیارگان روز سه شنبه بیست و پنج شمال سال هزار و صد و چهل و هفت هجری معلوم از خطه
حلگشته باب لادوکل را که کلید کشیش رنبد فقل تجویل او بود با هزار ریاح رسی بر روی باغ وستان کن
عسکر است که عرصه میدار که در کپسور و رودی خالی دیده سه ماه متوال در قلعه قاصد کلزار نجالت سنجق قرار دیده
اقدار از گذشته بود از خلافت فرسجان برک پد شری کوزده قلع از تبع بر سکون و چهار صد اقامت سببه ستم
دو در اصل سسر کل و خدیو زمره بر سبیل گشته و ستم باغی باغی از ترک ما ذره بهره نبرد مجلس خردانه که کلزار بهار است
آب و رنگ لزان گلشن رنگین و باغ از کم کتاب نرست از آن حد فیه خلد امین میگردد وستان لاده و تقابین در
رنگ از آن بردن بر جوش در حای کل سرخ از فحلت صفای آن تقابین خفا بخارید و ادسی نشسته از غرت
که در گشته سرزیرا فکند در جرت بهر که شخون با نواع خدمت دبره شش و شاد و سران سببا از آن ثواب کلگون
ضلع زرتار کوناگون آراسته گشته بهارستان دیگر و نظر آید و بعد از انقضا جشن روزی زبست آرای کلزار بر
دوبی حالت ابر بر بند رسیده در آن روز بزرگت استیقا قلع گیری و استرداد ولایت در بند و با دو کبره
تبعین انفعال آنکه سابقا است ذکر یافته که کتاس ایچی که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس فخرت مأمور در
اصفهان بهر باب تعیل غلبه علی گشته از طرفان رکاب هابون میرد چون بعد از تسخیر قلع شامی جناب انشراح قلع
در بند و غیره که در تصرف دستیه بود و ضمیر از گذشته ایچی زرتار غلبت آند س آگاهی بافت در باب انجام آن
اگر سه ماه آنگه مال کرده بدست روستیه جان و صفت حال را عرض نموده پادشاه خورشید کلاه چون دانست که ایچا
و قتل در اسودی و عاقبت کار را ایسودی نیست در باب تکلیف و تصرف لادان ولایات او را مآذون و صحت
روز سبت اندوز عقد مصالحی فیما بین جوتین غلبتین بر قبیله از طرف قرین شرف حضرت نظر آید حکام ولایات
تبعین و در بند و با دو کبره و سایر نراضیه و مقرر کردید که اسرای که در دست دستیه باشد صیحا با زبست و ولایات
با قلع للاق که اسر کند مالک جانین است تصرف کرده در داران روستیه را بدین نرست اردانه زودس نمایند
و مأمورین هجری مقرر سرمان پذیر گشته ولایات را کبطه ضبط در آورده و بعد از طی مرحله این مدتها چون اصل بنا
شهر و قلع شامی در جایه نامناسب لفاق افا ده دست لفظ که کانه سر کوب چهار آن می توانست
است و ولایت بر نکلان غلبتین کرده بوقت ولدی دیده در آن صاحب نظر در چهار سو سنجی عمل مودم با

که با این رود که در شهر قدیمی واقع و بحسب مکان اعتبار در پشت معین و متور گشته لغویان ضد بر زمان بنایان مهارت
منجه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای غیر فرجام دست با زبندک روزی گشته آن معن منین را
همدش قلع دار الملک صبح برین گشته سکنه دامال قلع قدیم را که چنانچه در آن مکان نرست بنای سکنه در آن
قلعه را دار الملک حکام و کلکار سیر و آن قرار دهند از اخبار بهجت بر در آنکه ایچا سس خان و در خورند حسین
بیوت را با سه هزار نفوز که تیر بهشت حدود فرسجان فرستاده آن جماعت هفت گشته کرده می کورگی مانه
و فرجی سبت الاداع و سلطان که سکنه از دست کن است در حینی که انظار به مشغول کار و تازی در آرام
دست در تازی بودند حکام آن ناحیه با جمیت کامل لبر وقت این رسیده جمعی کثیر از عرصه شمشیر سخته در ایچا
انجده دست نزارشات خدیوانه و حصاص میهنه در بیان انفت سوکب نداری بجانب قاصد و بزیم بن عبد الله پش
عسکر و قلع محاربه ارضیه قلع ابرودان و مقتول شدن عسکر چون تخته بود که عبدالله پش عسکر را
با خروج قاصد هم آن همزاد بودم از ابرودان قاصد آمده هر چند آوازه آمدند شش سبیل کوساری در ساعت
میداد مالکوه پار جاز انفت کوشش کردنی جان بهاریت میگردد بعد از نوزده سلطانه که ایچام محاصره کنجند
با دست عسکر از کربان خسرل سر برینا درده اقلان فرجی را با بحث فرجی قاصد که شاید سسده صفیان عرق حیت
عسکر شود از قاصد متوجه کنجند عسکر تجامل برده حشاز سار و اعراض کرد پس عنیت زود با نمت در خاطر
لا لا تقسیم با فیه جمعی از دلبران که در آن عهدت و نیزه گذاران را ح صلاحیت تالبر کرد که چند نفوز از خورنشین
طرق و ضبط می فرود کنجند مائرس حقه فرجی را هم مقور و گشتند که رفت در آنداش خوف کرده هر گاه مکرانه جاب
درستان که همیشه در کین میان فاله انداز گرفت نماینده کلکار سیر و آن حکام آن ناحیه به پش این پرورنده
و کردی را نیز برای میاست و محافظت سمت لبرودان بجانب کنجند تعین فرستاده بعد از شاق امور و نظام کار
تزدیک و حور در روز جمعه سینه دهم ذی حجه احکام طوت عمر از حلال کنجند بخورده خاوره ای هابون در چشمش
در بابی کلکار در فرودش آمده در منزل لاکوی فرج حال شمس الدنیلر بوضو اقد سس سید که تیر پش شای حکام
پش نزار انوارش کردم و اگر ادران روانه نقلیس است ضد به جهان پرورنده از پنجه بهجت از نر با فرجی از دلبران
ازم آوریم سیکباید سر راه بان حیره که گزیده غلبتین شسته لرحی هابون را مقور داشت که کوچ بر کوچ

روزهای اقامت گزیده خطر انفرادی مرکب بقدر سر باشند بعد از ورود سوک جهانگت بیدار شدی غلبه بر سر شد
پشت برای همسرین قلعه ذخیره آورده سپرده و کار را انجام داده مرحمت کرده است آنحضرت آمده کردند از میان کوه کوه
بقای قلعه از پراهمه بر قلعه قازان چای که در نواحی قارص واقع است و محل توقف رویت است عطف رفتن لفظ انفرادی
فترمانند با وصف اینکه در آن زمان یکبار آسمان در درجیات خود گرم گدا تا می بود میان کوه سرد در کوه بخاری
مال برف بود که از دست و جبهه از راه تشخیص یافت آنحضرت پادگان در آن کوهستان بکوه پیدن برف مانده
در شبانه روز آنوقت فرود قدم فرساخته سپا که جاده دی که در آن کوهستان که بر روی هم تراکم بود و در مال
شاید رشته بخور بدست جزو منظر افتد می شد و هر چند در ششامون نوز در آنوقت سیاه بانه فراموش کرد بان
دریای بکران انداختند چنان غوغا شد که تخته باز از استخوان بندی پیل کبار نیامد پس رحمت کرده در
لوری باروی اهل این بوستانه و از آنجا مکنز غیر مقدس المصوب یک از قشاران رونیه بر سر کوه نشسته و در آنوقت
بتمت گاهی دادند و بلا در آورده هزار نفر از آن کمانداران و دیوان عرصه کرد و در عازم مقصد گشتند و در غده ماه محرم کرم
قارص را مغرور ای ایگم چشم چشمه در سحر کمان که در جرج ملکوب ز زمین کس که سحر است شب آوازها
و غیر آنای غنچه بر جرج کمان انداختند و اعلام ظفر از رویا ستار و با سپر تخته سماک و قیام افلاک از غرض لفظ
و اینی که می بشت و فرود شکر ای که می شایست در برابر قلعه ستریه صوف کرده پر جم اعلام از نگاهش دند چون سر
پشت از وقت با اعلام صد و هجده نفر از آنحضرت که در قلعه و در کشته حصار قلعه دایره امانت حاکمیت حاکم
دیروز شش هزار نفر در قلعه توقف و سرور و تیرا که شمار آن فرج پشمار یکصد و بیست هزار ای سید بانیمور پشت علی
بجای حصار خستاده بود که از روی فرود پشت بدو را آغاز از زم نمایند عصر نشسته بودی زرم سازان و شورش انگری
جانبانان می و تلاش شد که شاید بظایر از حصار بند قلعه هر دو هم آوردند شکر منصور که در بنفید نیقام چون دست
قلعه قارص توقف آن عسکر بر شورش بر بنی تاش جمعی از ایشان بر فراز تل فیعی که شرف بقعه بود نصب خیمه قرار
و اطراف آنرا منظر بس و خندق استوار کرده بودند لا بد تو بجا نه صورا با بر همایون بجای قلعه کشیده و بقلب کوه
ایشان بسند و بعد از آن شش آن از دایمی شعبان دمان نوبت کارزار از هر چشمه تنهایی ماضی سپر کشیده
و پادگان بمقتضی و سنان صاعقه بار بر انقلایفه حمله کرده گشته بعضی تهاجم شکر فروری اثر انقلایفه روی بر تاشه

دیگر از همان ضایع شده قارص بجانب دان و از زنده از دم شتافت تتر خود را بقلعه کشیده بار تهن کشودند چون شب
سپاه خیمه شگافم ظلمت را از برای آسایش طلب در کشیدند فرود و عطف عنان بجانب ارضی سپهر چنان
کرده سه روز دیگر آنکان را متوجه کرد که در جبهه چشمه و تمامی نواحی قارص را با مال ستم ستم جزو نظر زحام چشمه بکوه
مشافتانه بجزفت بر سر کوه نشسته صحوب یک از قشاران رونیه دستاره او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرد
جولید از زیاده معلوم شد که بنای او بر شگفت چون قلعه جات کتبه و فطیس محصور سپاه منصور و دست و دلا بجا
قلعه ایران مقصور بود صرف زمام تهره بی سبب ایران که در گذشت بیدار عسکر بجزم اهداد یک از قلعه جات زبور مجوز
جلد که سیدان ظهور شد و کج بر کج جنب این کلید را به افروختن تبه بارگاه بپوشین اوج مهر ماه حشمت و بعد از چند
روز بکنف سخی ایران نزل کرد که اصل فرمودند حسین پش و اولای ایران قبله داری برداشته و نوبی از ایران از دم
بوجوب حکم بروردن فراز قلعه با بیدار معروف ناحت و تاز سخته عثمان آقای و اولای قلعه با بیدار استیکر و روز نوز
سپار پاریخت که آن نظیر رسانیدند بقره پاشی عسکر از کار سبب تجربه اندوز گشته بمقادیر احوال القدر علی
انفرادی مرکب بجزفت اثر را بر ضعف حال دیوان و سنج دنده دست ایران محمول داشته مجدد جمعیت شگفته آن
شکر را دست کرده با کثرت و از دحام تمام که موافق نشت دفاتر رونیه و تحقیق محمد لای ذخیره چی که در محاربه
آمد مقام هزار سواره و پنجاه هزار نفر با و شکرچی بود عازم ایران شد و بعد از آن عسکر در دم از آرا با جلیان نوب
د بسند نزد بجهت بر نه موضوع خدمت خدیو ارجمند گشته برای سبب باری غازیان نه در حقوق ارضی اهل ایران
ارادنه که که دیگر شکر مرکب دلا که عدتش با نوزده هزار شکر بقصد انتقال و کشته عسکر هزار که که در فرعی آمد
دارد عمل موسوم باغ آوردن محال ایرودان گشته چون دست از دامن فرود کشیده میداشت نشیب با آنکرده انزده
کوه فرود آمده که کوه دلا نیر تبه که در دره زسنجی انگوه در جنب قریه ای کنی واقع و بین اسکرین میدان سطح بود
برای نزل اختیار نموده عسکر که طایر انگش در هوای جبال معارضه نشسته عارض می بر بهر بخامین باز و بروت
در قلعه قاف بلند پروازی قرار گرفته آتش هر یک از شیر شکاران را امید فرآید هر دلی را افشا کند لونه با یک نفر بود
اما حضرت ظل الهی که کوه پاری جای یاد و شکر در یاد بودند آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطایای حضرت افزون
داشته بادل قوی و حوصله شکر بجزم ثابت دست زشت تلفظ شیاطان امور شکر برداشته مظهر صبح فروری

بود آتش در عالم خواب دیدند که جازمه پیکر ایشان شد و پیکر ایشان شبیه است در در میان خیمه نشینی که حضور
آنحضرت در منزل زده میشد و با آنحضرت کرده خدیو شیر صورت تیر باد و حله در کشته قفای کردن او را کشتن جازمه
هم شروع بتلاش کرده او را محکم کشیده براندر آورده اند تا با پاهای جانور قایم بود آنحضرت با او در و کشته شد که او را
رکاب حاضر بودند با دوازده هزاره کردند و هزاران ایشان را عاقبتی نظیر رسید بود که آنحضرت بقوت بازوی شیر زلفی
او را از پای در آورده هنگام صبح سران و در خیلان سپاه را احضار کرده اولاً جام بر سرش رساند و شش نیز از پای
لب تلخ این بیان پر حشمت که دشمنی خود را با دانه جیشش زود است که در پیش رفته و در طرف او را تعلیف
دو تنک جلیه پوست که فتوری در غم و فتوری در رزم واقع شود راه بجای از هر طرف است جزا بدو و بعد از آن خا
شاید را بیان کرده و بر آن بزرده خصم از کف دلاری و بفتح و نظیر سید داری در دند معادن آن رود و از قلعه برد
پروان آهواز است بر آری همان کوزتک چای را فرزند است که هرگاه که کند و لا از بالای پرتو بقایا بر عسک
پر در زنده است که عسکر کثرت اثر در آید و زنده و در هر عسکر نیز از پیش رو آغاز کج نموده همین که کوه کوه از راه
براه افتادند و بدین حال که با فرج فرخنده کمال و آهسته و معینای کین در کین استایدند از زور پنه مانند عد
بباری خودشان در چون سبل کوه ساری جوشان آهنگ شپ کرده رو بشکروند آردند عسکر و در نوبت
خود را در دست کرده یکدسته را بجانب یسار داشته و دسته دیگر را بر تنگ که در دفاعی میدان واقع بود و در دست
خود در پناه تنگ ایستاده از هر طرف بر فرود شده جنگ یعنی توجع تفکک را معافه با رخسند شایر کشتار
با فرجی از خوار چیان بهرام صورت بر تو کجانه بالای تنگ که عسکر از پناه خود کرده بود و در پیش برده جمعی را نیز بر تو کجانه
جانب چپ مانور سخته قول همایون از قبل بشکروند و در حرکت آورده تو کجانه های جلور بر سر ایشان بستند
تحت خوار چیان بهرام کین به پشت ارمی ضد و ظفرین هجوم آورده کشته تو کجانه های روی تنگ را تصرف کردند و
چنان با بباری قلب عسکر نیز از صدمات تره های کران در هم شکسته رو بودی اندام آوردند و کینه از
جلاد تا بین و نیزه گذران ظفرین که در طرح و کین همبای کین بودند به شاره ضد و روی زمین آری
و باین بیجا است سواران پر دانه جسمی نیز به پیش روی پادگان بر آمده صیدای بدام افشاده را جو که در راه
کرده بر نشان دست یازیدند و کار بجای رسید که کثیر تفککی جو یک ده نفر نیکوچری بل تن ریش انداخته

می آوردند و سواران لشکر تان را آرد چای از عقب ایشان شناخته در آن در پنجاه هزار نفر مجاز از آن کرده عرض شیع است
و کسیر فرم فرات شدند و عبدالله پشی عسکر را رستم نام قرار بر عیان گیر کرد زنده می آورد جمعی او را شناخته
چنانکه عادت او پیش است با و در آن بخشید پشی می توان بجوم کشتن ایشان از نهب و غنایه بر سر کشته
آمده بجان کشت قرار چون صید خود را نیم بسمل دید او را فرج کرده بر سرش با نظیر انور رسیده چون طعش
در محافظت آن بزرگ ناسازی کرده بود و بوزارش کامل بر آسازای یافت و سار و بعضی پشایان و دیار
بگزار که به سار است سلطان محمد و خان پادشاه در یکا در دم خصاص دشت جل کشتن است فرسان از این خبر
چون زخم کاری خورده بود در عرض راه و نجات یا زنده بخشید و در بار جوی ظفرین آوردند و در آن روز هزار نفر از ایشان
در کوهگان و ایران سنجق همین پنج بر سر بر سینه را بدانشند و تمامی تو کجانه و خزان و احوال و انتقال و حیات و حجاب
ذات و اسباب عسکر و لشکر با شش فرزند از حیطه حساب به فرستاد در آهوه این وضع بکشید
میت و ششم شهر محرم اتفاق افتاد و ما تیر پشی قلی در آغاز شش ماهه جنگ کار کرد و در آن سفت
حسرت با فرجی از جانب ابرج کلیب دختری زنده کند و لشکر راه فرار میبودند در آنمه دماست آنحال در دره
حواله اشک سر زده بر ایشان گرفتند از پیش روی کوه سنگ و در ایران از پشت سر نیزه و تفکک است
ایشان را در دم دوده سه و چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان بآن دره پدایان افشاده مرد در کب بچهار
عدم شت خنده حاصل برای ضبط و تقسیم عتایم و عطای جواریز و عطا یا در آنکالان فرزند نشان در زده کشت و
مکان از ابراد تپه بر سر عسکر را براد ملحق سخته معسوب همگی لای ذخیره جمعی بقاص و عسکر و بعضی پش
و ما در القعه ایروان رودان کردن و جمع کرفشان رود تیره را فرجی در ده بدرقه همراه نموده روانه و در
خود سر بردند و چند نفر از کرفشان رود تیره را برای نفل این کشت بجانب کج و تقطیس و ایردان رودان سخته
همچنان شمع و ظفر و هر گاه تا سید از در و در کوه فریزی اثر بجانب بیلاق ایردان حرکت کرده تپه شام خانرا
متر که کبر نفرت بر زده و لشکر آسمان فرسان تپه را که از لشکر حشمت دیباخان چاپش بر کوه کجاست
پش را که بعد از مقدمه شمع به حسب فرمان در لا با جوی سخته پرستند و پیش هزار نفر از دلاوران رزم کسری می
قلعه ایردان مانور و متوجه سر بردند در آنکالان شاهزاده رضا خیز را که با عوم محترم در ارض اقدس مانور بردگان

پس شده بودند در روز نهم قبل با اقداس فایز شد در بیان **تخت قیامت** کج **تغلیس** ایراد و وقوع
آن **دوران خیریت** نشان برین شبت حضرت دادرگت دکت و امیر حسن حصین جهان و قیصر سلطه تمام قلعه
تین چهار ارکان در دست قدرت اوست که هر امری فعلن کرد بدون مسی و طلب کلید در الملک مطلق است
حق آید و زخمهای کثرت در شش جبهه سینه کشته در های سینه از هر باب کتیش پیش به دست صد افاق انتقال یافته قلعه
ایردان و کج **تغلیس** است که کتیش کشته آرد و در شش ایلیان و در همه عرف و صورت سفاوح و در آرزو با دینی آمد
و در نیت که اینها از ارکان رومیه سپاهی و جلالت سردر پای قلعه کشته شد دست از قلعه داری برداشته و در زیر
که بخر قیصر عسکر کج **تغلیس** سید اولایا پیش نهاد مرا با چند نفر از روسای اوجاق بدرگاه کیران رواق در دست
طالبان شدند این سوال از حضرت نقل متع قبول یازده عبدالباقی خان زنگنه راهبر ای ایلیان با مؤمان ایلیان
روان سخن عبدالرحمن ز دستادگان فرزند پیشی دشت یار و در مقدمه ماه منور قلعه اخذ و در محراب اشاره
اقداس مانو نجانه و صبح برای ایران تسلیم نموده و فتح برای سلطان و اول زاده تا تارکام دل در تسلیم عینه علیا در بنا
در با بد و بعد از حصول این سر بلندی یک جانب محقق شد تا به مقرر شد که پیش و فتح برای با باقی عبدالعفی خان رود
در با سپهر بنیان و جسمی از عازبان فرزند ایشان رومیه قلعه ارار با چای که ابتدای سرزینت گذرانیده بود
خاص غرض خاص یافت عینا پیش معاقت لشکر میان خرد از راه فارص و فتح برای سلطان تا تارک و در انیسوار الملک
قدیم است از راه تغلیس طریق مفروض سپرد و بعد از کج **تغلیس** کج **تغلیس** پیش و اول **تغلیس** بهین پنج سردر و غور ایلیان کشته
بست و در همه ریغ الا دل قلعه را خال و کلید قلعه را با برای ایران و در کج **تغلیس** و تو نجانه و تو نجانه تبصره سردران نظرف
داده خرد بار رومیه قلعه عازم حقیقت کردید اما حسین پیش اولایا ایرودان در سپردن قلعه ایرودان جبل رومیه
چون این غنمه از این محمول بعد از سینه آمد استخیر قلعه الهه مأمورین نموده در همه ریغ الا در از بیلاق شقاق خان
بجانب فارص لوی کتیش یا فرخنده در دریم شهر فروردی جانب خرد فارص که بعد از زنده آمد است محظوظ
کیهان پوی کشته نموده پیش تا حاکم دان که از محرکه بر اثر شجرت در آن سپاه پیردی می خیزد دست کرد در رعایت
بدر برده در فارص چه با حاکم فارص قلعه در آن قلعه در می برداشته و از آن آرد چای اولایا از شا آدم نمی
انچه در آرزوی آن مرد بودم غرض غارت کشته چون بعد از قتل عسکر خانه ایلیان حاکم غنمه با احمد پیش داده

له

که نسبت تقیر منسوب شد از ایالت بغداد مسزول سخته بودند محمد در عسکر مغرب در جنگ و صلح مان
خسخته و نیز در از ریشه مردم توخت داشت عرفیه دستار منومه انجام مصلحت پیشایان کامل تا در زنده آدم نیز
عزیز فرقت آن بر درگاه جهان بنیاده نوشته نموده کرد تا که کاربرد از امور است دهند شرد و بر اینکه خد به مال منسخ
عزیزیت آند ما کرده بر امون ناید او و فرار ایشان کردند چون تمت اصف کرین آن حضرت که از غلطی خطا فرجاتان
چین بنا دشمن حضرت قیصری وزیر در استان روم داشت که با رعایای ماجر وزیر در استان آن مرز بودم عرض و
التماس ایشان پذیرفته نشد لاشرف و قاضی از ریشه آدم با چند نفر از روسای اوجاق وارد فارص و با اتفاق
علمای معتبرین که با یاق نقل استان سپهرشان و با فرمان ایلیان رواد ایرودان کشته حسین پیش از کج **تغلیس**
ایشان را و قعی نگذشت تا چون قلعه دار بر پایه سرد میاید آن مشور لطف در حسرت از محبت نجابت خود سرشته نزد
تخلیه قلعه کرده در بار تروهم مجادی اولاد آن حصن سپهر ماننده را با تو نجانه و فرخنده و اسرار ایلیان استیلا
حاکم بدینان سپرده خود با اتباع دستموظان قلعه روانه دیار روم کردید و حکم دلا و تبر نفاذ به دست که با با خان
سجکر یک استان در ارادگان که در کتیش چای ایرودان مأمور محایره قلعه بودند و در شش رومس لایق توخت و نظر
صدور امر محمد در پیشند از دفاع آتزان اینک همی از لکرتیه در استان راهبر ایلیان کتیش سردار ایلیان خرد می بود
کرده با چند نفر از ششرا قبل اتفاق در زیر قلعه قبل از حضور سخته بودند خاص فولاد خان ششرا از نظرف
و حاکم در بند از نظرف با حمیت کامل مدافعت ایشان شدند و سپید روز زنده از ایشان بدست آورده بقیه
راه عزیزت پیش رفتند و ششرا و جسی که صدر خدمت شده بودند نیز از ششرا خاص سر بلندی یافتند و هم در آن وقت
ششرا آمده در در بند مبر داد وسیله او را با جمعی از لکرتیه بر قلعه تر خود که مسکن ششرا است آمده و با اتباع ششرا
محمد که کرده ادسی فروردی با جمعی از لکرتیه در راه قتل در آمده تتمه بد با خرد استنفا شد و از مرتب است اقبال اینک بیاصلحت
شک در بد و خطیان سایل ششرا تا تار تیه و ششرا ششرا جهان شد سلطان مرد کلیم و الا اینده نام یافت بود
چند دفعه به سنین آن امر فرمودند آن بر روی کار نیاید نظیر الدود و ابراهیم خان که مأمور به بستن آن کشته بود بنویسند
سسته آنرا قلعه جاری سخته شدند که مال مزروع و بس تبین آنگونه از رود آن آب سیرا با دکلایا باند شدند
و نیز کتیش ایلیان در سینه چکر بستن ذکر یافت در صفتان ظرف اندوز خدمت اقداس کشته در در کتیش مهران بود

در صحنی که ریایات لغت آیات از سلیق ابروان معازم فارص میشد او را حضرت لغت داده بزرگ کانه نصیری را
تعیین و باینکه بجز فیصل بدایا برافتاد و روانه جلست در سینه فرمودند **در بیان حرکت مرکب با یون از قاصص**
تقلیس در بنید و نظام معام احسان در بنید و نظام معام احسان بعد از استرداد قلعه جات کعبه و نقلیسی در ابروان و نظام امور
احسان شهنشاه خاطر اقدس آن کردید که در مسجد ام جادی الله و در قاصص عطف عنان بجانب تقلیس و متور فرمودند
که سرادگان که در نقلیسی بودند با اتفاق ظهروت بزرگ و در میان بزرگ و حید نفوز تا دادان کار تیل کا حش برای بنای
کار احسان روانه در بار فلک بنیان نشوند و ما نورین حسب القومان در عرض راه او در آن خاک کوب است
خزجه نمودند هر چند ظهروت بزرگ تغلیف و الیکری اوله و حق و ملکیت داری البت بود اما چون علمبراز از فرقیه
را چه بگرفت اسلح مستعد برادرش محمد بزرگ در جنگ عثمان پشای سرک نقل سیده بود و الیکری کار تیل را
سبلاده حکومت کا حش بعلیرز اعنایت داد و ما خطاب خان کرافاز و با جمعی روانه شدند و متور فرمودند که ظهروت
بزرگ با تادادان از طرفان رکاب بوده در ظل ظل آبی که بر در دره متر تقلیس از مکان برات ایما که ظهروت
بزرگ را در صف سرورند که در کعبه خود در از کا حش تقلیس آورد ظهروت بزرگ که توقع در الیکری را با هم خود
میدانست و در مقدمات ایکی پشت خدمت کرده و صاحب شمشیر و نیزه بود چون اینمغی از قوه بفعال عده میگردید
بود و بزرگی را چه تزلزل نمود بدون اینکه وارد نقلیسی میخاسته خورشادت جمعی از تادادان نیز از همان تزلزل
زاد و کعب خود را بر داشته نسبت ذرا قلین در و در و کس که در کعبه است بدر خدمت به حال
بعد از ورود و منزل موغانی و سپاه لغت پناه را فرج فرج سخته از قوه را سستی برای منبع و استمالت طوار
را چه تعیین در دست و نیم ماه منور بخت جرات قباب بر تزلزل سبقت نقلیسی افکند و از آنجا که جمعی که در مقام
اطاعت بودند مردمان گشته سرکن بعضی مواخذ در آمدند و شمشیر خانوار ایشان را چاییده روانه خورشادت
جستند دست روز نقلیسی معرکه که لغت زین گشته از آنجا بجزیم تزلزل را بیت نصفت بجانب در بنید از
توضیح بحال آنکه در صحنی که بزرگ پشای سرک از دولت عثمانیه بر سرک نصیرب و معازم حدود ایران کردید فرمان
ذاتن قهری بخان افغان باشه بود که خان دریم ملک جتت از فرقه تارویه مستعد مشا از راه لاق در بنید ترمه ایران شود
به حال بعد از اجتماع پنج غلبنی آن سار بر بیل سگلس شیردان با جا که دشمن استر با دونجی از جزد مسود سبب از

بر بنید ما نور سرورند که اگر تفری از خان قریب ظاهر شده در آن از اجمی مشغول خود داری بوده معارفه و حکمت در بر و در وقت
دانشته تر صد طلوع طلوعه تریقال بر زوال و طلوع اشعه ما چه لغت اشکال و در تقییس معوض سده و لاشه که دلا در بر یک
بجز محمود که در سلاق که سزر ملکیت ایران در دست و در کرد و پیدایا پادشاه سکنده جابه روم بعد از آنکه مصاحبه میکرد
که دلیایات را خواهی بخزاهی از آنطرف آن دولت پرورن دانید خود نسبت خود سبب ملکیت روم خواهد بود یا پست و
کجی را که از خدمت اقدس مفضل گشته بدر بار غنایم رخش بود که است از دولت معتبره روانه است که با اطلاع احمد پشای سرک
صلود و سزر را بستر تقدیم بین اللد ملقن استوار دهد و فرمانه هم بخان قریب بظن تقییس بنه صورت سلام کرای سلطان
برادر زاده خان فربر که در دربار قهری بود یکا پاری درستاد اعلام در گشته که چون حال در میان این دولت بنای صلح
دوست است آمدن فرود را یکجا ایران مرفوز و سلام کرای سلطان را در عرض زده عسکر بنه مقدمه بر ارضی او سرخه
با عنایت اضلاع آنیز روانه در کاب مع سخته کعبت صالح مقدس آمدن معایش را از دربار قهری بطلب صلح موز سده
صلال حمت سلام کرای سلطان در سنده سر عسکر تقلیس شرف اندوز نقل در کاب سپهر نظر گشته سلطان بزرگ بر
ایصال فرمان بخت پادشاه سکنده جابه روم از خدمت امایون نصفت طلب شده چون صد و این جبارت
از خان قریب آتش از تزلزل آند سس شده بود مانع رفتن فربر شده فرمودند که همیشه با ب شمشیر تزلزل از دولت تادادان
و صفیان شرا نیز از دولت کرایه در میان سخته بودند زهر قحط بنده علم برای کشتن خان قریب نصفت قهری در کاب
داین حکم را چون تقویم پاریا عتباری نه بس سلطان فربر در روانه کعبه عبدالباة خان زنگ را ما نور حمت که در نقلیسی
نصفت کرده معایش را که برای مصاحبه از دولت عثمانیه می آمد کعبه برد و منظر سرمان محمد دبشتند و ریایات و بنات
روز شبته نوزدهم جادی الاخری از نقلیسی حرکت و از راه حابر و تله معازم مقصد شدند که بعد از عبور از آتیش
چون لکزیه جار و تله را نیز از شمال فرود بود در آنجا در جی امایون را در کن راب که گشته معازم تزلزل انجمت شدند
ایشان پیش از وقت مسکن خود را خانه کرده بر سر راه که از راه در رفت و صوبت مشهور عالم است اتفاق بود
بودند بیشتر و در لافکچیان و خوار جریان از اطراف که پراش برداشته و بان که فلک مشه که معهود و تزلزل از
نابره خوار و فلک قله زهر بیل آنکه ناز نموده کیمت سفاق را لغت نموده لکزیه چون انقوج پامان را با خود دست
در بیان در خلافت عادت مبار از زمین صاعد آسمان دیدند شرف در روایای جبال سفق گشته خود را کجا

ساخته دارد و در حلی معاشنه و با تها سواد کسری آتی خوشه را که در تصرف سپاه منصور بود و در فرزندت بس
نقد و شش مغرب بر اوقات جلال اوستی جلد و در فرزندت بر اسم کزنی بستان حلت و چند نفر از مغربین
خود را در باره آن مدارا قدر از دستاده و سندی غفور و کیش و متعهد انتقال حکم در مایش که ذلت تقیر او غفور
گشته بنا بر اینکه لکنه است صفر با هزار اسب بخواند و خانوارهای معتبر بر اسم او داده بودند و همچنین کوه
طبرستان هم خانوارهای بسیار را محصلان سپرده متعهد خدمت در انقاد گشته بودند و مورد اعتماد بستان به جهت
صورت انجام یافته بود خاص فولاد خان شمشیر باقی که خدایان و سران دولت و طبرستان را مأمور بر سرید
ساخته تمام شهر مازندران را از راه شیردان بجانب مهران و دکنشای مغان الطواف در **دردستان ورود**
بر کعبه مغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع بنیت نشان در زمانیکه بر بستان تزیینت نشان ایران پستلانی
قران حوادث رو بنسوده که گشته از طرف کوشی قوی شایع مانند شجر بر فراخت هجوم سینه پلکانه ریاضین بر
و بر این مکهستان را در میان کوش باغبان پادشاه در بستان کسری عقلمت پیش از پریش بر ای غم و غم
و منور کلین شکر کشت در کرم خدیو کردن فلز را در سربار سلطنت صوری می آمد شهنشاه و لای آن بود که بعد از
ولایات مخصوصه این بلخ از زنده در زنده و ملک ایران را با قلع مقروض در بسته صاحب ملک سپارند در کلات
دو پور در کسکن مازندران قدرت است برادر نیک از زنده پادشاهی عالم منج بر در زنده در این اولن که بخت
سرچینه تا پیدای فی زردی بازوی سی و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست
بهت آمد و بر در سنی اقبال مایون فلک امیر انباز از شیر بر کن این نام و ننگ در آورده دست سرکش
و تویج ایشان را به شمشیر تان و غم پند از سر انباز غلامت کشت که ماه کردند برای کنکاشش آن امر خطیر چون
دست بچنگ از بلاد تو تف مرکب که در سلطنت را بر نمی تافت جو لکای مغان که عرصه دلپذیر در روز
و علف در دست مغان از نرس مکان به نظیر بود و بنگار شایسته متور کرده در زمان مطاع جمیع ممالک محمود و غر صد و هشت
که حکام و نقضات در دست و علماء و اشراف و رعیان هر دلاست در بازنده هم مجادی للافرد و صحرای مغان در پایه
بر بخت سیر بقوت کا حاضر شوند و نیز حکم مایون بنفاد مغزون شده که در نرس یک کجبر جواد در مکه که در کوه
همی برند و از زنده هزار دست رواق و نظر و کسری تریست بر در از چوب دانه برای خصال در دوسای شکر نظام

حماقت و دکنش و ساجد روح از در باطالت با صفا و سیدان و بازار وسیع الفضا تر تپ داده عمارات عالی مرتبت
بر جم مراهب و بناات که شایسته چنین خدیو کبریا نشان بوده باشد برای نزول آن حضرت با چوب سترن مابین قبه
سترن بر او از زنده و در زینت که از نظام امور دکنستان در تزیینت آن کوهستان در وقت روی در عطف
عنان فرسودند بعد از آوردن کعبه با سعده دوی از خواص از روی مایون پیش نهاد شش نرس ممالک
در یک روز طی کرده و در وقت آنکه در آنجا در شب نام شهر از خنده ز جام صایم در صحرای مغان را تورات
جهانکست خمشند و بی پیش که از دولت عثمانیه طلب صلح آمده بهر اهی عبد الباقی مغان در کج تر نف سیدت مقدار
آن دادی گشته شرف چه به سایدستان سپهر مپان در ریاضت و مأمورین ولایات از نرس کردن کرده هر روز
فوج فرج کرا از زنی از انقیلستان آنجا اربع براج سما می سردند در سیمای متور جمعیت کل عظام و مغان که گشته
شان بعد هزار بر رسید در درگاه سپهر است. نظر انفعال پذیرت سپهر آن طایفه تا ما بدرگاه جهان پناه جنهار
کرده سر بردند که شاه طهماسب شاه عباس هر پادشاه و پادشاه زنده ایشان در بر بر محمد بقا مر جرد نداشت
یا کس از بازنده خسرو روی در نرس بریاست و سلطنت بر در نرس ما آنچه حق کوشش بر در دین چند سال یکا آورد
و ولایات ایشان را با امرای ایشان دندست افغان در دوس و روحی خلاص کردیم **بیت** عالی مصلحت وقت
در آن می نمیم که کوشم حش مچانه و خوش شینیم بعد از ابلای این پیام کجا آنجا است دست بردم غم زده غم
کردند **بیت** تا ز میخانه دمی نام نشان خواجه بود سر ما و قدم بر مغان خواهد بود. امر و پادشاهی حق
که باب شمشیر شیار خاک ایران را از دشمن با دچا پر در حش و برق شیخ صاعقه با شش در غم زمست انداخته برگاه
حضرتش دیده از ما خاک روان بر کرد ما دیده از خاک درگاه او بر نرسیم **بیت** از نستان پر مغان سرچشم
حالت درین سرادک کیش درین در است. آنحضرت فرمودند ما را هوای تیغ و خسرو هر سر روی در نرسیت
این نوع سخن را موقوف در نرس که مایه رضای خاطر و در از نرس نرس باطن و ظاهر است تا یکماه که پان نرس طلب در کس
سرچینه گفتگو بود چون مایه از حد گذشت حضرت نقل ای سر سردند از زمان رحلت حضرت خاتم النبیین **بیت** چهار
بعد از یکدیگر مستقل امر خلافت شده که هند و روم در کستان کجا کجاست ایشان قایلند در ایران تزیینت
همین مداسب راجع و متداول بوده خاقان کجیستان شاه اسمعیل صفوی مطالب آنه ترا و جعل نسخه مشوه در سبای

حال بار صلاح دولت خود آن مذہب را ترک و مذہب شیخ را پیش و مسکن ساخت بود و بعد از آن در نفس
که فعل پیوسته و مایه است در کسب و اخذ عودم و او بمس و جامه جاری ساخت و شرارت بجان زد
و بر بنی برانگیز خاک ایران را کف نشاند و فقه و فطرت را در کفین غفلت برداشت و بدین سفید از میان اهل
اسلام برف نثار شد هر گاه اهل اسلام سلطنت را بر کسبش خود را مطالبه کنند این ملت که مخالف
رویه اسلام کدام عقیده عظام لوزاب اهلون است تا آنکه گردند لیکن چون امام جعفر بن محمد باقر علیه السلام
امام مکی ناطق است و بر زواعت مقلد طریقه و حقیقت باشند ایشان نیز مشق لادارین حکم بر سبب
اصفا داشته کل جغوی این مذہب را در پیش دستار روزگار خود حسند و وثیقه برای توکید و استوار
و بهر پاک اعتقادی محترم سخته بخواند عامر سپردند آنحضرت نیز سوال این نژاد برای قبول و کفش آرزوی
بار و سیر حصول سخته و نمودند که چون بادشاه و لاجا روم خادم حسین شریفین با بادشاهم هست است و این
عمد که از جانب شما بعمل آمد ما هم بحضرت پادشاه روم ایلچی فرستادیم که بر طاقول بطلب مصالحت میانیم که بفرستد
صری از میان امت حضرت سید التقلین و خیر الا ولین و الاخرین محمد کشته فرمود رسم مرادش جیبی ایران
در دم مسکن باشد **مطلب اول آنکه** چون شما از عفا بد سابقه لکل و طریق تقلید امام مکی ناطق صغیر الصالح بر آن
آنکه حق است اختیار و قبول کرده قفا و علماء و اخدیان کرام روم از عاف الصحت آنکه در آنرا خاصند است
مطلب دوم آنکه چون در کتب معتبره در کتب اربعه مسجد الحرام با آنکه مذہب بود بعلق در و در این مذہب نیز یک رنگ
با این شریک بوده با مین صغری نماز گذارند **مطلب سوم آنکه** هر ساله از طوف ایران امر حاج تعیین شود که بطریق
حجاج معروف در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را کعبه مقصد رسانند و از حالت غمناک با امر حاج ایران بدست
ایم حاج معروف نام مسکن شود **مطلب چهارم آنکه** امرای هر مملکت نزد هر کس که بوده باشد مطلق اعلان
بمع و ذری بریشان رود انبوه باشد **مطلب پنجم آنکه** و کسی از زمین در پای تخت مکی بر بوده امیر مملکتین را
صحت فضل میداد به شند انشی المطالب پس اما ایران در ایذا این امر است خاص بر زمین عبودیت بر نقش چین
کلیزان ربا چین شکر گذاری کرده بدعای بقای دولت ضد به حال پر دست در انجمن سازی و محفل آیینی حکم
خدیو عالم و نشر روایح و قیام آن اعدا نیز فرستید و نیز بر قدم خسته شیره و مجره کردن و حرات مشکین رقم نظم

ساته پاکه یا زرنج پرده بر افش کار چون خلوتیان باز در کف با غمی که خاطر حاشته کرده بود عیسی در خدیو
بر افش ز صد بندها و قیقه باب و خوشنسان بطلب بر سر شب روز چینیست و چهارم شد خزان سال هزار
و صد و چهل و هشت هجری مطابق در شقان نیل که از نژده روز و نیم روز مانده بود برای مجلس جمالیون معین کردند
که آنان قرای نباته در ضمن همین سند زمره نگار سبز کسزده ریاضین ز کلمین قبا یان در شش و شش روزم کفشن
آرا کردید و گردن فرزان اشجار از غنچه و لاج و تاج و طهار بر سر کشته در لباس شجره در در حاشیه مجلس گذارند
بزانو نشند بزرگان خیار دستهای نیاز بر کرده در بشکاه چمن جیبی انشکشته و بیدلان سر و اندازد و کنگ
ز مردی بردست بر بنده که بر سر استاده اند صغیر کیشکان کلهای بهار رب جوبار صفت کشیدند و جراحیان بلند
آوردند و صبر بر توپ و شمشیر از با خویشین بر شش کفشد بجا یان سپه چمن لکله فرزند شلاله و قبای کرمانه
شخ و مرد بر آستین سفایان ابر آذوی تبر دستی موا سخن چمن را تازه و تر حسند و فرشان با دهباری حمت
کلزار پستک روحی از خار و خسری بر و خند پس زیشان با خردشان بار کله انجم او تا و محجرتان است
بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و ما زوی کارهای از نسین بر آورده در رنگ که بر نگار شد بهر جا
در صدر انجم همه شش فرقدان حسند در آن سپاه و عظمای بارگاه و خدنگه از آن جان سپار و حجاب
و خدنگه از آن سپاه و در بار هفت بار یافتیم دار مالک بدر آن دایر کشته در آن روز فرزند از انقضای
سعت دست و قیقه طالع نشند بر اسد خدیو چون رقا رزق خدقان سارا با شکر که در نگار است با خردند
و شکوه سلیمان قدم بر زدن کشت فرزند کشت هبانه که است زبان حال بر بنقال مترنم فرمودند **بیت** نوبت بر افشا
مکوشید که در آن کوشید از نو کین سند هم را غر بونیت از نقاره خانه و در لاله مبارک کلبی از کس در آن نای شاد
برخواست و فترت نای که از کوشش آسمان در ایران برخواست بود فرستید بهیستی تا سید الهی با زوی قدرت گنا
دست از توب رمانه را بر پشت **بیت** از سلطان کل پدانش از طرف چمن مقصد شش بار مبارک
بر او سخن خوش گوی خوشین بود این شست حمردی تا نشند هر که اکنون بجای خوشین روئس منابر در جوه
دنا نیر نام نامی و القاب کرامی آن خسرو داد کز سب و فریاد از آفتاب جهان را پیش بر در در آستان
مورد جهان داشت و جناب سعادت مآب هدایت کتاب یزد فرمودم القدرین محمد فرزند علی محمد فرزند علی محمد فرزند علی محمد

جسوسان بعضی از نیکو بختان را خیر میاومدند و ناریج قوامی سگ در آن فریب کرده بر روی آن سلطان
نقش کردند **بیت** الهی نادری فرود نظر بود باقی نشان تخت است بریز پای تخت نشینش با تاج
ظلالی شش باز و چون عزیز قیامت بود خزانه اندر خود فراموشی عمل لایم البلا و بیج که در پشت زینت نگار بود در ابتدا
حال ارض را قدس را هم شمال آمده است سلطان لاری جهانگش کرده بود حکم را علی علیه در آن حال حاکم روند خود
شده بود که در عالم ایلیت کج و دایل او را در دانه در رض قدس سازد علیه در آن زمان از قبول این امر سر باز زده
اینمغ بر طبع هم این گران آمده چند لوفی العین ضمیر اندر گشته در نوبت که آغاز بهارستان حاکم بر و شد
دنگام آریس مانع و کلزار سلطنت از ترک شد که سرکن خوار بود نام امر در سال را بر سر خجسته اقدار
تایزر لغویس در اختیار حیات این کار را از طلبا سقیانی جلایر که از معتقدان اند و است ابدی نند بود فرمودند با
فوجی از جزد و خوف نمود روانه و مقور گردید که در ارض قدس تنه سبب استعداد و نوارک حشمت در کرده اند
با تیس و مار و چاق بزم تنه علیه در آن زمان ترجه اند خود تر گشتان شوند و سبب سالار و اختیار کل جهانگش
نظیر الاده ابراهیم خان بلاد و اولاد که هر عنایت و مقور داشتند که نای پیکر سپیکان و حکام و ابابا
از حد چنان که آرا با جای و متهای در عستان در حستان تابع امر زنی او باشند و ابابا است
بر فخر خان چار شد و حشمت یز از حقه تقی سیرازی مایالت فارس و همدی پیکر خراسان یز به نوبت
بایالت یزدان و خطاب خان و اسیران مرانه سر او از زنی بنسب بس عیاشی و اولاد را که طلب صلح آمده بودند
عواطف خاقان و رحمت لغوف از زانه داشته عبدالباقی خان زنگنه را که از امر او معتبر بود سفارت تعیین با
یزرا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر ملا بیگ با نامنه هابون و یکم نخر خیل در ای نغمیه روانه در بار فلک اقدار
عثمانه و جلوس سنیست ناز نس های زرا با صورت ماجری با عیظرت پادشاه سگدر جابه روم اعلام و در بنام
مصلحتی را عقلی بزرگ داشته مذکوره فرمودند **صورت نامه که بوند کار روم مرقوم شد** و در آن کثیر نایب است
دانه در آن زمان هر از محمد و سپاس و جواهر زده هر شکر بیاس نشان شارح جلال پادشاه متعال و ملک
الملك پادشاه است که بدست عتق استوار کلین و دبیم مهر بر نازک نازک که سپهر نندار سلطنت روم در
سلطان کتی فرزند اقا جی زمان روایه اندیش را بر جود بر فیض و جرمه جهان شایب اختصاص و ملا و تعقیب

کون و نقایس سیمات از حد افزون بدید روان سوزش و عرش بر حفظ امکان دماه جهان از فرزند کون
خاتم نبوت را زکین خاتم النبیین در آل داد ولد کون و صحاب رضوان علیهم ارباب و سلاطین روی
زین را بر در که ایشان روی نیاز بر زمین است و ذوق ذات قدسی صفات شان شمع را نهایی است
دقیقین اما بعد نقایس دعوات و ایفات صداقت نون و مخالفین خبیات نالیات نمودت مشحون
مقهرتیه بزم نیز شال و کینه کف سبکاه حضور سپهر نشان عیظرت سکندر بزرگت دارا در است بر بود
سلطنت مشید حشمت مضا علم انجم حشمت شریا مقام خلک حشمت در رای ممالک بجز در سپهری
سارک شمع و طفو سلطان مزید کامکار مظهر کزید و در بخت کخلین ماب، و بخار ظل لانه بسط الا در عن
عالم معمره جهان با طول و الوض محافظ بلاد الله العاقل با بر لانه العازی و سپهر لانه سلطان التبرین
و خاقان السجری خادم الحرمین الشریفین شانه اسکندر و ولاتقونین سلطان العازی محمد خان
ابن سلطان مصطفی خان لارانه عتبه العلیه علیها السلام و سده آسینه سدابین الکفورد الاسلام
ساحه بر لوج محبت نیگار که درین اودان سعادت نشان وزیر اعظم و دستور مکرم عیاشی
دانه قرمان از دولت ابد مدت علیه بخار که اسکندر مصلحه مأمور و در درین حدود کرده
اضلاع و یکجندی این خیر اندیش نسبت بان حالت روز افزون یکا در هزاره و آثار کارم در شفق
آن حسرت آفاق در عرصه جهان بر جمع فرق واضح در اشکار کردید از آنجا که سایش عباد و در پیش
بلاد بالعتق و التیام خرافین با عدل و دود سوط و در لوط و همواره کخون خاطر اضلاع و خایر
بود که اختلاف و نزاعی را که فیما بین است حضرت سید المرسلین در بعضی از شرط و ذوق
ملت تنین هم رسیده و رجب ششده و ن او بر جسم زن احوال عباد بود رفیع نموده چهار حد ممالک
ایران را نظیر هر چه از نور ولای جاریا را کین مشرد شام اهل اسلام را بشیر را یکیش ملک
کل صغیری ملت حقه سطر سازد در بنیاد استیاری بر بنیاد آید الهی و در حد باطن فیض مرادین
حضرت و سالت پناهی کشف مجاب شهید و رفیع نقاب اختلاف از چهره شادمانی مطلب کرده
کرامت خاطر دین السعور دل را با بر کسان از لوجه محبت و نولای خلفای کبار حکم روز جعفری

که در چهار سو ق طریق مذاهب از بعد اهل سنت رایج بود معمول بر رشته عالم سحر لغوی و غیره
 مانع صد در چشم بن غلی غامی الای ایران از دور و نزدیک ترک و تا جک تکلیف و در شاد
 این حقیقت کزین با تا و جانا تا مارک آماره رخصه بیع و محی سن سنیه حجاب حضرت خیر
 الانام شدند چون انجام این دوام خطیر که مرکز ضرب این دو نخوره رخصه و شمشیر و شمشیر اینها
 از مذکره علمای طرفین و انسانی و تنبی ناگزیر بود لهذا عبدالباقر خان را که اندامی حلیش
 ایران است بر رسم سفارت تعیین و با اتفاق رسوایه افضل و اولاد فم طایع الکر بدرتس و نیز
 در ارفاق رسم صدر روانه در کاه آسمان قدر نمود که در باب امر صالح و تا سبب رسالت
 صفا باقتضات کردم و علمای ذوی الا احترام و ادبای آن دولت سمیت نظام مکالمه نموده
 کیفیت آنرا کذب است اقدس صالح و بعد از آن امرایشان در سده سنیه هابون و معتبره عملیه شده
 نون آنچه اصلاح معزودن باشد بجزیره ظهور آید

و اینچنین برای تبلیغ آیه بجا پای نزد پادشاه فرستید کلاه روس فرستاده رضا فلیزاد و ابراهیم خان را
 در روزنه مقرر کردند حشمت و حکایت و ثنات و اثرات در میان ممالک محروسه که شرف نقبل سته و اولاد پشته
 بودند کجایه و انعامات فایده گشته جهت انفراد بنسند در بهار آریه قلم حشمته رقم بانهار از مار و یا حسین قانع
 بهجت قرین لوی بل مطابق سال سعادت اشمال از روز صد و جلوه هشت هجری **نظم** دیگر باره جهان از
 بخش فرزند طرادت یافت چون ایام نرود ز بهار دلک از کار مراد است طافوز چون روز جوانه خسرو کرد

سبزه غلظت تبارخ روانه سینه منعم ماه و نفعده اکرام بعد از القضا صحت سکت و پنجاه و نفعده از نهانی است
 به تنگنا حل فرامیده برادر نیک جهان در این نشت و کلهای ربی بنا شرفه نارسش طبر خواسته طایفه کورس
 و غلظت فتح و فرزند بر فلک اثر پرست حکیم خسرو نازم در سینه کشته خواب بر سر فلک سبزه شکر طاعت خدیو نیا
 حجاب بر سبزه برین سوده ضایع ملوک و اعظم امراد سران سپاه و مغربان در کاه و طغیان طایق مانند
 کلهای بهاری سرور با ذاب رنگارنگ و ضلع زرتار میلا رسنه چون عجب حجب و غلظت از شایر می سرخ و غلظت
 آن انجمن بر زرح شدند و بعد از القضا مجلس که تمام شگفتن کلهای اردی هشت حالت دلا و دایس که
 سبتان ز سمت بنان سلطنت علیا بر زمین استنقاج کار و اقتیاج سخن بند پر شجر قلعه شد با فرسوده از غنای
 که بدیت و استخفا داشتند احضار و مکنون خاطر اقدس از اظهار و کیفیت سازل و آب و آذوقه معابر ۱۱
 در دسی شکر انامور به نیمی و تدارک آن سو خیریت اثر فرمودند و چند روز که از انخال جهان با فرغ روی
 داد بار کاه فلک اسس سلطان را که نقش بیع طبع سمیت قرین بود و همدوش خیمه زرنگار کون فلک نرود
 آسمان دیگر بر روی زمین از حشمت جرح اعظم را که حاوی این نیکون قباب محو آن خیمه لکنتان طباب
 خمشد و در عهد بنان اثر شناسان از تعدد فلک طلوع شهبه حیرت انداختند با در دیگر شرب شرب
 محال شرب آنجانب بود در آن چند روز بر رسم نقشن و آب آردش هر روزه در آن بزم سپهر سلطنت کرد
 اقتداح رایج ریگانه پرداختند **نظم** در سرای معان رفته بود آب بر زده پشت بهر صلهای شنج و شاپ زده
 سرکن همه در بند کشی سینه کز و در طرف کله جز بر سحاب زده شمع جام و قمع نوز ماه پر شنیده
 بنچیکان راه آفتاب زده محوای معان چون سرای معان شاد خیر کشت و طبع جوانان چون دم پر بخانه نش
 انگر در هم ماه دلی محبت ل فرخنده فال ربی است لغرت اشمال بوزن سنجر شد با رز در کای معان در امتزاز
 آعه در زده کسر و در شتر و که بود آب و فله و علف ششمار داشت روانه و زمان هابون بجز نفاذ و
 شد که در قراچین نظیر الدوله ابراهیم خان نیز سعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه بیاس فرزند از قد نیک
 و متعلق نیکان روم است مصدر و کات زشت بیاس شد بودند نومی از حکام کرام و سپاه و بجز شام لبر کرد خبا
 شانزده نفر از بزرگان حجاب نظیر الدوله از زده ساد جیلن مکری بر رسم سبای با حشمت انجاعت نامور سحر

مانند در عین شبانه روز هفتاد و سه راه طی کرده وارد سکن نجف گشته هزار هزار آنجا که دست
زور یافته بودند تا هفت بلقی کرده بر اصدی القان کردند و تقی ایشان در رضی شهر تبرکش بر احوال مری کرده را
سفاق نموده دست تبرکش جلالت زده عیالی مدافعه گشتند و بران لغت فرین از اطراف که بر ایشان بود
سفاق ایشان را که گمانه بسیار صعب بود تا بیدار بمانند در حال آسائنه بکلیه تصرف در آورده هزار نفر شتر نیز
با خود فرستادند معروضه شتر نیز کرده خمر خود را تقبل جبال والا گشته در روز و روز دیگر که همایون بدر سلطه
قرین شرف قرین باروی غلو قرین پرست از اخبار سرست از آنکه در ضلال ابن احوال سوزن سینه سپهر
تمثال مقدسه بجز تبرکش بر زمین انقیال آنکه در رضی که محمد تقی خان سیکرپه فارس در جلای سنان از درگاه عالی
سلطان حضرت انصاف حاصل بیکر حضرت ظل لای در باب انحصار و انتماع بجزین که چند سال بود که در تصرف
شیخ جبار بود بر دلفظ مبارک خود تاکیدات بلیغ فرمودند و محمد تقی خان بعد از ورود بشیر از خوبی از خول تا
تقلید نادریه بجز تبرکش بجزین شتر از خود ستاده خود نیز در شرف حرکت در آمد چون قبل از ورود سیکرپه
شیخ جبار عازم کعبه سقنه گشته قلعه را بناپ خود سپرده بود نامش بر بود بعد از مجاملات متواتره طاققت
از خود سلب یافته و در سیکرپه قلعه انصرف کرده کلید آنرا بدرگاه معارف ارسال داشت و در این ایام
بخلای فخره عن اخصاص یافته ولایت بجزین نیز علاوه ولایات ضلعی و حکمرانی سیکرپه که مشایخ و در آن
انجام عرفیه از جانب دلا در خان تائینی شعر بر اظهار اندامت و عنون فقیر خود را استعدا کردن سپایه سریران
سیر رسید توضیح انقیال نیکو را از قدیم الایام با بیل تائینی در حال حفران فرمال زمین در و سکه داشته
در ایام استیلای ان غنیه بنا بر یاده سری بر باطاعت افعال فرد نیاروده تا اینکه بعد از ورود در مرکب دلا به است
سجده سبت در یادش در منزل ناگهان با جمعی معسکرها نظر بر پسته بکلمت او بدوش فلان و غور در سفر از آن
گشت و بعد از شتر هرات که رؤسای اکثر ایامات بنا بر ضابطه حکم فرورس که قلعه هرات در باره آن
چنین فرمان یافت او بنا بر سینه کاری گذارنده طما بعینان سردار بر سر حوضان سیکرپه که تا با و بعد احوال که
چون دانستند که بنا بر کوفتی سرزیده سری بخار در تا بدستیا ری اقبال بد با بیدار او را که شمال ندهند با بر آید
نیکو در او را بحسن تدبیر قلعه هرات برده با پشت صد تقوان آن او را که فرستاده همبرس که در و ولدان دلا در

لدا را

که در ادب و شاه فلان سپردند بخص سماع آنجا که کج و نشسته او را با بیل و سباع او بر او دست خجستان زور کردند
و در رضی که سیکرپه ملا مشغول محاضره لغت بود دلا در را بکلمه اقدس بدر کابوس آوردند و بیل او را که از هزار هزار
شتر و در دست بودند بجزین رولانده گشتند بعد از ورود شاه را بر سیکرپه همایون حضرت ظل لای بنا بر خط
حق سابق خدمتی که در آمدن بر کاب فروری مآب داشت او را سردار بجزین مشمول نوزده نفر توپ خاص
دایم کلل با این در اوراق طلا با رعایت کرده حضرت مرحمت لادند تا رایت نموده شد که در این ایام است
بعد از ورود دهرات کسز ستاده کج دادلا در خود را آورده در هرات سکه زمین در چند که از خط چین او شتر
تسهیلات در روش معلوم و همانا و لیکن از برای اینکه بزبط هر چنان عام صورت که از آنکه معاذ بجزین حالت
آن قیره درون روش گشته و فرغ غیر آن نوع سگ را محل بلفظ مردت سازند او را روانه هرات سینه سپهر
و سیکرپه مقور فرمودند که آنکه از مال دایم و بعضی لغت در آمده بود در ذکر کرده او را با تمامی ایل و که در هرات
و خبرشان بسته در حوض سازند که در آنجا دست استین جرات و مراد کربان خود سری بر آورد
اولا با فرجی بر سر آید آمده نام او را بنامش مقام نواز مستحقان آنجا بی انفعاله تقبل ساینده و در آن
او ان سردار نامور بکار گشته بود حاکم هرات با فرجی از غار بان بجاقت او پر در خسته دلا در از آن
بست که استان بلخ که حاکم هرات ضیاع و عقار آنظیفه را بجز تضرع آورده مرحمت کرد دلا در غان
باز بعد از بجان خود نموده معارف آن سردار نیز از تمام کار فارسی فارغ شده بود در زره ایمان و دلا در
رحمی را با و نفر سر کرده روانه فرستاد که با حاکم ساغوبی نطق آنکند و پر در زنده دلا در عهد در بر سر سفر
رفته در کین فرصت نشست آن و نفر سر کرده که حاکم آنجا بکلمه از قلعه بر آمده همین که دست ایشان از قلعه
گنجینه دلا در از کین کلاه سپردن تا خسته بر سر کرده را با جمعی از مستحقان از شتر کوزانیده و از آنجا بیجاقت
رفت سردار نیز بجاقت و پر در خسته دلا در پای ثبات بنده نکرده سبت بلخ و هزاره که کیش سردار چون در
تغایب او سودی بند بر گشته حشامات رحمت از آنکه هدیه بگردن گشته عادت در عیال می از گشته
کوشال بیغ داده از آنجا بیجاقت سینه و چکتره فرغ بلخ رفته آنحال را عارت و هزار نفر از آنجا که چنانچه
هرات رحمت بعد از آنکه دلا در بطرف بلخ و هزاره که کیش فاعنه شد ما با عاقت آورده او را در محل بر سر سفر

که در امت نرسنی زمین داد و واقع است که دادند حسین غنچه طریقی موافقت مبر حسین ترویج و خرد و پند
خرد شده داد و نیز طریقی مبادله قبول این معامله کرده حسین ازین آشفته جمعی را با تاحت او تعیین نموده بود چون
در خرد آنار ترفندی با زوار کرده بود چنانکه آمد و در آنجا نشاء ازاده رضا قلیزاد را شفیع کنان خرد شده
اعتذار آیزاد بر کاه معنی و سنده بنا بر اینکه ریاست جهانگشایانم فدما بود کلا در حواله وقت دیگر گشته
جواب از موهف اعمار صدایقت در بیان تو بر مرکب جانبی در کتب استانت بخیا بر همنان ز رفیق حضرت با
سابق کیفیت احوال طایفه کفقاری نگاشته ملک دفع نگار شد که بعد از تیر ماهات مکرر حال جام و سکر
بسکه آنجا محنت مقرر گردیده مجدداً جمعی از دام حسیه در کینه انظار طایفه که در زواریای جبال و کافرم خول ستاری بود
جمعی منقده شد از زمان رکاب ایشان جمعی بر در آیام ایشان بسته علیمراد نام میندی قاید راه رود
و پیش از آنک طریقی که ای ایشان کردید بخت از در بار معنی جمعی به تیر ایشان گشته تعلق در حال زوزان آنجا
منقوب شدند تا نیا با خان چاپوشلو با جمعی از خوزمین و حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محیا
و غالب آمده علیمراد با معبودی سالک طریقی فرار کردید بعد از آنکه با یا حال حسب الامر مطاع مأمور بود
سپهر ارتفاع شد علیمراد با فرصت حسیه ملک جمعی تریب داده درست که استان دست بدزدی
دین در کشا و بعد از آن سلطان با یک ابروی و کجف با یک تیر با تیران با فوجی با تفاق حاکم تر شتر و کوه کلبه
با بر قدس عازم که شمال ایشان گشته در پای کوه مشهور بلم نزل و چون بر قد و صرح بر رسید که علیمراد
قد کرده را که بر سپهر زلفاق خورشید شده و در آنجا به کفین پر در حلقه شتر و کوه کلبه که در پای کوه توفت
و سلطان با یک کجف با یک سپای با با که آهنگ فرار کرد بعد از آنکه آن سنگان صعب را بقدیم سعی
پهلو به بنیته ره که رسیدند انظار طایفه جمعی از قنده و جمعی از کوه که ایشان را در میان گرفت با نادر حقن تفتک
و غلطایندین سنگ شمول گشت هر سه سر کرده را با جمعی از عازیان متفرق شدند و بقیه سپاه که در پای
کوه سالم ماند و روانه ولایت خود شدند چون در آن اوان سواک جهانگشایان شجر و میوه آن بود
ایشان را در دفع الوقت انداخته در زین وقت که کوه کلبه با بون از خردین حرکت کرده وارد جابلتی و بر درود
کردید علیمرادی سر اسیم رو بودی نامرادی که گشته با جمعی خود که عدتش کجا بر خیزد احوال دیوانگی پلتن

بر رسید در محل مرسوم میردک که صاحب کله استان بخیا است مغان کرده تفتن از بدست ولایت عازم بنیان گشته
بادیه ضلال گشته فوجی از عازیان رکاب را با قشون فیاردلان و همدان از جانب ولایت که منقل بخستان
نیاست و جمعی از جواری جبال که نوز در از زره تر شتر طرف دشت ارکان و فزده عظیم از فوج قاهره از طرف است
در دهی انبه بک که کلبه و جمعی که از زاده اصفهان بجانب نزار جم کفقاری مأمور و تفرقه شدند که هر فوجی از دست خود
زواریای جبال و بجهایای کوه را پایی سعی در نوشته حسیه که بخیا از ارکان شتر است در میان سنگ بپسند در زنده
و حقوق را با تفاق شازاده نادر از نزل هر پس بر که گشته خود به عادت و فطرت مشرب ان که شلاله جمعی
از نزل نبرد عازم که استان گشته و همان زوزه کوه که جمعی از انظار طایفه سنکری حسیه پای از دستوار کرده بودند
در در گشته جمعی از ارکان در فاعنه را بدفع ایشان مأمور شدند و انظار طایفه با تفاق مکان نمود گشته به اینه پیش آمده
منقوب و مقهور شدند شازاده نادر در کوه کلبه که کوه و تفاق بزرگ این برداشته اند که جمعی خود را بر گشته
از آنجا بروک که نذیر نول جریان در ده عبور کرده بل ما شکت و چون جمعی از شکر منصور مأمور بودند که از راه هراجم
از انظار فساد و خانه آمد و بقبط بل پر در از نادر مأمورین را چه در وقت انظار طایفه از آب گشته بود در وقت این
رسیدند اما با مجادله پر در حسیه شکر نادر از آنکه به معنی قتل اسیر در آورند روز یک که کوه کوه مسجد در در گشته
فرمان پذیران بشازاده انظرت با سخن بل پر در حسیه موکب اسیر و فرزند کوه غازینا و متوجه مسجد گردید
از آنجا که فرزندیش از شغب سخته دست و دست و حسیه در حوال انظار طایفه قبیل جبال آسمان مثال تعیین فرمودند
و مأمورین جمعی از ایشان را در کوشه و کوه را بر و به و سنگ بجا که هلاک انکه بقدر سه هزار خانوار بقدر بسیار افکار
کردید و از آن مکان محفل مرسوم بهار دو متره گشته فوجی را کوه ماله آنجا که گشته از آنجا که کوه کاهه کتاب روی توفت
در آن مکان فوجی را با قشون الابر جبال سمت زندیه و میزند ناصد در استان رودن سخته با ز سالم و خانم صرفت
بجانب کوه سالم فرمودند و سب نزل و در محل که در پی شدند و با نظام ضابط مأمورین آمدند و پر در حسیه
نبرد را اطلاع ما چه را بیت فرستید و نوز سخته و از آنجا بد و نزل دارد و لکه دیدند و در سر بیات اقبال حسیه
اینکه علیمرادی دست کوه را کش که بالکی استان فیار سخته است در بخوله کوهی پنهان گشته چند تن از رفقای او
طلب آب بهر قطره زن و عرق زیر شتاب بودند که پایی آنکه گذار و جمعی از عازیان که گشته کاه حسیه

او بودند چهارگانه در باطن و عیال و جمعی دیگر که با او بودند که در کجاست اقدس و در دین سپهر زمان قطع است
و یاد کردن چشم او صادر شده روز در صحنی سستی بدست و با بر ذنجان تقابلی در روح سپهر و کلی
ایشان که در زوایای که در این خطا کاری رسنک میزند با نمانس و استعدای روشی که در رکاب جلال
مقلد بقوله جان جان سپاری بودند سرور و عفو خود بر کوه سیر کردید و از آنجا دود و حرشسته زانیده رود و بار
سعدی پرستند و از آنجا آیات نصرت آیات بجای صفهان بنفت فرموده و در هم مجادی الاغواک صفهان شاکر
قدم پیش از دم و لاسرند دیده هر ماه کردید در میان تو به امواج قاهره بهر بختان و بنفت بر کفر فیزی
شعار بجا نبرد القرامش چون مدینه بود که شمشیر بر کشان بهرستان مطمح نظر از می بود هر چه در آن بکار
سابق اهرات و اشش خان پیکر سابق فطیس البرداری همجستان تعیین و با تو بجان و دستدادگی مل و دانه حشند
در مهند هم ماه حجب از صفهان حرکت فرموده زنده بر فرود کمان و سپاهان کک رای کشته رستمان بکانه شد
افزایند و در حواله ایستان مراد سلطان استاجر حکم باب الانبواب در بند را بسبب سائمه قتل محمدکیان بکار
شیردان سقیه بدر بار فلک اقدار آوردند که در ایندای برای عمل پنا ساسیه توضیح انتمیقال آنکه در جنبه مرکب همایون
از کوهستان کفاری مغرب و در در حشمه کردید بوجوه اقدس رسید که محمدکیان برای تنظیم بعضی امور بر بند
رفته بود مراد سلطان استاجر که در آن اودان حکومت انواریت بر از زری دشت بنا بر سابقه تقاری که قبلاً
او و محمدکیان بوده امر بجا به راست آوردند و سر حشر مردم انواریت را که بسبب مجادرت لکنیه بهرزه در ایام و با دهمایه
مستاد بودند در جزه تحریک شورش کرده محمدکیان را نقل ساینده صدور این جرات از لاله در بند در انوار شش
غضب ضد فرزند کشنده سردار بیک تر فخر توچی بنی صدفو پیش در در ابابالت شیردان تعیین و با فوجی از جوار
به درم کین روانه و حکومت در بند را به بخت سلطان فرا جرد رعایت و مقر حشر سردند که سردار خان ترکین او
بهت آورده تا دپ و کوشاک کامل در در بخت سلطانرا منکل سازد و در صفهان چند نفر از زوسی در بند وارد
در کاه معنی و مورد سینه دلا حشند که بعد از آنکه چانه عمر محمدکیان در دست لاله در بند پر کشته بود آنها
که سابقین بزم و مجلس آردید این قصد و عزم بودند از است غفلت هر شیار کشته داشته بودند که عاقبت کاسه بر آ
خواهد شکست و صفات شمه ضد بودست مراد پیش از بر فغانها بدست قرار کرده با محمدخان ادوسی قطایق کشته

حسته بعضی هم که بخت باریک قلعه در بند سخن کشته جمعی از اهل رنبد که در این امر سر از رفتن این صیده بودند
از آنکه بنابرین قلعه عدم فرستاده بود سلطان لاکه سر مایه فدا بود که در بند در رنبد سرمان همایون خطا
باوسی فرود از مرهف اعلا غرض در یافت که جمعی که با دوس حسته بر بند مقید حسته نزد سردار خان روانه نمایند
اوسی بر دوش فرمان عمل کرده سردار خان ایشان را بنقشه نزار که کوه کرد شمشیرستان فدا بودند بر سر بار است
از پای در آورده و جباران را از طمعه کلا سبخت جمعی لاکه شسته سبک نمودند کلم و لاکه چایه بقلعه جدید بنیان
آورده که ولده طایفه مروری ایکی انظار ایفک چایه در برده در قلعه در بند ساکن و بخت سلطان و در امر حکمت
نقل داده مراد سلطانرا سقیه بدر بار سپهر اقدار از ستاد که شالی در روز و در مخرج نیز پرستان تسلیم کردند
بدلا بر استفت و بعد از ورود کنگرگی سنان ایستان حرم محترم و حقوق و شکر را بر کرد که اما موی برای بکنت و فخر که
آن اوقات شغل نظارت بر ترات خاصه مراد از زری دشت جمعی از فکیان را که با فرزندانشان در ایستان نگه داشته
در حرم ماه شوال بغیر زری و اقبال ایستان را بهت نواز روی همایون فاشش زنده و ملک و دلارام روانه داد
بعد هم ماه فروردین خارج قلعه کشت لا مغرب خیام سپهر حشمه حشند ما غنه انگلکان از در قلعه داری بر آمده بکار
زنان از آتش دست به شاه همایون زبهای که تر از با طراف فخر کشیده رعد او و صاعقه بار حشند در زده
در میان فرار بر بیج و حصار انداختند قلعه کیان از بیم جان بردنم استنمان آه کج حقه قلعه اسپرند و از آنجا طایفه صالح
افش رود با با عیال بیک را بر برداری هزار جات و زمیندار اسرار از و با فوجی ششیر قلعه زمین داور نامر جمعی
از لشکر با نزار ششیر قلعه است تعیین و با تو بجان و دستداد تمام روانه و در دست و یک ماه فروردین که به منصور از آب بر بند
عمور نموده چون بسبب موسم صحرا خانه از علف و عک غلات را حسین بقلعه شد ما کشیده نمره را با شش تلف کرده بود
امداد از کوشاک خود عازم شده محمود کشته که در دباب اهل ریح رفته از هزار جات غله حمل و نقل معسک فریزی بر
ناید شاید با نقره چسب صوره که میدان جلادت شده از قلعه میدان آید و از در روز آنکان متور که به عورتان
کردید و از آنجا کن رعذاب محاذی هزار بار با و لا مغرب خیام دیران عرصه پاک کشته در نیک حسین با فوجی کزین شکر
جلالات را بعزم ششیر زین کرده از کله کله تیر کشته سیل بهاری بر سر راهی فخر شاره در حواله لشکر فخر
ششیر هم در دانه حش طایفه داران خنجر کله کله مانند مژگان از زمین سپاری در اطراف نزاره نزاره

برگف و صف پرست و بان دیده آنچه در حشر در طرقت از کلبه نظر بسته بودند با ایشان در آن بخت جمعی را بک
هلاک افکنند و بقیه خایب و خاسر بجانب خدا فرار کردند از آن جهت در حلاله ارضی که همان بومی بود
شد اما صیقلی که بچشم خورشید پرده از روی نگار شب برداشت معلوم شد که حسین بوده و قصه شریف چون گفته بود پس
ریات لغت آیات از آن گمان در آن زمان آمده چون آن سال بود و آن با طغیان داشت سرگردان و از آن بخت خیر
که چون خوام را در مجلسی شناسد در حشر با انما یا حدیثی است از برابر قلعه که در آن صحنی قلعه خدا را که پیدا
کرده آن لشکر را بحساب بانه و سباب سال از آب گذشته و راست گوی که یکی جانب قلعه بر فراز آن در حشر
عبور کرد اما چه در آب قلعه بنیب بر سیدنا خدیجه نیز با خایب و برق تو بنگامی رباب انگاشته بدون اینکه ستر
و چنین فوج خود را و با مروجی در آن بحر جهان آنزب ذخایر هر شود در کمال شکست و وقار گذشته در حشر
قلعه با فرشتن بارگاه عزتشان باین زمین را با آسمان رسانیدند در بیان وقایع نیلان نیل مطابق سال
اشتمال هزار و صد و نود و نهم پیشینه نوزدهم و قیقه که در آنجا در وقت دقایق در و در مقام شرف است
اعنی آفتاب معانی بربکشت ز نردن فلک فرار گرفته چون در قوی ریحی با حصره در آن قرار حسین و احاطه
قلعه کلشن پر حشر و از آن ساعت به نزدی را از دست بست رسیده افواج سلوک نسیم و فروردین
فاتح قلع غنچه و قتیول شکسته عوفه همان از هجوم لاد دریا حین شهر صفاحت حکم ضد بر زمین داد و مجلس
قله امین برای جشن از روزی در کمال فرخ روزی تزیین یافت آن بزم غیر مثال از طغیان ز سرخ و سفید کلش
بلاده عبا کسی گشته بران و سرگردان لشکر از جا حراتت بر شاخه های که انما به آهسته بگردد ندرند
دیگر مصلحتان و شادمانی که بچرخ بکشیک لشکر فریزی شاعر از از وی داشت با فوجی از جا بگوران تا حشر قلا
مانور حشر شب نسیم اسیری از قلعه فرار و حشر آورد که حسین از قلعه غازیان حشر در کشته نکلش شب
با چهار هزار نفر از جوانان نامی تجاوت ایشان روانه کرده ضد بر پهمال و الفوره بای فلک نوس را بکلیه حشر
که بستان حشر سردار و با جمعیت از دلیران کینه حله الیغایر نموده از شهر صفا عبور و از اتفاق امر یکی مصلحت
تا حشر کاش کرده به پاهای و فراوان نکلشان و چند ادر در داشته گوی ما بر نردول گشته سید از نکلشان
چون نمازبان را از آن نکلش خرم ماری و خاسر غفلت را در حشر ایشان طاری دیده بود و قصد آنکه مصلحت

بر ایشان تا حشر غمگینت ایشان را از هم اندازد در کین کین بجز ساری معادن آن را است نظارت اشکال استخوان غنچه
آهنک در آن در آن معادبت ایشان مراکب عاتک نزد ایشان ستم را با در قاری و بسیاری از آن کرده از عوفه
شیخ آید از حشر جمعی از اغانه مدالیم که مشرق و بقیه به سیدال محمد در القبلات رسانیدند بکف حشر از نکلش خدیجه
نادر از مظهر و کامکار عطف عنان بمقر اقتدار کرده اسیر زود را که بجز آورده بود موسوم بر سول و در آن حال و در البرز
نقود حصول فرسودند و در استم ذبح لولم از مکان مزبور بخرید گوی منظر نموده در مکان موسوم بر حشر از بقیه
مادر آنها استنما و در در خیم عزتشان در باوج آسمان از ایشان شده و در آن مکان ترمین نشان به ماری رای تزیین
و مهندسی طبع سعادت قرین قلعه و سینه شعل بر عمارات رفیع و بازار و چهار سو و آب اینها و مقامات در باطن
و ساجد و قوه خانه طرح افکنده آب تو رنگ را که در اطراف آبروی که نرد و نسیم بود در آن جاری حشر بنایان
چاکبست که از اطراف محاکم محروم جمع آمده در مسک فروری اثر بود دست ربا زوی اتهام بازید در آن کشت
قلعه فروردین در کمال تاش و تحکام بهم رسیده صورت انام و ابنیه و عمارات آن بر وضع دشمن بست انجام یافت
شده می مهور قلعه تاش که سرد آن طغی بر غره بچانی شمره شوال نیز در بعضی ظهور آمده مانند ماه نو بجز حلق
و نکلش نامی آفاق گشته بنا در آن موسوم کردید و در شب هجدهم ماه مزبور از طرف سلطان بنیانی که در عهد پادشاه
سلف حکومت علی بی بدران لاد و حشر داشت از قلعه فرار و حشر ساری در بار سپهر اقتدار گشته منظر غایت
کردید و معاقبت آن موضوع سده سینه طلا گشت که فوجی از علی بی به نرد دست برد آورده اند فوجی از دلیران
بیرغ ایشان نامزد گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را بر لال سفید آید با آب مالیدند چون چند روز سپید
ایشان داده شده بود که شاید قدم جرات از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر از این
شکل در دنیا ورده سپهر در این حشر چهار مجروداری پرده حشر است و دلا با حصره قلعه خدا را مقصود گشته
در اطراف آن قلعه سپهر مانند بفاصله ربع فرسخ قلعه جات محکم که در ایره محط تمامی قلعه جات نشسته است
بشدت زنیپ داده بهر قلعه فوجی مانور و در هر صد قدم بر می استوار اصلاط و بهر بر جی جمعی نقلی بجهت معین
گشت و ناکمال چون پادگان اصفان در ظلمت شب جزان دردی از میان بر جا سیکه گشته مابین هر برج
برج دیگر بنا گشته اهرابا الحدی بر قلعه کین مسود و حشر و هر یک از ایشان که نخلی در آنه و غله مانند دانه بر

آوردند مستظمان بروج ایشان را بدستشیر چون حوشه از پا در می آوردند و در سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری عریفه از سرادگان که مانور تخی قلعہ لب بودند رسید که اغانه از حالهای توب و خجابه که بر قلعہ تبه شد از دستیمان در آمد قلعہ را سپردند از موصفا عا حکام برای ضبط قلعہ تعین گشته شکر فرود از ترفوت و فر وارد و با سپه اقتدار شدند و چون در صیقله تهاقت سیدالاحزاب ششده صفایه که بر کعبه منصور واقع میشد چون ترکبانه همراه بود بجزو لکار آن پیر دوشته بودند بعد از رحمت فوجی با تو کجانه دستعدا به تشریح ششده صفایه تعین کرده در چهارم ماه زبور و عرض رای واقفان معتبره علیاست که مانور ششده صفایه توبهای کوه توان و خجابه را اشرف شازارن حفر جان قلعہ کین سینه در عرض یکروزه قلعہ را استخراج و اغانه آنجا را اسیر و فرمان بر سخته اند جسمی را در ایران بمجاظفت قلعہ زبور و تفر و حرم محترم دین و اخذ ق که در ماه شوال از مکتب لفرت شمال جدا مانده چندی در سیمان و لزار آنجا آمده در زله توفد داشتند حکم اقدس دارد از حرمی معاش شدند چون سیدال که قبل ازین از شد مار بر آمده از صد نه دیران ظفر شازار و در قلات تکون اختیار کرده بود با هم و کده حسین رحیمی از زوسای افعال در قلات پیر دند فوجی از بهادران عرصه دغارا اسیر کرد که ما سویری یک قلعہ تخی قلعہ زبور مانور سخته مانور بودی یک بعد از چند روز پورش برده بر جی را که درست شتره قلعہ تبه بود متصرف در اغانه در ارکان تهن حسبه مدت ص ماه بجزداری پر دختند چون که سیلاب مرور در زمان کوه البرز شکوه فرود در ایران را از جا درونی آورد از باب استیمان در آمده قلعہ تسلیم نمودند و ما سویری یک بشاره اقدس جسمی از تکیان را بمجاظفت قلعہ تعین کرده محمده حسین را بسیدال و روسای افعال کرده آنجا پیر دند باره سیفا دستا دند چون سیدال نهی که در تله صادرات احوال صغمان و هرات ذکر یافت الا فاد مشه و انکار طلب بود بشاره دلا و بدین کج بین اورا عبره لناظرین از حدنه بر آورده بصیاست حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و کلام پر دختند در بیان احوال بمجستان و مال کار سرداران

در بیان آنجا استیذک یافت که از اصفهان بر محمد خاں در شش خاں سرداری مجستان تعین و مانور کجانه دستعدا منور به تبه انرا مانور ششده بعد از آنکه رحمت فدما مقرر ای عزه اقتدار شد محمد علی بیگ سار و لیلو نامی بشیک لاسی باشی را در نیم ذی کعبه کرام با جمعی به پیشه انرا بلوچ و بلوچ تبه شود یک که در مقام

شتره انگیزی بودند روانه ششده در پنجاه شش روز یک طایفه بلوچ از دروازه شکر منصور مطلع و حقیقت کرده به یکا کزنده مانور هار و باغای استبراد و بزبشت صد تفرایشان عوفه ششده تیز در شتر سبار بکجه ضبط و کسب نامه بعد از استیصال آن که چون طایفه ششده خاں که در حواله اخلک سکه داشتند برو باه مازی و دان نوازی کا و نوازی سیکر دین شکاران به تبه ایشان را بغار و حواله فخر دین کا یک خراج یک خاں خرموز دم کک از لاراش بیرون و نظهار نکرده ششده خاںان در کوشش نیل خراب غر کوشش کرده بود بیای صلاوات بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را بشیر خاں مرا که از دستخواران پاد آورده تمام ساکن و ماکن این را بموض نسب و اسیر در آوردند حکم دلا و تفر تها دست که محمد علی بیگ با نامورین روش در خاقل و خاقلان سرداران مجستان ملحق و بعد از انجام کار آنجا عازم شورا یک ششده صفایه جات آن نوازی در زنده در سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری امیر محبت خاں و امیر امتیاز ولدان عبدالله خاں که حقیقت ارضای در زنده او نسبت با نیدولت ابد پرند سابقا نگاشته کلک اجمال شد و در دیار سپهر مدار و بخلع و در ششده از ایشان دیگر ترین انقیار گشته محمد امیر محبت خاں بر شرایالت مجستان سر از ارتکشت حکومت شورا یک بمجرب سلطان باید که بقدمت خدمت اقصاف داشت غایت گشته با جمعی از غازیان مانور کرده که بقظت قلعہ و ضبط غلات در شنج پر دند و هزار نفر از فرقه کارکن و تری حقیقت کرده آعه قلعہ تخی را محصور و در نظر نیز فوجی سعادت محراب سلطان و دفع بشرا مانور گشته جماعت انرا در راه فراد سپردند از چه سرداران کلامی که در ایام سرداری شدند این بود که قلعہ خاقل که بتات چهار ششده داشت پورش برده بجزه تفرغ در آورده اما چون بر محمد خاں که سردار بزرگ ایشان بود مرد که عقل و زیاده مرد شفق و جودش با سازی دستیره رویه محمد علی بیگ ارا ششده خاں جدا گشته بر سر خاقلان رفه و غاز با نرا بدشت در کوه بر صالکت و خطر انداخته جمعی از شکر با نرا ششده و با خه قلعہ و در باب و سبابان نرا بطرف ششده در لهدا افعی خاں جرجی باشی و محمد علی بیگ قلعو نامی بشیک لاسی بهشت حکم لایلا بجا پاری رفه بر سر خاقلان کردن زده سرادار و فزینهار فرود بردار کا معا آوردند در بیان تسخیر اتم البلاد بلوچ و وصول اسیر بد خولمان از غره سلخ لار بقا صورتی تخریب پذیرت گشت از دالکا کار رضا قلی زار در ترف ای مانور به تبه علمیر دین خاں حاکم خود که در دوران کج غریز خاقل داد عده و با تبه شتره انرا از باب ششده در آمده بود که بعد از آنکه رحمت فدما مقرر تبه

لور

الایه نفرت شمار شدت برادر نیز در غم آن تدارک تو بخانه دستداد و سرانجام کوسبب خویش با کرده نذرده باد و غیر
دو مار و جاق منزه اند خود گشت چون ولایت اند خود که معظم ممالک بلخ بود و سکنی ایل اف را جصاص و گشت
گفته سعادت برادر بدو سه ز سخی اند خود شایسته آنجا علم در آنجا حاکم خرد را گشته و دست او نیز خود رسیده است
مرکب شاهزاده کلید قلعه را سپردند سکه شیرخان نیز چون از طایفه جلایر بودند در عالم ایلیت از باب طاعت
در آمده رسم ایلیت را آوردند تا آنجا که بعد از نظام امور آن دو ولایت عمیده آنجا با با چند نفر از روسای آن
طایفه را روانه در بار فلک مدار سخته خود متوجه آنجا شدند اما آنجا نیز شرط خدمت متقدیم رسانیدند و در غرض
پس از آنکه در آنجا در با جمعی از ایلیت در شش فرسخی بلخ گشته خود در سه فرسخی نزدیک رود سرخ گشتند
خادری علم بر طرم حارم زد با کوه چشتم در دستداد تمام ولایت نزد بجان بلخ افزوده طایفه سید اب
خان و ایل بلخ نیز در کوه سرخ شهر از میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت مشار را بر مرفور و نهرهای عمیق و هر دو
مانع عبور بودند از راه کامکار سپاه منصور را دسته دسته پیاده کرده در میان نهرهای شکسته و باغات تراکم
بسنبر داد و نیز مشغول سخته محلی فیض روی بر تافته و بیالای بروج و حصار بر آمده بعد از چند روز در آنجا
صلادت بر گشیده تعاقب ایشان قدم بر فرزند چهار گشته دست به شیخ ختم افگنی بازیده بسیاری از ایل
آن شهر بندسته حور شده غازیان در دوزخ را اقرت کردند و همس خان و روسای بلخ با یک تحقق گشته
نجد داری پرورش از نظیر نیز فرمان پذیران حکیم شاهزاده تو بهای قلعه کوب و چهار مار با یک گشته
شاید روز خفته افکن حصار و آتش از دوزخ فرستاد و در آنجا که مبرودند تا آنکه قلعه کب از آت
سلب و توان گشته از در غم در آمده و تمامی امان و قنات و ساکات و کار بر در میان حصار
در بارش از راه ولایت گشته وین غم و غمیش و کجا سران و سر کردگان او از کینه و طوفانی بلخ فرج
بر کبش از راه پرسته مشغول نوزادش گردیدند و جمعی از خزانین که بعد از شکست در ایله بجا دل تاحث شوق
مانور گشته بودند که کرمال را عرضه نهند و سایر حصارش دمان و قلعه مانور را بکلیه تسخیر در آورده و مان
شد و در دست ز سخی و وقت تا حدود جانش از شش را آورده غلبه قهر سپاه غفور دستگاه در صد و
در دعه آنجا سینه نیز ممالک محمود کردید و روز معتم پس از آنکه آنجا رسال همایون فال چایپار از جانبش از راه

کامکار

کامکار در دو جنبه فتح بلخ را محروض عالمان سده جلالت گشت که بهت از راه صلح و سبب با چنان بر کار عظیم اقد
لابن دشمنان در بشد همراه داشت لیکن در این باره این فتح نمایان نمایان در الف و جیل هزار ناری که به اصطلاح
در نوزده نهار تومان بوده باشد با سعید دست خلعت و چند اسب بازمین و براق طلا شکل فرزند
عالم کور سل داشته که فرزند هر یک از سران برادران سپاه عطا نماید در با سبب عبور از آب آبروی
از رهت نهران صادر شده مترازدید که در صلح بلخ را ششم و در غرضه و فرسایان کرده و تدارک بلخ بعل لود
چنانکه از عرض نماید شاهزاده با شطرا جواب سپرد حاکم کارای بلخ را از جمله نظام و در دله آب آبروی گشته نوزده
عازم بکار گشت از آنطرف نیز از الفیض خان شاه از سیاب جاه بکار از چهار سراسر خان و از خوارزم استداد
و چنانچه بجایه هزار نفر از او یکدیگر و ایلات ترکستان از سده جمیع انفعال داده در کمال استعداد و روشی کرد
هر چند که تعداد جمعیت لشکر نوزده از هزار نفر بود اما لشکر ای شیل نیز از آن گشته شاهزاده
فصم را در برابر آن فوج نفرت شمال مانند فرج غراب در جنبشها نیز خجالت داشتند و در آنجا کوشش
پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر ایشان مقتول گشته در قلعه ترشی محض شد و لشکر خوارزم بدون
بدون تلاش در زم سبب از دست نرفت نوزده پس شاهزاده بقصد تسخیر قلعه شد و آن که در نزد یکا ترشی
واقع و در راه سپاه نفرت پناه بود درایت نفعت افزون شد از چهار جانب بلخ بوش انداخته و غلبه بر
سز شده اما انجا با عرضه شمشیر آن سرزمین را بکلیه تسخیر در آورده لیکن مایا خان چایپار که از روسای
لشکر و سبک کمرات بود در شای پورش نهرب کلوه و دواج ملک مستی نمود و از اتفاقات در همان
اوان که از کار شد و کن فرجش روی داده بود شیخ از اشیای فته جوی از کینه جوی روان جان دست
طبع گشته خود را در فتنه غریز قاپک و دله نوله رسانیده او را از خیم کار در زبای در آورده حاضران را کباب
و الفور با در و کینه امداد درها کبابه پاره و بیخ خر نوزده از دیار شیش آورده کردند چون آنجا رسیدن
حوله یعنی بحد بود که رسید فرمان جابون خطاب است از سیاب جاه بخارا و بزرگان و زدیگان ترکستان
غرضه در بابش مشهور است که چون آن سلطنت با سبب سده چکر خان و در ضه خاندان ترخانیه چنانچه متور
فسر سدی گشت از راه کجا بخارا با نبرد از آنجا که نکل آن دلا جا به برادر آنک سلطت بر و نه منظور نظر

اندکس باشد چند نفر از روسای که در باران بی کار و استوار امور انکلت روزانه در بار سپهر اقدار سازند و
حکم هابون باشد هر قدر که مشورت را برای شاه و اولا جاه رسال داشته خرد معادلت بیخ نموده
باشند و دست نامور انکلت بر در در هر گاه که در دوران راه فرمان بستند انفعال و در زمان سپردند و در اول
تا نید لای در دست جز در فضا که شمال خراهند بافت سپس شاه کرده حکم هابون را انکال برای شاه و اولا جاه رسال
در تک محاصره ز شمشیر و از آب آمو به بر و دست بلخ متور که منظور است **اما حقیقت حال زمین در این**
قبل برین مردم ملک و فایح نگارند که در صین و رود که که مسعود بکنک سرداری رخسید او در هزار جات
بلکجا خان کور ساهد و مشهور بگشته او را با تریخا به استعداده نام رود که حسد و دشمنی را به قدرت نه ماه
بمحاصره آن برداشته کاری داشت و در آخر کار بنای پرورش گذاشته بعضی از افاغنه اتفاق اندیش را که در مسکر
او بودند نیز خویش طلب داشته با ایشان هم عهد و عهد نموده که رفته افاغنه را که مستحق برنج بودند با خود هم
سازند که در صین بر سر برنج و در و روزه را بدست دهند آنجا است باین بهانه رفته قلع که با تر از خبر در او کج رادوست
مسعود آمده کار سخته بعد از آنکه غازیان در شب معین از برودن بزم قلع کبری در زم صلاوت بر میان زده و
پا که بروی کشیده با اقدام تیز بجای قلع دو دیدند و هر یک خردا هفت چندین کلوز جانند ز دیده تیرا
مخالف تقدیر باشند و جمعی نیز از قتل و در چنگ لکریه فراره تقبل سیده لهذا سردار در در این سر ازم و فقرا
عزم معقول و بدر کجا طلب مسروده برای صلاح کارش حکمانه چوب تا دبی که حکم چوب یعنی داشت موافق
او یا قلع و پای کرده بر او گرفتند هر یک از چاران را که سر بر فلک رسیده بود او را پای بر فلک رسیده
ای اصل دیوانه پانک افشار عمد را به شش را با پانک سلطان تریخی بپوشی آن خدمت ما فرود بسبب
کندن دلاوت پرورش روانه حسد ما نورین از زودی صده همد کندن لغت و بردن سپهر پرورش در
شوال آن سال خسته مال ندر خان افغان که از جانب حسین مکه است رخسید او در سفر بود و ندر خان را مان کج
غازیان رسانید و در خود را بزم استیمان بر پایه سر بر فلک چنان رساند قلع را تسلیم کردگان نموده چوب
حکم هابون با افاغنه که مستحق آن حصار بودند با اتفاق با پانک سلطان بدر کجا معاشتا خند و از جان و کجا
کشتن داشت و چون افاغنه خندار چند سال بود که در جمع کردن خویره و تنیه اسباب قلع و در میگر کشیدند

کجرت آفته و عدت خرد و تاسه حصار استوار شده پشت بدو از زمین در ده در پناه حصار قلع و در
تخت داشتند تا مدت محاصره حومه کامل استدا یافت در نیم ماه شمال غنیت شخیر و پرورش در حصار اقدار نسیم
اولا جمعی از بر بازان معارک صلاوت بشیر بر جهای خارج قلع که در حیطه نفوس افاغنه سپرد و مانور گشته یک
کجرت خط و نفوس در آوردند و از آنجمله بر عظمی که بر فراز تپه برقع واقع و فوجی از افاغنه با چند توبه مستحق
آن برج بودند از آنجا نید لای ستر کرده تمامی مستحقان را زنده بدست آوردند و بعد از آن پستخیز برنج
برداشتند و آن برج در دست شما قلع در جانب چپ نیز در قلع کوهی بسیار بلند واقع است که قبله قدما
انراف دلد در ایران حکم هابون در زم صلاوت بر میان زده پایدی غم بلند آن برج با چهار ده برج دیگر
که در برج فلک افزون بود در فرزند که سپهر نون طغوزن مخخ نیگون و صید نفوز افاغنه قدر از آنجا
آن اقدام داشتند پرورش برده نفوس دکنند اقدار در فرغات استخیر آن قرار گشته و افاغنه بر بروج تمامی
مبوض قلع اسر در آمد چارهای غبان دمان و توبهای کوه نران که کللهای هر یک بوزن هفت داشت
بود از چنان راه صحب که پیاده را به بر راز آن سبهر است عکن بز در بر زرق و ثقل بلا کشیده بر قلع کجا برنج
شهر بر برج دده که در جانب غرب قلع خندا واقع است سخته و الحق عقل حال از پیش از وقوع این امر غروب
در وادی حیرانه و شکنی سر کز دانه است و هر کس آن راه شک قضا بر بروج و خم و آن کوه سپهر که آسمان تو را
برای العین دیده باشد یقین خواهد داشت که بالا بردن توبهای کوه نران از چنان مکان دشمنی فلک
مسر و هم از نفوز قلعش بر بریزد منوط نفاذ امر پادشاهی است و چنین حکم است تا حکم آبی جز
بود القعه از برج سنگینی توبه و خپاره را بر حال قلع کجا منظره فرمای صدق انهای و قود دمان در کجرت
سخته سکر هیولای برج دده را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه چنان قرار بر برج دده تزلزل پذیرت
چون جماعت کپناری که با تحفظ است اقدام داشتند مکرر در طلب رسیدن اذن پرورش بودند از طرف
نیز در و اگر در حین کجرت و افغان ابد از هر طرف صید نفوز در و در حین است و در حین رسیدن نفوز احوال با
هابون قبا که کار گشته هنگام طلوع فجر میباید آن برج پرورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته
هیائی دفاع بودند و چوبیت نفوز از در طلبان متور و مجموع گشته عروج بر فرغات هم نفوز تیر کرد

سپه باری بزم بوشم کشید که بعد از انقضای جشن نوزد و فرزند سلطان بوشم نوزد و در کتب و تاریخ
مراقی سال سعادت استمال هر روز صد و پنجاه جمعی انکلیک شکرستان سیاه و سفید با در تمام شکرستان
احرام را ماه طالع از غنای بیخ پرسته نوزد کارانه رسید یعنی در شب جمعه پنج ماه نوزد بعد از انقضای ششم است
و کسری در روز زین شهر مهر برسم شجره غنم شجره در القدر جهان کرده میرج محل در آمد و در فرج سبک و در ماه شوال
بصاحب لریه و سوسی در ایت افتری بهار جبهه دستی همای بوشم کشید بجایب دارالملک گلشن روی آورد
زین و باصورت و فرقدم بر فرزند کنکه شخ بند کشید در زین بر چهار برج چهار چمن بدین نقش بر برج داشت
افغان غراب و کلان بقره قری و عند سب تبدیل یافت و ناله خند بودم از بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم
طوطیان شکر خان از شکر خان دی تنع مذاق بودند در فندما شیرین پانه شکر خان شدند و در فرج زین و غنم
که در عومد چمن سکن گرفته بودند وطن از غراب البین کشته در حرمت ایشان مانند خانه کوه کوزنالی کشید چون
حسرت گیتی ستان آفتاب بهما شتاب بند ظلمت را ستود و در اختلاف جهان را بنورد و در سراسر حله بود خبر نوزد
انجم کوب از سعادت بروج راه نوازی کردند و محاکم بنگانه های نوزد و قلمو ظفوسه در روی جهان کشته
کشته قلع قلم بزم از دیوان قشامه در بیار و بلاد سینل و چهار فرزند سبزه یکا کوی نفس بنایه مفروضه کز
که فرزان با فرودشان باز آشتن بارگاه آسمان ساد و لب از زین عرش زوسای فلک اطلس در عزمه خیرا
ظاهر نموده پایه زمین را بر آسمان افروزند و مجلس آریان محفل ارم نگار در محال نوزد بزم بزم نوزد
دست کشند و زوسای شکر و کرای عسک و برای نواز و عظمای کامکار از جابه خانه انت سمر شار مانند زین
کلامان انجم در خرد نوزد لبسان شربت و سایر کلبه های طلا باف و سپهر زینا برده و شکر است در محاکم
محفل بزم شاکل فراخور رتبه و شان نشسته و کجوران کامل عیار طبقهای اثر نه جرن اهل حق چون خشمین شاران
بزم نیست قرین خسته و بعد از غنچه کت یا باغ و کلزار نسبت قلمو کت یا اقبال بعد از کشته در هان زور فرود نهیته
اسباب برایش پرداخته و چون طایفه کتباری در اول رتبه در طلسم کشته کارمان خسته بودند باز ایشان در آنچه
در مانور و سه هزار نواز دیوان خود کرد و سر باران عرضه کرد و در راه انجمن ب کرده و در شب هم مذکر کلام خود
همه رفته در اطراف قلمو در پنجه های سنگ و زردیای کوه و خفایای جبال مد کلین و خود نیز در آتش در

جانب بروج چهل نوزد در پناه کوه در جای که از نظر قلمو کین ستر بود با نظار نظر سلطان روز که زینک شکرستان
مهرشان دل افروز بود و خفا کردند تا هنگام ظهر که عصر زوال آمد و دوم سپین بود نماز ظهر اعدا و استقامت از
ایزد بهت کرده کشت از جانب بروج دوه سوزن انداخته شورش ایشان در آنکندند چون سببست لطیفه کتباران
تعلق داشت آنکه در اکت یاری کرده قدم بر زور ستم مقفود که در شنبه بروج را گرفت کردند و آنجا کجا بروج
شهر چهار بروج هجوم آورده و مستغفان آنها مجزاداری پر در خسته بدق استیلا در انکان از اخته بست
آوردند افاغنه سر رتبه بهیات مجری بجایب چهار بروج متعجب گشته و لازمه خبره که تقدم رسانیدند اما چون فرج
فرج از غزایر جهان و نقلی ان شین دم در دران خج که در میج تو دم برسم بدایان قلمو کبر بر سپهر نوزد
از جبهه دستی جز در فاهر مرکز بطنی یا شرو بر یافتند بهادران نفوت قرین تر کرد و کین کین بودند از نظر
قلمو روز آورده پیادگی تماشای نوزد با آنها که ترب یافته بود چهار قلمو صمود و عروج و ضبط در دراز و در
کرده قلمو را کلمه شجره در آوردند حسین با قلیس از افاغنه فرصت حمله یعنی از زمان مجزاد از اخته بزم کتباران
جز به قلمو در فرزند کوه واقع بود که کتبه و بقیه انظار یافته و کوراد و اناعرفه شمشیر بر کتبه تقدیر کتباران
زبهای کاله در بالای کوه و چهار بود بند بختیول سینه آران او از زمان بعد فرودش اندام بر ساس حلت و فقر
قصر شکر کت حسین را به در خیار در از خواب عقلمش حلهای نواهی سپه لر کرد و **توبت** کتبهای زبان دین
کار زان نظر نسبت بر بنفیه خدما روز دیگر که شمع جهان افروز خورشید از شکرستان میل به جانب نوزد
بر آمد و زین نام که مافلا بود با چند نفر از کدان علی یا را برسم نرات که باصطلاح افغان عبارت
از خیل بوده باشد کتبه است اندکس ز سانه فرمان امان از مرفق عفو و حسان خدیو زمان حاصل
کرده روز بعد با ولدان محمود و اقدم و اتباع خرد و تمامی زوسای افاغنه آن مشور را تیج تارک افغان اورا
اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه زین قبا که در خارج در ولزه با با و در محضوس نشین انقوت
بلزده عیون افزایسته بودند لیرت پای بوسه سر بلند و نوبه جان کشته در حمت بهره مذکشته و منت خرف
و از نظر قبول کمال و غنایم قلمو کین که از تعداد همسان اند نشیه پرده بود و نیکه ایجا آنها را به بران جانپا
غایت با اولاد و قریا و بی و عمام و مال که مالک بودند در دانه ما زاندران و سکنی ایشان نزار در ولایت مقرا

دشمن و چون صفای خاندان ابدان با احمد خان برادرش که سابقا از اهرات فرود کرده بغداد را رفته بودند حسین بنیاد
ازت همبرس بدشت در روز محمدری قلمه پیش از نبرد همسایه کرده بود و در آن زمان ظل لای تو سبب شد انداخت
پیران خاقان ریش از تیر ما کورما زندان و از مایات و بوزن نیست بقدر کفایت در وجه هر یک معترف بودند
طایفه غلبی که شتملی بره کرده پیشند یک کرده مرگم بهو کا متعلق بحسین و زنده دیگر توفی منرب است سلطان
بروند چون اثرش نهی که سبق در کافت در احراز کوی سعادت بجفت حسیته در بدورد و در کسب لایلا بقدر مار
شرف اندوز خدمت مذکور کامکار شده بود و کسب لایلا در راه سعادت با بقول غیر و قلمه قلمه در راه کسب
غریب آن در فرزند که در قع و نه کفیفه در کسب است و کسب لایلا در راه سعادت کسب و در لایلا در
در با خاک تیره یکسان و همان نادر که در راه ملک و متفر برای تملک حاکم آن ولایت شمشیر و چون عهد کرده
که در عهد صدر از اهل اسلام گرفتار قید اسارت زنده در لایلا بقدر کاف نامی اسرار قلمه و افعال آنها جدا
آن اصد در با فخر ابالت آن ولایت را بیدار فغی خاندان ابدان که سالک طریق اخلاص و در زیاده و خدمت سکای ابدان
مرست و بر زمین داور که شاکست غیر از روسای ابدان حکام تعین و جمعی از جهانان کار آمد غلبی با درین
دیوه انتماب و ملازم رکاب سخته نادر آبا در توابع رسکسی ایل ابدان که در نیش بر و باقیه ولایات حاکم
زمن داشتند که احتصاص ابدان داده که چیده معترف داشتند و آده در آن مکان توفیق و طایفه هر یک غلبی
رفته در آنکه ایشان سکس نمایند و آنجا است در دست و چهارم ماه از عذاب گذرانیده در آن مکان توفیق
حسند و فتح نامحبت تمامی امان در عیان ممالک محمود سه بدین نهی معترف صد در یافت **مرست فتنه نامه**
و نظیر الدرد در ابراهیم خان قلمی شد اعوذ بآله نقایه فرمان همایون شد آنکه عالمی بر فتنه جالیگه اخروی ابراهیم خان
سپهسالار عظیم الاقدار در با بجان و حاکم دار سلطه تیز با لطاف کونا کونش ای غریز و مابهی بوده
بداند که از روز یکبار در راه لایلا در انداختند و در راه سعادت سجان بر روی روز کار نداشتند
مکت ده نیردی چیره دست و قلمه کشت بی قادر جهاندار و روز با زوی توفیق و ساعد داشتند و قابل با بدارد
در ده هر طرف که سمنه غم حمرزانه جلوه گرفته اگر در با بوده محو اسخاک چشمش این باشد و بد جانب
امت شامانه روی نهاده اگر کرده بوده چون کاما شمشیر بر داشته ایم در این اوان فیوزی تو دمان که

استدلال ایام محاصره قلمه قدر مار یکسال کامل کشیده اولاً بر اقبال اید کرید اید الی سپهر نایک لکنه و الوظفه کشتافیه
قدما را در کلمه مروت با همراه اطاعت دعوت نزد جرن انظاره مقتضای وطن انهم ما نعلمهم حصه نهم است بر جرح
قلمه که هر وقت بر جرح ذات ابرج میزد مغز در دنیا بر کثرت غم و ذخایر و عدت خود که در جنب نیشنگاران کامی
دین حکم فرج زباب و بر هر عذاب دشمنند دل بسته نزد نذر بر اوردی انقیاد و تسلیم هر کشیده ندمت کین کشت
پیشتر قلمه معترف و کشت فوجی از غازیان بر ابریش و شمشیر بر جرح سینه اسیر بر جرح که بر فرزند که در جانب بر جرح داده
بود سخته ابدان تفرق بر جرح زنده توب و چپاره را بر فرزند مستی قلمه کسان او کفیب بزم السماء فی ظلمات
و برق آتش نشان سخته با صده پانزده روز تفرق بر جرح مذکور در روز شنبه سیم شهر حال در اول ظهر که بود
تکلم زوال حالت و دم بسین بود در میان دیران از در در و بهادران غصه فر از اطراف که قلمه نام بود
چون تو بهای قلمه کوب رخنه در بنیان بر جرح شهور به ده اندر حده و غیظت استمنت بجماعت کشتاری تعلق
داشت انظاره کشتاری و دعوی باری مددکاری نموده و سایر غازیان دیگر پیشینستی کرده بر جرح داده در اول
تفرق قلمه کسان بگردن و بوجول عنایت قادر خالمین و سایر کردی و مردانیک هجوم آورده کشته در روزهای قلمه
معرف و کلمه قلمه در راه تفرق چون این فتح بهجت ازین بر جرح سرور هوا عوامان نایند دولت روز افزون
و پرسته چشم بر آه و وصل خیار نمانه و کشتن بر آرزو فرخواست دل پذیر پیشند لهذا عهده لایعیان صلی بار یک
اش را بادل محبت را برای ابلغ این ترفه و پذیر فرج بخش روانه نمودیم در دفعه ایگانه فرخات که شار و فرزد
یقین رسمی پیشد و لیکن چون اهل ولایت ترفه این که عبارت از دجه در فتح رساله بوده باشد پیشتر
از وقت بجان نت داشته داده اند چنانچه به حصول رسم اشرف مبلغ حوا نر زده تو مال نقد و یک دست خلعت بدار
رقم زمین المال خود داده سرای از به عیبت ترفه کانه با صدی نه اند و حکم اشرف سراد کرده بهیجا ولایات
آزاد با یکان بغیر سنده پیشتر از این فتح پا بدار استحضار و تقارن شادمانه نوزادش را در دوره الطاف در روز
افزون ظل الهی شهاب حاصل کرد در در پیمان در روز پنجان **پادشاه سکنده صاه روم با باقی سوزانی**
الستغفرت بوند بدر کاه حسنا بقی امیر که ما بقامت تحریک پذیرفت که بعد از واقعه نوزادای برای صحران
عبدالله خان زنگنه را با باقی میرزا ابراهیم صمد و طایع اگر ملاحظه شد در بار آسمان قدر بهر ای عیاش

بغارت رود نه حالتی نمانده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر دستگاه روم بودیم هزار و چهار
نسبت ایشان مرعی و بسند اول مصطفی پش و اول مرصل که زود روزی معتبر آند دولت بود باقی عبدالقندی
ذلیل افندی فاضی و بهرامی سوزای این دولت لرزه بغداد در دواصفهان کشته از دست کرمان مانور بیدار
فلک بنان شدند در نو زدیم محرم سال هزار و پنجاه و یک هجری که پنجاه روز لرزه در نو زدیم که شنبه
که سوزای جنتین در دواصفهان و بعد از هر روز بار بار باقیه شکار حضور اقدس کشته اسبان کوه توران تازی نژاد
مکمل مع یراق در سباب مکمل و هدایای انفسیه که پادشاه و الاجاه روم نهایت مجلسها چون مصطفی پش
زستاده بودند از نظر انور کشته و تبلیغ بجات سانه و سفارشات زبانه نمودن عطای کردک سوره و هیتایین و غیره
طلار از زری حاصل نمود زباده بر معمول سلف شمول عطفت حسان شدند چون در نامه پادشاه و الاجاه
روم در باب بر مدعی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از عمان صیغ نکرده در باب رکنی از ارکان مسجد کرام
بانکه این مذهب متکلم بهر کشته اعلام نموده بودند که هر کس لرزه در ارکان او بود از روبرق از منتهی سکا از نامه مذکور
از بهر است تغیر آن مردی بخاستد بیکه در وقتن ایر صاحب ایران تبر از زره شام تفرغ در قع خسته است در خاک شکرده
بودند که عذر داده اول استقی بقبول کشته مقور کردید که ایر صاحب ایران لرزه کعبه شرف هر ساله حجج را بکعبه
مفقود رساند حضرت ظل آلی رفتن ایر صاحب ایران لرزه کعبه شرف پذیرفتند بفرطیکه می فظین آن راه را آباد
و ما یحتاج حاج راه سال حاضر داده سازند و بلخی را با خدیایان عظام مدد اعزاز و اکرام خسته بظمت شکرگاه
درگاه این امر در باب ایشان گفتند و بوجه شرعیه اقامه دلایل بر این کرده اند نقد و جنس و ذواخر سباب بضافه بزرگی
در سال فرمان با پیمان روم عطا شد بان مرتضی و چون مقدمه تمجید و تعیین رکن بسبب از شرعیه و حجی
ملکیه محمول و موکول شده بود و رکن عظیم که بنان مصالحه بود لهند برای مذاکره آنها علیه در تمام سبک با استان
براست تعیین و در حق مصطفی پش و خدیایان سخته در غزه ماه صفر حضرت الفراف لرزه در دانه در بار شکرند
در عثمانی خسرو مردند و نامه محبت از دم پادشاه سکندر جاه روم بدین مضمون مرقوم کردید **مررت نامه کسب**
دلاجاه روم شرف ترقیم و نظیر بزرگ **نور اللذی جیل کم خلافت الارض بود برق شرافت شنبه**
سینه مستطاب که اول مطلع مدلول استند عقده ک با خلیف کمان با و شعله لوز در مفضل منو شال حسن عهد

دوقای بدشد در دایع عبرین فرایح ادرعیه بهیه سنجابه که از بهارستان زهرانی شکر متقابلین از هزار پنداره
شک از لرزه کشته از کبیر مجلس اردم شال سبز محبت و اتحاد کرد و محضر حضور بر ضیاء نمود و مرقد ستم آنظر
والسرور اعلیت سلیمان شان و خسرو جنبیدشان مر از زری ده تیج و دبیم قیصری آینه صورت نمای شکرک
اسکندر یغدا از زخاندان رفیع ایشان عثمانی مهر جهاشای سپهر جهاننداری و جهان بنامه شهر بار کشته خود دوقا
شهر سواد عرصه کرد در دواصفهان و اور عدل کستر داد در جهان اردین پرورد پادشاه سلام پناه دارای جهان
ارای فلک بارگاه خدیو ملک جیل کیم کرده شانه اسمان قدر کردون شکره عظم سلاطین جهان فخر خیز
حوران ناصر الاسلام و اسکندر قانع الکفار و لشکر کین قان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین از بزرگان
ثانی اسکندر جو القومین اسطالان الفازی محمود بن سلطان مصطفی خان شکر در ارکان حلاله و رفیع بنان
شکر کتله اجداد و بلاغ سخته مرفوع رای کینی را میدارد که نامه های یونان صاحب التعلیم و مکتب شریف لازم التکریم که لانه
مقر سلطنت عظمی دستقر خلافت کبری محبوب عالجاه وزیر مکرم و دستور محم مصطفی پش و اول مرصل در علم الهی
المتبحرین عبدالقندی صدر اناطو لغز اصدا و اجداد پذیرفته بود و بیفادیه النقی آتی کتایب کیم بر تو ظهور بر باحت
وصول انداخت و از عطر بزی نغفات سکتیه الفصحاحات مضامین الفشر قرین شام خاطر و دماغ جان کیمت
اندوز روایح بخت و در در رحمت هدایای حسنه و عطا یابی بجهت نامه که از محزون عاطفت و کینه طاعت
اجرا شده بود فیض وصول و درود بخشید و انیکه در سفارشته هما بون سر ماده از جمله شرط خسته شکرند
حصول و مواد اخوی معاذ بزرگیه و محاذیر ملکیه محمول و موکول شده بود این نیانند در کاه کله در انور از شکرند
سایه سورت و التیام و ترویج نظام ملت اسلام در سایش و آرایش کانه نام منظوری نمی باشد و آنچه
مستقل باین نیانند در کاه محمدانه بود در شرفی کرای صحوای سنان لرزه نفع اول در حال اموریکه
مستقل بآن پادشاه اسلام پناه است باقی مانده بتباید آلی و معاضدات تر جهات پادشاهی باید صورت
اختتام باید و اگر همت حکما و مال طهر و التبه در عالم اتحاد جراتی در صد تکلیف و رحمت آن پادشاه ظاهر
در نیامده خرد بمقتضای یگانگی فیصل میدادیم لیکن مقاصد شرط اموریت که انجا بر آن در خیر قدرت
و زمان آن خدیو سکندر شان جبهت چون شرط که خود عظیم رکن مطلب بر وقت عدل تمام ام

صلی در عقد و رعایت مانده بود لهذا عالیه عمده قدامه العظام علیه و انما سچر سچا استان بقدر
تعیین و سیادت و شریعت پناه علامی فتاوی بزرگه محسن شیخ الاسلام هرات در ایالت و شرکت پناه
نظاما لایا لایا و انکه اعزاز خان حاکم غازیان اتفاقا در امور و در وقت که عالیه پناه بار قاضی کما
رسم سفارت را بر وجه پسندیده و داد بدین طریق که شایان سامان و دین و سراسر آوزی
وفاق حضرتین بود داد و القانود شایان ذیشان هاجون در باب اطلاق اسرای محاکم روم کین
فرمان پرنیری عز و در کشته عالیه مشارالیه را با بر قاضی حضرت در اوقات سفرای مشارالیه بود
در بار خلافت مدر سلطان ساختیم مدرانه صدق آنجی که علیجه تسلیم علیه را نشان شده بفرج
و تبیین کفیل مراد معوده و از من نسبت آنها پر د ختم است اله لغز و بعد از وصول مشارالیه بهر کله همان
پناه خان حقیقت امر بر مطریه کما جری بعضی مقیمان آن استان سپهر بنان خردید رسیدن
از مکارم ضلای خود را آنکه لغز ای سار عرون فی الخیرات در راجع آن مقاصد هم علیه ملوکانه
سبذول و مراعات رسم مولات را در ایام عقب العین غیر حقیقت محمول فرما بند **ب** زهی
نازک معاشک کنت شایه در شوب تا صبت اوزره ظل آن هم اوسون تاج قدر کند
عشر فرسادم اوسون بایه تختک فلک **صورت طغفونه که بخند کار روم مرقوم شده** منهور
ای انخاب ضای مقدس میدرد که از بد و سلطنت صفویه تا حال قریب پسید سال بود که
سب شیوع و قادیل مستشهده و امیر غیر مستحده نفاق و نزاع فیما بین اهل روم و ایران واقع بود
در محوای سخان که مجمع شراری کبری انفا دیانت و ایمان ایران سندی سلطنت این نیاز مند
در کله آلی شانه این خیر حوازه حقیقت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیه جمعینی را که
ذهب آبا اسلاف ما بود با نظایفه نفهم در بیان نیز قلباً و خطاباً عالمان و قبول دار منبذ عات
پهوده نگول نموده نیاز رسد این معنی شدند که چون هر یک از ارکان بیست اله محرم سچا از آنکه
مذاهب در تعلق دارند مذاهب حقیقی حقیقی نیز در رکنی از ارکان با ایشان شریک بوده اند
خاص بوده باشند تا اتمام مذاهب و مراعات شرک روم و ایران بر کانه مسلمین و معاندانک

روی زمین معلوم و برین کرد و دستظهار همین معنی عالیه ان عبد الباقه خان حاکم کرمان
و بزرگ ابوالقاسم صدر مدرس و طالع اکبر امام نواب هاجون ما برای انجام این مطلب سفارت
مانور و روانه آن در کله پرفیس و نیز شدند و بنا برینکه تقدیر ملت صفوی و تبیین رکنی
دایر صاج و مستندی در دراز اختلافه در نسبتین متلازمن بود لهذا امر سطره را که از نوزم
ملت بود طفیل آن مطلب ساخته از ان پادشاه ظل الله خراش نمودیم و فی حقیقت این مطالب
بک مطلب مقصود بالذات همان تقدیر ملت صفوی و تبیین رکنی است و مقدر اطلاق برای
طرفین خود ادریت در پناه سادی که با قضای سمدت در تلو این مرعا اندر بع بود باقیه
در نبره که ایلیان این خیر اندیش بر اوقات عالیه وزیر معظم مصطفی پشاد خباب ایدم العلماء کرام
عسبانه افندی در در کله خانان و شرف از نوزده سینه سلطنت شدند در نامه
هاجون پادشاهی قبول بر مطلب محمول بجز ذکر وصول شده کلک در سنج التقریر از فرج
صحبت مذاهب صفوی کناره کرد دادی تحریر کردیم در قبول ماده مذکور که رکن اعظم بنان معاشه
بود معاذیر شرعیة و محاذیر ملکیه تشبیه بود نیز این امر را با صاف عدل انصاف آن
پادشاه اسلام پناه محمول داشتیم بر ضمیر بزرگدس که آینه صواب گامی للامام و تقدیر است
مخفی دستور نخواهد بود در صورتیکه در جهان مجمع کبری این قسم تندی کوشش زود خواص و عام
اهل ایران شده جلگه در شاره انظار چشم راه محمول این مأمول و کوشش بر آواز قبول نیند
این مسؤل باشند و بعد از انفراف ایلیان سودا به سود و منفعت عادت از سود بر آید عوام
ظواهر این ملکه حسب سلاطین روی زمین که استماع این منغ نموده چه محمل فسر را خواهند دل
در عالیه ان واضح و لاج است که پیغمبر اکرم و کنا سید این امت یکیت و در جمع مراد متحد
دلا مولند و اگر اختلافی در بعضی موارد عات باشد معاشرت و منافذ امت نیست چون
در رکنه سالفه منع اختلاف مذاهب در بود در حشر قدرت سلطان عصر و صفای بی
عکس بوده بناً علی برای رفع نزاع بنای تقدیر هم را بر عمل از بود گذارنده اند که نه

آن بادشاه توی دستگاه را با عین در شوکت و قوت از خلفای بنی العباس نژاد و عظیم
سلاطین ربع سلکون و بجز این نیز میسرند در نگاه آنکه نیر مالک جمیع ایران
در گستان و بزرگ ایل می باشد در صورتیکه پادشاه اسلام و دود صفیه همیشه در حاش
صرف هفت و نوبل مقدرت بهشتهای در شاعت مذہب حنیف نمایند و خود اند که این
بدستور مذاہب از بوی خاصه گویند شرعاً و نقلیاً چه مانع و محظوظ و علمای دانشور و متفیان
دین ببرد که از دربار دولت علیه متقی گشته اند در قبول امری که مخالف شرع انور باشد
بچه محظوظ خواهند داشت و اگر در بعضی از رجال دولت علیه در موقف در بلاد مجلس
مانع حصول ریی مطلب بهشتهای صورت ایشان مشوب با غراض و محمل با عیاض
حمله بود در عالم موافقت تکرار و تکرار امور معموله لازم می نمود لهذا عیاض
امیر الامراء العظام علیه در آنجا سگبار استانی فی ما لکه از عاظم امرای ایران بود
بسفارت تعیین با اتفاق اعزاز و وفاداری و بزرگتر حسن شیخ الاسلام روانه در بار عهده
تعلیمی نمود

در بیان توجیه سرب کب نصره بجانب هندوستان و تسخیر غزنین و کابل توجیه غایت خاتمه خبر و کل جلالت
قبل ازین هیچگاه که شرافت علیه در آنجا نشاندند روانه هندوستان رحمت با شجرت شاه و در لاجا هندوستان
اعلام فرموده بودند که چون تیره افغانه فدا را مطر نظیرت بناظم صورت کابل بدان نواحی متوزر کرد در سدره شهر آری
پادشاه و در لاجا نیز در جواب نوشته بودند که در آنجا مخصوص بصورت در آن تا کید خزانة و خوبی سپاه ارسال کردید
که در راه ممانعت بعضی فدا نمایند و بعد از مراجعت علیه در آنجا برای تجدید یادآوری بنیطلب محمد رضا
قول لاسی ولد اصلانمان را که عمده امرای ایران بود سفارت مانور و پادشاه همایون در جواب سابق لا افا
و مذکور شده بودند در اوایل که خدما را که افغانه اند با سبب کابل آغاز فرار کرده بودند پس از غازیان

نوروزی نشان برای تسدیه رده و تیره افغانی که سفلت نامور گشته اند تا کیدات بلخ عمل آمد که نظر بدوست
قدیم که ما بین هندو ایران محقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده از دست انداز جز در فتن محظوظ و مراعات حال تا
دلا لاند دولت اید پرند امری و ملحوظ در درند و سرادگان شکر منصور منزل کمانک چهار زین سخی مقلات را با شکی
که استان آن ناحیه تا حده در آنجا با دولت مرافقه چیدل فریب از انفر از جاست علیا که در آن نواحی بودند
معرض شیخ ملاک ساحت مال در سیر سپار از ایشان بدست آورده تیره سبب غزنین و کابل فرار نمایند در ضل
انجیل معلوم میگردد که از جهت عین که کانی که سر راه مانور و مانع عبور در در انفرج مقهور نیست غازیان بنابر
مانع از خدمت اقدس بودند که از مکان مقرر قدم و از ترکه دارند و در آنجا ملک و چگونگی را بوضع عاکفان عتبه
خلافت رسانند بعد از وصول بخیر محمد خان ترکان برسم سفارت برای انفسار نصف و عده تعیین و در با
محمود امیر سال قبل کبابی از زنده سندر روانه هند فرستادند و غنای از دربار کابل و غزنین کجا رفت
امر مگر که بعد در پرست که زیاد بر جهل فرود آمدن است مکتب کرده رزق جواب و خبر کمانان بگرد برست گشته
رسانند محمد خان در در هند در اطلاع نامه همایون کرده پادشاه و در لاجا در جواب تجامل و در عرض رضایت ایلیم نشاند
نموده او را در حقت انصاف ننهاد چون کابل کامل از رفتن محمد خان منقضی شد و در کابل محرم سینه نورد
و پنجاه و یکمجهری بعد از نسخ شد ما فرمان ترکه خطاب بچرخان عهده مدوری است که بوصول حکم ترکت رضوت
که بر گشته هر کجا جای که دولت عتبه که کانی صادر شده است بعضی رسانند حکم همایون را بصورت بنویسند و در
سند روانه گشته پس غایت حرکت سبب که استان غزنین و کابل در خاطر اقدس تقسیم یافته در عهده ماه
صفحه که ایلیان روم امر خص و روانه آن مرز دوم بر جمیع طرفها بجانب غزنین در امتزاز آمده از چشمه مخور که حد
مملکت ایران دهند است عبور و منزل فرایغ شش زین غزنین را متوکر که منصور گشته اند تا کجا است بر آوده
نظر آنکه مرز را به تیره افغانه غور شد و با بیان مانور سرسودند با ترخان نامی که صالحی غزنین بود از طرفه آرد
موجب همایون مغلوب گشته فرار اختیار و قنات و سادات و علماء در و ساولا در میان غزنین سیدی
فانلسا لا عجز و نیار و پیشکشهای لاین روی امید داری بدو با جسر و عاقر نذر آورده مشمول غایت
خدیو که چون فرزند شود که در اول از منزل فرایغ را بیت فتح آیت بجانب غزنین از خشد رست و رحم ماه را

ما چند علامت جهانگ را که آفتاب قبلس نور از آن بگردانید و غنیمت حسند و در صحن حرکت لغت
شماره هفتاد و نهم از افراسیاب طوقرین را به چشم هزاره در هر گندی و در هر زنگ و بانه هزاره جات که در تقدیم
ضمانت دیوانه سالک نافرمان شده بودند مأمور گشته غازیان تمامی سکن و در طالع ایشان را با کمال اسم
ستور و سپاری رز و حال و شد از مأمور گشته لیم اب را بروض و دلار سینه دند و حکم محکم بود و در سپه
که در اطلاق لغات سحر خوی از آنجا استند برای ملازمت رکاب نفرت شب صاحب خاص از آنجا
افغانه هزاره جات که استان غنیمت هر یک که بر کشته کردن او گشته چون در حین سال جزده نیز
بازوی شکست قاهره از پای در آمده که هر یک که با بجا و لقیاد گشته اند از غنیمت بینه نوز گشته
و از آنجا برای ترجمه بیاب در اردلک کابل از خانه اعوه و مال کابل رود و منزل طریق استقبال ببرد و در آن
تقبل بعبادت ببرد و در تبریف ضلع نافرمانه شرف در بر کرده رحمت انصاف یافتند بعد از جمعیت
ایشان جمعی از افرغانه و سپاهیان کابل از حاضره انبیا و کول و شتره خان و رحیم و دخال که توال قلع و
پناه حصار قلع و درای از آن ماند و بر آمده روز شنبه بیستم ریح الاول که شنبه کشتن مویک با بون شنبه
و دلار را بگردانیدند جمعی از قلع و کیمان از دستیر بای جلالت برون گشته اند از حصار فرس کردند
حاملان شنبه چون مأمور بچنگ نمودند کابل ایشان بگردانیدند بمرادفات که در شکل و در وضع ارج
انجم شکوه را در اولک تیغ سنجی است نتره شهر نوردند که گوی جهانگ تیر روز بعد در آن مکان گشته
روز شنبه پنجم ماه نورد بوزم سیر سواد شهر در آن بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و نظایفه با بهر
روز پیش آمده باز و تمام از قلع و باده مبادرت بچنگ شروع باندقت توب و نفاق کردند اینم جوگ
و هیچ ماده غصب خا فاند گشته جمعی را که در زفت در رکاب اقدس حاضر بودند بینه آنجا استند
و نوردند مأمورین اسب برانگیخته و بکشیرهای آخته با ایشان در آن کجی تا بای قلع و فرشتاد کردند و همان روز
غرم بلبه شد و هوش گشته شجر قلع و کشته اطراف شهر را محصور نمودند و کشته از یک طرف بکلمه ایون و سایر
قلع و کرب را بر فرزند کوه کشید بروج شهر بقصایین را که هم پوز از نظر برون و هم آشیان عمقای زیرین بال چرخ
در بر است طعمه تو بهای برف آمار و دیگری بسیار بظرفی را از حال قلع و کیمان صاعقه باری سخته از آنکه در پناه

نات برج و چهار و اسس قرار قلع و کیمان اند گشته چند روز در قلع و کیمان آتش دیده میان شعله شتره
بر خورید و چون تاب و توان را از خود سلب دیدند روز شنبه جوانان در ماه بهر ای کاروان و مخزن و نازان
دارد در بار سپهر سانه و بزبان نادان بادی آهنگن با فضل سفها است اعتراف بقصود نافرمانه کرده قلع و کیمان
و شکستهای لاین از پیش نظر اقدس که در آید خوانه و حبه خانه و فلجانه بپوشای ماکه و در آن بود و بظهور کار
خا فاند نظیفه تعلق پذیرفتند هزاره نفر از رز و ارا که سابقا از منزل فرایغ بینه کشتن عزرا بند و با میان و قلع
مخالک مأمور گشته متراجمین انچه و قلع جات ایشان از تصرف آنجا استند را بجزه اطاعت در آورده در دست چهار
ماه نورد رز و در چهار یک دارد در بار شرف نند و تقبل با خدیو کما کما کرده معارف آن عرافین و جاز
بصحات قاصد لحن و نظیر خنده مقاصد مطهر آنکه از جاست که کما کما تیره او را نه جواب میدهند و
رحمت ایاب لهذا اهدی اریب و لال در بار ایاب باری تعیین و نامه های بون بیادش و الا جانها کار شتر
باش با بظهور که قبل ازین عمیر در آن شکر و بعد از آن محمد علی خان بشارت روانه در بار سپهر افتاد
شاهی شد در حضور سز راه فرایان بان شاه و الا تبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز تهنیت طلب عمل
بود بنا بر وعده آن پادشاه و بجا که بگردد و در وقت بار گشته بعد از آنکه خلف و وعده ظاهر شد ایلی
دیگر برای تجدید مذاکره روز شنبه یکم کابل تمام تجا در شد که او را نگاه داشته بچرا ب نام نبرد و گشته
اولاد و باب و وعده کردن و تا نیامد آن عمل آوردن و بعد از آن ایلی را بخلاف قانون سلف کمال
نگاه داشتن و جواب بکنز بکلیون لاد و عقده توتونی که گشته است تا بامش از مخالفت و بچکان و نمانه آثار
جاسته و بچکان خواهد بود و بعد از شجر قلع و کیمان درین و ضروری که از افرغانه با ایران صدور یافته
زیاده بر آن بر حالک هندوستان واقع شده بود و منظور آن بود که از بینه نظایفه مرضی اندک شاهی
جاسته درین و حواست را بورد خواجه بکیر میگردیم مترجم بینه نظایفه گشته و بعد از بینه نظایفه چون مردم
غنیمت از باب آرد بآمله بودند مشمول نوازش گشته تا بامل کابل قطع نظر از آنکه بایست که ورود
آیات نفرت آیات را معتم شمرده در عالم اتحاد بین اللد و تین و لوازم خدنگذاری و اعانت پر دازند و
سعادت بر روی خویش ببار افرغانه اتفاق و اظهار اسم اتفاق و اتفاق کردند چون آنجکست مانده نظایفه

آداب و پنداری عورت موکب خف کوکب بود از زره بلجان در بین کفرتین تحقق دینت در مقام تادیب
در آیدیم تا نه کمال که بر نهاده قاید پناز روی اسید بدرگاه معدلت طراز آرد و تدبیرت از آنجا طران پادشاه
و یکاه مرور و عفو و شمول حسان فرمودیم و متور استیم که اصدای تعرض مال و حال ایشان نکرد و ما را از سادی صل
الآن سوی تنبه افغانه منظوری نمود و باز همان دستیا منظر نظر پیشد و چایار بر برهمی چند نفر از ایشان
در الملک کابل در پست و ششم ماه روانه شد جهان آبا حشده که سیل بر سمت نامه هابون فالو کابل
زبان مقال حقیقت لاجل از مغفوم پادشاه سیمان حاصل سازند و بعد از ورود کابلان کجیل آباد حاکم
آنک است از مانع و بیست در راجع سخته سیل که کجا پاری برقت و لدیر عباس نام افغان سیل
در عرض راه بغل ساینده و چون غنچه و محصول آن ولایت کفایت با حال سپاه حضرت پناه سیکر
لند از فوج منصور در ایجا فقت قلعه و ارک مانور سخته در حوزت دهم ریح اثنان بهر لای تانید بر زانه غار
کوستانات چار یک و یک و صانه که بر وضع حاصل خیز و مکان سحر بر آب و علف و ساکن طایفه افغان
بودند که هم که شمال برکت آن ناحیه عمل کرده دهم تو سواد غنچه و ذخیره بهر سده افغانه است
بغیل جبال تقصرت در آن رزم آرنما کجک و لالاکه نورد درشت چاکشته سفاق و ساکن ایشان با
بیاوردی لکه کوب برکتان را مقهور و شکوب سخته نظایفه بعد از آنکه حوزت را ممالک سکران صدما
آنفوج و سفاق خورش را سفق لعلات آن دریای آینه موج دیدند بگردی جو خدیو بگرد بر کشته
شکسته کان طرفان حوادث را از راه کاسه شکرمان بود و تسلحست کبار عافیت و ساحل مشیت
پوشند و بیکر کردگان و روسای آنظایفه با سعادت و ملامحه و لدی با چهره واقوام او بدرگاه معیشت
خدمت رکاب با قدس را حلقه کوشش غلامی حوزت حسی را تقوی سنده که این استان بانه را
آردی رسانند و پست هر روز آنکلیان خرم سوارگاه پایه سر بر منظر در کوب بزم سپهر و بعد از
ماه و مهر کشته در نیم شهر مجادی لاولای تو ص بجان کند ملک که در فخر آب و حواد نرست
طعن بر مراد استان حبت بر زده افغانه دیگر شتر زمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوهی با ستم حاکم
خود داری برداشند و ایران لغرت نشان با مراد قدس بر سفاق ایشان عازم شده آنظایفه چون

دشت و کوه را در زیر پای کبریا غازیان کیان دیدند طالب همان کشته روسی ایشان ولد در بار فلک
شان و شمول عفو خدیو جهان شدند و فوج بجز امیر که مانور به پنهان جرات بود خدمات مرعوب
انجام و جمیع از اولاد آنظایفه را در سلک غلامان نظام داده در پست ششم ماه منور بود و در دربار
عز و جاه کشته در آنکلیان فوجی بغیضه قلعه جلال آباد و تا و سپ ولد بر عباس افغان که مر کفیل سیل
و برون شده بود مانور کشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلان شده بود فرار و بانه ای از دیار طریق
اطاعت میبوده روز عینیه سیم مجادی لاولای لغت قدم استقبال پس رده قلعه را تصرف دادند چون لد
میر عباس پیش از وقت بر فرزند کوه اصدات سفتهای حکم کرده بود و جمعیتی عظیم از مردان کار گذار
و در ایران سحر که کارزار فراهم آورده و در سلسله نهار ابلو از م کسباب خرد داری استحکام داده بود
غازیان دست بسته لغاتهای لود پرستان بنامای قوی را سوس را بدستاری سر نخه شرکت قاهر
در هم شکسته لغرت در جلال این ترا عفره شیخ هلاک سخته زنان ایشان را همشیره و نسوان ولد بر عاکر
اسیر فراک سخته بدرگاه سخته آوردند و بعد از قبضه سبط انوران لود می با سخته را که در پنج ز سخی کابل
آباد واقع است بجز آنای قدم سوس و ردی اثر رشک سبار و اما آنند با هر کل زمین آلودی را زنت
کوشه دستار روز کار خود را سخته در بیان ورود شاه از رضا فیروز را در منزل بهار سخته بدرگاه سخته
در آردی یا فتن چمن سلطت بنیابت در الملک چون در این اوقات ربیات لغرت آیات که عازم هند
و سوس سخته سخته سخته حاقان کتیستان بود خیال لغت تعیین یا از فرزندان فرزانه کما کار
و شاه دکان آرزو نامدر بلارای و سوسمان رودای ممالک ایران از ضابطه قدس سیکرت لند از
کابل امر هابون لغرتا ز پست که شاه از رضا فیروز را که در دار شد اولاد و در آن اوقات بر سر هر کل
بلخ تکلن درشت ولایت بلخ بجز حسان پات حاکم سینه بود و بدر حان افشار سکلر یکا هرات سپرده
فوجی از غازیان ترا بجا فقت آنجا کشته و صابطه آن مملکت را سخته از زره خاک و با میان دار
ارجمی لغرت نشان شده و بعد از وصول سخته بلخ که هنوز مرکب هابون در نادر آباد و لغت درشت
شاه از امر و لاقا و یافته بود که در آبی که در فوج لغرتا از کار رزم و بکار باشند متوجه شدند کشته

قوان
امیران صاحب اعظم شمشاد هزاده بردق فرمان رایت او از زجه با ذلالت گشته بسفصال نام قان
که تا آن زمان در مقام مخالفت و نیت بسیار رکشان آن ناحیه تاب مفادست نیاروده سالک
هنریت شده با هزاده آن ذلالت را خا از هزاده و عاری از فتنه و در حوزة اقتدار و استبداد در
در اثنای آن حال مرها بون بش هزاده و وصل گشته جلنار نمودن قوایم بر سپهر مدار و مجددا حکم مبارک
بانتظار او اصدار یافت شاهزاده رده نوزده طریق انتقال گشته بعد از ورود بکابل بنیاد و غنوق را در آنجا
گذاشته در پست چهارم رجب در خدمت خدیو کمال گشته روز دیگر حضرت ظل آئی بملاحظه عساکر
بلخ که در سوک شاهزاده آمده بودند برداشته تا چند روز آنجا بخت برسم سال از نظر آفتاب نشان گذشت و چون
اسب پاری از ایشان در سفر بلخ بعضی امقا طو در آمده بود بهیچ اسبان تازی نژاد در سلوک عنایت و نیابت
ددار ایلی ایران در اختیار غزال لقب بگل بکیان و در زمان دما زار شاهزاده کاکلی بقویض و در جمیع غزوه
نهاد میرزا ابراهیم سر بلندی در راه مقرر نمودند که در عهد شاهزاده که حقه را نسبت چپ زده بعد
پادشاهی پیر بک از اولاد بکیم جانب مالک الملک تغلق کرد حقه را بدست مملوک بطرف رست
در روز یکشنبه بیستم ماه رمضان از حضور با شرکت و شان روان بجانب ایران گشتند روز دیگر لای جان
بجانب عدال آباد منت یافت در دهم ماه از جلال آباد گذشت بجانب نثره بغاصه میفرسخت قبایر کاغذ
جابه را بر او مهر ماه افزاشتند و از آنجا دو نژاد هزارتن از میان پیل افکن برسم مقلای مقرر گردید
که منزل پشتر رایت از آن شرکت و فرما شد و شش هزار کس پیشانی گشته موکب همایون رخصاص یافتند
در بیان موهب سوکب و دلا بوزم تنبیه نامر خان و تنجیرینا در چون از استعدیه کرد کاتیه صوبه دردی کابل
دیشاور بانامر خان چو بعد از تنجیر غنیمت و کابل که آن حاکمیت از حوزة تعرف کرد کاتیه بدو
نامر خان در عهد و پشاور سلک جمعیت را منصفانه مشغول خود دردی شد و در صین که اعیان کابل
باذن همایون عازم شاه جهان آباد شدند مشور عنایت از طرف اقبال در باب روانه کردن ایشان
بسم نامر خان غرض صدور یافت بملاحظه پس حقوق آن دولت است بدین ندره انتقال بر فرمان همایون
سبب بود و صیقل پذیرد و منجربلک تیر کردن آتش جنگ پر در حوزة عدالده اینمغیبت نیز اکر از افاغنه

جنرل پش در اردن ناحیه محمود اجتماع داده بمقتدر بند خیر اشتعال زرمید در روز دهم ماه منزل موسوم بر کلب
مغرب براد قان تا پنج اوتاد مجمره طاب گشت بنیاد و غنوق را در سوک بفرمان بزرگ گشته خود طرف عمر از
شهر لهر چه که کور بسیار بلند و دره بسبب و دشوار بوده با فوجی از غازیان حواریان نیزه کدک را سبب
و جریده بوزم تنبیه نامر خان المیغاب و صبح روز دیگر که در ساعت از روز گذشته بود سی و پنج راه طی کرده از راه
بر وقت آنجا بخت رسید نامر خان از آمدن طلوع همایون خبردار گشته تنبیه جنگ برخواست و صفوت شکر
ارگشته پشتران سپاه صوبه بر قلب ایشان ریخته در طرقت یعنی سنگ محبت این نژاد پرانده و صبح جمعی
عرفه شمشیر و نامر خان با جمعی از زوسای هندیه دستگیر گشته بقیه راه فرار پش افشود و تمامی در می و دست
نامر خان و شکر یاش کج زده فقط دیران انتقال یافت و بعد از سه روز که انکان مقرر کرد که فرزند بنیاد و غنوق
نیز سوکب دلا بوزم تنبیه پشتر در شده آنکس دگت و عرصه تر است پر در از بر تو ما میالویه ظهورت با
قراردید و ساکنان نیکو که در پشاور مودن سمع در و در راه پشتر که در پشتر که
سکندر در پشتر بر اینک ساکن ایشان متعلق بر استان و خلیل پر در حث در راههای بسیار سخت است
جاده کمان بعضی از اوقات از زمانه برون می آمدند نظیر الله و الله ابراهیم خان سپه سالار از دیکان بکیم
و دلا عازم قندهار ایشان در آواز گشته سفیر حثان غازیان سایه پر در استی اهل شفا و ساکن ایشان دلا
احسار شرو و شردیران اعراف شده مغلوب گشته و نماند کمال جمعی از ایشان که فرار کرده را کین کاه کین و در آنجا
تقلیبان کزین سخته بودند از اطراف آغاز جنگ و عرصه ابر در ایران کار از آنکس در ابراهیم خان بکیم
هدفت کله نقل گشت پس در سن و تقوی ازین تفتیه بر نژاد به چنان عزم مملکانه راه یافتند امیر هاشم
فرقند را با یاست از دیکان و صفی خان بغیری را که سردار احستان بود سپه دردی که در با کبان بعین
در دونه و مقرر فرمودند که با کراتمنت بقدر امکان بنیاد و تادیب نظایم پر در حثه محظمت آن مشغول
سوکب سمود بشتند و در پشتر دهم ماه فرخنده و فرجام صیام بر چه علام نفرت فرین بجانب پشتر ابراهیم
یا فرار همایون بغیر فاذ سفون شد که رود آنکس در حیرتین سبب افروز فاهره چند روز فرخ فوج از آن حیر
اکتال در چه گذشت که که بنیاد و غنوق پشتر برگردیده تا حال معلوم نزدیک و حد گشته که در پشتر دلا

اردو خانهای پنجاب و نیکو گشته بجز سیر پشیمانان با قیاد اقبال حمزوی در هر یک از این رودخانه
که نوزده مجر خوار و شجوه دریای خود بخورد و معبر کند سپید کرده سوره و حساب با بار و حساب آب گشته
پنج دشت هزار کس اسپاه لاهور و در نظرات آب وزیر آباد لبر کرده که قلندر خان قندهار را نیز عاقبت
ساخته را بیت خود دارای افزاشه بودند و سر اولان مویک همایون بهر آنکه ایشان پرورش در سلسله و در
ایشان شاک کار سیل با امان کرده که گویند و لانی معاقب از آب گشته در آنست رود که
سپهر نوزده مقام آن فوجی که از حوزد سید لبر کرده که رفتند و سلسله جمعیت را انعقاد داده با بعد از
خان ناظم صوبه لاهور می آمدند در محل ملک پورشش که وی از لاهور شهر دیده تر اولان گشته فیا
کار سیر و آذین ای سیدان را نیز بباران گشته پرست مکر معدودی که با قضای قضای از حلقه درام کند در آن
رابطه حبش بعد از ورود مویک همایون که با لاهور که باغ سعد ماه مقر که که عود جاه کردید ذکر تا حال چون
معارف خود را با فوج منور از قبل معارفه طلبت با نوردیده کفایت حال و کیل مهمات خود را طلبت
بدو با عودشان فرستاده خود نیز روز دیگر بحیثیت ایستان خلک چنان فایز گشته است یک صد
زنجیر فیل که سپه و هدایای دیگر بر سر پیشکش در پیشگاه حضور اقدس نورد کرده اند و در لازم خدمت و انقیاد
تقدیم رسانیده ضلع فاخر خردانه و سب تازی نژاد با بحث در این دگر خنجر و شمشیر مرصع با و غایت
و نوزده شاکت دیگر در باره ادرسد دل و ریالت لاهور بدستری با و محتمل در کمال گشته فخرالدول خان ناظم
صوبه کشمیر لاک مردم کشمیر از حکومت او کناره کرده و راه رودادی اطاعت او نبردند و بسرو سامان
در لاهور توقف داشت باز ریالت آن ملک سرافراز گشته روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه در راه که از
مجد کفاران در رکاب نصرت اشاپ بر محمد و بصوبه در روی کابل پیش و بر سر لید و فوجی را تعیین نمودند
که با حفظ معبر و ضبط گشته های پنجاب برداشته تر دین را روانه از روی ظفرین نمایند **در بیان وقوع جنگ**
سلطان فیاضین علی حضرت خدیو کیتی ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیرت اجمال
و دفاع آن را با مویک پنا بعد از آنکه در سلطه لاهور کچله تسخیر در آمد بعضی ایستادگان پنا بر سر کار
رسید که حضرت محمد شاه پادشاه و دلا جا هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم

مقابل مویک نصرت پناه است شرجی براد و نگار شش داشت شکر انصاف چون از آب مایون مایه طایم
و آنحضرت نیزه طر حاکمیه و سیل سلسله عدیه که در کانتیه اند سرای هستی مایه مویک خا طر نوزده پنا
البت نیزه انظار مغرب طبع انسانی اند دولت خرد بود باین عقیده ایلیان دستادیم در باره ستر
فرد انظار انظار نمودیم متعهد گشته باز ایلی دیگرایه آوری کرده همان جواب را استندیم و شاکت ایلیان
آن ظاهر شد مویک خا نوزده که در مویک لاهور انظار گشته بجواب نامه خود خنده از راه یک معلوم میشود
جمعی در سر زمین آن دولت ریشه نفرت زده و آن پادشاه و دلا جا را بر این امر تکلف میانه نند
آنحضرت را مقتضای بزرگی درین گونه مواهفایه بخورد بود ایمان آن دولت در اراده خود را نسخ بود
جمیت خود را در دست نمایند و آن دلا جا نیز از خزانه دست تقویت و مدد ایشان کرده در استعداد
گوشته اند که آنه تعالی بعد از آنکه خود را زایه کرده ضرب دست خود مسعود در دریا بند آنچه در نوبت راه سلامت
میش گریه باز از اغوی در باره ایشان بعمل آید بنا بر خواست و التماس آنحضرت خرد بود بعد از آن که
جهانگش از وجهه پست و ششم شوال از لاهور حرکت در از رودخانه های ژرف عبور و روز هفتاد و شش
و نقیصا محرام وارد سرحد هند شدند و در آنجا سیر حد تحقیق پست که محمد شاه با میهد هر امر نامی و
هزار زنجیر فیل جنگا در سه هزار عراده توپ از در دمان برقی آنک سباب و شاکت لازم ولات جنگ
در در محل بر سوم بر کمال پیش و پنج تسخیرت اجمال پنا گشته و چون رودخانه فیض که علی در آنجا رود کند
انرا بشاه اجمال آبا جاری ساختند از حیب انال روان و اطراف دیگر شش کچله است در آنجا
حصن حصین و قورغان تین تر منب داده توپخانه را محیط از روی خود ساخته بوزم مقابل توقف دارند
بهمان گشته از انوار سپاه خون اشام بقرا و تعیین نمودند که تا حوالا از روی محمد شاه رخ دست برد
زده تحقیق احوال او را نموده جلونیکار بعضی رسانند و بعد از روانه نمودن ایشان مویک فیض نشان
روزی شش و هشتم آماه از سرحد هند حرکت و لود منزل را بر روی حانزده کرده و چهارشنبه نهم ماه در
قطعه انباله پشت زسنی که تا کمال مس کرده است دشت موم محترم نیزه و عودق را بر کرد که قطع حال
اشا بر فوجی و جمعی از سر کردگان در آنجا گشته زده و بچشمه دوم ماه لدا انباله حرکت و با نوزده کرده

شاه جهان آباد را محل نزول ارضی نفوس خرد و فرادلان نیز بختیخته زبور بجای آوردی مگر شاه رسیده
سراف کیش روی سپاه کی در کشته کین لجان زده کرده بهم دیری در سر تو بجان او صبی را قتل چند نفر از آن
دستگیر کرده برای عظیم آقامت کرده ای تا آنکه بر کشته توقف شب صبح یازدهم ماه صبح ساعت از شب گذشته چند
نواز فرادلان در درگاهش از آنرا حضور و دل آوردند که تحقیقات زبان از ایشان بعمل آمد پس معتد بر آوردند سر
عظیم آقامت نواز فرادلان اعلام خبر سردند که در همان سران وقت صبح از یک تار ازان صلا در تثنان در
حواله از روی غم و ثبات غم نواز و پیر از زند چون از برای نواز تا زمان شش کوه ساعت چهار کوه
آن تمام خجل مشغول بر یک بار یک دو کرده دیگر از کجه خلا از منبه و در آن سر بود خدیو جهان دیران
نر با شران راه دست کرده از جانب شرق و غرب از روی محمد شاه فرستادند که هر یک است خود را ملاحظه
و جاه و مکان نزول و هماری زمین و کیفیت خجل میدان جنگ تشخیص داده در برای عظیم آقامت خبر یک
دلار ساند در روز شنبه حوزدهم ماه رایت جهانگش از شاه جهان آقامت متوجه تانگه که ده کرده ای کمال در
گشت در روز یکشنبه سیزدهم ماه هنگام صبح از منزل نواز برای آسمان سفلی تا قتل همایون بشا هزده
نظر از نواز نفوس و صبی از خزین رسایه ازین جناح های لاری همایون فال شاهزاده سعته خود با فرجی
دلادان یک ساعت زینم از روز گذشته در در برای عظیم آقامت کشته و چون محل نواز مشغول بر با عظیم آقامت
در حجر بر آورده بودند حاکم انباله با آقامت استقامت قلع و ربا با مغز و کشته بر کشته پرورشند بکمال تو بهای از
بجای نواز رسیده بکمال است از بیم جان طالبان کشته سپاهوس همایون سر منبند شدند و در آنجا گردگان
فرود با خنفر نر با شران بروی فرمان حاضر کشته محمد آقامت که از از روی محمد شاه آورده بودند
نظر اقدس رسیده و از کفار ان بنایان لازم است با شرا بمل آنه بوضع پوست که محمد شاه از دست برد فرادلان پادشاه
حسن از مال کشته همان مکان را که جای محلی است مانع عافیت خود است و نر با شرانها که ملاحظه است شرق
و غرب از روی آورده بودند بعضی رسایند که هر طرف خجل است در زمین سطح کشته نواز که کوه نصرت
و قبل میدان جنگ بشدت چون روی که با روی محمد شاه بر طرف خجل است در زمین سطح اقدس
انگرفت اراده کردند که بجانب شرق از روی او متوجه کشته در طرف پانزدهم است که مابین کمال و شایان جهان آباد در

در میدان وسیع و عرصه هماری و سر در نعلب کوه کینه فیروز و رفی ریات عالم افروز نموده از حضرت
مقابله آید بختیخته بر در زند و آنرا همان دره ریات عزیمت لبست جهان آباد افروزند و موکب همایون
روز شنبه چهاردهم ماه قبل از طلوع فجر از منزل نواز حرکت و از در در خانه فیض کشته در روز شنبه از روی
محمد شاه همان هوارد سطح دیده حیان فلک حشام را در آن مکان نواز کشته خود با چند نفر از اولاد و آن نفوز حیان
تا نزد یکا مگر محمد شاه جای که علمها و سبدهای ایشان نوز در او و با پای جهان نوز در راه بار فارس حش
بشکرت لکاه بیت نظر تحقیق انداخته بفرط رحمت فرمودند هنگام شام بر من اقدس سید که بر مان الملک
سعادتمندان که صوبه در چند ملک و عظیم امرای هندوستان بود باسی و چهل هزار نفر قشون و تو بجان در دست
تمام نوز در راه محمد شاه و در پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم
نفا صدهم نوز در راه محمد شاه و در پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم پانزدهم
از روی آورند اما نواز فرجی را هاشم بر سر کوه از ستاد نوز در راه شنبه پانزدهم ماه از منزل حرکت
و چون رودخانه فیض کشته جهان آباد جاریست تا دریای حجل کینوس و نیم فاصله در روی صبح که در کوه
آغاز هفت کرده قشون نصرت نوز در راه قول در راه شاهزاده نظر از نواز از ارضین سر سردند که از آنجا
شمال دریای حجل تا حواله کمال آمده رایت قرار از نواز دو شهر با کشته که مابین رود فیض دریای حجل
یکان که در نظر حش با جمعی برای ملاحظه بورت در موضع جنگ عازم از روی محمد شاه شدند و در
راه فرادلان که بر سر بر مان الملک سعادتمندان مانور شده بود در در حش بر آورند که سعادتمندان در نیش از
براه حذر با روی محمد شاه رسایند و فرادلان لعقب از روی او رسیده بسیاری از کمان و سپاه
او را غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از مجازات شکر محمد شاه کشته است شرق از روی او افاضه
کینوس که میدان سطح بود برای نزول ارضی و بروی فرمان نواز نر با شران همایون ملحق و در آن موضع
نعلب لاری قرار کردند و در انسانی آنحال سعادتمندان آگاه میشوند که شستاران حش و منصور نر با شران و تاراج کرده
چون از مردم ایران بود و حش نر با شران از نواز عذر آماه جنگ کشته خان در آن سواد
هندوستان با داصل خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خزین عمده با عاقت از جا در آمده

عذر دادند دست کرده باز بجایهای سنگین در چشم زنگین آنکس میدان خجالت نژودند انجمنی محرک عرق حیات
محدثه گشته از غیر با نظام الملک صاحب بیعت مرزبانی ملک دکن بود در عظامی برای آند دولت در اندکین
وزیر الملک و باقی خزاین و صوبه داران و جمیع اراذل و فیلان است و پیش دستی تو گمانه در سبب
اشتیاقه پیر من آمده از این فرسخی که میدان خجالت بود تا بقورغان خرد پست پست تریه صوف نموده پیر من
سپاهی شکر برداشته و چنین ظل سپاه کرده نمیشد نظری آمدند بود فرزند که آرزو مند چنین روزی بود
نه الفوجی از خزاین را بیاشاره ای همایون متورم بر او آید است و در غفوسا حشر بر آتش که در عوام
سوار و ذل همایون است و صولت نهر آنه بر زراد جمعی از خزاین نامدار گشته بودهای که در آن را که میدان خجالت
مستحق نشانی آن شبان بر قاتل کشید در کت لاری شاهزاده در آن تبار که گشته در ایت نهرت ایست
بودند بیفوج المومنون بجهان در عومنه زمکا که از گشته و خود با اذواج نهرت فرین و مبارزان عومنه کین و تو گمانه
صلوات بر میدان نژود عازم مو که زرم داد و گشته **نظم** ز بس غمداشگر سپهران بود بر آنکس که اکب فر
چکان بود پیر من ایش از جرم صف کشیده نژو بر هم زدن از خجالت دیده شد از آمدند و مرد و سپاه
خارج فرم که گاههای فلک چندان که در فر کشیدی سرانجام بزرگ دیدی غریبای رویی دلاور در
استین انداخت و بر چه ایت کلگون پیر نهرت سپهر اشعش کون صحت چو چنان طرفین مانند جوج خفته
بشر انگیزی پر در آتش مبارزان جوار و بهادران خود خوار دست بستمال آت حرب کش ده برای پلان مانند
کوی جاب در دریای خون سر کردن هر ماش که سوار فلک میشد چاکبوار بر از کرکستی پیاده می شاست
و هر از دانه که در مان آتش نشانی می کشد بر نایه نژو برق مستی خجالت تر میکردید القصد از ابتدای خطر
القضای چهار چوب سعادت نایره عوب در آتش طین و ضرب اشتعال و سیف و سنان در بران در بر آتش و خضم
اشتعال و زبانه نار حار و صف حال بگرد زمین از آرزو سوره و پیاده بقصر از آت لالارض ززالمان
صغیر بر صدای فاجعه شهاب آت در کوش جان می انداخت برق سنان جان سنان صورت **و در آن**
بجا و برق کلف الصابرم در دیده دل صبره در دل کلون اشک بر آنکس تفسیر و جملنا را در جملنا طین
زبان حال را در صبر در زبان شمع معنی سحاب اسوق و لا عاق بر میان قاطع با و بر سینه **نظم** شد از دست

آتش زرم و کین ز خون گشته کلگون برای زمین که ز زود و فلک مده و ماه فضای جهان گشته چون شمشیر
ز زک سنگهای خاک را که زنده گشته چشمه چشمه زره سر سبز ز غلظیدن گشته کان در صاف شده پسته بر پسته چون
که قاتل ز سپاری گشته و حجت با در آن عومنه خانه جای پان تا آنکه سعادت از شکر بندیان روی بر تاش
سپکباره بجای نایب انزاه شتافته و سعادت عال و شاعر محرابان برادر زاده او که در مودج قبل فرزند گشته بهمان کو
از با و تابع زنده گرفتار و خان دوران که سپسالار و مدارای سلطت بود ز غمداشگر است بک بر او بظفوفان
برادرش مقبول و با عاشر خان و دلوریکر شکر بقید سار و دلاوه خود شکر عیبت آن زخم که کار افتاده بود گشته
و در اصل ضال سرد در قشون خاص محورش می باشد در دواض انفاق و بیاد کار خان و بر حسن ضال که در وقت
خان در اعتبار خان و عاقل بک خان و علی احمد خان که از امرای معمر بودند با ترس صد نوزاد را در جوانی
و عظمای دیگر کسی نژو نژو شکر بیان آن عومنه شمشیر کون گشته و جمعی کثیر زنده سینه گرفتاری پرسند
و محرشه با نظام الملک و قمر الدین خان ذریع عظم چون ترس با روحی خود توی صوف و علامه علامه
نموده بودند معبر خورشید بزرگ دست بر ذیل تقصیر را زنده در خزاین محمد و فیلان که سپه کرد تو گمانه پادشاهی
و امر با عتایم سپاه و تاشه افزون از شما بحیطه تقوت در آمده تا عصر شک عرصه میدان از وجود سپاه بند
خاندان با جبار گشته کان مشغول بعد از دفع این مستح نمایان چون محورش در اطراف غورغان عذر را بخواهد
دخندق و تو گمانه استحکام داده بودند حمزه که در آن شکوه سپاه بزرگ کرده را از آن پورش نژوده از چهار طرف
بجا صوره روی او مانوس حشته بتدبیر داده فرامندید پر در حشمت چون کار محرشه با نظر از آنجا میدر و زیم
خلع خلعت سلطنت از خود کرده و در سر سروری از نهر بر آتش با خزاین و امرای استظهار تمام دارد در بار سپهر
احتیام گردید و در صیقله پادشاه در جایگاه عازم دلا الامان حفر را قدس بود بر اعانت نسبت ای که نمایان
حفرین محقق داشت از جانب حضرت ظل الهی شاهزاده نفراده بر زار آتا خارج از روی همایون بستقبال
پادشاه در خنده خصال نامور و نکلام و رود تا پیشگاه سعود انقرفت خود نیز تا پیرودن خمیه مبارک سلاه در سم
عزاز میبوده از آنجا که دستگیری در نیغام شایسته آیین سروری است دولت انقرفت را از روی منقطع
گشته و رسم اعزاز میبود از آنجا که دستگیری در نیغام شایسته آیین سروری است دولت انقرفت در منتهای

هنش خورشید مستند و در حقیقت نام رخصی رگل ممالک هندوستان بدست نفرت است نادیده در آمد
چانت از دربارگاه خانی همان آنحضرت بود اگر می که از جانب چینی سزای شایسته چنان همان بود
باز محمد شاه بعد از ظهر بس که خرد را حبت کرده اما افواج مسفوره همان پنج دست از ماموره ارجی او بر نه داشته روز
مانه با امیرای که داشت از ارجی خرد کوچ کرده عازم ارجی ظفوشعار و بلا خطه پستداری حوست آن خاندان
ولایت اخیر شین پادشاه در راه و سراسر ابرده حوم محترم او در کن رسک گرفت استر زور یا فقه عبداله خان
زنگنه را از راه عاظم ابراهیم با جمعی مانور کردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه در راه بود و مجازم همانند
و ترا بطاعت سکناری پرورد و در آنجا روزی غنچه غنچه دی حجی ابراهیم را بت جهانگیری بجانب دهکده شایسته آباد آنها
دارد و نفست کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ غنچه ماه مفر که کعبه عود جابه گشته روز دیگر در آنجا زحف و حطرت
محمد شاه برای تدارک مولدزم همان پستداری بود بر رودخانه شمشک کردید و روز جمعه نهم ماه از باغ فروردین
و غازیان را از اتباد باغ نادرب حامت برای پادشاهی سال بسته با اندازهای قیمتی از زر و نغمهای کردن بها
و غنچه نفیس را از کار پادشاهی انداختند و قلعه را که از دستجات طبع پادشاه معدلت چنان شایسته همان آباد
مخلد سلطین با عزت کلین هندوستان بود متو که کور است حشند محمد شاه را نیز در میان قلعه جا دادند
و در روز و در دو کس با قدس محمد شاه مسفوره افانکه در نرم ضایف گسترده خدیو جهان بعد از انقضای مجلس
آنحضرت پر در افتد سرورد که موافق عهدگی روز اول قرار یازده سلطنت هندوستان را بجانب حطرت
منتق در در دو کس با قدس محمد شاه مسفوره افانکه در نرم ضایف گسترده خدیو جهان بعد از انقضای مجلس
خوله آمد محمد شاه مراسم تکریم و تقدیم رسانیده بنکرانه این عاطف که تابع بخش یادت تمامی جواهر خانی
و فرزند و پسر پادشاهی و ذخایر سلطین سلف را که در دستک سلطنت بود در دو کس با قدس محمد شاه مسفوره افانکه
برسم نیایشانیا کرد هر چند که امت کان خاصیت کجوزال خدیو جهان نظر اعتبار بر آن کوز و ذخایر و خوری که جمیع خزان
سلطین روی زمین با عتری از عیش آن برابری نیس که در یکدیگر تفکیک و دامان نیاز سندی از قول آن خدیو
اما بنا بر سابقه پادشاهی دلا جانه نیز این منزل لغت نیز بر چو ل گشته سمتان این بعضی خزان و سپهرات
سردند و در دو کس با قدس محمد شاه مسفوره افانکه در نرم ضایف گسترده خدیو جهان بعد از انقضای مجلس

بمیان عرض جهانند بهواداری اسفند یار اسفند اسپهبدان ریاحین که در در آن خلافت کلزار بر اطراف جو سپار
با بر نزل کشوده بودند دست با دست شخ و شانه اشجا بهت جبهه در هم شلکند در نود و او باشند بهم در محلات
خیابان چمن دست تقاول از حش سینه کل از پنجهای کاری چاک چاک کلکون قبا یان چمن را از بسبب
در یک عریان و ملاک سخته از چپ پنجه میان زرد در آورده دند شب دهم و پنجم که عید زور و با منی مقارن شده
بود خسر و زین خسر هر نقصد دفع فتنه شت از خور سترای حوست برای خاص عمل فرامیده ز خور سکنان قوی
با زوی قوی ربهی یغاکران صبا و شمال نسبت بعات آن شهر فانه تکر نغنی و یاه زمان در دشت خدیان
اشجار از پنجه دسه بر که عود و سپر بر افشند و صعب کلان لاد و کل از ناب غیرت جبهه بر از خنده جان حبست
و پنج میدان در خان از شاههای تیره تیره رسال بر داشته میان سیزدهت بسند قوی دست آن خیار بکون
قوی پر خاشجوی رستان ساز در یک خورشید کردند و یلان صاحب ترک کستان و در این صبر بر لاری
کلکون بر بند در عرض کلکون از خنده بجا با زور و نورانی آورده خار و کیه که خرد سلطان دی بود
از غنچه جوم شکر بهار حیرت زده بر جای خورشید خنک مانند و عیان رستان خیار سالی که خود از خنده
بودند در گرفت بعین نقد کلکان آتشین بود ز زنه نارمانه بر آورده و در شب طرف عمر فدیه هم منزل حیرت
نقد و مینت شب بیک شب از شرف آفتاب حشند دهر و در آنکند غیب رکت و لغش طرفه برکت
تفصیل این اجمال آنکه در شکیبینه یازدهم ماه بدون اینکه از جانب محمد شاه هشاره بلا جانب معارف
تحریر کا واقع شود در لوله و فتنه و غنچه از شرف بلند گشته جمعی از مردم در او باشند در میان شهر با اهل راه بر خوار
و به بعضی از سپاه مفسور که در اصل شهر نزل کرده بودند در آنکند در مراسم دست درازی کرانی کردند چند
تن از لشکر ایران را به شمع نافرمانه و جزو نماندند و پنجه قربانه ساخته خون ایشان را خای شب عید و خضاب است
ایده نوزده بر پنجه دیار المهمان گشته رنگین کردند و از آنجا پای تهر بر بر فنی زشت می رفتند و نیز آنمصرف گشتند
حکم دلا صاحب در شد که جمعی از دیوان در بر در و ب و محلات مانند خیل بچوم که پاسبان محلات مدارات
تا صبحکامان دیده از خوب سبب ستر و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پار از منبج خود
بدون گذارند تا از آنجا بدو کس با قدس محمد شاه مسفوره افانکه در نرم ضایف گسترده خدیو جهان بعد از انقضای مجلس

بقصد مقام شیخ از نیام بر کشید و ضد بثره اش با از کین کرد بر ارباب مسیح شفق آراسته با چهره برافروخته
و عارض نایبک بر پشت خاک فلک بر آمد جزو بهمان با پشت خمکین و صورت ستمکین بود بر کین جهان
بما و خجرت گذاردن نیزه در در و بهرام مومن کیوان آمار نامه بدر کباب هلال آت کشته مسجد میان ما بزرگ بودم
افند کس سجد صومعه عام چشمه در در لنگان بعد از تحقیق اینکه حرکات حشره از کدم محمد و چه جماعت صادر شده بود
فوج فوج به پیشه آن کرده تعیین و امر تقبل عام آن محلات نمودند شور و محشر در شب فوج اگر در میان شهر پیدا آمد
الفرد دو دیوار عمارت عالی نقش عالیها سفلها گرفت و سکنی محاسبتان صفت خانه زین بر پذیرفت
بنامی لکنش بزودت شراب نادانان عوام است و خواب بفاوه ذکر و دانان در سلسلهها مانند زود آمده زنجیر
شیرین در کشته سرالای که طغنه بر تو حجت بر زلفه شکر کج گاری بیلان قصور یا با حوضهای که از چشمه
لطافت کوثر آب بجز در خوره چشمش سخن شد با زور جوهر بیان و صفایان در دسته بلبل و در کالکین تجار کجا
کنت و قافی اساق شهر بقطعه نجا در آرد عاقبت آن کرده یا غنی چاه با شش درون خرد گشته و زین
دیوانا مانند شمع سپه مجرب از کجبه در سیاحت کشند و شراره زین زردت هر در زنگاه در دمانها بر آمد و زود
مجم دپکنه چون شعله در حد خشک و تر سر بر فلک کشیده نازمان غروب زمانه لاین سخته پر شور و شریک با نایب
دور کند و کوب و درخت در و ب و قتل و نوب و هر تقصیری شد تکلیف است که نصف آن عمره کد کوب جزیب
قد و اشرف جمل عوام برق فوم زنده کسی از این در خور زبرک شده بود اما آنجا در مقام استمان و با پادشاه و
جاء بر سلطه نظر الملک و قمر الدین خان در صد شفاعت در آرد الهیات شش جهان زلفه پادشاه
بزلال غفور بخش فروشت و زمان در رایه شرت رده بر بیجا کردن شکر شد و شربت و اسرکای که در تعرف
شکر بیان بود تا ما استرورد و با دیای ایشان تسلیم شد که بارمانه بزم کزنده چشمه بدر مسکی در انامی نظایفه
سپند و در روست و چون در شب شورش سینه شاد خان در ماد و قمر الدین خان و شاه سواد خان که در عاظم مند
بودند بر خلیفه رفته ترکب قتل فیلیان باشد و بدون فیلیان شده بود و در خنده زود و در ضلع چهارم
تتمین شده بود و عظیمه خان و فولاد خان که از عیان حلیت کور کانی بودند بکم در انامه بر فقی این
کشند و سوی ایها را با چهار صد و اعداد نوزده بدر بار جسته حاضر کرده که بکا عرض شیخ بین کردیدند و از آنجا

بخت از آنکه محمد ز را برده کور کانی را بخت شادان و لغزانه بزرگ خط کرده تمبیه سباب سواد را پیش بزم کرد
پر در سخن رود جمل حمادی ایوان خاص هر شب بچراغان مطلع صد هزار ابرو و تا یکصد ایام و یای اعزرت را
اشک دروز نوزد و غیرت شب قدر شده هر روز فیلیان کوه سیکر و کوان خیل نظر و شیران از دهن است
و میران صاحب صلابت بخلک می انداخته روز یکشنبه است و پنج ماه مذکرات هزاره بدیدن شاه و در ماه
رشد بعد از انقیاد مجلس موافق آداب و آیین آن سلسله عتیقه حقیق مروریید خردترین بچراهر زیور قات
در لایبار و چند قطعه لاس نیز تکلف و سه زخم خیل و پنج راس سینه است و بران ترشح برای سواری
به پنجاه میل کشیدند شب و شب است رشم ماه خرد و رفارقه سعیدین واقع شده اگامصل در عرض چند روز
که ضابطان خزان و پیرتات از انجام ثقل مقرر خارج شدند حاصل کردگان و طرفه سوزین و بچین و او را
و سباب صبح بچراهر تنین و در جناس نفسیه چندان بقدم آمد که محاسبان او نام و در قرآن انعام را حضور
آن عاخر آمدند از آنجا کشت طایفه بود که کوزگی کاس و قرآنی و قیاسی رو کای جواهرت هر آن را
می شایست و در ایام سلاطین سالفه هندوستان هر که در جواهر که با اصطلاح هر کردی صدک و هر یک
عبارت از صد هزار روپیه است صرف تر صیغ آن شده بود و بچین لای غلطان و لاس سهای
رخشان که نظیر آن در خزان بچیک از ملوک سلف و سلاطین سبت و وجود داشته بچین دولت نادریه
مشقل شد و مراد خزانین دولت و عیان در آن خلاصه و رایان خود را می و صوبه داران ممالک دارای نیز
کرد و ما و لکها از نفوذ و جواهر و تر صیغ آلات و نقایس سباب بر ستم کشش در به بارگاه حضور حشند
سعادت خان در آن اوقات وفات یافت بعد از فوت او قتل بصوبه لکنوز در دست دند که یک کرد
از که با اصطلاح اهل ایران با نصد هزار تومان بوده باشد با فیلیان که در آن و سباب سکران از
صوبه دلال هر روز یک ساول بازنده که در سیر کارهای این اشغال یافت و از فرانس و جمله و سباب
کار خانجات و سائر سلسله مقدله خطری که فزون از حد و طرز شایسته بر کار مینت پادشاه
بناظر این سرب بر باشد بر کار پادشاه و در جاه گذشته بان وسیله ارباب سنت بر روی پیرتات
کور کانی که زود و بعضی و در سالی شکل که مصدر خدمات شایسته بودند انعامات شایان عنایت بجوم

غازیان و ملازمان طوفان ساری برچی که از دربان داشتند عنایت و رحمت کردید بخندگزاران ارجمندی
از هر کس که بود بقدر نفی صدر و پدید و شفقت روی بر سر انعام شفقت کردید از خاص و عام در هر سبب حشمت و خرد
و بزرگت و کتب نفرت فرجام هر کس فراموشی و حال از خواننده و جویندگان حسان خود بر بهمال دراک حفظ قبول دریا
لفظ چهل نده چوب و دران آمال از زور و سیم حصول آمال حشمت و در مقام رحمت فرجام بجا ولایت
ایران غرض و ریاست مالا جهات رساله ابراز امر ما بتجفیف متورس سردند در روز شنبه سیم ماه صوفی بجا
و عواقب سلامت کور کاتبه خلایق فافه و کشید و کار در صرح و کسبان تازی نژاد عنایت و مجلس خرد و در است
بیت مبارک تارک حضرت محمد را با بفرسلت سر بند و بتفقدات خاص بهره مند شد و شمشیر بر صحن
میان از سر برده برده شمشیر و در بجا هر که اینها چنانکه عادت سلاطین هند و ستم است از نیت دادند و تا
و کین پادشاهی هند است از کمال کمال کفایتش توفیق کردند حضرت عبدالرزاق که بر سر سوری است است
کرد که چون با طاعت بکراک شاهی پناه در باره حاجت و کشت و در میان سلاطین جهان فرود کشت
ممالک آن طرف رود آب رنگ و دریای سند از خدمت و کشمیر تا جای که آب زبور بدریای محیط اقبال
می باید جلاده و ولایات تنه و بنادر و قلعو جات تا بر سر شمشیر خط و بمالک محمود و خانان انعام باید
اگر ممالک شتره و غرب آب رنگ از قبیل عربین و کابل است بن در ظل ممالک خراسان شتره پیش گفت
نیز قول و غیره قدرت خود فرمودند و همان مجلس بجا امرا و عیان حالت کور کاتبه را بخندگزاران و ضا
حریض اقدس پادشاه و در لاجا نزع و خلاصه اشهر از صنایع شفقت که بکار ملک و دولت آید و سلطنت
ش بدو نیزه گوش سپردنش پادشاه و عیان حالت متور داشتند که در ابروستان هند تا از کلمهای حوی
فرامین حشمت کل دستار طاعت نمود سکه و خطبه را که تا آن زمان بنام نامی شاهی جاری بود باز با
محمد شاه در ساند و احکام مطاعه مشور بدست انقباض حضرت خطاب به بوردان اطراف در جاهای کثرت
از طرف اعلا و صداریافته محمد شاه بر او رنگ در آید نکل و درند و جنس از آن دوران مبارک صفت هند است
بملازمت رکاب هالون متور حشمت و در روز شنبه سیم ماه صفر با شمس و طوفان از شاهی جهان آرا است
افراشته باغ شعله ماه را متور فرایم بر عز و جاه سرسودند و نه بهت پنجاه و هفت روز ریاست جهانک در شاهی

آب الفاق افشاده و بعد از وصول که به هالون سپردند در آن نوحه سخته هم جاری و در عاقبت پنجاب و زنک
حسرتین سینه از دانه کوهستان که نظر بجا بهای دیگر بسیار بیاد است دشت تریه بقصد دست و هم ما بجنون
رودخانه جناب مشهور در زیر آب مطرب خیام سپهر چاکشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم
برسات و شدت طغیان آب بود در حد حیرت طلمات آن بحر زرف را بر شاف کیمت پس بکرم و الا از طرف
جمع را خروج قاهره بکشته آغاز عبور کرده چهل روز مرکب فرود در آن طرف و در با نظار که نشن جز در مسود
توقف انداخته در ششم ماه ریح انشا الله بنا خدا لطف خدای یگانه خود تزیینت نشسته از آب گذشت با در صفت
هر جا مرکب این شکره از دانه کوه و ترفیع میشد باز ارضی هوای استداد دشت که از شدت حرارت
مخ نفس از طیران باز میماند و جوشش همین در بر در آن لغت میشد و کربا خان صوبه دله لاهور و سلطان نیرود
جناب در رکاب فرزند شهاب بولزم خدمت پرده حشا از آنجا حشمت انصاف یافت و تریه خراسان
بود بر در زندان شاهی جهان آرا کربای ماه و کشته زبانی صاحب توفیق روانه بلخ و متورس سردند که کشته
فلک منظر در ساحل رود آمرویه مرتب و همیاس زنده تا ریاست جهانک دل در دگر و در شادان الفقیه خالص پاد
بخارا از شنیدن این خبر به بحر غم غوطه در گشته تفریب اشجار مرکب هالون حاجی قو قاشی نام محمدی خرد را برسم
نصارت با عرفیه اظلام نشان بدر بار عزتشان فرستاده او در چشم شهر جامدی دلاخری وارد پیشگاه سپهر
نمون و فرمان در جواب او بخاند مقبول گشتا حدی از طرازان در باره از تریه باور قش سخته نزد پادشاه فرود
روانه و اعلام سرسودند که آن سلطنت آب از خانان و قانده در قانده در حدمان چلیز خان است تکل از خبر
حکمتی منظره نظار قدس در وجه جانبی گستان مقصود غیر مقصدس باشد هر گاه با اعانم تریه زمین نقیم
فرمان بری شمشیر بدینها و الا آنچه شست آبی در آن کشته باشد از تریه لغبیل جزا آمد و بعد از ورود در منزل حسن آرا
فرمان حال تکل مکنون خاطر از آن بود که برای ایصال شمشیر سنج هند و سنان و انصاف مرکب کیمتستان اینجی
مالک دوم در روس نموده در عالم قرب و جوار از جوار در تقاسیر بد جهت پادشاهان آند با ز دست معان
آن جاپار و عرفیه از جانب احمد پادشاه و لایحه و شتر بردنات علم بردگان خیابانی مردم در سوس و ترفیق
او با نظار صد در امر محمد و منظر در قان در کاه فلک حماس رسیده اند حاجی خان مشیران چرخ پیوسته با

بفارت روم و سردار پیکر قتل تو بچی پیشی را بعد نفرت پیش در ابله کاک روس تعیین مساوی جانزده هزار
جواهر در قمع آلات با چهار ده زنجیر نیل برسم از معانی بجهت بلیغرت پادشاه سکندر جابه روم و معادل آن بری
پادشاه خورشید کلاه روس را رسال در دست ماه و حب ایلیچان عازم مقصد کشف در **از اخبار بجهت شاه بیکه** و لا وافر
هاتان ماه عرفیه ش هزاره رضا قلین را نظر انداز رسید که ای پارس خان و ایا حمزه زلم از حرکت فالای جانب هندستان
آگاهی یافته سید از احوال متفر کرده جمیع موافقان را از و زکرت در کجایه فرام آورده بعزم تاحش صدقات خورشید دارد
ظن در دینی که شاه از خدمت اقدس خضر گشته علم شمه مقدس بود در هرات انچه را شنیده با نوحی از
عازیان بعزم مقابل دارد در خورشید پارس خان نیز از اطن بیخ و سنجی خورشید آمده بود و اعلان طرفین بیکدیگر
بر خورده در تن را شکر بیان انظر و سیکر اذ کتیر شده از در تفریق رفتار ان در و دو کتیر شده از در خورشید
ای پارس خان گشته دیگر پای جرات پیش نگذاشته سمیت ای پارس در روانه و قلعه بر سر ریف ضلای که مابین است در پور
دانت محرم و بطرح پورش و انگندن شورش بر اسد اقلعه محکم بنا را کفار بجهت شورش در سر حمله ای آتی در
قلعه در ری بیکشیدند تا همان وقت در روزه قلعه مزبور که در ای پور بود برای خسر گیری حال قلعگیان غز
قلعه نوده از اتفاقات در اثنای گیر و در کرد در غبار جمعیت در روزه نظر ای پارس خان در آهده تصور بیکه
کرد و کتیر شده است که بر وقت ادر سیده بوق شورش غبار ادا جفت نه سر اسیر نزل قلعگیان نوده
مانند کتیر خود بر کتیر نوزاد رفت و جمعی کتیر از اذ کتیر که با نوحی دست تظاول کرده بود نذ وقت
باز بیکه جمعیت خود نیافت در کتیر و کن روضه شورش ایدر کتیر بس لایات جهان کتیر بجانب مقصد عملیای
بکلم های یون رود خانه اکتی را بر متن سینه جبر و ظنون فوج فرج آغاز مرد و عبور کرد تدر چون که استان آن
نا حیه بسکی افغانه یوسف زالا احضار داشت و انظار یقه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور و در غز
سابقه همیشه مقصد بر انواع قش و شمر و در پادشاهان سلف از نیت اینان معترف مقصودند ای جهان آرا
تا با پ آن جمع و پورشت حشی حضال که در حوزة ممالک محدود رسیده کتیر حشی که در افواج قاهره لا
کرده کرده که کتیر کن این که جبال آسمان شان بود روانه فرمودند اکثر انظار یقه پای است سینه پادشاه
عمل کردن عمر آن کتیر هم آغوش شیخ اجل گشته بقیه روستا در خیلان راه انقیاد گشته و فرج عظیم

از انظار یقه ببلایست رکاب نظیر شتاب اختیار یافته مرکب همایون در زاده پیش در و خیر و صلوات آید بخت
فرموده در غرة ماه مبارک رمضان ولید در المملکت کابل در آنجا تمامی بر اردگان در خیلان افغانه
از لایست شرف اندوز و جبهه سی استان سپهر پنهان و مرور دعایت بکرا گشته و بجهت از ولایت
سمت غرب آنگ که بدست علیا حفاص در دست چهل هزار نفر از طایف افغان پیش در و جهات است هزار
و با ایالات که کشین در سلک ملازمت بقاد و دره روانه هرات و کس تعیین از نود نیک در آنجا مشغول
سر انجام موفوریات و مایحتاج و استعداد انجامت بوده باشد تا صلی که ایاب نفرت آیات وارد هرات
شود و شورش و زخمه کابل مغرب بر اوقات خلافت گشته بنظام تمام آن نوحی بر دستند و چهار خانه و خرابی
وزواید اسباب بر کار خاصه در حال و انتقال روحی همایون را با فلیانه و تو بهای بزرگ روانه هرات بیخ
صوبه در ری کابل پیش در و اردگان و در باره ناصر خان بر سر راه او در با جمعی از از خواستین نا طارده
ظفر شمار مامور اساق و نظام آن دیار شمر سوده عازم سمت سنده که دیدند در بیان حرکت **موتک ایلیان بجا**
سند و قاری خدایا خان عباسی و وقایع آن زمان بپایم لطف ایلیان در بیان جل شانه خدایا خان عباسی
زین را در سنده در ایام زلف موتک همایون و همچنین در ناد آرا که طنطنه جهانگیری و دبد بد بکلی است
انحرفت در اطراف آفاق استعمار داشت همیشه عریف بر رکاه معنی استاد و هم از شجای یزد در یز که سنده
تجیر گشته ممالک سنده جلاده بعضی ولایات باین دولت روز از خردن مقل شده بکلیت است کتیر
از ادم با طم فو کتیر روی عقیدت بقبل جهان آفرین آورد در نا اعلیه حرف و هر اس و هجوم شورش و در اس
خیالات کتیر ساس روی در از جبهه سایا کتیر ساس سپهر عالیان ناصر سر با زرده چون می سنده از
که سیر بتازه ضمیمه ممالک خد بکتیر که کتیر سراسر استان نیز آغاز سرد و بد و فصل قضای اسیر سیر و عنایت
است پیشینم خاطر خیر شده فرما ان همایون بنغازی آفران یافت که محمد تقی خان بکلر بیک کتیر کتیر
و بنا در حکام مابین که مامور سنفو مقل بودند از زوجه حش و در خانه و زواید با غراب کتیرهای دیون از روی
در باره سنده و تنها شورش لایات فیضی آیات جهان کتیر در صوم ماه صیام از کابل حرکت و با تکیانه
جلو از زوجه بکش و بیزه جات روانه سنده در کتیر و کتیر برای طمطنه داخل ولایات صوبه هرات

دارش ملازم و ملاحظه آن قشون ادرعین و با اتفاق ناصر خان رودانه سپاه سردند و همه جا مرکب هایل
کج یک کج بر رسم استیصال راه نورد طریق مقصد گشتند و با وصف آنکه تمامی آهنت شمل بر خیل و کوهستانات صعب
بود بجای آئی بر زبازوی آهنت شاه تو بخانه رودر کمال سهرت زمان مریض گزدا نیده در پنجم شهر شوال
دارد و بینه اسمیل خان گشته که بر اسمیل خان آردا بقبله دردی پرورش اما چون ثبات و قرار خورد در برابر
سلطت خدیو فریدون اقتدار از قبل معامله آهنت حشر با آنها ناب ناردیده اما آنرا زمین را مانند گیاه علفه
دو سبغ اشیار ایست باروسی دیزه بدایره اطاعت در راه هر چند که از کسار در ریای آتک غریب سند
مستقر و غیر جهالت بود شکرستی را بنا بر ملاحظه حرم ز مفاصل شکاره محل فیلان کوه توان کرده همراه
بودند که در صحنی خردت سبک که اتصال دارد اما چون دیزه اسمیل خان نزدیک بر ریای آتک بود شکرستی
سپار صحنی معاین که همراه بود نیز هم پرست تو بخانه همایون و عمده دستم حفظان تو بخانه را با شکرستیها از روی دریا
رودانه و از منزل فرود ای جهالت را ایجاب دیزه غازیجان در کشتن آنرا از روی نیاز بر بار غلک اقتدار
آورده تمامی قلوبات آندیا و عوض راه که از سوابق زمان بر کت معناد و در مقام خود داری بودند مقصد قلاوه
اطاعت گشته مورد عفو دامان در اسمیل خان و غازیجان هر یک بدستور سابق برین داری دیزه جات
خود خایض شده شمول عاطفه حسان شد نماز آنجا که خدیو بهمال را از سبای صالح شکرستی که آن بود که سالکان
طریق ضلالت ما آرد لا ینج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت به تنجه او پر دازند و او را از دست برکنند
اگه سازند فرمان مژ که خطاب کنده یار خان صادر شد که در هر باب خود در او بر دور رعایای ممالک
افزارند و شکرستی حکم مبارک را تو بدید با زوی نیاز مندی در ایل کردن امیزاران و سر بلندی سخته بدو
مخاشتا بد و در چهار دم دنیعه محمل موسوم بلا کانه مخیم بر اوقات سلطنت گشته چون در آنجا بوضو عدت
اسید که آن آینه نجابت در گوش خدا یار خان از مقصد ما سعیم نهجی شکرستی کرده با عوای تویلات لغفاتی
سبت کجرات و بند صورت روی ذرات داده به پیش او مقسم گشته نبود اعتدق را با شکرستی هزاره نظر بر زار دلا کانه
گذاشته با فوجی از غازیجان جریده و سبای در شب شکرستی یکم ماه فریور تاجت او و نضت و یک شکرستیها از روی
در ریای سنده عبور و با یلیغ شکرستی پرده گشته با وصف آنکه آنطرف دریای سنده تمامی جزیره و تنه و صوبت و تقییر

یک اندیشه بود در دست روز با یلیغ آن سافت سپه را ملی کرده و در شکرستیها در آنجا بوی شکرستی از
جانب خدا یار خان بدر کاه جهان بنام آمد و بوضوح پرست که ریش درون او اصلاح پذیر نیست و عذرات نام عقلی
در دست با آب و مصلحت در آن واقع و کفایت شکرستی در آنجا و با دانه و رست تقیر و دیگر که در کفایت
از رود و بچین مکانها عاجز خواهد بود در زاره و دیگر که آبادی دشت بجان فرود بر روش آن قله را بنام عافیت شکر
خدیو جهان بنام از شکرستی است شکرستی آن ماه سپاه منصور را بر دستن آب در حقه امر کرده هنگام صبح بصدی لطف
از شکرستیها در سر راه نورد و شکرستیها یلیغ نورد و در شکرستی است و نهم ماه فریور رسعت از روز گذشته
کجا عمر گشت رسیدند با وصف آنکه خدیو یار خان حشر از دست تقبله فرود بر شکرستی تمامی جواهر و خزان
خود را در جاهای بسیار عین که کتاب هم شکرستی و قیاس تقیر آن شکل رسیدی مدون سخته میهای فرار بد
در حالت منظره برای او باقی بنور چون همیشه بر پنجه تا بند است خدیو می افغان حالت را کفار کن تقدیر شکر
خرای کجای بدست سید خدیو یار خان قله فرود تدر حیرت و محس علفت گشته بعد از آنکه در مرکب غلک که
غبار دیده مراد شکرستیها طرد در ریایات معقاب نوده مانند مرغ پرکنده و طایر بال افکنده از شکرستی
برگشته نام زار حشرتا غازی پر شکرستی نورد که آن شکرستیها را در شکرستی که شکرستیها از شکرستیها
در خارج قله باور رسیده و مانند صحره پر شکرستی بال تدر بر رسیده خدیو را بقبله رسانیده بعد از آنکه بیخوارانیکه
از صدمه چکلش این مراد شکرستیها خفیف خراج کنند و راه کجایه برای خود کمان کند که چاره ندیده چاک
منظر دیده با بروسی طایفه دست در دامن استیمان زده سپاه شکرستیها از روی حشرتی تمامی خزان
سیم و زر و شکرستیهای لایا و کوه که رزایای زمین پنهان دشت بچله ضبط در راه به جهت یک که در تاج
تجول کجوبان عامه اشغال شکرستی مرکب در لایا و زنجیر دنیعه ما از عمر کوت حرکت و عطف عنان کرده
خدیو یار خان هم بر رسم بسیم ای رکاب لغت شکرستیها مانور گشته در شکرستیها ماه مذکور تا بند خدیو
بکانه شکرستی و زوری و در دلا کانه شکرستیها در ذوق بچین بیل طایرین سال هزاره و صد و پنجاه و هجری سلطان
ازین انترتیر عظیم روز جمعه است یکم ذی حجه هزاره و صد و پنجاه و هجری صبح شکرستیها شکرستیها حرکت
عند سب یعنی کجا خود آباد چینی مانند مرغ استیان کم کرده مرا دکان کوی مرمان هم در هزاره و صد و پنجاه و هجری

در اطراف باغ بلند دوزخ معش و فاحشه که در حرم تدار الملک کلشن که کوکوزان می گشت مطبق شده که کرد
آرد که برافراشت رسول نسیم بهار با بدیه مشکب از جانب دارا به فریدون فرار و مول سبای گشت کلشن
تران زمین جهان تبرکت ز می جزو قوای نایه تقریر تلبش کل در آمد خود ز میان دی که غارتکار
صحن چین و بنامیان در الملک کلشن بر دند بر پستین کنای کشیدند و او ز یکپان شک چشم شکوه و آبا
بکاری که کشیدند کلهای نافرمانه فرمان بری اختیار کردند و اتران صحرائین ریاحین دستدست روی
اطاعت بدر بار سلطان بهار آوردند و سلطان با قدرت و سحر کل برکت ز مردم فام کلین تکیه زده با
فرقی و شگفته طبعی بر روی سبک و حاکم کلشن آراست و ملک دنیا را غنچه قلعه خود را بر روی شکر بر
کشوده از خورده نشان متقبل مال صراج کردید و سحت کلزار را رستن کلهای عباس بنده عباسی
و چون از استبداد کار که مشعل عالم افروز این دولت نادره زود بر تو از آرای تانید آبی روشن و بر سحت
همانیان ضیا افکن گشته طایفه برضیه آنحضرت است که هر یک از کردن و از آن که باین حال خدا در بر کشد آرد
عاقبت بزور بازوی اقبال پادشاه شایسته ای از پا در آمدند ایشانرا با ز زمین مردم دستگیری کرده بر
کامیاب جا می دهند در بوقت که خدا با رخا خدا بر سر سینه تقدیر شده بود و عاقبت خردانه که در کام
بخش است و در غم بر بهانه است با او از در اعماش در راه حکم قوت و ولایت سنده و تهنه را با بعضی از عمل
سند کلهای رخا مرمت و او در شاه قاطب و مخالف گشتند و کمیت سنده را که به جستان تعالی تا
بخت خان حاکم جستان عاقبت و شکار بر روی با بعضی از مواضع سنده که در جانب علیاد واقع شده بود
بخوانین داد و پاره لغوی قاتان از کجلاخ نزار سوس و صطاع در آسته چون حیات الرضی ولد
ذکر با خان ناظم صوبه لاهور در غوغا جهان آرا با از طرفان رکاب اقدس بی بی است و والد خود بصوبه
مقان فایض و در دانه ملتان شده بود درین اوقات بر حسب امرها چون محمد در در لارکانه کجاست
پهسته در سفر عمر کورت نیز طریق ملازمت پیورده در حینی که مرکب منصور از لارکانه وارد عمر کورت میشد
زمان همایون با حضور ذکر با خان اصدرا یافته در این احوال که انوار که کوکوزان را از عمر کورت اتفاق افتاد
ذکر با خان بر حسب حکم از طرف اندوز تمسیم علیه سعادت مشمول و مسولات و ولد و ولد از حضرت حرم

بعضی هم بر صول گشته در باب خلعت در انقیاد حضرت محمد شاه ایشان نایکدات سرگنده و غارت است بفرموده
و در باب حیات آنحضرت که استعدای غلامی خند بر او ن غلام نموده بود در او شب هموار حال مطبق و عجب فرموده
رحمت انوار یافت در آنکس و نیز از جانب تقی خان سبکداری فارس سبکداری آمدن نسبت سنده صورت
تمسیر نه پذیرفته وارد کج مکران و در آنجا ملک دنیا حاکم آنجا در مقام قعود در روی بر آمده شاه و به فوجی را بر سر قلعه
او تعیین نموده بر دست او و او را بکلیقه اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از انقضای موسم در باغ آب است و از روی
در باب بنده عباسی بر گردانیده در کج مکران ترفه دارد و حکم و الاصاد شد که چون کار سنده بر وجه اولی محمد
فصل یافته اند از آنرا در عرض سخته بهستمال در درگاه سپهر شمال شود و چون روز چند نظم عیالات آنرا
و کجام امور آن عرصه سپهر زمین پر در خنده چند که کامیابان میز که هم رس جهان بنا که کلید باغ کامرند
عصر جهان در دست باغبان اقتدار ایشان است بیچرت از لذت اندوزی میرمای زنگار زنگ سنده
صیانه و سیر است از ای شسته مات لفظ فارغ میشدند اما به جز بیشتر از سایر خطوط مرغوب طبع این خیز
کامیاب پیش از جنس فرا که غریزه است که بآن رعیت تمام در رند چنانکه در آیام ترفه در غنچه در از کار زنجار
که از آنرا زینت بغایز تمامی بلاد است غریزه به بعد و می آمد و در ادانه که ریایات عالیات در محاکم سنده
میرد از بلخ و هرات و در شاه جهان این قافله جلاوت در راه و مطایای که سبک بار در در خزانای نفیس آن
بود بر گشته چنانچه بخش از نهم حور و نزدیک بندگان درگاه بود و دیگر است خوبت که پرسته مرضی را بفرود
کش طبع همایون پیشد چون انیمینی معلوم گشتند و بکانه و مفرم دست و دشمن گشته فرمان بان طرف
اسبان نازی نژاد در پیش فرام کاروان شکستهای ساحت با بر سبک کجرتش نوبت بچونیده و بستان خونی
سجده گاه ترسل میگردند در آیام ترفه مرکب و الا در سنده فرستاده شاه و الا جاه و جوشه با ترفه در ایام
مرغوب وارد درگاه جهان بنا شده چون شاهانه رضا قلیزاده نیز در ضلال آنحال اسبان ممتاز و در این بلخ
نباوه غریزه از بلخ بر ستم پیشانقا ضد یو کردن فراز نموده بودند چند در سب که توان با جلیت با
شتر غریزه بلخ بخت سبک کار پادشاه و الا جاه ارسال شده فرستاده آند دولت را موزر سخته رحمت نظر
دادند در بیان انوار مرکب همایون بجانب ایران و غایت بخارا و سایر ممالک ترکستان و سنجان کشور و بیابان

انجام هم در آن منزل گشت و در زلزله مازندران و بجز آنکه در مازندران رخ شده و در هفتم جمادی الاول در
شهر تبریز خانه کبوترسی بلخ منفر بر اوقات اقبال گشته چون عزیز قیامت کرد و در خواجه سبن خلاص
و قدمت خدمت درین حالت ابد مدت و در هر فوجی که با خلاص گشته نقد جان را باخته بود اندک یا
محدودش یک برادر او را بوالیکری بلخ سر بلند و خطاب خانان فانی و بیره منگشته اند خود را بکدای سلطان
دل در در حوزة عنایت و حکام و عمال بولایات تا بوقتین و در چهارم ماه فروردین سیر باغ و عمارت که از آنجا
طبع زرین است نهاده مازندران بود تشریف برده چون سابقا هزار و صد و دشت که هر یک هزار بار میباشند
بلخ با مهابون ترتیب داده و در ورود خانه آب آموی مرتب و آماده کرده بود مقورش که کشتهها را از آنجا
و ذخیره بر کرده و آنجا را از غیر نقل کشتهها کرده آن در بای نشین با بقعه و ذخیره از روی آب روان گشتند
و بولایات لغت آیات را مخدم ماه فروردین حرکت کرده علامت کشتهها از روی آب بوج کلفیسه
ذبحی از فانیان کشتهها از آب عبور و مانوس شدند که هم جایز است آب محاذی از روی مهابون
از روی مقصد باشند و در سبت هفتم ماه مذکور زول کوه منصور منزل کرده که معبر کنار بود اتفاق افتاد
و در آنجا بود حکیم پاتایق که در زمان سابق در آن عهد امرای توران بود با حکم حصار و حاکم گشته
و اکثر روس و عظامی آن طرف آموی و در در روی هست و شرف استانه بس فانی و مقبل خدمت
گشته بخلع فافره و نوازشتات متواتره حضا صیانت گشته و از منزل مذکور رضا قلین را با همت هزار نفر از لشکر
فرزدی از ترقین سر بردند که بر سر شملای همه جایشان رفته در چارچوب ترف غایب نام کب مهابون و بلاد
شد و عقیق خان را از سبب شتره آموی مانوس گشته متواتر گشته که هم جایز است معکشت هزاره پام
گشته از ایلات و نایب است هر کس در مقام ایاد اطاعت بوده باشد حیات و متر دین را بشه دست
ناید بعد از عبور عقیق خان از آب فروردین ایلات کردن بقلا ده انقیاد نهاده فوجی که از جاده و طلا
انحراف و زریده عازم شده بودند بعضی قتل و سب در آتوه انقیاد منصور با سپرد غنایم منور و در راه
مقا گشته رضا قلین را که سب چارچوب مانوس بود چون سکندان ناحیه شش سبت خوارزم کجیده رفته
صدی از انقیاد بدم ششکاران معکشت هزاره در نیامدند و در چهارشنبه ششم جمادی الاخر خارج

تخاروی کیهان پری شده بکمال دلاوری عرض کرد و در هفتمین آبان آریه مرتب و از فوج فافره آغاز عبور کرده فوجی
بجای فلت چهار جوی حیات حبر و ضبط مصولات آن زمانی تعین و مانوس شدند و در چهاردهم ماه انقضا و بولایات
و حاصل کشتهها با که بخاران انز شدند و در ایران شتمل بششیم و عمارت در کمال صفت و مهارت و خط
و مخصوص مرکب تقدس شفا و طراحی پرداخته بودند سرگشته از آب عبور و حکیم پاتایق که وزیر و در ایالات
سلطنت توران بود با جمعی از نقباء و شرافت و ایمان بخارا در در و در باغ و شرف و بتیم عقیق و حفت کشت
شرف و بخلع فافره و نوازشتات صدی از بیره منگشته که در آنجا گشت و در ذریه حکیم لایبار خای از
سر بردند که ابو الفیض خان را مستظرف با شفا و ساطع بدر کجا سلطان سبده گاه آورده و مرکب
مهابون از زلزله فرا کول کعب بر کعب مازندران در کشته نوزدهم ماه چهارم ذی قعدة بخارا مغرب اوقات
جلال شده چون ابو الفیض خان فوت مقابله از خود سلسله سبده تر کمانه و از کشته تا که در آن مدت
از اقصی ممالک ترکستان فراهم آورده بود در جنب چهره دست ترکستان شفا و شرف و عقیق
چاره ندیده با حکیم پاتایق و تمامی خدیو زردگان و نقباء و شرافت و قضاة و علمای و عیال خدمت
خدا را بای اطاعت پذیری بر آمده روی امید یار کجا سپهر عقاب آورده در کوه سنی از روی عقیق زول
در ذریه ششیم ماه طرف خوارزم که شش ماهه متقبل عقیق فانی زکین در سر سلطنت سپرد چنان
از خاندان جنگی در مال تر کمانه بود در حفت و سبده در مجلس شرفان با در مقبل شرفات خود از آنک
رذای شوقه و شوش خاطر او کردیدند و بعد از جمع روز و نقباء با ریاضه جنگاه جفورا که سبده سبده
استان که در آن شان مقدس گشته حفت انفراد یافته بچشمه در نزل که برای ابو الفیض خان و اتباع او
شده بد سعادت کردند و در چهارشنبه سبت دهم ماه مرکب بخارا از آن منزل کعب کرده نیم ذی قعدة
عظیم حشم و از روی محشم گشته ابو الفیض خان بخلع فافره خاص و بالادش طلا باف و در خجرت و سبده و عقیق
سر بلند و مهابون را در تیر و طایای خاص ششیم بیره منگشته در ایام ترف مرکب جهالت در کجا
ابو الفیض خان در زم مرتضی فرسوده او نیز آنچه لازم خدمت و فرمان برداری بود تقویم رسانیده جمعی که
از ایلات تر کمانه و از کجه را در ممالک توران سوره مستح آورده از نظر انور که در ایام هر طایفه با

برادران خود در ملک ملازمان رکاب نعت است با نظام بنسند و ملاقات شد که این تراشتر
از تو بر آیات نعت آیات برده بخیرسان رسانند و چند نفر از بیکر یکان عظام و خندان را با فوجی از لشکر
ظفر اثر رودانه سمرقند فرمودند که از تر حکامین آن نواحی جمعی را بجلالت رکاب اختصاص داده اند از راه چارچو
رودانه خراسان نرند و به جهت مبت نهادن فرزند کانیته و از دیگر بکنه بخار او سرقد و باقی ممالک توران از
کامیابان خدمت رکاب نعت اند و ملازمان در هر میسبت است با کشته سبت خورسان ما نرند
در پانزدهم ماه رجب تبار که برود شش ابو الفیض خان کنگلیت آقاب طلعت زینت اختیار و در اعتبار و ذوق
شش بیکر گوهر نگار زبیر افشار باشد و چهارست سگالار رودان برید و ما و راه نهرها و در حمت و چارچو با
ممال آسویه زمین ممالک محمودیه سمرقند که بستر بلخ و دلا بای آن بدولت علی بنیاد در تعلق بوده باشد
چون پادشاهان سابقه ترکستان از بجز حد خطاب خان محض بود و در نظر مکرمت تارک ابو الفیض
بنسبت میسریند سخته ابو الفیض خان خطاب فرمودند و حکام تمامی دلا بایات ترکستان تعیین فرمود
جمعی که از روی اختیار بیکر گاه سپهر پادشاه متعهد خدمات شده بودند باز به بسیاری عنایت شاهان
مگر حکومت نکل گرفتند چون علیقا خان که شرف برادر زاده که آنقدرت سرکندی داشت در آن زمان
انعامت اندوزان خدمت دلا بود در خاطر مقدس خطم کرد که در آن وقت در آن چنگر خان در
سنگ از چرخ او در آید ابو الفیض خان اینمخ را مانیه مایات داشته بقاعده و قانون سلطت در راه
ترکمانه مشیره مقصود پیشنان حصول بپست و در خرد بیکر شش که در حله عفاف بود که خدمت عزم است
در ابرده عصمت مغرور کردید و در سوخو خیر خرد زرم آن مخدزه حد ممال چنگر خان در سنگ بپرد یکمان حرم
محرّم نظام یافت چون مروض سده خلافت کردید و در صد و کامل بعضی از افاغنه انجا قدم از
حاجه صواب بیرون گذارنده اند لهذا سبطنان جلاله که چاکر قدیم اینید دست ابر بپزند بود سب در آن
تعیین و زمام اختیار ممالک سگت شما آب زانک را از قد نتهما و سنده و شاپا و راه امتت که از سنده
وضع و مابین دولت ظلال را استقلال یافته بود با و تقویض و جمعی از بیکر یکان و حکام و افواج قاهره از
غازیان بهرام انتقام را با او مانر سخته رودانه فرمودند که از راه چهار فرقه قشون ترکمانیه داد و بکنه

بخار که هر که در کان طوایف با مستعد انجام آن شده بود و ند ملازم گرفته و در آن خورسان و از آنجا رودانه مقصد کشته شده
سرکشان آن نواحی برادران دو صوبه در آن کامل رسند و حکام آن دلا بایت و زمین مطاعه صادر شد که بکسرت
سابق در شغل خود مستقر مستقل بود تا ج از روزی سردار باشند و توار شد که ذکر با خان صوبه دلا لاهور و حق از
از آن طرف آب تک و سر در آن که از نظیرت بهم برسم اعانت طریق موافقت مسو که کشته شده آنچه منفر خیزت
علیین برده باشد عمل آوردند در بیان **توجه مرکب بقدر سبت خود زرم و شیر اندبار برود بازوی عزم** چون در آن
سابقه صدات خورسان اکثر اوقات دست زرد و تقابل و پمال اول خبر در روز بکنه تر کمانیه خرد زرم شده است
خواب کرده آن کرده و مقصد قصاص و انتقام از آنجا جماعت کمون ضمیر خدیو در رنکه مپو و حضورها بیکر یکبار و کجا
در غیبت مرکب هابون سرانزاریان زباید مری بر آورده قدم کبر و خورسان که کشته بود است و دلا بایت و غیره
ممالک کمال تعلق داشت بعد از انتظام ممال ترکستان در شانزدهم ماه رجب مرکب فروری حمت از خارج کجا
کعب کرده منزل منزل عازم خوار زرم و بعد از ورود بخانه قلعوس که تا سر حرم خوار زرم فرسج مسافت داشت نهاد
استحفظان خیر بسم عید رسید که تمامی ترکمانیه خوار زرم بر که که همه با او شاق باز بکنه آنجا اتفاق کرده است
باستعداد تمام در آن شش سنجی چارچو شش و ضد ببلند خیر بکنه شنیدن آنچه نرند و غرق را مانور حشمت که کعب
مقابت روانه شوند و خود با فوجی منصور انکام شام سوار و راه نورد و ادای الطیفا کشته یک است از روز گذشته
از خیر عبور و آنروز با نظار که شش افواج قاهره و در حله چارچو توقف در روز دیکر است و یکم ماه فروردین
آنچکات اعلامی المای خورشید ضیا کرده بعد از نظر آن روز که علامت کرده سیاهی سپاه خوار زرم معلوم قرار داد
کشته خیر بجان بجز در بر ساینده ندرت شد که غازیان نرند آن که مقدمه پیش سب نعت است و سب بیکر
فوج و ظفر بودند با آن جماعت در آن کینه ایشان از روی صرند دست با بازی مشول سازنده آنقدرت بپروقت ایشان
رسیده دست با بازی آن کرده سب بازی انجا مد پس ضد بپهال ز قول هابون کشته با فوجی از یک تازان
و جانبازان مرکب ظفر و زمین بوزم مقابله تک در آن کیز عرصه توار شد نیکیدان سب فاصله مانده بود که هار
نات و قرار الطایفه مانند دیوار شکسته که بهر ای لطف سیل از پاد آید بر نور صدمه و رود آن سبیل
شکست یافته روی بر تافته دیوان جوار تبا شد الهی و سرمان شافشای بقا بلیان پردا حه

جمعی از ایشان را از لطف ششیر تبارک تشخص و خار زندگانه در کشت و دومی حلقه کند بر آن بهم اغوش در بر کشت
کردن زنده بسیار بسیار عمن بهرست بعد از آن تسبیح تیز در آن انطالیق کردیم شش را از زود کرده بسیاری را
روانند دیار عدم بخشند روز دیگر در همان منزل که تا جابجوش و مویش در سنج سافت است برای ملاحظه کرد
توقف در ذریع عطف عنان کرده وارد در حوی های مایون کشته و چون رضا قیصر زار رتوق دیدن نفرات را
برادر کمال کار خود که از هندی و سنان آمد در هر ات توقف داشت غالب ملاقات او در اطالب بود و ابتدا
رضی کشته با عیقلی جان روانه شد مقدس در ایات جهانک با نظر عبرتیه سپاه منصور و بنده و غرق که
در عقب مانده بود پنج روز دیگر در آن مکان توقف و یکبار در صد فرشته که قبل ازین حکم در لایه بود خوار
ترتیب یافته بود با تکیانها مایون و غده و خیره از حد اوقون که خوراک است و دشمن بود دشمن کشته لزدی
آب آسویه روانه صدقه و خوارم و گوگرد و لاد در درجه ششم است و ششم ماه با بدیه خسروی از آن آب آسویه پوچ
بر کج عازم کشته چون ایچاس و اسلاخ از زم پیش از وقت تمامی از کپنه و تر کمانیه دشت و خوارم و ابدال را جمع کرد
قلعه نزار اسب که نادره بونی سه فرسخ سافت داشت ستود خلب و منهای قال کشته هم روز در دوه و پنج
مکت واقعه کشتاید ایچاس از قلعه با بر طر جنگ گذارد صورت نکوش خوارم آنحضرت دوه بونی را
سخت کشته تا دوزخ را زیاده و آنخوق از در در آن منزل که اندر زور شادام بجانب نزار است
نیفوسخی قلعه را متواری روزم جوی سمر بودند معلوم شد که ایچاس با جلا دت پس کشیده هر قلعه کشته
آورده چون قلعه مزبوره شعل خازر محکم و حصار استوار است حکم و آب آسویه اگر آنرا عاقله داشت یورش
قلعه را زودیه حرم میزد و لنداض به کشتد که بجای قلعه برداشته روز دیگر لادای جهانک را بجانب خیره کشت
ولایت خوارزم و وسط مملکت بود و نغفت دادند کشتاید اینم سلسله حسیان حرکت ایچاس کرد و بعد از آن
گوجه سمر و کینزل حرکت کرد ایچاس نیز از هر اسب بر آمده از آن آسویه عازم گشت نیز هر چند که استیلا
خوب از آن آسویه حوز کشته جرات بقایا نیکو و اما طایفه میرت و نکره و با تکیانیه اولایت که از خودی
بزیاده سری متاد بودند بزم دست بازی پای جرات پیش کشید آنحضرت نیز میزد و سیره و قلعه در ایچاس
ترتیبی که داشتند از رفتار با زنده شده خود با سادست با نوحی از جان بسیاران جلا دت پیشه و نیز شکاران در

اندیشه سر راه بر آنحضرت از فرسپاری گرفتند بقیه از ضرب دست غازیان فرزند از زود بر آن کردن
فاز از فریش بر کشتاید ایچاس پیشه و ایچاس از ایچاس بلا مکت در زنگ خود را بقلعه خاقان که از
قلعه خسته خوارزم و مابین آنها اسب خیره و دفع است رسانیده شکر خورد در خارج قلعه خود را در عقب
خیام اقامت کرد و کتب ایچاس را از زود در همان جنگ سلسله نگاه مکت در روز دیگر صبحی بر سر قلعه از دست
از زود کشته حواله قلعه جلا نکرده استب ترکازی دیران کشته ایچاس نیز با قلعه زیاده از حد و جمع او یک
در تر کمانیه که داشت ناچار از دست زود آید در آید عازریان مکت بظنونن باشد راه آنحضرت جلا ز محبت
آن کرده تگاد و دیگر کشته بجای حضرت آفرید کار و اقبال پل زوال شایسته جهاندار انظالیق را از پیشین
جمعی از ایچاس را ببلدی ششیر تیز روانه دیار خاگردند بقیه آنحضرت که در اصل اینان تا خیری بود داخل قلعه شدند
از ایچاسی زار و قشون نصرت نون این نزار عاقب نموده جمعی از آن در عرصه از آنحضرت شیخ ملک در زنده بسیار
آویزه خیره و دستبه تراکت بخشند و ایچاس نیز با زونیکه در قلعه متحقق کردید پیادگان را کاتب های این از چهار
طرف مانور پور شکر کشنده الفور تمامی خیام و تو کمانه و غنم و اموال روز یکم در جمعی از سپاه در عیش و شکر
شیر حاجی خارج قلعه خیره نشین بودند بدست آورده شیر حاجی را نصرت کردند پس جلالهای آسمان نصرت ترتیب
دادند و تو بهای رعد آدی که در در مان و جبارهای ستاره نیز از ششیر تیز از ششیر تیز روز برق فرخند زود بود
و خانان افروز حال قلعه کیان خسته نقابان چاکید از چند جلیش کاش زمین و حفر نفی برداشته در دور
بغرب ترتیب قلعه کوسه بران و شعبها با بروج و حصار دست بکریان کشته عازریان جلا دت دین و در آن
بهرام کین جهنمای پورش کردیدند اما قلعه چون خود را از ششیر تیز در در طبلاد دیدند با اکثری از زوروی
او ز کپنه از باب استیمان در آمده در دست و چهارم ماه وارد در کلاه جهان پناه و ایچاس با وصف اینکه
کشته حال خود را آتیه و روز در دست خویش را سپاه میدید باز با عموان خود در حالت ضلالت با تکیان
تعللی می و زید روز دیگر به شاره افسار در بار دسی او ز کپنه که با و اتفاق داشتند خدای نخواهی از قلعه
از قلعه را آورده در بر صف عدلت حاضر شدند هر چند که محبت شایسته ای عفو و انعام کرده اجماعی
شیخ سیاست بر دشمن زبون او اندیشد اما چون در حین دفع مکت ایچاس در ایچاس با الفیض خان شایسته

از سیاه جا. توران بکلم اقدس خندق از معتبرین اوز بکلمه را نزد اولاد فرموده است و او را بر او ایستد دعوت
 در دین غریب بکلم اقدس کاتب خود را چهار مرتبه فرموده و از جگانه آنجا برای تمام محبت نزد اولاد فرود
 زستانه بودند و سری ای که را عرفه شمس با کلمه بود و لهذا فرمان قهرمانی بکلم عدل از در دوزخ
 برآمده اولاد با بیت تورا زردی اثر را که در جمع مواد انکار آرای ف بودند با سلسله بینه و دیگر
 اینم را بطاهر خان لاد چکر خان که بسلاطین توران زمین بی غم و از خدمتکاران این دولت است ابد تمام بود
 عنایت و ایقان و ایقان سراق سحر کتین فرزند **از وقایع امور انکه بر حیف حکم سب قلع در ری**
 در حشر کشته فرجی از جادو سیر عدم لکن سراسری همایون خود در کباب قلع شمش
 آنک تا راج خافاه کرده امیزات معلوم رای جهان آرا کشته سی نفر از تکلیف لاد در در کشتن کمانه
 بکلم و لاد کردن زردن چون سابق برین ایبارس تباری و در آل کس زستانه استمداد کرده بود و ابو بکر خان
 و الا فزاق با فرجی از زرقیه و از کلمه آلال بقلعه خیره که در الملک ولایت قلع در مباد و اردو کشته
 چون حال را بدین منزل دید عرفیه فراعت که نیز شعور اظهار خلاصندی و بندگی و وفای مسخر خندق
 از کس خود زود کشته شد و با فاق و بعد از ارسال آدم و عرفیه فرست حربه و چون بجزد سری بر
 بودند ایقان و زمان بری فرق طاعت آنها بود و دست کز بر زمین مغیران الفوار حال ایطاق فرست از کسین
 زده بکباب فزاق شمش از آنجا که بسع اقدس سیر ریات جهانک سبب خیره حرکت نموده چون قلع
 زبوره بتاست شهر در آن قلع و از کلمه را خیره و حبه است موز بود و از کلمه آنجا پیش ز وقت تبر دست
 اطراف قلع را آسبته با شقا و خرد را به غازیان جلالت پرورد که ز در یای آتش دهن تر از آب و شد تر
 از هر می که نشسته و کرده بودند لهذا ابواب محالوت گنودند پس ضایع قلع مطرب خیام سپهر کشته
 اطراف قلع محصور و متو شد که نه با حفر کرد آب را از کس قلع بصر جاری سازند تا مورین با کلام این امر در
 بتست بر کز زده در عرض سه روز اطراف قلع را مانند کام مراد قلع کمان خاک سخته حوالهای که در شکر
 انجام یافت زرد چهارم کلوز آب و خپاره ما از چهار است بقلعه فرود کشته و در از آنها قلع کمان بر آنجا خندق
 آنظرفیه خرد را بجای آب در کلمه آتش غوطه در دیدند حکام عمر طالب امان و با کلید قلع و در در کاسه

انگلیت

پشان و سرور و غفور و حسن گشته پس حضرت ظل الهی چهار هزار نفر از کلمه کاری و جهان اعتباری کلام
 خسته خد زرم رسان دید و شهاب و ملازم رکاب نفرت است با سخته بحرینان مامور و محفلان شد
 از کلمن جلال تعین و تمامی اسرا که در عهد سلف از ولایات فارسان برده بودند که در امانا جمع کرده بیک
 از خورشیدان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی که از طایفه روستیه از فارسان
 شده بودند ایشان را نیز بر خصل و با زار و در اولاد مقدس خسته و عدد امیرای خویشان بجهت حرازه
 هزار شدند که در آنجا چهار هزار نفر از آنها در قلع خیره بودند حضرت ظل الهی با کس در جواب بکلمه این منور
 و حربه و ماکول در درجه ایشان معین و ایشان را روانه فارسان سخته در قلع که چهار فرسخی امیر و در وضع
 مسوم بکشته ضعیفان سببای تمت بلند در کاری نیت از حبه انفرت اصدا شمش شده بود کس در قلع
 منور را بخیره آباد مسوم کرد و در چند روز با نظام امیر خوزرم در انجام مهمات از ولایت پرده خسته بر کس
 شکر زیاده نزد اولاد بکلم تحویل گشته و اما امشید لهذا تمامی روزهای خوزرم متعهد خدمت و تقدیم خدمات
 اولایات و متقبل داری لرزم ایاد طاعت گشته ضد به کمال نیز دلا را با معبودی در انگلیت کز است
 در فدهم ماه صیام از خیره صورت ز نام نفرت فرجام کرده در چهاردهم شمش شمال در در چهار چو شدند و بعد از
 در دالویه منور بکار حکم پاتالین که مت را لیه و معتمد است ابو الفیض خان بود از جانب شاه افرسیاب
 جاء با عرفیه و پیشش وارد و شرف اندوز تقبل غلبه شایسته ای و عنایت خدیوانه با می شده و حضرت نفرت
 یافت و لذات آنجا ریات جهانک ایجاب برده و نفست فرموده و در مرد نیاز همه خان و این پنج با حکم اند خود را کاب
 داعیان انگلیت حبل الام اقدس حسین ساری نیار و در باب ضبط و ربط امور حکما و ام علیه در شالایت عالیه
 از معرفت اعلا صادر شده مرضی که در بند و مرکب و لاد از زره کلات و بیاب و کابلان که مسکن قدیم حضرت
 موزه مقدس کشته بعد از ورود کلمات هر چند سابق حکم همایون عمارت عالیه و از غیره تر منب یا خرد بود
 مجدد طرح بازار چهار سو حاتم و مسجد و رباط در آلمان رکبیه فرمان رسانا خد شد که کارکنان در تمام آنها
 سعی چیل نظهر رسانند و از آنجا بکس و عمال بخیره آباد معین و برای هر یک در کس آنجا که مشیر برای خیره
 بودند سر رشته معینت و امور آن ولایت را منظم فرموده و زره عشرت آباد خورشیدان و در در دکان و چند

روزی سیزدهست سرای انگلستان برداشته در آنجا نشاند و در آنجا نشاند و در آنجا نشاند
ملایک طواف پادشاه کشور ولایت و نامت در آنجا سلطان ابوالحسن باین سوی از خاک و عیال
التیجیه بپوشانند و چون بعد از فتح هندوستان فتوحی بر صحنه دنیا که در قبه دنیا سپهر بر قبه دنیا ماه و مهر طوف
نبرد و همچنین بعد از فتح گنجان فعل طلای که بر آگین بر صحنه بجا هر سخن ترتیب یافته نذر ردفه رضیه مقدسه
رضویه کرده بودند وضع هر یک در مکان موضوعه سرسودند از وقایع ایام آنکه قبل از ورود و در کوه طلا
بارضی قدس ز ستاده از جانب پادشاه و لاجا هندوستان با خلاص نامه و کتفه و هدایا و چند
زنجیر خیل آمده در آنجا قدس توفیق داشت بعد از چند روز بار یافته چکا حضور و هدایا از نظر نور گذراند
و توفیق بر کت و جمال معلقه بهترین و صورتی کابل را که در دست جزیره و مشرق و ریای رنگ و در وقت موافق عهد
بین الد و تین پادشاه و لاجا هند تعلق داشت رسانید توفیق انتقال آنکه بعضی از بر کت دست
مشرق دریای تانک در آنجا سابقه بصارت افروخت کابل مقرر بوده در صحنی که ولایات طرفین بود
آنکس فیما بین دولتین محمد و او تعیین میشد هر یک است مقرر چون در دست مشرق آنک در صورتی لاهور واقع
بود سه سال با این دولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت مذکور با بدولت معلقه که کاتبه معلقه بوده
باشد و همچنین بعضی بر کت آن طرف آسیا معلق تهنهها و سند بود ناصر خان ناظم صوبه کابل در صحن پهلوان
مرکب همایون از هندوستان عرض در دست غانم که بر کت که معلقه مصارف کابل بود بطریق اولی
بدولت معلقه نادره قرار گیرد و در آنجا نشاند و در آنجا نشاند و در آنجا نشاند
والاجاه محمد شاه رسید بود از آنجا که آنحضرت لغاوه حمدان بزرگ و حق شناس بودند در آنجا حقوق
و عنایات که از آنحضرت شاهنشاهی بدولت ابدت که در کانه عمل آمده بود و این را مضمون داشته برای
مزید التیم بصوبه در آن لاهور و تهنهها و سند فرامین نوشته متور داشته بود که بر کت مقرر بود که
دست نهار تومان متجاوز مدخل و مالیات آنها بود از حاکم هندوستان وضع و معلوله تهنهها و سند
و غیره داخل حوزة قدرت شاهنشاهی و ضمیمه حاکم محرومه حضرت ظل آلهی در آنجا و همچنین از طرف قرالیک
خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه در آن لاهور و ملتان پیشکشهای شایان لاین بدر کافیک

شان آمده و ستاده که آن این نزار بدر بار فلک بدر در حضرت ما برداده نزار شات خدیو انرا فرزندانی
مرفوض بالقرات کردید و نزار جانسب طما سب خان سردر کابل که مانور بگفتن قشون بگنجان بود و
ملاحظه نظر عا کفان سده جلال کردید که در بکته قناتان سکنه کلاب اولاهان طاعت را کلبه با
تذویر سخته در حیدر در آمده بود و سردر در بخیالات باطله ایشان بپرده پیش از تپه بلخ و جمعی عرض شیخ
سید رفیع سخته طرازمان رکاب رسد آنظار ایفرا انظم اشعار در آن روز که رکاب و خود روزی با میانند
کابل شده **در بیان شوکت ایت کبکی گنجان در ارض قدس فیض گنجان بکانه و فیض گنجان** چون سبب نقل
ابراهیم خان تپه لکنیه در غنجان منظر نظره اقبالیان بود و هیچکس سبب نگار شش با شازمان آرا غنی خان
ابدال سبب که آنجا را با آن فتنه ابدال مانور تپه لکنیه جاری و طهر رخشند درین اوقات نیز که از دست خوارزم
فرخت روی در ده فرخی کثیر با سرداران و خدایان با فرزند گنجان که قبل از آنکه کوه که ایام آن روز که سرداران
در رند کرد و باز در صحن نیاره کیم و در آنجا کانه کار زردار کرم سازند تا مرکب و لاولدر در شاد کانه
نوزان و خوارزم پیش از تپه لکنیه کت حکم و لافح فرج بهر ای آن در میانه این مجموع روانه است
شدند ماه ارض فیض قرین مقرر که غرض تعلیم گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم حبش اشیا را مقرر
ش نزاره نهاره بر آن توفیق در روز چهارشنبه شب ششم ذی الحرام هنگام عروبه با چهره ایات نهاد
از ارض قدس طرح نموده و چون سبب امر و مرد سبب نهاره و داد بکته نوزان و خوارزمی
غلات نیش بود و سبب در معرفت رسیده و در آن اوقات در آن سال غلات در آنجا و ایات شش در دست غده
و ذخیره در ولایات سر راه کیاب بود و الویه فلک در سال زنده خورشان و دست را به و ما زنده در آن عازم
گشت و در جم ماه محرم سنه هزار و صد و پنجاه و چهار هجری منزل فتح آباد خورشان مغرب الویه خورشان و عجم
مرادفات سپهر پیمان کردید **در بیان ذکر وقایع سال ثانی بیست و پنج و پنجاه هجری و نوزده**
فروز این سال شب ششم نیم ماه محرم الحرام بعد از انقضای رعایت که خازنان کتبه تقدیر حکم مالک الملک قدیر عمل
برای مجلس تجلیل خرد که آن سر بریز از سرخ و سفید انجم و در خزر بطبقات سبب این اطلاق جدید در آنجا
از نالیس با صین و از انبار باطله دزدی در صدر ایوان جهان کشیدند سلطان سیارگان مرجع ششین اور

صل کشته ز برش بر آذری پریشان دست سبب تحمل کل ربه مال سیل طرادت حش و جراح نسیم بهاری خورشید
و در کشت نشین بریز در نام من یعنی لادر که از سیدق نژاد و ریخته بود و القیام در دغدیه نوبهار نوزم نظام و خستگان
و شقایق که بر سر نزاره باران کجاست که زین کرده ریاح رسی غبار اندوده دی را که دردها نمانده که از کشته بود زین
چنین نوز در تریخته شغال سردسی که بزرگ استان بود یک نیک قدر از جفت همرفی کل کسب خوار خوار ظاهر
پیشانی داد و سکی سیاه اندرون لاله رسانی که در دل بود کل کردار در می طوق شام مانند که بر سلطان بهار خیمه
بر درخت دست که ساز زده عازم مقصد شدند و بعد از در و در سلفان انقلاب در مزاج هر اراده یا در شروع بسیار
و آنچه درین خم رسیده بود آغاز تراش کرده فقدان ذخیره و علی نیز علاوه علت باران کشته چون سبزه و علف
با از نام محر کشیده نزع برای جویز سیما از خانه نمود دانه و دم سیکر نام شهرت که ریای که پیش از کشته بود
روز طی و اگر حساب از فطرت است که از رفتار بازمانده به شرم بسیاری از سبب اهل روح در صحن جور از بهای با
فشارت از آنجا که هر شده با رضای قرین در فرخنده را بهاری در آستین پیشد بعد از ورود شهرت که ریای که
صحرا چون در از کلمین بریز سبزه در ریاضین بود از روی اهل برادر فاقه حاصل در بام عسرت و غنای ایل کشته
هر روز خدمت است اقلیم بنای حرکت یک فرسخ و نیم قرار داره تیان طی مسافت کرده چند روز جانب
شماره در در کان سمت دست لیب خیا مظهر جفت که گشت تا جواب از کار مانده بود کابل آمدند در آن مکان غریبه
خوانین در سر در کان که مائور بکار دله بود و نظر لافه سس سید شورشیکه سر پنجه اقبال در باروی قوی و نیروی
بر زال خاقان بهمال انظار لافه که شمال بلخ داده و با باب دفاع و طمان بر روی ایشان کشته در نوز و خیا مظهر لافه
جاری و تعلق و تیر مورد فسیب انگیزی بر صورت شکر ایشان در سمت جنوب که از نوز واقع و نیکو از جبال شهرت
جهان و در بلند می در نعت سر کوب جمع کرد است فرایین و سر در کان بعد از آنکه یکبار و جانخ و زغری بر با
استحکام داده و در هر یک سر راه بر غازیان که فوج یک برداشند و در سکر اول که بار بود غازیان زور آوردند
فوجی از انظار لافه ناچار هجرت بدقت شدند چون سمت شرقی که در تصرف لکنیه بود انظار لافه تا بعبادت
سازده جاور خالی و یکبار رخ بر فاش گذار شدند و بعد از چند روز که در خانج می ربات عظیم و خیمای تری
بوقوع پوست جمعی از ایشان تقبل رسیده نتمه خود را سبکتریم که بر آرزو که واقع در صحن مواضع بود کشید مشغول

خاک

جنگ شدند آن مکان است بسیار صعب و شکر بر شسته در جفت که در بالای که اتفاق افتاده یک راه انظار لافه
بدین معنی که اگر پیاده کم روز خورشید بر آتش اینک صورت گذار سینه قدم ساز در یک سیر به اسیر ماه در قله
آغاز به از روی کند خود را از زنده اعتبار از نوز و لادران ابله در اطلال کشته هستند عا که زنده سبب یک شکر
ظواهر باشند پس نظام روز طرح جنگ ننگند و کشت از طریق جمعی بر فرض قتل را در نوز و شمشیر عا می کشته یک جنگ
عالم با لکنه سپاردی مبادرت آغاز نمود کرده هر چند لکنه غلبه بنده سنگ در انداختن تیر و تفنگ به افروخته
دیوان با از روی سبک کرده پای جرات پیش کشته و اگر چه صد نفوز از لادران ابله متفرق از نوز که دید با تا اقتدا
الکلی و در دست اقبال شمشیرهای سکر را متصرف و چون سمت شمال که مسدود بود راه در از بر این سبب جمعی از
انظار لافه از عقب هر اس بر اسیر از که بریده بجای نیستی قادرند و بنی ایشان اسیر و سبک از دیو نوز مسدود می چند
که از میان بدر رفت و تمامی را مکت و سکن انظار لافه از نوز و سبب عا لیا ساطع کشته نوز تا صاف فاکت
و اثری از آبادانی در آن حال با مانده در ایضا این فسیح نمایان و نسبت هزار روز و یک سادی و هزار تومان
برده باشد بهیچان نام و خلعت که اینها در روضه غازیان در هر در کان غایت و زمان اطاعت شورش بر نوز
عظایای مجدد از موقوف اعیان خطاب هر در کان عزت و در یافت با صلا حدود روز و عقیقه مجدد در هر در کان نوز
رسید نتمه بالکرتی تاجی در و بر ایشان سخط و ایش نوز تا آن آب سحر عمل بر سر بقصر و نعت جمعی از ایشان نوز
شمس کدرانید عیال و طفل ایشان از عقبه سار در آرزو و عرصه جاب و طه را که مسکن آنجا است هر دو با اقلیه
از جود انظار لافه بر آتشند اما در صحن مزاحمت حکم قفا برف و صاعقه اروی داده و سب بدویت نفوز
عازیان میان برف تلفت شدند پس مرکب جهانک از آن را که کان حرکت در از خانج استرا با عجز کرده و با
شرف مازندران در سر و زانگان و پذیر عطا عذ شرف کردیده و از آنجا از زده سر داده که عازم مقصد شدند
از نواح حیرت افرا نیک چون ولایت مازندران تمامی جنگل ریشه و در زمان پادشاهان سلف جنگل را کشیدند
خیابان رصدا ک کرده اند که شش پنجره همان خیابان است و عظمت شایسته می در آرزو که جنگ و کار زرا
نهم در اکثر اوقات بقروق ما جرم محترم طی منازل کرده جمعی از خود به بر ایان و غلامان و هدیه کشیکان بقروق
حکری می پرداخته آن راه را از نوز بطریق مسود طی کرده در حال سراد که از بل سفید کشته مابین از آب

و همچنان نزد یک بود که از اراضی قدیم و در شاهنامه نیز مذکور است روزی کشته شد و هم صوفی که مقابله شد و در
 دهشت روز قبل از آن قرآن بخسین اتفاق افتاده بود در سیاهی برشته کشته شد و در کتب کهن نوشته
 در صین عمر زرات اقدس شاهنشاهی را در فکرتش از جای که کتیب است قدم نهاد در
 نعلت را که در روز آنجا که حفظ آبی در هر جا باشد حافظ و نگهبان و در دو سه سال عمر در فوج خانی
 کلوه را کشته زیر بازوی راست آنحضرت بقدریکت خورشید بر پشت دست چپ آمد و از آنجا که
 اب خزانه سپهر غلظت شاهزاده رضا قلین را در آن روز در سردی همراه بود خردم سربازان و غلامان
 و قزاقی و هندی کشیکان رکاب را از خیار دشتان سرالیمه و به تاب بر کوه و کوه پشته و جنگل پورده و پناه
 کرم جستجوی کشته تا خرد در شدن طرمان رکاب آن دفا پشته خرد را پان خیل و پشته زده بر
 رفت چون آن راه در دانه کوه و جنگل سپهر انبوه بود اکثری نظیر بر سر سید از آنجا که تریه دگر فرمائی که
 کارخانه خداوند یکانه است تا حال کمر آنکه در حادثه از نشت نیز انداز فضا که دیا نشه سپهر در آن
 ایزدی از آنحضرت زد کشته و در این قسم بلا بود در وی فارسی عنایت سجانه غباری بدام شمع
 از ذرات مقدس نشانه میر بر دل می طغیر از در تیره با فواهم دانه تیره نوره القه از آنجا که نشت بعد از در
 بطهران رضا قلین را بنوم بیلاش از رکاب اقدس رضی و نامور خورش در طهران کشته یاب طهمان
 با خراجات سرکارش هزاره متور کردید پس بر کتب هابون در اوایل رسع الاوه دارد در قدیم و بعد از
 پانزده روز لوی جهانت از راه قراجه و دایح و بروج وارد تیس و از آنجا از راه شاه داغی متره مقصد
 شدند در عرض راه تمامی رسد و مرگدگان طوایف لکنیه که در شراخ جبال و البرز و کن صولت کت
 درستان ماداد اشند بترف پای بوسه شرف شده در صد داطاعت در زمان بر دردی در راه
 لبر ایام لازم و بیرون مال رسد خرد برد خسته و در غرض مجادی لاخر فرق که منهای درستان بود و مقول
 هابون کردید از قضایای سگانه که در آنکان بعضی رسید مقصد انقلاب خرد در جمعی از شرا
 او در کینه و طایفه کمال که دست شام خوار در متصل بقوات جهت از صدمات جوشن طغوشا در
 اختیار نموده بودند در این اوقات نوزده و در ابوالخیر خال دلاله قزاق با نظایفه اتفاق کرده آمده قلعه

خیزه را محصور و بعد از چندی بر قلعه مستطوط ظاهر خان در بعضی از روس که در راه خواهی این مردمان بزدند
 مقتول و مقصد قلعه و دیگری کشته از استماع آنجوش هزاره لغزانه نیز از ابا جمعی از کدگان و افواج قاهره عراق
 به پشته اشرار خوارزم و استر و ادان ملک و حاجی سیف الدین خان پات و محمد علیخان قزقل از در بار مع حساب
 اختیار پهنات سرکارش هزاره در دست العمل مفصل که قانون کشورک به سلطانین و خوارقین آفاق می نوشت
 بود بایشان داده روزی فرسان فرمودند که تهیه تدارک این سفر برد خسته در روز و زان سال در رکاب
 از حیدر عازم سفر خوارزم شوند و در کتب هابون یکماه در ترقی مکت و خاص فولاد خان شحال در فرعی قبا
 فوق و احمد خان اادسی قزاقان با جمع عظمی و اما لادستان دارد در هر صحت و طرف اندوز تقبل
 علیا کشته بهره یاب عنایت شاه ای و با عطای ضلع خافوه در سبب سباب طلبای کشته در پناه
 ماه جب بوزن تیره کشتن آورده که مسکن ایشان در منهای درستان واقع و کجده و کجده کس الفصال است عازم
 گردیدند و بصورت راه و سنج اما کن آنجاست نه کجاست که پیامدی شهب قلم طی وادی تو صیف آن توانند
 در تمامی آنروز بوم که از ابتدا تا انتها هزاره روز است قطعه زمین سطح پشته که در هزاره پیاپی
 هم نوزده در شصت بصورت سپه امیند و قطع نظر از آن کجدهی بیلاقت دارد که در تاسبتان قلی جبال از برف
 خالیست و اکثر اوقات تاسبتان آنها با رستان جبال دیگران مساوات نیزند پانزده روز دیگر در
 نواحی به تیره کشتن اشرار برد خسته از استماع اتفاقیه آنکه جمعی از خوارزم جبال به پشته فرقه لکنیه نامور شده بودند
 خوارزم جبال از شش نابلد بر تیره راه بود در مقام مناسبین که بر برف آغاز جنگ کرده جمعی از لکنیه
 فاجحه و فریق را اسیر بعضی هلاک در آمدند و چون موسم عقوب و فصل خریف بود نزول برف و باران در
 سرما مانع شد که تیره طایفه آوار بر وجه بلخ بعیل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند و در فضای نیر پاکج
 در نوبه خود از قوق حرکت و در رکاب هابون وارد در رسید که در جبال احمد خان اادسی در صحنی تویم بر کت
 بجانب اول از قوق با جمعی از غازیان نامور بگر جانیدن خانواری و عازم لکنیه قزاقان رسیده روانه زنده
 بودند امر هابون صادر شده که غازیان نیز بوزن حرکت کرده و در در بند بر کتب هابون ملحق گردند و در
 در حال جوع فراغ حال درستان بعضی خدیو کشتورستان رسید که در صحنی که غازیان از قزاقان که پشته و جنگل انبوه بود

حرکت کرده بودند جمعی از اشرار لکنیه قراقرط تجرک تجرک ادسی از میان خجله کرده بشنیدک نفلک غازیان
از شکنای خجله چون خود را صبح تراشیدند که در هم برآمده بعضی در سبابت طاب این نصرف لکنیه در آمده جمعی
رسیدند و مولای خیر فرود میان عقب قیامت لب و در هم زن نایزه نخط است ای کشته غم جهانک تقسیم
که چندی در صدد در بندد غستان توفیق و ما دام که اشرار اشرارین را نیز و مطلع و مشاهد از زندلای ترمه سببی
نیوزند حکام اما بون غم در یافت محصلان تعیین شده از حد تقلید اظطال دارد به بل و تبریز از خالصه جا
دیوانه و غیره غله بجهت سبب رسات غازیان با عاده و جواب حمل نقل از روی عتس آمده بشند و در ایات نصرت
ایات در پنجم شهر شبان وارد در بند و روز چهاردهم از غرق از روی عتس را کذاشته با فوجی متره محال قطن
کشته از در بند تا حد ولایت شمال همه با فاصله ده فرسخ در فرسخ متوجعات محکم ترتیب داده جمعی با بی غیر
فرمودند که تمامی آنحال در تصرف غازیان بوده هر جا اثری از لکنی بنظر برسد در تپندیکان کوشند و در راه
امضال البرک را حجت دست کافری سه فرسخ در بند را که جای پر عصبی در برای قشلاق ضیق در محرم محرم
و نیز و غرق را با بقعه از در بند چهار و ستور فرمودند که در هر یک از زردوسی غازیان خانه از چوب
و نه ترتیب داده تهیه رسان اسباب بنستان پر درازند از مویزات اقبال که در آن احوال توفیق بود که چاه
و طبل روی داد اینکس بقا لکنی باشد که در خجله ما زنده در آن نقلی که بجانب اقدس انداخته بودند چون بچند نفر
از جهت نایمی که در آن اودان قرار کرده بودند مظنه برت کس برای دستگیر کردن آنها تعیین و فراریان زبور را
در هرات و در صدد او به و شغلان گرفته کفر را که در دست معلوم شد که نیک قدر نام غلام دلا در نایمی
با غزای ولد دلا در که در رکاب فریزی اش ببرد و بعد از آن حرکت شده بود لایزال در انداء عهد و این خجاست
بموضوعی است در آمده چون بانیک قدم از ارجان بخت شده بود در از هر چه چشم کور کردند و نیز در این اوقات
آدم از زرد هوشه پادشاه و لاجاه اندرستان کف و در ایامه تشریح دوران و خور زرم آورد و بغایت خفا
سر بلند که رخصت الفراف حاصل نزد همچنین لطفی افندی و سیوف افندی از جهت تله عثمانیه که بغارت
و به شاق حاجی خان جنس کنگ که ایچی روم بود از در بار عثمانیه رخصت یافت در ماه ذی قعدة الحرام وارد در کاه
حقت و نه نایم پادشاه روم را که شوم بر تدر قبول مذا صغیری و تقویون کن بود در سینه چهار کفایت پادشاه تالار انور

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page]

که قبل از اینکه پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اخصاص داشت بعضی از ممالک روم و هندوستان در گستران در خلد
حوزه مملکت آن طبقه بوده بعد از آنکه با قضای تقدیر سلطت ایران بسلسله عثمانیه صورتی انتقال یافت در عهد آن سلسله
بلغ با تواج تبریز از کجی که بل تبریز سلاطین هندو عراق و عرب و دیار بکر و بعضی از ممالک که در زمان پادشاهی
تبریز و استغاثیه در آنجا که بطور سیر و تواریخ آن شجرت و از عقد حدود و سوره هم که چنانچه خانی
مغفور را بر تیر و اجداد خلد مکن آن پادشاه سلیمان مکن فراریافته معلوم میباشد در زمان که پادشاهی
حبیبی و در آنک سلطت ایران واقع شد سوزی و سهر و غیرت که است الله تعالی و صدها غیر ممالک سرور
که در تصرف سلاطین ارکان فتنه و استرداد شود برای ممالک تصرف فی روم که اول آن حضرت در تبریز تکلیف
خسته نقد و هم هرگاه صورت حصول پذیرد فخر الماراد چون عرض اصنام نظم رشت است است البته در باب سواد
خواهد شد مملکت و مملکت چنانچه جدایه خواهد شد هرگاه مقرون بقبول کرد و مکنز مال از انکاسته لوصا
سازیم در عالم هسته و برادری توفیق داشتیم که امر حسن را چون تصرف صلاح حال مسلمین و کفرت نیز ضمیمه
بودند بر وجهی که در محل فصل ما چون این خرد و عقده اشاع ماندا از آنجا که میانه است و دشمن و جوهر و زردی

حرفه کفایم بطلب معرفت خود عازم روم و متوجه آن خیز و بوم چنانچه امیدوار استیم که پیش از آنکه ابراهیم عباد زود
بان سوزین در عالم همان روزی با ظرف قرین اثر است اندک است مگر در معهوده و در بیخ مگر در در ضلال
احوال احمد خان اوستی نیز بر خود را با دهر بر سر پیش با شوق چند نفر از که خدایان بدرگاه منق و ستاد
کار و عشتان نیز قریب با تمام بودا خدایان از نقصان اجاب نامه رفته در بار عثانی فرمودند و از جمله عطا یا
خاص صاحب ملک الملک لم یزل و قدیم لایزال جل شانته باین خدیو پنهان آنکه بر سر من است که برت و پارت
مخبر رانسته نزول الازدست را باید نداده تا بیقطع بنا بر بود در شتهای سفید و آید در نقای هر شای میگرد
از اطراف ممالک محرومه غلات حمل و نقل از جی میگردند بقدری که جمعی که زیاده از عدت انجام
و کواکب در کرب آسمان شکر بود در کواکب سفوت پر زده چه در کواکب است نمودر چند که در محرابی معان تجو که
سابق ذکر یافت مفاسد و بر نفس التعمیم و حال اما ایران کرده پیشان نیز از صمیم قلب فریاد این که لا
شده بودند اما درین اوقات مزید تا که حکم که در زبان شده خطاب به یک سکر پیا عظام و حکام
گرام و سالکات عملی تمام و علماء و فضلا که در چشم و اما لا شرح بین و در فغان سالک حق و کلا شرف
و که خدایان و روستا و برادرگان و قاطبه قاطین و جمهور متوطنین ممالک محروسه و مستظمان قهر مقهور
هست ابد مدت حضرت ظل الهی از حدود در بندای منتهای کابل و پست و رسد را کرده

که چون شاه اسماعیل صفوی که در سنه هفصد و شش و شصتی هجری خروج کرد بنا بر عرض نفسانه در میان اهل اسلام قریح
در بنه نه نموده بنای سب و در نفس و باین سبب امداد بعضی بن مسلمین کرده لای اتفاق و نزاع شد
مگر که کفره در عهد پیشین سترحت کزین و فرج دو ما مسلمین بموضع تلف در آمله لندا در شومای برای محراب
مغان در صحنی که جمهور نام و کافه خاص و عام ایران از لزاب اعلا بن ما استندای امر پادشاهی میگردند

تکلیف نمیدیم که در صورتی که اینان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از دست و دفع که از بد و ظهورش ^{صوفی} ^{معمول}
میان اهل ایران شیعی بافته نکل در زرفض و قهر آبراد در زوعات مقلد امام محی ناطق جعفر صادق هم باشند
و اینان نیز بر بنده حکم اقدس در شان اقدس سزایک آنا معتد به دست و دفع کرده تابع ملت جعفری گردیدند
در این ادیان ما نیز سر بر سروری را یکسر مستی تا نوس اقدس سزایک در ده همته فرودم که عهد دشمنه محمود
بالمخیرت خلک بخت خاقان آبرین و سلطان البحرین خادیم الحرمین الشریفین شاه اسکندر جو القومین پادشاه
اسلام برادر در آستان محی سلطان مالک روم اعلام آن مطالب را بر دوش سمول پذیرای ختم بنام
و مقدمات مزبور به تائید آئی قریب کجول و در شرف الخی و دو دولت در نیفت که است در بنده مطلع آنچه
رایات فیروز مند و مقول که کز آسمان بپزند بود تجسد به مزید التا کید از برای اطمینان خاطر حقانیت مدار از غلام
العلماء معتد از خانه طایفه اگر ملاحظه و باه علمای آرام که در رکاب ظهور شهاب خاتم مقتدر از ارض خدایت
مظاهر بودند در مجلس خلوات استقام فرمودیم که انرا از دست سابق را امروض داشتند بنا علی هذا المقال تائید
رابطه و الهام سبحانه حکم اشراف اقدس سزایک از معرفت عود علامت شرف صد و ریاض که بخج که قبل ازین مقور شدیم
از دست و دفع محرز باشند و علامی همای خلافت الفلک و الکریم نیز از مدعی نامی بالصدور مالک محمودی را
باقطرر مالک خاقان رودنه فرمودیم که مضامین حکم مایون را ایما هر روز یک القا و اینان نیز از دست
قرن و اصفا نموده مختلف از بد لول آن مورد سخط و غضب شاهنشاهی دانند **و در وقایع است بی مطابق**
سال هزار و صد و پنجاه هجری چهارشنبه چهاردهم شمس محرم الحرام تحویل آفتاب معانی بمریج حمل واقع گشته
اوسسی با اسم دی که نیز نیک بر جزو دریا حین زنگار نیک استیلا با ذککون قبا یان کلزار از بسوس ک
و بار معاری سخته بود از ظهر طلوعه سلطان بهار بالکزی برودت در غستان کوس راه فرار پسروده قلند
به برک و نژاد بجز که در توران زمین حین عرصه از قزلباش شش خوی کلکهای ششین خلا د بده لولای استبداد
برداشتند بود از هجوم که کوه خرمالی ربیعی و دایع دیار استی نموده روز چهارشنبه جشن نوروزی بفرود فروری را
لحالی به روزی و عشرت اندوز تقدیم رسیده چون در نفس قدس رشتت مایون محرم و محمود بود که بعد از آن
از امور مملکت روم دست ق او ضاع آن نرود بوم سلطت ایران از پکارش از اهلان که اجمی ثو نفی و خود در کلا

که سکن قدیم هابون است بنای کوشه نشینی که پادشاهی عالم معنی عبارت از است بگذرند از تمدن معماریان مهارت شده
و هندستان در دست اندیشه و سرکاران سخت کوشش و کار که در آن صاحب بر شش نقین فرمودند که در کلمات معانی
عالیه و اینها رفیع که در رجعت و اشتلا همدانش ایران سپهر برین و طاق نفوس در آن حج هشتمین باشد پادشاه
و مقامات و در کاکین آداب انبارهای کوشه رشتت مایون بر روی بر کهای رفرم سلسیل اشرا حدات و از ارض
مالک محمود شاهنشاهی نفایس بسیار لطایف از آداب فاخوه و اقمشه و زود خرامت و از هر جنبه کجای
و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدر را بآن احتیاج افتد بزودی حقیق و تدارک آن نیز است برای حجت دین
و بخت آنرا خلد برین که حصص همین جهان در کنی کین معوره عالم امکان است تا بنده و مکر کین نفوس رشتت
عجیب است و بجز رجوع الاله که در وسط جزایر شمال و مدار ابرسم اعتدال بود جنبه نیز از طر ابرسم را در جهت
ساخته از سمت دشت کافری حرکت و آنچه لازم بود از آداب و ادب و احوال اما کنی و سکن و کجای
مزارع و محمول انطایفه بعمل آمده در آن دیار دیار از آبادانها با باغ مکه نشند و از آنجا مطلق همان جنب
سایر محال در غستان کرده و ایران سپاه در دست و قزلباش و قزلباش و قزلباش و قزلباش و قزلباش و قزلباش
در رزمه و سبیل در اینها که در غستان در رضای که در اکثر اوقات از طر مایون رکاب مایون بودند در رزمه
تغییر کردند اما احمد اوسسی بنابر صد و در جانت کلا از در مقام وحشت داشت هر دو کجاست مکان و قلعه
و سنج مبارک استقله گشته بقلعه خورشید که در بالای کوهی فلک شکوه و رفیع و اطراف آن کوه قومی بنشیند و خلک در
دشمن بیکراه با یکسپاه سخت بود و محقق حجت چون بعد از تپه و طبع کشتن بر کنان در غستان و نظام هم
آن نژادی و شش امور آورده متوجه قلعه اوسسی شده سر روز در این سبیل روز ختم افکن بود و در آن شیر مرمت
شکن در سر آن قلعه بای جلدات انشرد و بجلاست شدیده و صلوات عقیقه بر آن قلعه سپهر پند ستودند
اوسسی با چارک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده فرار اختیار و آورده سمت آورده و قدم فرسای محراری ادبها
شد و بقیه قلعه کیان و رماله قزلباش روی نیاز بر رکاب خدیو آفاق آورده برای عذر خواهی جهیر علی
سوکیش شاهنشاهی گشته و تقفیرات اینان لغو نمودن و مقور شد که القله استوار که از سنگ و آجر بود
بودند با که ملک که را با خاک کیان کردند و با بقامت زکرافت که بعد از تسخیر ملک خوززم و جنبه ابراس

سابق طاهر محمد خان چلیزی بود یکی تعیین گشته مرکب همایون عازم خراسان گردید و در ایام توقف برسیه
در دستن بجز بعضی اقدوس سید که انرا آراال و خورزم بمظاہرت و دعوی ولد ابو الخیر خان و الی قزاق و اتفاق
از ترق اینک بر جالفت برداشتنند و با از جاده صواب پروان گذارند طاهر خان و الی انفق و ولد ابو الخیر خان
برای یکی قبول کرده اند چون حدود را بجزگت از امان خورزم و آراال و صفت مروت و عنایات که از جانب
اقدوس شایسته می دمایند و خاکنهای ایام سابقه ایشان بطریق پرست عین باسپاس و کمال حق شناس
بر د نظر میرزا که نافذ حکم حاکم خراسان بود با افواج خراسان و ترکبانه و استعداد کمال مأمور به پیشه انرا
دستی خورزم و متفرق شد که بعد از نوزده فروردین عازم گشت نشود از ترق اینک با امان و عیان و زود سوار گرد
آراال خورزم از نوزده مرکب شاهزاده خبردار و انرا ابان کرد که در در شمار در وقت دشت همیشه گشته
از زود و خطرات نام و دشمنان و مخالفین هر سان شده در خصوص حدود و مرز که دست شاهزادگان پرست
ستدعی عفو کند و متوجه خدمت و سپردن بقیه امر او دادن فوجی ملازم شدند و شاهزاده در مرز و نوبت بعد از
عرفت و حواله اذن و در خدمت شاهزادگان حشمت است اینک بجز انرا از کتبه خورزم در رکاب
نصرت شایسته شوال خدمتگذاری و سالک طریق سربازی بودند اندر در بار شکرکست مدار خاقانه
براعات صوفی خدمت و ضعیف ناله و ملاحظه باسپاس از مندر شکسته با لایتنان تفصیلات آنظرفه را با هم
و عفو موقوف و در ایکی بر ابرین سوال آنحضرت با ابو الخیر خان و ولد ابو الخیر خان که از سایه کنشیاں تحت لای نصرت
مدد ایشانند که کار بود عنایت و تالیق و الی فروردین با آرتوق اینک بر حشمت و تالیق مذکور برادر خود را جمعی
از زود سوار رکاب ظفر شایسته متفرق فرودند که شاهزاده ملا مذکور در مجلس حشمت روانه و مجدداً فوجی
برای خدمت رکاب همایون از جوانان کار آمد آراال و خورزم گرفته روانه در رکاب است و بقیه امر را نیز متفرق
سختنمتر خانواری نکرده و میرت که در آن ولایت بدفع الوقت گذرانیده مانده اند تا ما که چنانچه روانه خوا
سازد و در سای آنظرفه بروقی فرمان توغذ در خدمت انصاف بجز از زرم حاصل نموده روانه خورزم و دست بلند
بجانب خراسان لغز و در دست هم مجادی الا خود در در ارض فخرت ان گردید در **دربان سون پنج و ظهور از زود**
فلا اندیش و در آن مملکت بادعای امامت و مال کار از زود سون پنج و ظهور از زود

شوال شمس جبرال کمال ازاد یاقا قات او به دشت افغان در لباس درویشی در درویشی و در دشت افغان و در نزد آنجا عازم پنج
گشته در استانه مقدسه شاه مردان که نزد یکس پنج است ادعای امامت و اظهار سحر و کرامت نموده جمعی کثیر از ترک
و تاجیک پنج بجمت آنحضرت و سید شهباز غلام اکثری از زرشین سفیدان با او متفق گردیدند در اندک سوزی ده
هزار نفر بر او صح و از اطراف تمامی اوز که حتی نیاز خان و الی انفق از زودی نیاز زیارت در پیش زود رفته
و خاک قدس را بکار در بزرگان رفته بعد از آنکه رفته رفته کما در پیش زود بالا گرفت و الی خانیف گشته
جمعی با بر سر او فرستاده جنگ دفع و قتل طرف دلا شکست یافته وکیل پنج در میان با جمعی مقتدران فتنه گران
دست تلف بر آورده در پروان و درون شهر هر یک از زودم خراسان و قزلباش که دیدند بغیر سینه
دو الی در رک متفق شدند بعد از رسیدن آنحضرت جمعی از غازیان سرحدات بر کرد که محمد حسین خان محشر که
سکر بیک خورشان و الله پیری بیک محمد قاسم بیک و قتل و جمعی از خانیان برای دفع این فتنه و تشدید
زود با تکیه و استعداد مأمور پنج و معارف آن تاریخ بوم و مترده هم ذی حج احرام بر سر سید که در استانی
با این درویش در رونه مد کرده عصمت ان فرمود که از جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد شده بود
لکله از قتل زود و در آنوقت ملاحظه آنحضرت فرمود در حال میدان گشت اعتقاد را با فتنه زود درویش
در استانه شاه مردان بصورت اول مانده عصمت ان بعد از روز با سفر بجای سقوسته بر راه جهنم ایجا فرود
عصمت ان متر از استانه زود به خدمت یافته با جمعی از غازیان درویش نامقد را مقید سخته جمعی که مانند سوار
باطل در سر او بودند مشرق و از انرا نیز جمعی که محرک فتنه بودند همان ضابطه مقرر عازم مقصد با اتفاق سرور
به تکیه انرا و سفیدین که در این امر بهایه نکاره طلب گشته فتنه بر آنکجا نشاند مشغول دان کرده انرا در سپنج نمایند
چون نهی که سستی ذکر یافت احمد اوسسی بجانب آور آورده کرده قتل و جات و ساکن ایشان با خاک
و تمامی حال در گستان قریه قریه و محل بجز با کمال ستم سردان دست لقا اول غازیان گردید شمشیر بر خای
که بزرگ گستان بودند با جمعی از ترکشان غاشیه کنان رکاب ملزم خدمت و طاعت گشته تمامی حکما
در عاقبت دشتی چوکس که در هیچ دست مطیع و فرمان بر نوردند و غلامه اطاعت بر کردن گشته و نیز در خلا
انحال عریف از جانب سلطان محمود خان پادشاه سکنده جابه رسیده شعور انیک از جانب آن دولت از قبول

تقدیر مذمت جعفری و دادن رکن کینه خطه که محض اهل ایران باشد عذر خواهی کرده اظهار کرده بود که در آن
این در طلب آمد که در آن وقت خواستش شود در سال گذشته در صحنی که افتد بیان کرد و با عثمانی برای عقد زمین
منتهی آمده بودند بر سر ایشان به پادشاه سکنه روم نوشته شده بود و عثمانی استعدا بستند که بعد از انجام امور
مردم روم و عازم آن مرد و پوم خواهم شد در بیعت تیز در جواب نامه نزد زمین مرتب نگاشته قدم تفریح
شده پادشاه و اولاجه روم را از زمین بر کب جهان کنان مرد و پوم هر یک را گام بخشیدند پس همه عیاض
و فکر را با یالت در زمین تعیین در صحنی از عازمان را با طاعت او مامورین شد در روم و شنبه نزد هم
حجت کورام سال هزار و صد و پنجاه هجری از سمت دستان لای تو به یک بیان افراختند و چون از روم
یکب همایون یکب میان حرکت نموده بر خلاف ایام تو فک که هرگاه در کمال خوشی میکند بر ف
و باران شد به شروع کرده لا تقطع آنچه زمین آسمان آب بر سر ساکن عوم غرامی حجت و قطرات کما
از روم نیز شش اچون دست کار میان از کف نمی کجست کرد شش سبب ایانه کرد و سپهر محتاج چنین
بود و سودای حروف فلک را از نیکونه آب کرد شش در کار از شدت اوج سیل بجای رسید که در هر آنها و ابا
هر جای از کربس بجای رود که شش با و سیداد صحت خاک عالم آب کشته لطماتش سپهر بر چرخ خیز
حباب و اسباب بسیاری از کثرت کل ولای و نزول برف و باران و شدت سرما غرضه بفاط و اطلاق
و از روم نیز تان را که ده منزل راه بود در عرض جبل روم غلی گشته در آن صورت و اردکسار کردیدند
در ذکر و تاریخ شکر زین موافق سال هزار و صد و پنجاه هجری شش هجری است چهارم محرم کورام بود بعد از
یا نژده ساعت چهل و دقیقه از ظلمت شب با سر عبت شکفام در بر و اکلیل فرقدان را در سردشت سلطان
سیاران که از شدت برود و خیمه تو بر روی فلک مژدی بود آفتاب شده از آنها خانه حوت چشمت
حل کشیده سفیر بر سر از جانب کور را با بهار در در ملک کلزار با کشتی تحف و هدایای نفیست
عطر با کشته و مان بلان توان می فزل و طاق کل سوریا در صحنی بر او جسته و شکر بر خاشاک
اردی بنیست تخر مالک بنوع و رانج از جای در آینه مجامه همون و قلع کورس ابرو خند پستان
بشان طابع برای دفع غایب بود که جانب خود به هم ضرورت شهاب و در آید سکنه شش ایاز

وسایل با و شمال را بر نگینند و افتد بیان اعلام سرد و منزه بقطع کل خلافت در شایسته عزت بر خاسته در سال
شش در کس و تقاضای محسن بنیست شکر و شترن که بعد از ایشان ایوان سبب شدند در روزه فایض الاورد کلزار
سبب ترست و معانی نامه یکبار گشتند و چه شش بر فاشجوی کلهای سوری شرکت شش استار که در ششم
عنا کله شش هم در بزرگ سنان شرکت شش شش نوزدی است که بعد از انقضای عید احمر چهارم در روم
مغنا و از کاه که کوه نصر هستند و بستیم در آن مقام خیم تو فک افراشته تا حباب غایبان کمال بعد
ماز چهار دستگی تریز بر کرده از روم شتر و در اجزای روانه و عازم رغان پایا را با یالت تریز بر کرداری آذربایک
را از روم شش از غور شکر فروزی شتر را در خزانه اختیار از سفر فرسوده امر کردند که بکل یکسان و حکام در شش
دش در ذابغ و فلیس و ایردان هر یک با فک و در حکام مابین تمیاد هستند بوده در صحن ضرورت اتفاق
سرد در با عانت یکدیگر بر در زمین چون نهر آله بر راز که در از غرض اقدس تو فک داشت نمود شده بود که بستند
کامکار شایخ بر زاد و ما معانی از اجزای سباط و سوار در بار شش شوند در بست و چهارم برع الا اول در منزل
و از در شرف اندر از در آن خدمت اقدس گشته و فرستاده پادشاه و اولاجه هندوستان نیز با کف و هدایا
که نمایه کرد از آنجا که کباب فزل و طاق هر سببند بود که با صطلح اهل کلاه کریند و دستاوان ما هر در شش
و فاش آن کمال نفع و مهارت بکار برده در بزرگ شش از در کان و از در شش شش شش ای همه مذکر
و منزل منزل علامت کشت آسمان گشته و در چهار دستگی شش شش شش چون از بادی حال غریب ملک
از جانب بغداد در خط اقدس نفهم یافته بود بد آنجهت متور شد که تو بجای فک شش از روم مهملان روانه کرمان
در ذاب که صد بغداد است ملک نمایند احمد پش و از بغداد در روم غیر اقدس واقف و هم لای که خدای خود را با
ناری نژاد و ششهای لایق بدرگاه آسمان جابه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد و در باب سپردن اصل فک
بغداد تا انجام کار عسکر که از حالت عثمانی تعیین شده استمال کرد ضد به جهالت نیز شمول او را قبول و نوحی از
عسکر فروزی مآثر برای ضبط امر و حقه و کفب الشرف و کربلای سینه و کوه در حاجیه و توابع کنار دیاله
و با توابع لواحی و توابع بغداد تعیین و قوه خالص شش شش شش که را سرداری جانب بهر سرفراز و با یکبار
حوزه و حکام شش در دنیا و شتر و در قبول و در اب شش از شش بهر پردارند از کان منزل از شش حادی

الاول الفراءه يزرا با قش نهد و گان و زرد باد حال و انقال روانه احمدان سخته و ستاده پادشاه در اوجا چاه
جفت الفراف از زلزله شده سادی پنج کنگ که هر کجا با صلاح ایران بجز در زمان بوده باشد جراه نفیسه
مرض آلات از جواهر خانه خاص مبداء با یکصد یک نخر فیل که اندام برای پادشاه همیشه در دست صاحب بزرگ
مخمس نیش بوری مشیره زنده سعادت خان روانه و جمعی از دربار بطرب هندی آموخته و در رقص و آشکری به
آبای نرمانا بر سخته بودند ایشانرا نیز مرض فرموده و ستاده چون نظر نظر اقدس آن بود که شلاشه در حد
بغداد و بعل آید فرمان همایون بفرستاد بپست که غلات شهر زور حمل و نقل بغداد شود پس اعلام جهانگشاه
شهر زور قلعه جبرلان در آتزا آمد خاله پشاک حکم بیان و شهر زور و سلیم یک بنی عم خاله پشاک باقی
عظما و روسی که در دربار خلافت ملاکشته خطاب خان و ابالت لزلایت بر بلندی با چشمه
و تمامی آن مرز و بوم در دستانت مردم بجز اطاعت در آمدند و از آنجا عازم کرکوک در چهاردهم جمادی الاخره
نزد یک فله کرکوک مغرب بر اوقات صحت که دید امانا آنجا بستگام قلعه مغرور کشته راه طاعت راسته در
مخالفت کنده چون توخانه همایون که از راه کرمانشاهان و ذاب رفته بود بابت باروی میخانه محلی نورد با
در دو توخانه چدر و زکلت و بعد از یک هفته که توخانه بکوب همایون بپست قلعه را از چهار طرف نشانه تیر و کلوله
در ب و خپاره کرده یک روز از آنجا آمد تا شام آن آتش بلا در جان قلعگیان نازل نزل آسمان خسته
مع آن روز که در شبه شب و یکم ماه فروردین چندی قلعگیان از رفت آن آتش جانز بجان آمده از تاب هدایت
ز بهای قلعگیان و خپارهای بنیاد کن پنا و توان دستد علیان شده مغرور خطا بر شس قاتل از باب
بزرش پذیری در آمده روسای ایشان را بر ابر پرش خلعت عفو و بخشش خسته فوجی از غیر لفظ قلعگیان
که از قلعجات معبره آنولایت بود همین فرمودند که آن تیر و یک روز بطرب لکلور تو قلعگیان که در آتش
خپارهای خانان کوز کله تسخیر در آمده کشته **پرچم اعلام آقاب مثل بزم شجر رسول و قباچ**
آن زمان چون در غنی که یک جهانگشاه کرکوک بود و همراهِ آن از جانب احمد پشاک برای مذاکره و انجام مصالحه
استبل شده بود منوی غیر اقدس آن بود که از کرکوک تباد و نشود و در آنجا سرود فرمان از پادشاه سکنده
روم که بطریق فوجی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود و نظر خورشید اثر رسید شجر را نیک قتل و سرای

۱۱ ایران عمر مباح و مذمب ایشان مخالف مذمب اسلام است و انسانی دولت عثمانی آن فرمان و فخری را محبوب
عبداله اخدی بموصل فرستاده حسین پشاک و اولاد حلی را نیز با جمعی از پشاکیان و عسکر عثمانی بعبادت حسین پشاک
و در موصل فرستاده مائرسخته این محرم غم ثابت حشر داده کشته و در چهارشنبه چهاردهم شهر حلی را حلی
دای بهشت بکاتب موصل فلک فرستاده روز یکشنبه است و پنجم ماه فروردین یک ظفر که یک در چهاردهم شهری موصل
نزد اول انداخته پشاک حکم کرای که از محققان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب بتور میدان لانه بقیه
پشاکان مرکب بنصیر بر آمده جمعی از ایشان عرض شکر کشته بقیه از او بمانند عافیت تحقق جسته در روز شنبه
میت و پنجم ماه نیم فرسخی شهر مصلح طلایه ترکست و جلاله و جوار از آنز لطف حضرت پشاک بنی عافیت و عید
مغرب بر اوقات قامت کردید اولاد لیکه و نغزای علمای موصل ابرای القاد و انهام هر عابد را بار مع طلب فرمودند
پشاکیان از زستان اینان تماشای نموده بقصد داری برداشت پس حکم همایون بجا فرود قلعه صادر کشته زمان
پذیران از ه جانب قلعگیان بکنان بودند بر رودخانه بر اصل سینه نوبهای از در میان خروج آمد و خپار چان
کیوان کین جلالت حجب فوج آغاز نمود کرده بر انجام سبب قلعگیان و بردن سپه و خپار کین شغال
در زمینده بعد از آن در بای آتش محیط قلعگیان دید در شب نیمه شبان احکام سحر شب را آتش زنده کاری میرشد
چند روز همین پنج شبلیک تو سب فلک سناره ریزی خپارهای آسمان آینه کس در قامت بر قلعگیان
اشکار کرده و کلوله تو ب و خپاره زیز و بر اساس کت این مظهر آثار آن شاک بود از هر جهت تا نیک
پشاکیان چون بپند که غم فوی پشاک حسودی از سر طلب با نیل حصول باز نخواهد گشت جمعی از علماء و افندیان که
در روسای اد جاق را با اسبان تازی نژاد کوه سپه کوشکتهای لابن بدر بار سپهر رواق فرستاده متعهد گشتند
که جمعی را بدر بار قهری فرستاده امور معهوده را همچو یکدیگر و کوزه اقدس است بین اللدین صورت انجام دهند و گنج
که اطفا شتر شکر کین شعله فرود نظر انور هر دو قبول این مؤمل شکر سواه ایشان را بر ابر پرش کسرت امان و شرف
اندوز شریف خفورد حسان و در طینان حشر پشاکیان نیز قانع و منعی موصل را با چند نفر از روسا و اولاد استبل
نموده بر وض حال برداشت مقدار آن عهد که از جانب احمد پشاک بدر بار عثمانی رفته بود و در حشر آورده که پادشاه
اسلام پناه روم او را بجز خود طلبیده باشد نه فرمودند که در عالم هستی این توقع را انداختیم که جانب داری

منع

از حدود و دستور تجاوز نمایند هرگاه مدعی ایشان انجام بدست در دست ملک خود کفک نمایند امیر محمد
مردون بجهول خواهد شد اما تخمیس منب مردم حدود فتنه عام و در حین اجتنال صلت ابد و فرجام است مجرد
از لفظ خاص در گذرند و در باب امصال و محمد پش ما خون و مختار است که بین الدولتین انجام دهد و این در حین
رمضان عطف عثمان بجانب الکوکت که در تاجون زیارت اما کن مقدسه مکتون غیر اقدس بود بعد از ورود تاجون
در صلیبی خانکته از راه و غار یا نیز آمده باشد با فرجی عازم عبات عالیات گردیدند و در منزل شهر دان سلیمان
که غذای بغداد با محمد لاه معتبرین دیگر از جانب احمد پش با شکستهای لابن در رو با عطای که خنجر تر صرح و صلح فای
و اعانات و از راه همین حال گشته و محمد لاه برای ایلان حسرت الفراف مکتب همایون و قبول امر مصالحو از جانب
احمد پش محمد دار دانه در بار قیصری گردید علیحضرت شایسته می بعد از آنکه از زیارت مراقد مطهره منوره انالی
همامین کاغذین علیه السلام سعادت از دست کشیده با احمد پش در کمال زینت و در کمال در کمال در کمال
داده بود در آب عبور و در بار ابو حنیفه و عمر شریف و قیاب شرف در روز دیگر از راه حله عازم کفک شرف
گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان بلخ و بخارا و سایر بلاد نوزادان در رکاب اقدس حاضر بودند همکار
بهر آنحضرت معروف با کتایه اسلام و در رفع نزاع از میان آنست حضرت مستی الامام صلاه علیه بود
شهرمدین شریفین و حله و نواح و بغداد را تیر احضار و در آستانه مقدسه علویه و عقبه بهینه عزویه مجلس مذاکره در کتایه
مخارجه اتفاق دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده مراد شافرت را منقطع و جل معایرت و مشورت را منقطع
اندا علمای فریقین در آن در کتایه عیون شتابان جمع گشته بعد از مذاکره که مشرب عذاب است محمد پش را از آن
مشکلک بنیبات تصفیه دادند و شیعه مشرب کیفیت با جرم بوده را تم خود مشرب و به یکبار از افاضل و حضار
مشرک گشته ثقل آنان در خزانه مقدسه عزویه و به سرادی از بندگان ممالک محمود و سرادی القادری داشت
شرح و نتیجه در این باب خوش از خبر این بنیاده و نظیر این بنیاده است که چون بعد از نشست حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
علیه در آن جمعین هر یک از مخالفان را شنیدند در ترویج دین بین بیدل نفوس و اموال است عده ساعی مشکوه
و مجاهدات بر آورده کرده برای پیش تشریف آید و است قبول الا دلون من الله ما جین و الا انصار که دیدند بعد از
صلت جناب مستی الامام با جمیع مخالفان یک رسائی خلافت بر خلیفه اول و بعد از آن نفس خلیفه اول و نفس جناب

بر خلیفه نانو و بعد از او شوری و اتفاق بر دو التوزین و بعد از او با سید العالی بظهور العالی بظهور الغریب و التوزین
السلب علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار گرفت و در یک از خلفای از بعد در مدت خلافت خود با هیچ شیخ
التیاه استلاف و سوز از نوایب اختلاف بوده رسم سعادت موقوف و خزانه ملت محمدیه از نظر شرک و کین
موقوفه سید هستند بعد از انقضای آن مدت که خلافت بر نبی امیر و بعد از آن نبی عباسی شجاع است اینان
نیز همین ملت و عقیده باقی بود تا اینکه در سال نهصد و شصت هجری که خاقان کشورستان شاه اسمعیل صفوی زمانه
بر مانده خروج و بر حایج سلطت عروج کرده تبلیغ علمای لاذر با یکبار و کیلان در دجل نیز بنیافته حقیقت خلفا
ذیشان در راه قلوب علوم انتعاشت و مطاعت ایشان نموده علاوه آن سبب نفس ماسنج و در مساجد
از نیکو اذقوال اعلان و از نواح نضایج و نضایج گردند و سبب این است و جماعت از آغاز سعادت و ترک
مضامین کرده از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین مسلمین گردید و این مقدمه تا ایام خاقان
مغفور است سلطان حسین شاد اول معمول بود تا اینکه در فتنه زلزله کتایه داشت و ناخفته قدمار و در نتیجه در دست
از اطراف رخنه در میان ممالک ایران رسس سلطنت مملکت ما در ایران کرده قلع و استیصال بر اینها بر خردند
دانستند چون مشیت مالک الملک لم یزل امیری تعلق کرد و سبب آن باز پرده کردن بهجت شهرد
در بر زمی آید لهذا که کسب دلت به حال و تیر و حرم سعادت اشغال علیحضرت قدر خذرت کچوان همایستی بخ
صلابت مرجع سلاطین و ملجا خاقانین قدماں حدماں رفیع انان تر کتایه برقی فخر سوز گشتن جهان تبا
سجانب تابع بخش ملک ممالک هند و نوزادان حضرت ظل آبی نادر حدماں خلده انه مکتب سلطانه خنجر کیک در
ابتدای تاریخ تفصیل مختصه باشن مذکور و مسطور است از مطلع ملک امپور در آغاز طلوع و بنیاد سلطنت کرده ظلمت نادی
سعادت ایران گشته محاکمه با با تقاضای انقلاب در شهرت غیر در آمده بود بر ذریه با زوی تا بنیاد آبی و قوت سیر
اقبال شهنشاهی اشراع و کسرینان شکر تازار باب عباد و نزاع نمودند تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت
هجری در شورای کبرای صحای معالی که عزم وضع و تزیین اینها از احضار و مجلس مشورت را انعقاد دادند که از جانب
هر کس را خواهند سلطنت اختیار نموده بنای بر کار خود بگذارند اما مال ایران دست در دانه برام و الحاح زده خنجر
کردند که خداوند عالم پادشاهی را با کفرت و کفرت را با کرامت و نوره ما را اختیار می در نقد بر حکم آبی

درین سلطنت حق آن جانب نبود که در ذرات اول صیانت اعمال کرده عرض نمودند که ما نیز از جانب دشمنان تو
ریای داده بایز در مقام محاربت ما باشند و ستم بدکان ایران را با ما بدیگری نگذارند علیحضرت شاهنشاهی فرمودند
که هرگاه املا ایران سلطنت را غلب و آسایش خود را طالب باشند در صورتی که از ایشان تعلق بقبول نمودن
بمجهول خواهد شد که سب و نفیر که مخالف رویه سلاف کرام و آریای مظلوم از آب همایون است تا ملک
و بر منجم امام معبود صادق سالکت باشند ایشان نیز در زره عقابیت بدون شایسته متعلق آید از این حکم از کس را
بسمع از حال اصف و دمشق برای نزد انصاری نوشته بخواند عامه سپردند علیحضرت شاهنشاهی نیز در این باره
ایچی دانند دولت عثمانیه کرده از علیحضرت سکندر شوکت با طاب ها از زمانه ناسرلیات آن آری
یا مبر بالعدل و الامان سلطان البرین و فاقان البرین خادم الحرمین اشرافین ثانیه اسکندر خردلقویان دارد
دارد درایت کجیر و غلام خدیو که چون شکوه اکبر خضام با دوشه اسلام پناه روم ابدان بقائه طالب بطلب
مطلب اول و نیکو دل ایران چون از عقایدت به نفس نکول و مذهب معبر بر آن از مذهب حق است قبول نمودن
ففت و علماء و فندیان کرام روم از همان کرده آنرا خاسم می شناسند **مطلب دوم** از نیکو
منظور ارکان از رتبه مسجد کورم با ائمه مذاهب از بوقلق در درگاه مذمت جعفری در رکن شافعی بالایشان
برده بعد از ایشان عمیده با امام خرد تا این جعفری نماز گذارند **مطلب سیم** هر ساله از طرف ایران که
تاج نقین شود که بطرف ایران صیاح معروض در حال اعزاز و احترام حجاج ایران از آنکه معذور رسیده در دولت عثمانیه نظر
ای صیاح معروض باشد **مطلب چهارم** آنکه برای هر مملکت تزد هر کس که بوده باشد مطلق العنان و از او
بیخ و دژی ایشان رد نباشد **مطلب پنجم** آنکه و یکبار از اهلین در بای پشت یکدیگر برده امور مملکتین را بر وفق
صلحت فیصل میداده باشند که باین سبب رفع اختلاف همدی و معززی از میان است حضرت سید القلیب صاویه علیه
گشته از بعد تقضای آنها المؤمنین اخوة رسم العتق برادری فیما بین ما لاروم و ایران سلوک میباشد اما سالی
ابدت عثمانیه چند طلب را که عبارت از تعیین ایر صیاح و طلاق ایرانیان و بران و یکس در مشورتین
قبول و حقیقت مذمت جعفری تصدیق کرده باقی امور را مجازیر شرعی و معاذیر ملکیه بر وفق سخته بودند ایچیان
دیشان کفر من انصاریان آمدند کرده از آن طرف آنکه از آن در از این جانب برده اند از این طبع

بجمع فاطمه الفاروقی استند چون در عرض هیئت هیئت سال بنفقت مات با بدوشد سو مورث انجام نباشد درین حال
قال که شکر زینل ابراقی نهاد و صد و پنجاه پیش بوده باشد که در اهلایون قانده در روی طوفان خاقان بهرم است
چون خاک روم محقق از برای لغت است آب گفتار نشسته از نطقی و ماده فاضل از زبان اهل اسلام نطقی
و ماده فاضل و منبر از زبان اهل اسلام منتفی گردانند و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیخ اسلام و فقاهت
کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقادیر این امر بر یک بنظر در برسم همانا در در آن سرزمین گردیدند که مطالب
با مقدمه ملک سرور ذی طمی فرمایند در برفت که در کتب اثرش بقدر بس و تقیل تراب روضه علویه غزویه فی غیر
و غیرت گردیدند همی از علمای کتب اثرش در اهلای مست و صدر محال در تاریخ بغداد در در جزوه گفتار حاضر است
امامها این نیز بقا ز پرست که چون در رده اسلام بچگونه قصوری و دشواری نیست لا شیخ است در نفس که از بود
حالت صفویه در بیان است نیز شیخ یا ذی علمای کرام که در علم کج اسلامند با یکدیگر مجلس مجاوره و مذاکره دارند
منزلت نیز را که از افواج هر مملکت است و در این شکل و در شهرات کشته است معذور
حق در شاک و ما معین صفوت و سداد نایزه ف در اطفال و دند لند ما مورین پنج متور در درگاه خورشید
حضرت سید الدین و امام المتقی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بطی ممالک در اهلای عقاید بر
ما جز نبی است که در رتبه شریف شهلا است کفرت نکارش می باید **مطلب ششم** اهل سلاویه در میان دولت قاهره نایزه
و علمای ممالک ایران از یکدیگر در دولت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خلافت با جمیع امت بر خلیفه اول و اول
از خلیفه اول بر خلیفه ثانی و بعد از ثانی در اتفاق اصحاب بر خاندانین و بعد از او بس که الله عالم عالم
عالم و مظهر کل طالب علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافته و بعد از آن آید و آن چه در سبب انوار اولون هم
الماجرین و الا نصار و الذین اتبعهم هم ان رطی الله عنهم و رضوا عنه و یغفر ای آیه شریفه است در ضمن آیه عزیز المؤمنین در باب
بیزکت تحت الشجرة صلوات علیهم و صلوات علیهم اصحاب کمال التوحید ما نهم اقدیم استیم صلواتی از بعد بر صلوات
فیما بین ایشان بوده همه با یکدیگر رسم موافقت بدون منابر است سلوک میدارند و بجز فیما بین ایشان
اتحاد مرعی بوده که بعد از دولت خلیفه اول و ثانی از حساب بر تفرقی سوال ایشان کردند فرمودند که اما ما
قاسطان عادلان کانا علی الحق و ما نالی الحق و خلیفه اول نیز در شان جانب بر تفرقی گفتیم لکم و فیما فیکم و خلیفه ثانی

در من آنجا بگرز سینه لولایع سلطان و نظایر سیکه محال رساندی ایشان از یکدیگر دلا در بسیار است و در
نفسه شش هجری کوشه اسیر مغوی خنوع نموده پشاه سید رضی نسبت کفکای غلامه نموده اینمطبع است نظر من
و مشا ایند اموال عباد کردید سرور مستغنی عبادات فجا بین اهل اسلام باشد تا اینکه بمقتضای قول اللهم مالک
تو املک از شاه عالم بنده سر بر آرای محنت سلطنت گشته بخجری که در فرق قلمی شده در شراری برای صحرای
ادین در میان استلکات فرموده مانیر عمن عقاید اسلامیه خود نموده بودیم حال نیز که در روز مقرر شده علیه نیز از ادیان
تحقیق فرموده و پنج مسطر است در ذلک نظر و تفرات را مبرمج بنویس که در دوا اعلام شیخ الاسلام و اقتدایان عظام
صحت علیه عثمانیه تقدیرت مذهب جعفری نموده اند مقلد طریقه آنحضرت باین عقیده ثابت در اسبج باشیم و آنچه است
حریر یا در محضر از خلد فرمودیم طلب شد این دعا مصفی است بر عشق و قلب است بر کماله خلاف این عقیده
از ما بطور رسد از دین بجان و سرور عقب خدای بجان و مخط ششاه زمانه باشیم عقیده اقلان عیان حلتین
علمای کجف اثرت در کمالی معتاد و تواج بعد از آنکه امام جعفر صادق علیه اسلام ذریه رسول اکرم و مروج کمال
و هم در ذواته حل قبول است و در ذرات که علمای بلاد ایران عمن و تکریر کرده و نزد در عیان تحقیق یافته عقاید
اسلامیان اهل ایران صحیح و ذریه زبور قابل بحقیقت خلفای اکرم و از اهل اسلام و است حضرت سید الانام
عبد الصمد و اسلام باشند هر کس که با آن فرقه اظهار عبادت دین و وقت میکند از کسرت دین عاری و خدا
و کار بر دین از دبری بود در دنیا که از او سلطان عظم و در سرای عقبی با جبار سید عقیده الفخر خلد بود
اقل الادعای علمای قریه اسلام بلج و بخارا را اینکه عقاید صحیح اهل ایران بخوبی است که علمای فرق سپان نموده اند و تفرقه
در اهل اسلام و است حضرت قائم البینین بوده در دنیا از خواست آن با پادشاه افاق و در عقبی بپشت عطا
و اطلاق خواهد بود در حلاله که معتقدین عقاید نموده را در فرود عادت با آنکه از اهل اسلام است و سنا و سنا
اسلام نیست و محاب دین استقامت از اهل اسلام و قتل و نهب و سرقت و غیره که مسلمانان و است محمدیه و ادا
دینیه اند بر یکدیگر حرام است در بیان انوار مکتب عز و شرف از کتب شرف بجان آنکه در میان حکم
تجدید کتب فلک ساسی مبارک نافذ گشته بود فرمان بجزایر و مانوس امر متوار در کمال زینت و پرورش
نشینان باین حضرت شاه ولایت پناه را که پهلر بر سپهر مؤنس بر از اطلاق کالی رشک لایحه از اند و در اند

و شش شرف و جیح آنقدر خشنود و به جهت ولایت که عادل پنجاه هزار تومان بوده باشد احوالات تدبیر
کنند فلک شهاب بجایب در آنکه آنحضرت از با شران صورت محاسبه از کوفه حساب بایشان از محمول محبت
ش. و ولایت فرموده و از سر کار علیا حضرت سیرت کوه بر شا کیم دالده شانه دکان کمالی رفود نیز
و ما متغی نیز از آنکه در پی تجویل داده شد که حرف ترست کانت کاری دیوار بمن مقدس نمایند و
سر کار نواب محمد علیا بانوی و هم سرای معاف رفیق سلطان یکم نیت خاقان مغفور شهبان
سلطان حسین تبریزت نیز از تومان نادری برای تمیر مسجد جامع شمس مبارک تحویل کارکنان کردید
و بعد از پنج روز از ایات نفرت آیات است سب جانب بعد از نوظاف و کجلام در باب استحقاق
امکن ثلاثه انکه از به علمهم الاف سلام و التعمیه را ما ابو خفیه بکلف بعینه نذر و جوار از غزوه حسن
عطا و رحمت فرمودند و در حدیث کمر اسبان که پیکار از آن غلام بپشتنهای لایق بدر با سپهر چشم فرستاد
فرستادگان او همه جا حاضر حق خدمت و آداب بقدیم رسانیدند و از طرف قریب اثر شرف شایسته غیر آنچه حق
احسان و نهد بر دوری و لایحه حیثت و رحمت کتری بود در باب از سنادگان او بطور رسید و چون بر لایحه
دست از محرمه باز داشته روانه کرده شدند و متوار شد که قلع ککوت در بطن قرنه و بانه ولایات را که بفر
ششیر آید و تفرقه آمده بود خانه نموده تفرقه کنان احمد پیش بدند پس مرکب و لایحه از نظر بعد از حرکت باز
حبری که در آنجا نیکو بسته شده بود و ششده و از انطرف خاتم نمودن آن جسته در بیان انقلاب اوضاع
در نهد شیردان و نهد مکتب نژاد با غزوتان نصرانه نیز از انهم مکتب فخر آن دیار در صحنی که مرکب باین
از در نهد بجانب روم توجیه یکدم محمد جان فرقرار با ایات در بند تعیین و فوجی را بامت است او ما مرد در
ورود بجان حیدر پاک نشان کرده جزایر چین با ایالت شیردان و خطاب خانم سراز از حسنه و در سرت هم
شعبان در وقتی که ساعت بر وصل مغرب قاصت عجزه جا بود در خرقلا بشیردان رسید تفریح امینال آنکه بعد از
تفریح ظمیر الله و الله ابراهیم خان که محمد پاک دلکش با هم بود و با ایالت آذربایجان او عالی شانه نژاد که
دو پری صفان مغفور شهبان سلطان نموده ابراهیم خان دفاع او را قطع و او را با دفع کرده در نفس حاش
داد و بجانبد استوار فرسرد سال در میان لکنیه بر هر دو محمد و لدر خای که در ایام توقف مکتب مغفور

دخستان سر از اطاعت بازده در ولایت آمد به بنو اسما و که خلیج متواری بود در نوبت که لاری فلک
مزه مردم و بدسام بنی بریند و را که نوزاد نخواست و دروغ دشت از ده که ماه منی و خط و باغ شخص فتنه
کرده و جمعی نژاد منقده شده در مقام تحریک اما طبر بران دورند در آمد و در آنجا که علوم کالای تمام را
گفته ام و خبر نوزاد نفع و ضرر نیک و بد را و بعضی از آنکه بر طلبان آن دیار و نفع گشته نجات
با بال شیردان از جانب ایشان آمد و شد سبک و تا آنکه انبیاست با محمد علیان سردار در در بند بوض اقدس
چون فتنه در بند بر قدرت داشت حیدر خان از مرفق عیفرت معاد است او را که گشته نبار آنکه حالت اهل
دخستان دورند با اعتبار قرب و جوار مردم شیردان نیز برایت کرده در میان شامی کشان حیدر خان
اگر چه بر سر و بعد از چند روز مغول و لوال او را غارت کردند و محمد و لای سرخای را به سام شیران آوردند
و فتنه آنکه مغول است بر دست ایشان در ده لاری مخالفت نخواستند و اهل طبر بران و شایران طوعاً
و لای مقلد فتنه اطاعت شدند آنچه که بدید رسید در آن زمان آنش نفاق نزار که گشته در بنی الدین است
دلا در سینه در شند که دید از روی هر رویه کار را بکشد و در گذر از جماعت مغازه و غیره که بر مجامعت فتنه
قربی از مهال در بند بودند جمعی از قشایه را که برایشان مامور بودند گشته فتنه قبری را تعریف کردند در ده سام و محمد
مخمس گشته محمد علیان بعد از این واقعه جمعی از زرد سواران را در بند را با ملذمان مغاله که منصفان اینان
برفت از هر حد است هر دو جمعی از آنرا که چشم از حقوق حاکم بر شیده بودند که در روزنه مغان حش
و خود با حکام کلکو کار فتنه و بروج در بند بر دخت و حقیقت حال را بوض عاکفان سده جلال رسانید که در
افش را با سردار آذر با کاین که در ایران هر چند بنشیند آنچه با جمعی که همراه دشت برای تسکین ماده نترس
شیردان را با یغاری و حاجی خان حش کران بگلای که در کنار آن دشت مشغول استن حشر شده بود اتفاق
لیکن بعد از آنکه انبیاست بوض اقدس رسید که خان فتنه بگلای که در روی را برای تسکین راه فدا بکانت
مغان مامور و فوجی از غازیان را نیز معاد است مامور خان تعیین نوزاد را هر هائون با حضار نزاره میرزا که در
همدان ترخت و دشت عذر صدر یافته است از ده در چید هم رمان در منزل سیلان در رضی که مرکب هاپو
از آنکه کعبه و عازم است بغداد بود در طرف تقبل آستانه بوسی اقدس خان فتنه گشته شجاع خان افشار

چون جمعی بخشی از خاندان و با نژاد هزار نفر از غازیان را که با اطلاع مرکبشان نژاد فرمودند و ناله شیردان گشتند
ش نژاده بعد از در در تبریز حکم هائون جمعی را سبک کرد که شجاع خان را در حش که با نوزاد مطن شود و خود نیز
مشابست ترجه منفذ کردید و بعد از در در شجاع خان روز چهارشنبه چهارم ذی قعدة الحرام سام و نزار لکنیه
بایست و فتنه و فوجی عظیم از انبیا لکنیه در شیردان از زرد که که بالای باغ شایست شب آمده و میای جنگ گشته
شجاع خان و بعد از خان نیز راه بابان ارشد جنگ در بر است تا سید آبی و در پنج ساعت بعد اقبال شایست
چهره و عشا شب استن جلالت ایشان گشته نزار نوزاد فرزند با عالم و فتنه خانه ایشان است
و محمد و لای سرخای ز خود را با بقیه اسیران زانوده سام با معبودی چند با کتب حشمان را کتب پس در ایران
قلعه آنرا برداشت در اندک روزی قلعه را تصرف و جمعی کثیر از لکنیه را که با قنط فتنه شغال داشتند نزد
کردند و فتنه احوال سام در بنان وقایع سال آینده مذکور خواهد شد **در بیان طغیان تقی خان شیرازی بگلای**
فارس و کاروان در جمعی زلف مرکب جهانگ در حواله در بند کلعبی خان که سید احمد لوی شایست را بر سر
و تقی خان را مجدداً با ایالت فارس تعیین در روانه و چون شاد الیهما در آن سمت ببرد کار را بر سر حمل کرد
بروندند امده محمد حسین خان قرقند را بر آخر پیش ما که از سواران بگلای برگشته بود سردار تعیین و یکبار روی
و کلعبی خان و تقی خان را بر بار سپهر افسر طلب نوزاد و بعد از در در محمد حسین خان حشمان چون تقی خان
قشونهای فارس را با خود متوجه خیالات باطله شهنشاه غروب شده بود جمعی از آنرا که کان با فتنه و نهمند
کلعبی خان را که در وقت اول گشته در صد در کفن محمد حسین خان در آمدند محمد حسین خان از اینج و اصف و عاقبت
گشته در کشته شسته خود را با حل عاقبت رسانیده از آنجا که شیراز آمده تقی خان نیز جمعی خرد عازم گشت هر کس
خرد را بکطرف کشید حقیقت حال را مروض سده سپهر نشان حش تقی خان در اصل شیراز گشته را است عیان
برافراحت از مرکب هائون جمعی با عاقت محمد حسین خان در بنه تقی خان مامور گشته و تقی خان بعد از چند بقلمه
در روی برداشت دستگیر و در شیراز است اعمال او مورد دهنب و نزارت و بنکار دید و مقور شد که در قطع است
نمده از کج چشم کرد کردند و در کاه سست آوردند اولاد او را و برادرش را که در همنان بود و نقل رسانیدند و مامور
بر وقت زمان عمل کرده او را عقیده بگلای حضور و را آوردند **در بیان نزارش استرا با دهنفت مرکب نصرت**

یکین از باجیان نرفت پناک رایات نرفت آریات در پناز پنج کرام از شهر روان بوزم آذربایجان حرکت بعد از
 درود بجای ما بدست آریات مان بروض اقدس رسید که جمعی از جهال در عیان قاجار بیک سوار کس محمد حسین
 حاکم آنجا با طایفه بمرت متفق در داخل شهر استراحت کرده و در محله حسین خان که از جانب پدر نایب بود
 دینار دیو در خان چاپش سردار ترک رفت حکم معنی در باب تأدیب انرا در جمعه بهیروز خان مؤصد در بافته محمد کز
 غیر از ارجمت ایمان این امر مانور کردید و ما مری با جمعیت دستعداد بر سر استراحت بر لب نولایت سرتی
 دینار ترکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقیق داشت لوزم قتل و سفک با او با
 از محمد حسین خان نسبت بکن کار و پکن بظهور رسید آنولایت غیر با ببال دست انداز داد کردید و چون بر سر
 نظر اقدس فرودم دسترداد و لایه که بعد از ولایت علیه سلسله ترکمانیه در خان آن مرز دوم بود در فتح انیمت
 نزارت از امان ایران بهت فتح غنیمت شاهای در بنام امر صالحه فیما بین چرتین علقین و عداوت آنحضرت
 اندان مملکت کردید و بعد از ورود در کب ایمان بکرات شاهان ایران بهیم خان دلدار ابراهیم خان را بسپارای صدور
 کردستان در استان فیما بین دوزخی از غازیان را با او مانور دست فرمودند که در حدود در کبستان آن
 در زندگانه منهای ولایت به جافراج منصوره مشغول شد و بیگانه بود به پیشانی بعد از مرگ قریب
 مرعی بدینت بهشت بخوبی که بقا که کند غلامه مرزا که در سال پیش تر به خوارزم بود بعد از زود دلمرور کوی خندان
 دگر که دکان خوارزم به اتفاق ارتق ایشاق و لایه زوشان از راه لایه محمد و لادن ملازم دگر جانیدن طایفه کور شد
 بودند لغزانه مرزا ابوالمحمد خان دلدار با بر سر راه حاکم اقدس سیر بیکری نمین و در زدن ایشاق را آمانی صاحب
 کار کرده بهت انرا در زنده خوارزم کرده عداوت نمودند بعد از چند صحن از شهر خوارزم با یوست متفق در ارتق
 ایشاق را منتقل جانشه انیزات را بروض اقدس رسید کلیه خانرا که نسبت برادران با آنحضرت داشت پس
 خوارزم مغرب و روانه خراسان جانشه که ندر آنک محمد داوود به رسال دگر بوزم خیر بمرت عازم خوارزم شود
 ما بدینت لایه ترجه بیک فلک و شکر از شد **در ذکر وقایع بجمان بیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت**
مجموعه سلطان طارم جبارم روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از القضا فی ششاعت شوش و تقیر از نزل ما بدینت حوت
 بفرود حمل نقل که کز جلال کرده ضد کوشش بی بهار از شهر شوش را بایت منفعت بر از حشد خاقان جهان آوری

از رعد آبر آذری طایفه کوس زرم انکی و کوشک یا بلند آوزنه حش و افراج قاهره جنی ساز و بک نایش کردیم
 دفع لشکر بهم بر فرما شد و چند دشمن را از غنچه ولد را در موی آب بر برد و مغرور جوشن بر آید کس در عسکری از صبر و کوشه
 اردی استی از حال حش عریب بودی از نیت کشیده و سپاه شامی شب از هم آوردی ترکان از نند و نانت نند
 در نکت رود با خطاطا آورده از چهار نیک را کرد در نزل نکل در محل قمر و مجلس مردانه با هزاران نین در نیت انعقاد
 یافته جشن زوروی بفرود زوری القضا یافت چون در آن اولن از حدیث حال اوفیا که از حالت قهری بر سر
 مغرب و در قارص بر از جانب محمد عانا نام زخمی که مانده که نصفی مرزا استوار داشت و در ابتدا آن کتبت
 حال در قن او کجاک روم گذشت در عیان ولت عثمان نظر با عتی علی که در حضرت خاقان داشتند او در نیت غنی
 کرده بهای عسکر روانه کرده بودند زخمیات بعضی ولایات آذربایجان فرستاده عبارته که زیاده بر حوصله بود
 در آنها درج و نقد جلادت را از کاز حسیج کرده ز شجاعت زبور نظر اقدس رسید و بهت مانه غضب و محک
 سلسله منفعت بکب ایمان کشته در در حولا اهر شد در آنجا بسع اقدس رسید که عسکر زبور لادن ولت
 عثمان منزل و احمد بهت زور اعظم بق بر عسکری مغرب کشته چون محمد را فرستاده ولای بغداد که برای انجام
 امر مصالحه بدر با عثمان رفت بود در استنبول توقف داشت انتظار وصول خراز جانب سوی الیه بر اصل مقصد تا
 علی بن شد و حکم هابون خطاب بر در ایروان اصدا بایست که متوجه رعایای حدود و دستور کشته انرا
 که در طرف روم بدست آمده باشد خشن ساخت بر عسکر قارص رساله ارسال و با او در ارتقا طارم را بر در
 زبور بر حسب زمان عمل نموده بر عسکرش را لیه در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش فر خبری
 و فر از ولت عثمان مانورم که صفی بیژن را برده در ایروان منحل سازم بعد از آنکه جواب بر عسکر مؤدب شده
 خلافت کردید اعلام شد که آمدن او موجب تصدیق آنها بگوید همان پذیر باشند که مغرب را بایت
 هابون ملاقات ارد و صفی بیژنای معمول و در داند در حذر کردید پس باین عمر را بایت منفعت آن جانب
 از خانه در عرض راه عسکر قاری سام که از چهار نیشروان فرار نموده بود رسید تر ضیح انیقان آنکه هیچکس در طی
 در قعات سال قبل مذکور شد سام بعد از زرقه شیروان که شکست یافته منورم شد آورده داشت که نزد کز
 لاخر در حرمی بحال که حستان رود طهرت خان مطیع شده در زره خلک سر راه برده گرفته در دست و جام

ذیقعه اولم در ابا جعد تن زنده دستگیر در مقبره و قبله قرظمان فرستاده انیز ابابره بر اقدس سید
شد که یک چشم را که در ابا جعد تن از ارفادان رود تیر نزد احمد پیشی بر سر کعبه خاص در حقیقت
که چون صفی بزرگتر در نزد احمد باشد برادران محبول یکدیگر را بدین نمایند و بعد از ورود در بابت نفرت
آیات کج در کوری احبستان مقدسه شکست رود نه عود صد سینه رفته سینه نین آن بر انبیا
که بعد از آنکه امت لویای حوت عثمانی تکیه محمدی زنجانی شهر صفی بزرگی ثانیه قرار یافت از جمله تباری
که در کار ادب و دین و غیره و در ایام کجبه احمد خان اوسسی در محمد ولد سرخای و حکام آرم و حکمتی و کد صدایان
بطهران هم اعمال در بند ارسال و نامه معلقه که بر یک نرستان از غنیه پیدا و انقیاد صفی بزرگتر اند
بسیار است و الا حقیقت از حوت عثمانیه تا بر با اعیان خزانه و ابلغان و امین کشته بعد از ورود کجبه کوری طاعت
صالح که در آن دوران دلاکاش بود با ثاق علیان غنیه بکلیس در آن لواحق در صد کین بود
در سیف است از زودی احتیاط است بکوه داده میان خلیج اصفاق کرده لغات و عطا یا در ایام و فر
با جمعی از پراهن روانه در عثمانی نوده حوائلی نیز که بعد از در رسم با کوری و عزم بودند پس از وقت خوبی
در سر راه کجا درشته تا مورس انظار ایضا از وقت عبور نمانده جمعی از ایشان را از شیخ نیز گذرانیده خوبی را نیز ارفا
فید اسرار حشمت و نامی هدایا در زمین را بدست آوردند و بسف پیش از استماع آنچه در زمین حشمت و سایر
دانت کرده فرار در غایت خوف در عرض راه جرم لغزش قدم از پا در آوره رفات بافت بعد از آنکه
جلوگیا انیز ابابره بر اقدس سید طهرت بزرگ را دیدند انیکونه خدمتی بود الیکس کاتیل در در یک بزرگتر
بر الیکس کاش بر از تر شدند چون بعد از انجام مهمات سمت شیردان در مایرون با حضار فراده بزرگسال
شده بود شاهزاده نیز بر یک بللا برست پس ریات جهانگش از حدود و نخودن عازم مقصد گشته از
بیلاق کوچکی که بزرگ بود و در آنش فرسخی آرد چای در موضع موسوم بجاشی بزرگ و غرق را گذارسته و در حقیقت حوائلی
شهر حمادی لاغر مرکب مایرون کجانب فارص نفیست فرمودند در غایت فتنه فارص ماچیر ریات نفرت
آیات مابعد سموات برادران شده و چند نفر بر سر کوه پشیا یا با در دام تمام پشت به یوار فتنه رود و کج
در آمدند و هر دو جمعاً از لشکر عثمانی قتل و استیلا گشته بقیه فرار و مشغول فتنه در ای کشند نه و غرق

و عمده محترم نیز مایرون در دو روز دم جیب وارد و در حقیقت کجبه سید ابراهیم از طرف مقدم قصبه است دستهای محکم تر است و خوبی
غزایان با تو کجانه بهر طرف تعیین گشته چون احمد کجانی جنگی بر جیب و در زمان بادش در دم با فوجی از کجبه بعد از جنگ
بقدر آمد بدو کجبه که در ابد نیز مال بدیند شب بیست و جمعی از فتنه بر آید اینک از آن جمع از طلا به دارند و حکمت
انرا از فرار ایشان با خبر و تعاقب تا مگر گشته و جمعی از ایشان را غنیه را کج گشته و چون ایام حجاز امتداد و اختلاف احلال هر کس
استدایاقت بسیار ای شکر و تیر آقا فرار کردند بر سر کار از راه غنیه از آن فرار پیش نامی ابابره احمد افندی که پیکار در
کسری عدالت قهری بکتابت بر سر ملامت و عارف روم و چند نفر از آنرا در کمان اد جاق به پیشگشای لاین بدر مایرون
مدار فرستاده محمد شد که مقصد از نظر فرار در در بار عثمانی صورت دهد بعد از آن در وقت مکر که این منزل در حضرت
شکستهای غرقبول یافت بر سر کار احمد افندی کسری با چند نفر از روس روانه در بار عثمانی نوده چون بر سرستان نزدیک
دشت کمرهای قاصص معلوم و توخت متعذر بود و فتنه در آنجا در جانب حقیقت در خلک گشته آنکس دلپذیر را عمل است
حشمت تمامی حاصل و علت آن لزاجی ابصر بر ساینند و چون منظور نظر اقدس آن بود که در بدو در بدو
واقع شود کس ساعی قین گشته که در حال بدو در مکان از آنجا آب غلف اقیانوس است چند نفر از دست خانه و ک
مغرب سازند و جیب ترتیب دهند و خود از راه آنچه فتنه و قزاق عازم کجبه در بدو در راه ابتدای ذیقعه در دروغی
که برای قشلاق اصفیا شده بود که دیدند و بعد از چند روز که حساب آراچی است چون تیر کجبه نصیب العین جیب
با دهنف نیکه رستان استنداد دانت و در سینه هم ذیقعه با فوجی از غازیان سبای کجانب در حستان توصیف
فرموده از جبر جود جبر و همه جا منزل یا ایضا فرموده در ششم ذیقعه اهرام از در بند گشته و غازیان از اهرام در
کرده از چهار جانب بجا اول انداختند و تمامی انظار ایضا را که با طینان خاطر در آن لزاجی بودند حرکت بود
دلا در در چنان فصاحت آب در شکم مایونج لب و عین شدت رستان بود باین کیفیت تصور نیکه در دانت
و علت که در در حساب و مقام فزون در حساب دشمار بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول
و نماندند تا از هر طرف میگردند تمامی روس و اردکان در رستان در در کجا سپهر میان و برای پیش ضلع مغرب
شدند آری تا تحمل این قسم متاع بشده خود را سپهر سال به آرازم سازند و فرار از فتنه و قهر شوند بدو
و تپای در طریق طلب نیستند مگر به ملک است در آنش در آنش در آنش در آنش در آنش در آنش در آنش در آنش

در بند کرده و اسرار اخبار نظام داده از راه طبرستان عازم بروج و در پنجم ماه محرم الحرام وارد مقوقلستان شدند و پیش
دیگر آنکسان مغرب برادفات عزتشان گشته چون آب و علف است شمالا رود کرد کمال و فر بود در دست
پنجم ماه مزبور بانه و آخر وقت حرکت و از آنکه بر سر رودند و در محال از گشتند **در بیان وقایع او و دلیل مطابق سال**
هزار و صد و پنجاه و نهم چون از راه با سلطان قضا سپهر از بغداد و چند دستا عزم ایران زمین چمن کرده و بنگاه
صلت بهمنی در عسکر رومی نژاد حرف علانیه داعیه اردین تنی میبرد و در فلک سربازینی عهد سربازان کهن کس
بر آمده بود از عسکر رومی در روز شنبه شانزدهم شهر صفر با افواج دیگامی در نقطه اعتدال اربعی متلاجم گشته
چو شرح ای نامه بعد از آنکه فرخنده سازهاست شرکت برده و عسکر دی را که برای جلالت و در خفاقت و سبقت
شکل بود حرارت عزیزی فاخته شده بر جای خویش بر کردید و روز دوشنبه مجلس جزو دله بشکره سیمان نظر و ترتیب
دقاست سران و سرداران کجلاخ زرتاری انب و زینت یا در قریب سه ماه سیلاق شش مفر ختام سپهر شام کرد
و در آخر جزو از حدود شش و آن نواحی عطف عنان کرده از رود که بر رود است جابرجین از راه میانکه عازم کرد
سیلاق ایروان گشته و در عرض راه عارضه شدیدی عارض انات مایون گشته چند منزل تحت رحمان طی میگردید
باز بغایت حکیم علی الاطلاق از دار ایشای و از دست خنجر تیغش شقای عامل ارادت گشته مزاج اقدس تقویت
دو بهر دی قرین و در راه نژادیم مجادی ملافه جو لکای که که مفر ختام غزه تمکین کردید **در بیان عمارت بکن محمد بنکی**
عسکر در ده سال عسکر چون سردار خیر رسید که از دست عثمان بکن محمد پشاد وزیر عظم سبقت بر عسکری نظر
و با عیاش پشاد و آلا آیدین و ده پانزده نفر از پشایان و کردگان دیگر و جیت و از راه عام مجدوم است از راه
آردم و قاصد عبدالپشاد چه چی با محمد ولد سبجانی و دیگران پیکر سپاه کردلان که از این حالت و آلا روی بر تافته
بر وقت پرست بود و جی دیگر از پشایان و افواج رومی از راه دیار بکر و در صل مقابله و مقابله تعیین شده هر یک است
مانور و بیگمبایران می آیند لهذا اطراف میرزا که از عراق بدو برابر سپهر رواق طلعبه بودند به تنبیه و تیر که از است
دیار بکر و در صل مقابله تعیین و مسابقت روانه و افواج منصوره را که در دست ارمانشان و ارستان و ارستان مشغول
یکبار بودند معسکر شاهان مانور گشته و چون مکتون فاطمه سلس آن بود که شاهان را در مجتد اما مقابله میرزا
در ابراهیم خاں و دلای ابراهیم خاں را که بعد از قتیله و پادشاه بن نام نامی و خطاب لغت سر از راه بود متاهل فرستاده

لذا حکم مایون نهیته اسباب سو و هر روز نافه گشته چند روز با کثرت طبع بهر سبب طاری سیلاق کو کویار گشته
بعد از آنکه کاروی نام ایشای خوسان را با مقابله میرزا در نظام مهمام عراق را با ابراهیم خاں لشکر فیض هر دو را با پادشاه
شایسته در پنجم ماه حجب بنه و آخر وقت را مانور ترغیب در سیلاقات حدود و تیر نموده خود نیز در روز نهم از پنجم
عسکر است و از راه ای طرف گشته و سر کوه خیمه انزان بود که در زمانی قاصد و در زنده آردم بر نهن انکار جیت
عسکر گشته و مقارن آن خبر رسید که دست اجل رضای عسکر زنده و در افرای نخوای پس سمتی آورد و لهذا
که کلبه های آن در پنجم ماه مزبور از ایروان عبور و در دایره قریب سیاق ایروان از آن مقام جنگ عسکر پشای که بر راه او خواهد
وزارگاه سلامت گشته بکن محمد پشاد عسکر نیز با صد بیخیه هزار اسلحه و چهل هزار اسب و نیکویی و استعداد تمام روز
دهم بعد از نظر آمده در دو دست خاں از راهی مایون دانسته که در اصل نزول سلامت و ختام قاست از گشته به حکم مقام
و اعدا شش سوار و نظرسین و هشتاد و چهار شنبه یا نژادیم مایون از طرفین تشریف و صف و دستر بیلان گشته بنام
بلایان ایشای و در پنج مقام کشت بعد از حملات مژده از مقید حسدای قادر شکت بر شکر عثمانی قیاد
جمعی که از آن جهت تقبل رسید عسکر سبک خرد کهن تحت ریست شت را با تظورات غیر متوجه جلال نظر
گشته جمعی از جیش در باغ شکر با قنط طوق قاصد می نقلت اطراف راهی عسکر مانور شده اند راه آورد
و تیر بر شکر عسکر شده هر روز از قشون رومی و در حواله راهی از وضع می گشته و در جهت عسکر
عسکر شاک گشته و دست که شمشیر تان او مرد میدان خشم میشد بنا را بیک ضابطه فزنگ که گشته هر روز بقدر
بموضع فرسخ با سواره و پیاده سوار و نظرسین تیر و لاده و دیوانه پیش آمد تا بکنده کج و بنیمو سوار راهی مایون گشته
ارادت و وقت بر داشت هاشب جمعی از سبب کینه خوار به شاد صلیب آسمان جاه بر رسم شمشیر کولاه راهی بود
رشته و نوار و انقلاب بحال ایشان افکنده آن ترزان احوال شکر آورده یا فر جمعی فرار کردند عسکر چون حال
بد نیزال و بد بشکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا گشته که همان شب با سواره و پیاده بار راهی مایون شمشیر
زنده عسکر از راه که روز جمعه و یکم ماه مزبور بود چار و عر فیصله از جانب شاهان از راه میرزا ایشای برانیک
جانب دیار بکر از راه حکم سمیت بیان و شش روز دستاده سلیم خاں حکم بیان او در اندر فضل نژاده کوچ و نوبه
خود را در قلعه کورلاش متحقق ساخته خود با زوسی کار داد خدمت شاهان کرده پوست از آن طرف عسکر نژاد

با اهدا دلان و طرفی که او و بیس را جمع و جمعیت بر فرزند موصول گشته از نظرف نیز شازده بفسد مقابله است
عینت افزا حند در حلال موصول تلافی فریقین واقع و بعضی تمام جزو مسوئلت بر عکس کرده متبادر است و جمعی نیز از رعیت
قبیل ارفا و عسکر باقیه ایف سکت طریق و در که دیده پس ضد و پیمان که کمال لشکر خدای متعال وقتاً بر بزرگ
نایزال برداشته داشته اند از اوجوب یک از ارفا در دینیه بجانب درجه ای عسکر دستاره هنوز آن شخص
داخل درجه ای عسکر گشته بود که کینه سپه دار روی روزی آفتاب کینی نیز در رعیت ملک شام نموده بقابل
آن انقلاب و اثر در میان درجه ای رومیه بهر سید که در بنگل تمیز کرد آنرا از صعود کرده معلوم شد که عسکر صلیب
که در کمال قوت و توان بود تا آن گشته ملک است را و ادعای و باد هر چون ترک تراج نموده عسکر رومی چون
به سردیدند دست در پاشته سر اسیر با یکدیگر در شسته قشونهای که در اطراف عسکر رومیه بودند و الغر ایشان در
جمعی را از قتل و تمامی تو کمانه و حیات در سبب آنجا که بر جانمانده بود و کینه و نفرت در آرزو فرجی از جنود
لغزت سردار روی همایون بزم تقاب و جلالت بر آنکس تا آنجا که همه جا بجا است را که فرج فرج مشغول
فرار بودند و عسکر شمشیر حمله کرده هزار نفر ایشان را بر خاک هلاک انداختند و هزار نفر متجاوز با حیدر لغز را
در دسای زنده دستگیر کردند پس ضد جهان شفاعت نمود جمعی از ارفا را که مجموع و ناتوان بودند
جابر شمس حسن لاکه از ارفا و کان او جاق و عظمای ارفا را در دینیه بود و در آنجا چهار هزار نفر را در آنجا
نموده جمعی نیز از ارم رده نیز حشمته چون قبل زمین که در باب رکن کعبه مظهر را و دلا آنه شرف و عظمت و سر نهایی
حنیف صادق عم بدست علیه عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و احرار معلوم شد که ایمان دولت عثمانیه از قبل
آن کار در مقام تحاش و انکار میباشد اندام بعد از واقعه عسکر و انهدام شکر در مانه سنان با عظمت
بادشاه سکندر جاه روم نوشته و جا با او بلجی از زره بغداد روانه در بار عثمانیه فرمودند و جمعی بر آنکه ایالات
و ظریف عجم که در ایران و توران سکندرانند فرمان قدر قدرت شایسته ایست ترا خدای توحهای تابع امزشای
ساکت طریق دکانی حشمت که خلل و تنبری در میان آن راه نخواهد یافت تا آنکه ایف که از جانب رمال ایران بانده
شده چون علمای اعلام و دلا آن دولت ابر فرجام از قبل آنها در از لغت جدید اند و هر اردوان امزشای
خزریزی دینش فرزند کزیری است اندازان تکلیف نکرل و زک آنها که مفسر و دماسرل ارکان دولت عثمانیه و مانی

تراج بود با الحکیمه انظرف مصل آمدن بعد اسس محبت و حسن بین محضرتین استوار و سنجوار خواهد یافت پس کسب
همایون روز عیینه است و هشتم ماه مذکور از مراد تبه که موصول بود در زره چو رس و محمودی هفت فرزند در پان
آمدن ایچان از جانب پادشاه خطا و حق و نیز در همان اوان سنجوار بلجی معجزا جانب پادشاه ضمن با
و در اید و در درگاه محبت گشته نامه و هدایا را از نظر اقدس گذرانیدند ایچان آنکه در نظر اولاد خلجیه میباشد که با
سلطت خطا و دیگری پادشاه هفت فرسب و درین اوان چون آواز عظمت و صراحت صحبت قدرت سلطنت
شایسته می که در اطراف و کثرت عالم پیچیده در آن ممالک نیز استوار یافته بود شاه نیز بود در مقام محبت و دوست
در آمده سه نفر از معزین دولت خود را ستوده رده حسن گشته و در مهنرین نامه آنکه از امر سلطنت پادشاه ایشان
که حکیم مالک الملک هم بزرگ اتفاق افتاد و بسیار خوشحال میشدیم در عالم اتحاد و یکدیگر و رابطه ایاز ایالات که در جز
اقدار ما پیشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت میباشد خاطر حرا بدو نیز ایچان متفاناً بفرمود
رسانیدند که بعضی ممالک ما بین ایران و ترکستان واقع است ایالات که در آن بیان میباشد طریقه خدمت می رسانند
چون اختیار ممالک ترکان با حضرت شایسته ایست از جانب ایچان نوبی تعیین شود که این مملکتی را که متعلق
توران زمین بود به شد وضع و تعلقات این دولت را با نظرف و گذارند که با غایبه است. حد سوز و نین
سین باشد چون بر کتب همایون عازم خراسان بود در آن اقدس سن این قرار است که بعد از ورود بخراسان
جمعی را بجهت انجام این امر تعیین و روانه فرمایند پس جواب محبت ایچان اتفاق آیزت. دلا جاه فرمودند و توفیر
است بشیر و براق طلا و با نقاشی محبت شاه و دلا جاه مذکور ارسال و ایچان را در حضرت انوار غایت فرودند
در ایالتکارتش یافت که علیقا خان را بسبب دورنا زمانه از طایفه بمرت خوززم ما نوره تبه ایچان فرود
بودند حقیقتاً حواله علیقینی نشار ایلیانیکه بعد از ورود بخوززم در اغانزینان و عمرم رئیس سفیدان و شراف
آرال طریقه استقبال کرده بر اسم خدمت تقدیر رسانیدند لیکن جماعت بمرت با سایر ترکان تلافی و محبت
نموده در حلال او در کتب مبقا بل آمده شکست فاحش یافته جمعی کزیری ایشان مفتول مال و اسیری بسیار از آنجا
بدست نازیان در آمده چون اطفاله دیگر ممالک نیز ساکن خوززم عرقه نسبت به غارت دیدند که خوززم را بر داشته
سببست که مغان که در حلال استرا با اودا رخ است فرودند علیقا خان خدی با نظام امر آن نواحی بردارند و ا

در ملک خوارزم ملکش داده بود چو امرهای عطف همان در دادند که مرکب فیروزی نشان در ساجی
ملکی ترفند داشتند در دروغ غیبتشان کردید پس حکم های برون خطاب با نطفه غرض در یافت محفل تعین شد
که زاریان برت که به بخت آمدند زار فریاد جوانان که آمدند در ساجی ملازمت برکاب و ملازمت ساجی
سیرت کج تیره در زمره اهل بیت بود از مایه و انبیا قیام نمایند و ملازمت ساجی ساجی و ملازمت ساجی
از پارس و محمدی محمود در زمره اهل بیت و ملازمت ساجی ساجی و ملازمت ساجی
ارضای قدس خستند در کج جهانکشا مترصد اصفهان و در چهاردهم ذی قعدا در دو آن خطه منبوتان گشتند
و تا در و در کج شانه کج در دست با طایفه برت نیز چو فرمان عمل نموده و ملازمت ساجی ساجی
تسلیم نموده بودند پس ایات جهانکشا در ده محرم کرام سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری از اصفهان نهفت
در زمره رادکان در سپاهان طبع عازم ارض مقدس و بروج کج علی احوال نموده در سب و سیم ماه سفر در آمد
مقدس گردیدند **ذکر وقایع پارس و سیستان در سال هزار و صد و پنجاه و نه** هجری
زین پارس بزم با بر فاضل غنیک از ملک الایالات المقدس طری با بر بنه با بجزند آید محفل سپهر پرده ساجی
سین و زین و در بزم فلک چیده اند و خدمتگذاران قضا و قدر س طهای کلدوزی بر فرزند ابران چرخ نیاید
دا در جهاندار خورشید بعد از انقضای نجاست هزاره و خفیه بر سیم شکر بر شکله عمل فرماید خوانند در آن
قوای نامید و کلمات جهان ابواب بشود و نما گشته از زکوه های سلطان مستقیم و ملا آبدار قطرات سما سبکهای
منظوم و معرود منظر در بر طبع عرض گداز گشته و کج در آن طایع از اصل و یا قوت لاله و شقایق و زرد و فیروزه سبز
و سه بر که آنچه در مکان مکان ممکن بود بر سحت کلزار چیده از کلهای ملتح عرصه خاک را اینا و بر صبح خستند
حز و خاوری با بخار دل کرمی در رخ بردت از عرصه جهان کرده و در بران چاک دست خیار با قلم
شخار بر صفات دشت و ادران کلزار بصالی نامه نگار گشته و ایلیان ملک ش دروان ابر آذری برای
اطفا آتش فشا کابون در حدود شهرستان فصلین قطره زنان گشته جشن نوروزی در ارض مقدس
شده چون سیر قناریات کلمات و عمارت جنت آید بگردان قلوه خدا آفرین و در شکست معمره روی زمین جدا
شده بود مکنون ضمیر از مبر که در سب و پنجم ریح الاقوال از ارض غیبتشان عازم انکشان و چند روز محبس

در روز آریست یعنی آن نزهت مراد نظام امور آنجا برداشته کرد که ای لغت با حاصل کج و کج و کج
بمرد شهر را از اقلیم جهان در آنکجا جمع آمده بود بمعرض عرض در آمده تجویلیانی هر شیار و معتقدان ذوی قهار
تغور و سوبک همایون از کلمات نماز عراق و بعد از ورود بحال پری ساجی و لغت خیم اقامت کرده چون بیلیان
پادشاه و کجاه ختن تغور فرموده بودند که فرجی را بجهت قرار صد و دو سوزر ممالک خطا و خطس و در آن زمین مملو از
بنا بر آن بهبود حال چاپش کرد و چند نفر از خدایان و کجکان را با فرجی قاهره کجست ازین مملو فرماید بنا بر آن
ببورد خان چاپش کرد و چند نفر از خدایان را نیز بر ما مملو و با تدارکات شایان روانه ترکستان فرمودند که کججا
رضاء از آنجا بصورت معقد است با بقاست ذکر یافت که در صحرای معان بعد از انتقال امر سلطت مقدمات کن
کج معطله و غیره مطالب خسته که ذکر شد از آنجا بجزفت پادشاه اسلام پناه روم چو گشتند و بزوت امت اسلام
بمرد لازم سخته بودند که مطالب بر آورده را بدست و انبیا یا شمشیر خون اشام که حاصل امر است در هر صورت
فیصل و انجام دهند و چند سال از پان انمطلب در دست کفک مبردا کج کشیده آمده رفت ایلیان نخل دعوی
در سب خلافت القطع یافت و هر مرتبه که ایات فیروز آبات جاه و جلال بزم انجام مطالب معمره کجایت مملکت
اوم بر چم کشاید و در ایران شوری حادث شد که در حبس عنایت آنجا بیکر دید تا اینکه بعد از قضیه
یکن محمد پش آنحضرت از مطالب معمره در گذشته مکر فرمودند و دولت عثمانی بر سب ممالک انبیا است
نموده پادشاه سکندر جاه روم نیز اینچنین را مغنم شمرده نظیف افندی را که سابقا در دستستان بدر بار معمره
بود مجدد ایچاری برای بنای صلیبی مر و قیس مشروط در میان روانه خدمت اقدس نموده مر می ایرو صینی که
ساجی و کجای ملکی مغرب خیم عزمشان بود با بنا منه قهری و در در حرمی های برون و از جانب پادشاه و نتیج
بمهر انسانی حالت با و داده شده بود پس نظیف افندی را حضرت انصاف از زنده داشتند و بعد از ورود
او بعد بر بار عثمانی اعیان اندولت احمد افندی که بر لاله که در قاهره از جانب عسکر کجست اقدس آمده بود باین
دولت داده بفرات مأمور و با هدایا و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف سلیم حضرت شایسته می نظر قضا
شاملو و کاتب مر و بفرات بقین و کشت مینا کاری مر صبح بلا سلطان که حاصل امر از چوب و در آن
و خیمه زینت از کجاسپهر برای می نمود و در آن خیمه قاص که در کجای غراب هندوستان بود برای پادشاه

در جهان روم با نانو در ستانده و صلح نامه ارسال داشته در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و هفت هجری که کتب
 همایون از اصولان حرکت میکرد و کترین با مصطفی خان روانه بخشه مرکب همایون محمد از زره یزد و کرمان عطف
 عنان بجانب خراسان فرمودند صحنه که از منظر بزم نیت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي انام عبود
الغش با بقا خا قدر لب سلاطین و اجری عیون الامم بن الامام بالنظامس انهار المناقره بن الخواقین واللله صلی
و صبح بصالتمم چشدم امیر مسلمین و از اسیب غیظ فکرم بستمی صد و در قوم سونین و نزع ما نه صد و در هم نزل و
صد و در هم با بقا بعقد و کما ورد ذکا به المحجد با ایتها الدین امنا و انوارا بالعقود و صد آله علی سر الصالح المقام
المحمود و علی الروم کما بلذین نذلوا فی اصلاح الدین غایتا المجد و ایدم چون در شترای کجای صحای معان که ایام ایران
 از آداب همایون مستدعی قبول سلطنت شدند بنا بر آنکه از بد و خروج شاه اسمعیل صفوی سبب دفع در ایران
 علانیه شیوع و سعادت ضیاع بین روم و ایران با تیغ و ظهور و وقوع دشت آداب ما از سلطنت نخی نش
 و بعد از آنکه الحاج مکرر از آن کرده ناشی شده امر فرمودیم که هر گاه ترک سب و در نفس نروده در هر باب مقصد
 طرفه امام جعفر الصادق میباشند کجهرل سوال و وصل ما نزل نایل فرمائند کردید ایشان حکم قدس قبول از خلا
 سابقه نکل کردند چون استخیرت فدر قدرت اعظم سلاطین جهان و انجم خواقین جهان ضد بر سیما چشم
خبر و خورشید علم ناصر اسلام بسیمین قاع الکف رویش کنین خاقان السجرین و قان اقرین خادم محمد
الفرغین تاناسکندر القلمین برادر جهان داور کردن بارگاه پادشاه اسلام بنایه نظر سلطان
 سلطان محمد در خان تطلالات خلافته عا رس اهل اسلام خلیفه الاسلام و فروع مشعل در میان کجای
 بودند برای مزید العف فیما بین کفرین و رفع عزایل شر و شین از میان فریقین آداب همایون با مطالب
 که در وثایق سابقه مسطور است از پادشاه سکندر جهان مأمول و بعد از آنکه آمد و شد سفراء طرفین استخیرت
 سه ماده را متفق بقبول و ماده را با جزئیتر غیبه و معاذیر مکتبه موقوف سخته خواستند نسخ آن ماده
 که دیدند اگر چه آداب همایون که سبب محبت خجستگی از ما را ظاهر این مطلب کتیم برای رفع تا بقصد دفع
 شافص و از راه عناد منظوری نداشتیم لیکن بنا بر خواستش آن پادشاه سیمان مقام و حفظ ناموس اسلام
 محموده را ترک و طریق مسالت مسوک داشته این نوید آرام بخشش را بن پادشاه فلکن خوش اعلام فرودیم

اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در از نشسته سابقه سلاطین ترکمان متفق دشت که سبب اختلاف انگیزی
 اسمعیل شیوع سبب و نقش بدولت علیه عثمانیه بر و انتقال بافته ظننا ظهده شد که هر گاه بر صلح پادشاه اسلام بنایه
 شاق و مخالف رسم دفاع نروده باشد با کز آن مملکت برسم عطیة استخیرت بما لکت محموده نظیرت لفظ همایون
 و انخرفت راز زره برادری در رد و قبول آن محتار سخته بودیم و در نامه همایون که در آن حرمت و الامتحراب انجیر
 الا وجه نظیف اندی عز و حصول بخشیده اندراج بافته بود که در کج نظیر سببی شکوره که از دولت نانو دینار
 سبب دفع نظیر بر بسته در لیتن علیتین را متحد میدانیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر متعلق بر آنست بخبر که ما در
 منفسخ شد از منطلب نیز برای مزید العف و التیام اعراض و انصاف و مصالحا بایم ضد بر خلد مرابع سلطان محمود
 راجع محمود و در محفیه شود تا هسته بیانه حرمت عظمی و اخلاف کردم و عقاب عظام ستم بعد نسل در عر و روزگار
 بافته و پایدار بماند از آنجا که استخیرت پادشاه اسلام بنایه و عدله انیکونه هستی را محمود و در محبت را بقصد
 مشدد فرموده اند ما نیز مراعات ستم هستی را بر ذمه خود و حسب و رضا جری خاطر انخیرت در روشن
 اهر مطالب و انظلم ما رب مشرود بعد از وصول نامه مسکتی انجا که مأمول تا آن ضد بر اسلام را نیز کجین از انصاف خود
 دستخیز برای بنای امر مصالحی مأمور ستم فیما بین مستعدان در لیتن امر صلح یک اسس و شرط و ماده
 و تذلیل برین بیخ قرار یافته است حکام پذیرفت مس صلحی که در زمان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع
 واقع شده فیما بین ولایت مرعی و صد و دو ستمی که در میان سفر بود بهمان دست استوار داشته خبر ستم
 در ارکان آن راه بنا بر شرط هم بعد فتنه نامی و شیخ در بنام بوده آنچه لایت شان طرفین و سفردن اصلاح ولایت
 باشد معمرل و از امور کجی منیع که در دست و ساخته مصالحه و ساله باشد از طرفین رحمتاب و در زند
 المتقایل این هسته و مسلت و یکایک و محبت فیما بین در لیتن عظیمین و احفاد این در ضا لاه مادام اللالیان
 الیوم الیوم قیام فایم و در دست سرار بوده ماده حاج ایران و توران که از راه فیلاد و شام معارضه ستم
 احرام باشند دولت و حکام سر راه ایشانرا حمل تجل سالین آئین سبک گیر رسانیده صیانت حال در رعایت
 احوال ایشان ترا لازم در ماده تاناز برای تاکید محبت و توثیق مودت در ارسال شیخ از آن دولت در ایام
 دوازده ایران در آن دولت بوده و فرجات ایشان از طرفین آورده ماده ستم سرای طرفین بر خصی بود

ربع و ثری بر ایشان رود انبوه هر یک که خواهند بطن خود بردند از طرفین محانت ایشان شود **تذکره حکام**
مردم از حاکمانیکه مانده است است اجزاز که در لوی آن امان ایران از دست مقلوب لسان بوده است
نگرددند بعد که بگو محکم و مدینه شرف و بایه ولایات آمد و شد که از طرف روم بدستور حاج آن مملکت
و سایر بلاد اسلامی بایشان سرک شده از این هر دو سبب وجه خلاف شرح و حساب گرفته و همچنین در عین
عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آن مملکت نباشد حکام و مباشرین غذا و بایع نخواهد بود هر یک که مال تجارت
داشتند بشد مال حساب از این اخذ شود و زیاد مطالعه شود و از این طرف نیز با تجار و مالک رومیه همین منزل عمل
و آنچه بعد از آن در امان ایران بودم در روم با ایران آید حمایت شده بلکه در لیتن تسلیم شود ما نیز مراتب مزبور
مضی داشته بودیم که مصالح مذکوره و عهد شد و مابین الدولین و عقاب بر تدویر قرار و مخلص و با پدید
مادام که در جانب آن حالت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و دفاق بطور رسد از نظیر نقص و خلل بقوله
آن راه نیاید **فاما کتبت علیک علی بن علی بن سیرتیه اجزا عیال و جوی و کتبت** **شهر محرم** **مهر** **مهر**
سنة الف و مائة و ستین من الهجرة النبوية مع مهاجر آت اسلام و التجه و ذکر و قیام **تقوا** **قبل** **بما** **انذرت** **و**
هزار و صد و هجرت شب برشته نیم ربع اول بعد از انقضای یا نرود ساعت رسی و دقیقه خمره زری کله
آفتاب بدر لایمان حمل ثقل که کز جلال عدول از ماده اعتدال نرود در ایام آغاز زیاده که در رسم جوشن و بها
گشته پس همچون بر شبر دیده که بر آورده زین خطب و مانع یافت شنبه زنی ز کس عرق فته کشید کل برای افشانی
هزار و نیک ریخت ابرو بچای سار و سارنگ ابراب تقوی برای سیماران شکوفه دسترگ کشند و نرود نرود
روز را به با هم میجو نشد و در با صبح کس سبل از روی اوراق و قریل سخن خلاف سبب در حضرت **سلطان**
ربع بعد شخ و برک سبز نرود و کنگ داران شمار دمان کلها را باشت غنچه و چوب نجس را چون عیشند
قوی نامی بزرگان چنار در فلک کشیدند و شقیان با بر آذر نیم غزای حوشه تا که از آذر آتش فری را طرف قرار
مردن افکنند فاخته را کجا کس ترانند و در حش را شش را حش که در اند و چشم کس را از حدقه حدقه بر آوردند
طرف جو سبار از سلسل ربع زنجیر پای نهادند در سر دمای با بر در کله سار تا در رسته چنان هم ترست در دند
پای دست کل با چوب در میان سبب در حش قوی ساق کند با بر شش بدوش در محکم کل از شش مند

کله

کلهای آتشین با آتش جوشند بجان کل بریم در چون ز نار از کله کشیدند تحت کلفت مسلمان کفن عجمی
آشکده ز بها کت و غنچه ناله بلبل لاد را آتش بجان انداخت چهار دست قطار دل بر داشت و نیم کلاه کشیده را
برده در حش را به کلاه که داشت کل در حال جزوی برای حوزده زرار چوب آویخته شد و درون لاله در حش
در هر کل زمین ریخته اندام منقبه از چوب صفای کرم کرد کت و چوب سار آب طافت از کت سبب راه خلافت
کند و کل عشا و رویه در زید کردن و از آن بلع مایه کشنده بر سر کت بر آوردند و در حش با سبب تحمل کل
بچهار دند کل کت کان کفن از سبزه دسه بر که دشته بر روی یکدیگر کشیدند و چنبر برای لب تین جردان بر صین
دوازده کل کله را بدست خویش بر میرند جشن زردی در خارج شهر کمان با جوت و قبل انقضای از کجا
سرب همایون عازم شدند مقدس چون کت را درون و او صاع را در یکران با فتنه نرود بر آتش مرغ بر زار
و بایه شامزادگان و جواهر خانه و نغایس سبب سلطنت از عرض راه خیال لایستایانها لقب و لایستایانها نرود
کلات و خود و در عرض قدس کشند زهر آگون بر حرمی را جلاد داده صلا دانند با جگرش و ننگ در مایه کت کان
پر حش در میان فتنه کله خفا که **کشورستان** **عنوان** **ما** **کفیت** **قتل** **او** **با** **و** **و** **عقارب** **خدا** **بها**
از بدو حال تا کجا یکدیگر خورازم بر کشته عازم در عستان خرد در سلطنت جهاننداری یکنه و راه و رسم سعادت
فرزانه بودند اما لایران نیز از خرد و بزرگ تا چیک و ترک خدا بانه نقد جان در راه اوجی باشد بعد از آنکه در
میر که خلافت میسر شد بنا بر استیلا و سادس نوات چند قره العین جهاننداری در جهان رضای قلیز را از
همین دو سعید و ارشد اولاد بود از نظر انداخته دیده جهان پس دارد از دنیا و عاقل سعادت از غنچه و غم غم
از چند تغیر در احوال لور راه یافت اشعه مزاج کت و در خلال خیال از مردم ایران که پرورده حقوق آیند دست بود نامور
چند بطور آه که بیشتر سبب نیز عقبت آنحضرت گشته ورق حسن سلوک را بر گردانیده از آنجا و حنی که از نو خرد
صرف زمام غیبت کرده عازم در عستان بود بجز یک کت و وجود در نفس لایه باعث نام و امان جهانیان بود بکفیه
نام غلام با سر با هر ف کله نغایس شش بود که ظهور چنین نامری از چنان شش بودن تحریک شش غیبی
و دیگر دانه که در زرد رایت از مملکت در کت نظرش آن بود که استرل عیان است به کت کشیده ندارد
دالای فارس و بناد عموماتی خن شیرازی که بزرگ ترست آنحضرت از نازترین پایه میرا بیشتر از بر تری ایالت

کلی قدس و عثمان سر از زکشته برد افغان نموده کلیه خان کور احمد دی سردار که خالی شاهزادگان بود تقبل
لای مخالفت بر او شدند همچنین امان شیردان حیدر خان خشار حاکم خود را منقول سخته مجرود سرخای کوزی با
نام مجرول کمال که کینیت احوال او در طی وقایع سال نگارش یافت سلف بر داشتند و قاجار به تبرک با هم در بازرگانی
اتفاق کرده بر برگشته آوردند ظهور این امر بدون تقوی پشتر بستند ماده و از طرفین بسیار حجت و تقوی
آماده گشته حاکمات آنجا از نظر طبع افاده در راه مردت بسته باب ابراب کشده با نظیرین که عمال حاکمات
که در محله حساب حاضر میگردد پانزده روز حساب بجماعت بر افاده ایام اخذ و عمل در آمده بدون اینکه از جانب اصدی تقوی
حکاماتی یا ادعای شکایتی واقع شود آنجا است که در ولایات دستی بگردد ناضی هم نداشتند که فای هر تواننده خیار
از پاره فلک کشیده از ناخن بدر میگردد تا آن پکن مان پدست و پاک گشته هر کدام ده الف دست الف که الهی
پنج هزار تومان بوده باشد از دست چوب یا قلمهای شکسته بیای خود می ریشند اینده خضر بقتد پاره پاره
شدید تر میگردد تا اعوان و دستیاران خود را بقلم و بند ایشان نیز با جبار آنچه از خویش بجان و شهرت
همانند و در نزد یک ترک و تاجیک را دیده یا ندیده است شمشیر کشیده بودند شریک خود بقلم میدادند و کار
بجای میبردند که بعد در بر آن ایشان کرده آبادی از هر مرد در بر عملت که بدالات و ارف و حاله میگردد
و فقیری که تقوی در با نداشت و از برای دنیای همیشه در هم بود و لغت بر سر سینه بند و بسکین به اسم
در سفر برض نان خشک لحاج خیمه میباید و در حضر برای نان شب بقوص و قاشق سفید میکرد و بطنها هم بر سر
میگردد اگر چنان اصدی در مقام انکار آمده از قبول آن کردن می چیدند الف و طاب بگردش می چیدند اگر
استهناد در سئل القریه الی کنا بهادرم بر در دم شهباز نگاه مدش منفرستاند پس است از خوف
جان در صد تسلیم در ضا بوده محترف کنا مان ماضی بستند بعد از آنکه تقی را در در الف و طاب بگردش
بزرگشید علی الحاب لرش و منی ایشانرا قطع و چشمها کینا ترا کرده مصلان شدید برای تحصیل آن وجه
بر بر و در نه سخته مصلان نیز در کوه دشمن و بزرگ و به مردی که در چار می کشند در آد کینه زد مطالبه میکردند
سیر شانرا عبت نفوه عام پوست لرتن جدا میگردد و خورشید طلقتا از بهانه زرد روی مانند آفتاب فلک
می کشیدند هر کس چون غنچه کمان مشت زری میبردند بر نکل کل جابه جانش بر زدند و صبی که بر

هر دو لها پک قبا کسیر مداریک و ندک کین کش لره از پایش جفا در می آوردند و اکثر بکنان نقد جانرا عبلاوه
مال تسلیم میکردند باز بجای برای ایشان میزبانی این حال را زور تیرت این همه بی و از مسایع بجهت دار محله شهباز در
مملکت و از مملکت بولایات هر دست بدست برایت یکدیگر الهی تک آن در روانید بدست لانی فهمید که بچین
و تا از پنجر خانه هفتایش آمده نیک در پنجر عدل دشمن روان را ندید است که از چه سلسله است بیات این درم حال از کجا
بر مرل و مظلوم باورش چگونه بجهت صی پرست **مهر** عشق تا بصیری هزار و سنک است سید از آنکه در مرل کشتند
وجه معلوم رای عدلت برای شد پکن مانرا که بجای هر دو انکار الف نخورده هزار چوب خورده بودند تقوی
حالیات لم یصل مساعی بجاصل و حقوق نایب سطل گشته با پای مجروح و چشمهای نابینا بر جرم عقوبت زدند
راه عدم می خستند این و خذوبت بجهت طمع کاری و اخذ مملکت در خفا منعمین مهاد و
در آمده نسبت ابراب در فرار بنام ایشان گرفته این وجه از ایشان میبردند و ایشان هم همین منزل
دوریم چوب آقا از برای خورد و بزرگ بعد کونه شیخ در یک می آمدند در سفر از خدایا خراسان پاید اوجاق
کبوان نشان بل جبار کن ابران مثلت بن سخته بود که آنچه بر زبان اللهم بیان یا ضار و حی تر جانش می
گذاشتند الف و ز با بهار انصبتن تخمین و مدح و لافین کشده آن سه نادره کار سحر آفرین را نیز
و در ابرازد ما نطق علم الهی ان مراد الهی بر می می کشند هر گاه اعیان با آنه فقری و تقوی در اولم علیه
یشد ایشان پاد انکرت می انداختند و خود را شایسته توفیق نموده بر خط و خال دلارای شاه عقدا
افزوده بر نکل آفری و نیز نکل سازی می بردند محمد ازین تصدیات بهر چه طافا حور است غیزی
نکشته نایب سپاد را بجای استه ادراد که چند نفر بندی در زمین و سمان را در میدان نقش جهان مصلان
آتش افروز خسته خسته در دم محرم احرام سینه هزار و صد و هفت اجوی که از نا صحنان حرکت کرده بجان فرس
می آمدند بهر مملکت که در رسیدند نکل نارهای از روس و ساضغای پکن مان مرتب می یافت در آن اثنا
سیستان سر از اطاعت ما بر زدند و علیقا خان که برادر زده و پرورد و ظل تربت بود با اتفاق لهما
جلایر کابل با اموریه تیرا جماعت کردید مقارن آن عمال شرکاست که بیای حساب آمده بودند شدت
دشتم نادری در غنچه بر هم ریشند و صد الف باسم علیقا خان و بجای الف باسم لهما بقیان ابراب ریشند

مقتلان تجلیل از وجه مانور و برکت برق و با درو زنه کشند و بلیقینان چون میدانست که عذر و انکار را در عیون خاطر
ناوری بهیچ وجه ناپسندید و او را نپسندیدن جواب تحقیق صدق و کذب علاجی نه بهیستایان متفکران است آغازها
نموده بلیقینان نیز که از بند و حال هرگز خیال حیانت پر ابرون خاطر شورش بر تعلق حواله باطن ظاهر شورش است بود
در چند در هر جای می انداخت از روی صدق بر طبق اخصا که نوشته بر کار نادری میداد از استماع بجا نعت
ابواب تر حش کشنده او را در مخالفت بلیقینان مراقت نموده غرض او این بود که این حالت بیکار از اولاد
خواب نادری بوده سلسله آن مشق و متعوض شود بلیقینان بدست زبیب لار و صواب افتد از حالت باشد
دشمنه لعل که زرد و دروغی غیر بلیقینان مطلق شد چون شخص می شنید و آل اندیش بود در دست کار داد
بملیه دلگه بر تیج در حش تر مند چنین حالتی گذاشته ازین در شیه قطع خواهد نمود از مراقت مختلف نموده در
رضیعت او در آمده چون بلیقینان زرد و کفار و سوسن سلطان و حور بلیقینان بود اخصا خیر خوانانه طفا
مسرم حضرت استبداد از داشت و در غیبه حوز را باطراف ممالک منتشر شده جسمی که از بی سلطت
سر کبر پان کن کم شیده کناره کرداری پیمانان بزند با اعلان تمدد برداشته در مقام بلیقینان در آمدند از
آنچه اگر اد خورشان بودند که کیماره تر کن اطاعت کرده بنان گشته گذاشته و اینها همه را که در
خوردن را در دکان پیر و داشت کرده بزرگ بادش. بعد از زرد و بارض قبض نمود بزم تنبه که در خورشان منگم گشته
در یکشنبه با هم مجادی الاوی سال هزار و صد و شصت هجری در سنه فتح آید خورشان محمد بنک
قاجار ابرو زنده بر سر بیک ایر لوی قش اطاری و فخر بیک کند لوی قش را و در می باشد بلیقینان
و تمهید صالح خان قرقلوی با پروردی و محمد قلیان قش را و در می کشیکچی بهشی و جمع از همیشه شیکان که با
بر آورده حالت بود نیز شیب را در آورده گشته بادش را مقتول دیگری که از بزرگ در عرصه جهان نمی گنجد
در میان راه کوی لب طفلان گشته و سبکمان که در پیر شارباحت اره ای ها بون بهم بر آمده طویب
افغان در روز بیک شایق احمد خان ابدالا که در خوره حالت نادری بودند با حش و حق نمک اولاد
مرعی داشته بادش را به شکر ایان راه آغاز نیز کردند شارباحت نیز حشیت حوز را منقده حش با افغانه بجا
پرداخته افغانه ایشان را از پیش برداشته بر شایند و در راه غارت کرده از آنجا رود نه قدامت شدند

دشمنه حقیقت حال را بلیقینان که از سیستان آمده در هرات بود عرض کردند بلیقینان چون یکراں ملا داد در
ران خلد و بد ساعت در زبیده وارد شدند مقدس کس در اب غلام حوز را با طایفه کجباری و جمعی دیگر بر کلکت
در ستاده در زلفاقت استغظین برچی از بروج کلمات نزد بانه در خارج حصار که نوشته از آب برای خود
می آوردند غافل شده نزد بانرا در همان مکان گذاشته از شب زرد اقبال بجز بودند تا مورین بد با نینج برده بلیقینان
بیاوردی صحیح است بفرزات لکه مقصود صعود نموده در اصل کلمات و آن حسن همین وقت خدا آفرین پاکیز
غراب مکنه روی زمین است نفرت نموده نهاره میرزا امانتقا میرزا بافاق شاهزادگان کاسکارت است میرزا
بریکار ابرو بیکار و بیکار و بیکار نموده کاظم بیک برادر بلیقینان که در آن وقت در کلمات بود تا خارج شدند
کلمات بجای شاهزادگان برداشت چون بانان نرسیده بود مر حجت کرد است همه چه که تو بچی نوار
بود حقوق نمک مراعات این ترا منظور نداشتند اما متقا میرزا و شاهزادگان از آن فرسخی بر گردانیدند و با نینج
خمش حوز را بجای نهاره میرزا روانه و قربانیا در فرخ موسوم بکوش سنگ نهاره میرزا چهار شده نهاره
شمس کوری بقرانیا زده او را از زبیب انداخته بد رحمت جمعی از قراون در راه نهاره میرزا بر خورده اولاد
گرفته کلمات آوردند و رضایع میرزا را با بش نزاره نوار اولاد در حفا و خرد بزرگ که در کلمات پر دند بزار
عدم فرستاده نهاره میرزا و اما متقا میرزا را با بشایع میرزا با رضی اقدس آورده بلیقینان حش از خدا
خلق پوشیده و پاس صله رحم دینی نمی را منظور نداشتند آن برادر را که هر یک کلماته زریاض سلطت
و باد شاه بود نند در شد مقدس شمشیر با رحمی مقتول و شایع میرزا که در آن اوان چاره ساله بود محقق در ارت
نند مقدس محرم شمس حش خرقول او را منتشر کردند منظور شایک که در بادشای استقلال باید اولاد
لعقب برادران روزنه سازد و اهل ایران بادشای او را قبول نکرد از اولاد حفا که کشته سیستان
منفور خواست بپشتش نزاره بلکه مرج البحرین بلیقینان سلسله حیل ناز و دمان علیه صورتیست برای
در دست داشته باشد در بیان سلطت بلیقینان و با همیان و خانه کار ایشان بلیقینان چون نند کایم
کارش نزاره دکان دل و دیده را فرغ و فرغ بکشیده و در دست مهم مجادی ایشان استال در ارض مقدس صکر
کرده خود را معاشه و معادل شاه نامید که خطبه بنام خود کرده در آن تاریخ با نزاره کرد و نقد سلوک که هر اورد

پایه نوزدهم زمان تیزی بوده باشد در خزائن کلات هر چه در سرای چهار خانه و باقی تا یف و نفایس که فزون از
حساب و قبایس محاسبان و هم دانند و چندین قطره اشتران که که مان حاصل و فرور سرشته آن بود می باشد
تا می شود و سباب و چهار خانه و سباب نادری را از کلات حمل و نقل نموده مقدس نموده از مضمون آن است
المرقین غافل گشته خورای آن المذیرین کازار خان اسپاهین را نشنیده انگاشته دست بر بند و هراست کرده
مصرف بوضع و تزیین بر شاه نوره نام راهبای شلم چرخه که هر شوار را یکی سنگ و خصل بخرج داده و چنانچه
میرزا ملک را بسواد کرمی غلام نظام بخش کارخانه سلطت خود سخته پیش عزت برداشت و ابراهیم خان برادر
خود را که از دگر چکر دوازده برادران دیگر بزرگتر بود در صاحب اختیار عراق نموده باصفهان فرستاد تا می ایست
از قریب رسید و ایالات عراق و آذربایجان و فارس و جماعت کفاری که خاقان کجیستان که چنانچه در هر ملک
خراسان سکنی داشته بودند فرصت یافته که چنانچه روانه اوطان خود شدند و اگر از خبرشان بعد از آنکه مطالب
حوص و دوزخ در آنجا بنام نفایس نوزدهم روی از روی تا شبهای محفل گذارند عیادت بر سر خورشید رفتند
میلج حش و سبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته بخت ماه در مازندران بخت
کرده در آنجا از علیا خان توخی سر کرده افغانه و عطا خان سر کرده اوز بکته که بخت نهایی خود درست آذربایجان
دشمن زور بودند باصفهان آمده قشونها را نزد ابراهیم گذاشته خود بیاباری نزد عیادت و رفته خدمت او را
نمودند چون سهراب غلام مدارالیه و محمد علیه حالت عیادت بود حش و سبب میرزا ملک و محمد ادراد و کار
سلطت محل کار خود سید است تمیدی بر آنکس او را مأمور باصفهان حش شد که در خود خانداری را تسخیر کرد
غایب ابراهیم خان به خیالات او برده او را نقل رسانیده افغانه و اوز بکته با جمعی از زور که در نزد او بودند
بدان روزی همسان بدام الفت کشیده با خود شفق سحت و بال و پر بلند پروازی کشید و بیکر خود سازشاد
دسیم خان قرقولی پیش رو در صالین و دینار ابلج حش سید صاحب اختیار و راتق فائق سر کار خود کرده
او غیظ خطاب داد دست تو سل نذیل که است شفیعی که در اصفهان گفت و کرامت نموده زده زور استمداد
سلطت کرده شفیعی نیز چهل ساله سلطت نام داده آن حقیق العقل سخنان رزق آنرا و قبول و از جانب
بر بود معتقد که دید و در آن او ان ایر صلاخان قرقولی پیش از جانب خاقان ممالک کستان سردار را در پای

مأمور بنا بر بعضی از عیادت از عیادت مأمور بود ابراهیم خان با او از در راه طفت بر آمده او را نیز با خود شفق کجیت نموده
برده از روی که بر داشته جمعی از بنجده را با افغانه دواز بکته که در اصفهان مأمور بر کلمات مان فرستاده
دلدار خان بیک مشیت در آن اوقات حکومت کلمات مان مأمور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرد
مغرب و در سنای شد شکر بایش شکر کلمات مان را با کجا بر زور های که در آنجا بودند غارت کرده مان نزد
استبداد افتد و ابراهیم خان از اصفهان آنکس آذربایجان کرده عیادت از بنجده اند نشینان گشته از مازندران
بعزم تپه برادر حرکت کرده ابراهیم خان هم ایر صلاخان را از آذربایجان حصار نموده سپاه استمداد حش
مستعد سخته مابین زبان و دستکلافی فریقین واقع گشته فرجی از شکر بیان عیادت طریق اتفاق پیش گرفته
در همان جنگ که از عیادت مبدل گشته با ابراهیم ملحق شدند توفیق قشون عیادت شکست یافته هر یک سر خود
از مشرق شدند عیادت با سر نوزاد برادران خود و معدودی از خواص بگردان که کجی ابراهیم کسرت
عیادت را با برادران بدست ری نیز محسن نام که از جانب عیادت حاکم آنجا در ملک پرورده حش او بود
دستی ر جلا داد و بایش طران از فرجه حش از برادران که در کجا بزرگ کشیده تخریب یک سیم خان در اصفهان
معتز را که کرده ایر صلاخان بعد از آنکه کار عیادت با حشیت خود روانه تیزی و ابراهیم خان روز از نهاد
کردید و چون ایر صلاخان را در قسمت اختیار کجا به سیده لاف استمداد بزرگ بزد ابراهیم خان از ممالک حش
کرده در صلا مامور ایر صلاخان جنگ کرده با در فاین گشت ایر صلاخان بر نمای کای ظم خان فراخ در غی حش
که بدوستی داد داشت خود را بکریستان فراخ دراع کشید و در آنجا کای ظم خان او را بهمانه او را دستگیر کرد
ابراهیم خان برده ابراهیم خان او را با سارو خان برادرش در تیزی مقتول حش بعد از این مقدمات ابراهیم خان
اقتدار کجا به سیده تالی قشونهای خاقان کزبستان را که در صدرات ممالک آذربایجان در کستان در کستان
ذو کستان و فارس و بنا در کرمان بودند با طرایف افغان و از در پیک مابو پر حشیت پنهانیت انعقاد داد
چنانچه عدت شکر بایش بکصد دست نوزاد تیزی رسید چون شمع حالت عیادت از نظر صبح کادیا ابراهیم خان
سر کربان نیستی کشیده چون اقبال ابراهیم خان خانه روشن کرده و در کجی شش نیم صبحی مانند ستاره سحری غایب
در حشیدان نمود حسین بیک برادر خود را سردار صاحب اختیار خراسان کرده با شقاق عیادت حش قادی خود

و محمد رضا خان قزاق را که پسران فرستاده شدت داد و پادشاهی ابرار و تحقیق حلق کفرت شایسته
و در این باره خدمت و القاد و تکل آنحضرت برسد سلطنت نظری نیست شاهانه نسبت عراق تو به نموده اند که
سلطنت را بگوسر هم این زمینت بخشید مقرر شد پس اینکه در مجلس پسران این شد مقدس و الفل عراق نماید و قتل
اما خوب از آنجا که مایل شد در ترمیم حد و سلطنت را با این سید است آورده غایب از او در دست و عزم در سینه
اما پسران بعد از ورود حسین بیگ پسران جواب دادند که گفت آنحضرت ایران نزد ابراهیم خان از وی
ندارد در پسران مجلس دفع خواهد شد از غیر اگر بگویند خود صادق باشد طریق مراعت پس بر سر یکا با این
صد استان شد شاهانه را از آنکه بر آوردند شاهانه از قبول سلطنت تمنا کرده و مقام را با و رعایت
در آمد غایب در روضه رضویه حجت نموده عهد و پیمان را تقسیم کرد که همه یکا دست است در دولت شاهانه نیز
ناچار مقتدر پادشاهی کشید در نیم شهر اول سال هزار و صد و شصت و یکم در ارض با قدسین تا آنکه
سلطنت بر وقت صبر نمود سلطان العظمی از پنج صدها ابراهیم خان نیز بعد از اجتماع آنچیز در مقدمه و کج آن
سال در تریز با لغت بر خاست بر و ساوده شاه شایسته با لفظ قلب بگوشه شاه بنام خدو چون ابراهیم خان از
صدق متوفی و لا تبطلوا علی سبط فقد طوا محسورا عدول است با نماندیم در پیش آن زرد و سیم و همدست کرد و مطاکر
و دولت هر پسر را به بر ما به حش این را که ما سید با و با دیگر کرده هر سینه را نواز خود اسم خانه و صد پیش
است با رعایت ساخته ترکت و پایه کرد این در این را تالیف قلب است **بیت** چون علم هر چه در راه ملک
همچو نهر مجاری برده صاحب پایسته از آنجا با جان با حقیقت مرفورم معارضه عازم خراسان گشته و غرق
بیاورد که که معجزه کرده داشت بقیم فرستاده بعد از ورود تبریز رضه سنان شکر با نش که هر روز که سینه غرق
حلقی بردند از هر دو کاس کش کرده بعضی نزد شاه و بعضی با و طمان خود شتافتند ابراهیم خان که با او موافقت
بودند و آنهم مستحقان قوم در بر پیش بندها غرض نهیب و عارست و زرد و خورد کند و کوس بیست و در دست
دیند تقفیر کرده قوم را نماند شهر ری و افاغنه را از آنجا از و حدیث عازم شد با رود عرض راه بهر دست که رسید
قل و عارست کرده خوار گشت پس ابراهیم از آنجا عطف عنان کرده بر آنجا عزم او غی تعلیمه قلا پر رفته و اهل قلعه
او را سفید و چو کرا بر بارش از عرض حسب الامان شایسته در همانی از چشم که رود در عرض راه فرستاد

با برت برخی داد اما ملک سخته روانند با عدم کردند و عیاشانه نبیه هم را نیز با رضی تقدس بر در زرد و بود
تقصاص خون شاهان کمان با دیده که بر با روان از عقب برادران روان و چون بر بنی اتمام خود رقم کرد
مفسرین انبیا **بیت** دیدی که خون ناحق پر دانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند ماصدق
حاشا که دید چون غرض از تو بر کن ب مجاز مفضل صادر است افعال کیفیت احوال
و مملکت گیری و کثر استنا خاقان جهانگیر مغفور بود هر چند از ذوق بیع دکامای آن
خدا به مشیبت حجت از هزار یکا در اسپ از آنکه مرزوم قلم شکسته زخم گشته بنایت
بر سبیل خفا عظمت امور آن خاقان سپهر اقدار نگاشته خانه اظهار کردید
در کجا صاحب را بهر دست تقدیمات همه است نادری کیفیت و اثر یافته
آن زمان که از صد و چهارم فرزند بود و تقوی آن از حوصله زبان قلم
پیشگو خواجه از قدم در کتاب چون ملک او را بی دهم
شهر ریح الاغوی ۲۵